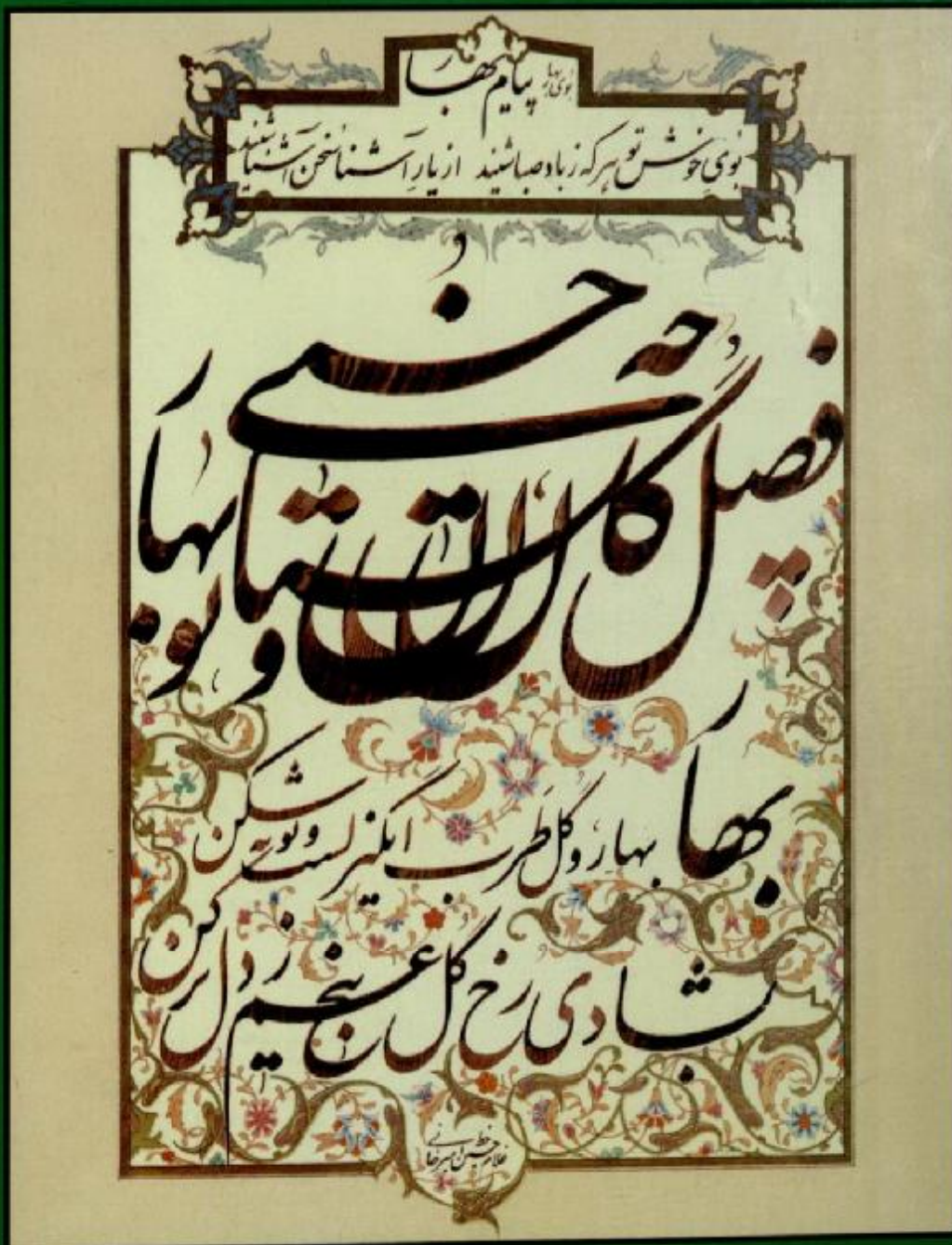




۸۰  
بهار  
۱۳۸۴

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



# گنجینه دانش

سوی محبت را به  
سوی آرزوم

بیشترین جنب و جوش در آید  
در عشق لیس و محبوبان زود

بسی گنجها که کهن سیم  
در او کفایت های نو آمد ختم

سوی بهفت سپهر فرزند نام  
در کم کون اقبال سکندی

شسته تری با همان درگاه زود درستان سپید گاه و آینه سر بر لب درگاه در عشق لیس و محبوبان زود	بچین دست ای زیبا نیست که با لودم از چشم خون نغز وزن صفت چون با زود نام سوی بهفت سپهر فرزند نام	بسی گنجها که کهن سیم در او کفایت های نو آمد ختم کون بر لب او سخن بر روی نغمه کوهسار ای کون روی نغمه ای جوی به سکنه جوی گنار ادب تا در بر جوی	سوی محبت آن آرزوم دل سنج که سنی کز دم در آن کاه سپنج سکنه که راه بسالی گرفت ای چشمه زندگانی گرفت چو جوان خضری به طرف جوی بفتاد بهفت اسباب از برای
----------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سوی چشمه زندگی راه حست  
کون با فیت آن چشمه کاه حست

شعر از نظامی گنجوی  
مبتکر خمسه سرایی



۸۰  
بهار  
۱۳۸۴

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: دکتّر نعمت الله ایران زاده

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروفچین: محمد عباس بلتستانی

چاپخانه: آر می پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب حروف الفبا)

دکتّر کلثوم ابوالبشر	استاد دانشگاه داکا
دکتّر نعمت الله ایران زاده	استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتّر سعید بزرگ بیگدلی	استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتّر محمد حسین تسییحی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتّر ساجد الله تفهیمی	استاد دانشگاه کراچی
دکتّر احمد تمیم داری	دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتّر محمد مهدی توسلی	استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
اکبر ثبوت	پژوهشگر بنیاد دایرةالمعارف اسلام
دکتّر رضا مصطفوی	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
دکتّر ابوالقاسم رادفر	دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتّر سید سراج الدین	دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتّر سلطان الطاف علی	استاد دانشگاه دولتی کویت
دکتّر محمد صدیق شبلی	استاد دانشگاه علامه اقبال
دکتّر صغری بانو شکفته	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتّر امیر حسن عابدی	استاد ممتاز دانشگاه ذہلی
دکتّر محمود عابدی	استاد دانشگاه تربیت معلم
دکتّر عارف نوشاهی	دانشیار دانشکده گوردن
دکتّر گوهر نوشاهی	استاد زبان و ادب اردو
دکتّر گل حسن لغاری	استاد دانشکده دولتی تندو جام
سید مرتضی موسوی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتّر معین نظامی	دانشیار دانشگاه پنجاب
دکتّر مهر نور محمد خان	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتّر سید علیرضا نقوی	استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد : بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید  
از یار آشنا سخن آشنا شنید  
بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن  
به شادی رخ گل بیخ غم ز دل برکن

«حافظ»

پدیدآورنده: استاد غلام حسین امیرخانی



## یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است.
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

## \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲ - ۲۲۶۳۱۹۱

Email: daneshper@yahoo.com

daneshper@gmail.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

۵

سخن دانش

متن منتشر نشده

- شجره طیبه [سه داستان سمبولیک] به کوشش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی ۹

اندیشه و اندیشه مندان (۱)

ویژه نامه امیر خسرو

- مثنوی نگاری امیر خسرو دکتر ظهورالدین احمد ۳۵  
● امیر خسرو طالب شیفته و مطلوب شایسته دکتر سلطان الطاف علی ۴۳  
نظام الدین اولیا  
● تتبعات امیر علیشیر نوایی از امیر خسرو دکتر صغری بانو شکفته ۵۳  
● مقایسه مخزن الاسرار نظامی و دکتر محمد ظفر خان ۵۷  
مطلع الانوار امیر خسرو  
● شخصیت، احوال و آثار امیر خسرو از سید مرتضی موسوی ۹۱  
دیدگاهی تازه

اندیشه و اندیشه مندان (۲)

- نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی دکتر رشیده حسن ۱۰۷  
در شبه قاره  
● نکاتی چند از تاریخ روابط ادبی ماوراء النهر پرفسور عبدالغنی میرزایف ۱۲۳  
و سند  
● نوروز و بهار در فرهنگ اسلامی و شعر پارسی مهدی خطیب خراسانی ۱۳۳  
● آینده مسلمانان در آئینه شعر اقبال دکتر شهلا سلیم نوری ۱۴۳

## ادب امروز ایران

### ● داستان کوتاه:

- ۱۶۹ درختی که پرنده‌ها را دوست نداشت جمشید سپاهی
- ۱۷۵ شعر: سید حسن حسینی مسیحا، سلمان هراتی، نصرالله مردانی، سهراب سپهری، علی موسوی گرمارودی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، قیصر امین پور، مهدی خطیب

## فارسی شبه قاره

- نگاهی به دستنوی میرزا اسد الله غالب غضنفر علی وریج ۱۸۵

### - شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۰۳ - ۲۱۶ .....

ابو الحسن واحد رضوی، فائزه زهرا میرزا، جاوید اقبال قزلباش، دکتر سرفراز ظفر، سید سلمان رضوی، عظمی زرین نازیه، سمن عزیز، فتانه محبوب، محمد اقبال جسکانی، دکتر رئیس احمد نعمانی، دکتر اخلاق احمد آهن، دکتر سید قاسم جلال، رضیه اکبر، دکتر محمد حسین تسبیحی

## گزارش و پژوهش

- اخبار پژوهشی دفتر دانش ۲۱۹
- اخبار فرهنگی دفتر دانش ۲۲۵
- راهی ابدیت: فقدان محقق برجسته فارسی مدیر فصلنامه دانش ۲۲۹
- گزارش برگزاری نخستین سمینار سید مرتضی موسوی ۲۳۱
- «احیای متون فارسی در شبه قاره»
- ساقی بده بشارت پیران پارسا را دکتر مهدی ملک ثابت ۲۳۵
- گزارش هم اندیشی‌های علمی و جلسات انجمن ادبی فارسی اسلام آباد سید مرتضی موسوی ۲۴۳
- ایران امروز در آینه ایران نامه دکتر محمد دانشگر ۲۵۱
- کتابها و نشریات تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۵
- نگاهی به سنت و نوآوری در شعر معاصر دکتر مریم شریف نسب ۲۶۵
- نامه‌ها
- پاسخ به نامه‌ها دفتر دانش ۲۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم

## سخن دانش

در عالم شعر و ادب پارسی به ویژه در شبه قاره هند و پاکستان وبنگلادش، از بین سخنوران، نام سعدی شیرازی و نظامی گنجوی با شاعر نغزگو و چیره دست امیر خسرو دهلوی پیوند و قرابت خاصی یافته است؛ به گونه ای که غزل سعدی، طوطی شکر مقال هند را فرا یاد می آورد و نام نظامی و خمسه هایش، استادی و مهارت امیر خسرو را در تتبع نظامی در خمسه سرایی یاد آور می گردد.

نویسندگان دانشمند مقاله های بخش ویژه نامه امیر خسرو در این شماره از دانش، درباره احوال و آثار و نظیره گویی امیر خسرو در خمسه سرایی، به گستردگی و تنوع بحث کرده و داد سخن داده اند. آنچه در این مقال به کوتاهی، گفتنی است، وجود همسانی های زبانی، ادبی و محتوایی و صورخیال در غزلهای سعدی و امیر خسرو است.

امیر خسرو حدود پنجاه سال پس از سعدی دیده به جهان گشوده و تقریباً سی سال بعد از سعدی در قید حیات بوده است؛ یعنی وقتی امیر خسرو به چهل و پنج سالگی می رسد، سعدی به دیار باقی می شتابد. این فاصله زمانی اندک می نماید، اما صیت سخن سعدی به اطراف و اکناف رسیده بوده و شعرشکرین او را دست به دست می برده اند:

خوش است نام تو بردن ولی دریغ بود در این سخن که بخواهند برد دست به دست این که در کتابهای سبک شناسی و تاریخ ادبی، امیر خسرو را سعدی هندوستان می دانند، بر بنیاد ویژگی هایی است که در غزلهای او هست؛ از جمله: وجود غزلهای هم وزن و قافیه؛ هم وزن با اختلاف قافیه، تصاویر ادبی مشترک، سادگی و گیرایی در زبان و بُن مایه ها و مضامین شعری نزدیک به هم، مهارت در کاربرد آرایه های ادبی و وحدت موضوعی غزلهای با تکیه بر عشق و بیان حالات عاشقی؛ به این چند مثال بسنده می کنیم:

## سعدی

بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است  
خوبرویان وفا پیشه جفا نیز کنند  
آن سرو که گویند به بالای توماند  
چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت  
سعدی:

تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش  
امیر خسرو:

مثل خود در جهان کجا بینی

سعدی:

کاشکی پرده بر افتادی از آن منظر حسن  
امیر خسرو:

تا گل از شرم رویت آب شود

سعدی:

هر که عییم کند از عشق و ملامت گوید  
صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم  
امیر خسرو:

هر که دعوی کند ز خوبان صبر

از غم روی شاهدان ما را

چه ملامت کنید خسرو را

از جمله خصیصه‌های سبکی شعر سعدی و امیر خسرو، اقتباس هنری از آیات  
کلام الله مجید است؛ این مقال را با این سنجش به پایان می‌بریم:  
سعدی:

مرا شکیب نمی‌باشد ای مسلمانان

امیر خسرو:

مکن ای دوست نصیحت که مکن سجده بتان را

منم و قامت شاهد برو ای خواجه موزون

چه بود مذهب با این نتوان گشت ز مذهب

تو در مسجد خود زن و الی ربک فارغب

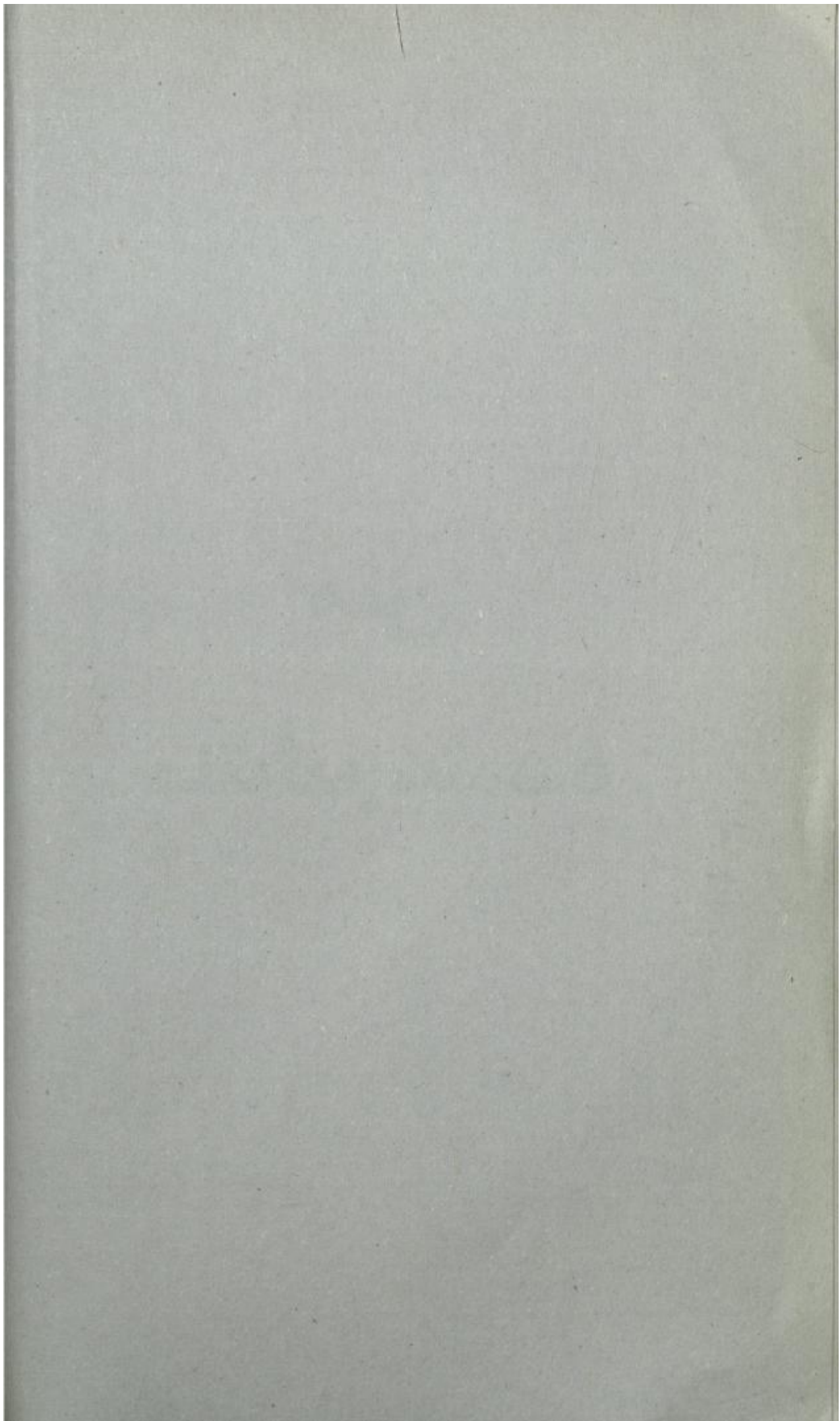
والحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر



متن

منتشر نشده



تألیف: محمد ماه «صداقت» کنجاهی،  
باهمکاری میان شیر محمد «اسد»  
به کوشش: دکتر عارف نوشاهی، دکتر معین نظامی

## شجره طیبه

[ سه داستان سمبولیک ]

### اشاره

درباره محمد ماه «صداقت» قادری کنجاهی (م: ۱۱۴۸ هـ / ۳۶ - ۱۷۳۵ م) سخن‌های لازم در جای دیگر گفته شده است.<sup>(۱)</sup> اینک پس از مثنوی خط بغداد<sup>(۲)</sup>، اثری دیگر از او به نام شجره طیبه کشف شده است. چون صداقت قبل از تألیف ثواقب المناقب (حدود ۱۱۲۶ هـ / ۱۷۱۴ م) به مجز منظومه مطلع الاسرار، تمام نوشته‌های خود را - که تعداد آنها به ده اثر می‌رسید - به آب شسته بود، اکنون هرچه از آثار او به دست می‌رسد، سرمایه قیمتی است برای ادبیات فارسی در شبه قاره.

شجره طیبه مجموعه سه داستان سمبولیک است مشتمل بر سه «شاخ» که حکایت از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین دارد. نثر شجره طیبه مملو از استعارات و کنایات و تلازمات ادبی است و کاملاً هماهنگ با نثر ثواقب المناقب اوست. وی این داستانها را با همکاری میان شیر محمد متخلص به «اسد» نوشته است که هویت این فرد بر ما معلوم نیست.

نسخه منحصر به فرد شجره طیبه را در ژانویه ۲۰۰۴ در دانشگاه پنجاب، لاهور پیدا کردیم که به خط شکسته خوش، روی کاغذ آبی رنگ، در ۱۲۸۲ هـ در ۲۰ برگ کتابت شده است. (شماره نسخه  $\frac{Pi \times 73}{1325}$ ). این اثر و این نسخه اولین بار است که در این سطور معرفی شده است.

۱ - ر.ک: عارف نوشاهی، «صداقت کنجاهی و نثر او در ثواقب المناقب» در مقالات عارف، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۲۵ - ۳۱۵؛ همو، «صداقت کنجاهی و شعر فارسی او»، همانجا، ص ۳۳۴ - ۳۲۶.

۲ - ر.ک: عارف نوشاهی، «صداقت کنجاهی کی نو دریافت مثنوی خط بغداد کا تعارف» در ارمغان علمی به پاس خدمات علمی و ادبی دکتر وحید قریشی، مرتبه رفیع الدین هاشمی و عارف نوشاهی و تحسین فراقی، لاهور، القمر انترپرائزرز، ۱۹۹۸ م، ص ۴۸۶ - ۴۷۱.

## شجره طیبه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد نیاز بارگاه وحدت که طوطی مانند قوت لایموت سبز بختان  
شکر شکر انعام او است، و درود اعجاز و رود نثار خاتم نبوت که نگین وار  
سرمایه افتخار ما سیه رویان انتساب نام او است.  
اما بعد، این شجره طیبه - که هر ورق او از تجلی حقیقت و مجاز تا اوراق  
نخل طوبی شیرازه یکرنگی می بندد و اگرچه در آینه چشم صورت بینان طوطی  
نامه وار رنگ افسانه می ریزد اما در پرده گوش معنی نبوشان چون صدای صور  
برهمزن خواب غفلت و غرور می شود - مشتمل است بر سه «شاخ» گرانمایه که  
مانند موالید ثلاثه اصل رنگ عالم تواند شد و به سان شاخ طوبی بر فرق  
یک جهتان معنی سایه کرامت می اندازد.

## نظم

شاخ اول که نیست افسرده	برگی علم یقین برآورده
از معادن گرفته مایه به زور	می کند شرح زر پرستی گور
بس که شاخ دوم گل افشان شد	رنگ عین یقین نمایان شد
درجه اش با نبات شد دمساز	قصه آن درخت گوید باز
گشت شاخ سوم ثمر افکن	کرده حق یقین به سینه وطن
رتبه ثالث از حیات گرفت	حال قاضی به او ثبات گرفت

## شاخ اول

یکی از سپاهیان صاحب جوهر مانند ماهی خنجر گرفتار دام بی درمی  
گشته مستعد جلای وطن شد و به سان قبضه شمشیر در گردآوری مشت زر  
کوفت سفر اختیار کرده به شهر دیگر رفت. از آنجا که چرخ دوار به کام او گردیدن  
گرفت، دولت نیز - که قطعاً امید آن نداشت - به رنگ تیغ دو دم از یمین و یسار  
پرتو ظهور تافت. بعد طلوع صبح اقبال، به یاد یار و دیار گرمی شوق روز افزون  
چون خورشید تموز در فضای سینه اش دو بالا جوش زد و هوای شام غربت در  
دلش سرد گشته، عیش خنک دوری را بی نمک تر از مهتاب زمستان شناخت.  
القصه هنگام معاودت [2] کوری دید زبان سوال برآورده و چشم انتظار در  
راه کریم [ن] سفید کرده.

نظم

همچو نرگس فکنده سر در پیش جمله تن کاسه گدایی خویش  
شوقِ زر ریشه کرده در دل او ..... (۱)

سپاهی دو شاب دل شیرین کار قبض طبیعت او به قُلوس اصلاح پذیر  
ندیده، شربتِ دینار مفتوح سده عقدۀ خاطر او دانست. لا علاج دیناری از کیسه  
برآورده، در دامان او ریخت. گور عطای غیر مترقب غنیمت شمرد و به کمال  
ثروت آن سراپا مروت پی بُرد. از آنجا که در عین چشم پوشیدگی شهباز وار مشقی  
شکار مرغ زرین دینار داشت، سررشته دام تزویر واکرده التماس نمود که ای گهر  
تمکین بحوری همت - که خراج چین و ختن خرج بهله تست - و ای دریای  
بخشش و کان سخاوت - که وصفِ جودت به آب گوهر بر ورقِ زر باید نوشت -  
من که پرده زجاجی دیده ام، چون قندیل چراغ مرده فروغ بینش ندارد، یاد ندارم  
که در این قدر عمرگاهی چون تصویر مخمل طلاکار روی زر در خواب هم دیده  
باشم، باری کیسه دینار به من ده تا به قدر یک چشم زدن زر را - که عین نام او  
است - نرگس وار قایم مقام چشم سازم.

از آنجا که مقدمه إذا جاء القضا عمی البصر بر ارباب بصیرت روشنی  
دارد، سپاهی موم دل همیان سر به مهر دینار به آن مار مردم آزار سپرد و مضمون  
«الحزم سوء الظن» بر ورق نسیان نگاشت. هرگاه در صدد استرداد شد، گور به  
صد شور نعره الغیاث زد که ای مسلمانان! خدا را به فریادم رسید که این ناتوان  
بین، نادیده که چون طفل اشک سُر مه از چشم می برد، همین لحظه نقد آرام من  
دزدیده، از دیده بیرون می رود و این تنگ چشم آهنین دل که سوزن وار چشم بر  
کیسه اندوخته من دوخته، همین نفس در غبار راه پنهان می شود.

از آنجا که بعد هنگامه بسیار، هر یکی از حضار، حرف سپاهی ساده لوح  
بر زمین زد، ناچار نقش مراد آن ظالم مظلوم نما بر کرسی نشست. بیچاره سپاهی  
زخم زبان ها خورده و از داغ حسرت سپر انداخته در کمین گاه فرصت جا گرفت.

نظم

گهی دل چون کباب از رشک بریان به طوفان آشنا از چشم گریان  
گهی بر خود جو برق و ژاله خندان سرانگشت ندامت نذر دندان  
گور بی نور هنگام شام - که قضا وقت زوال دولت آن دزد نیمروز می نگاشت -  
هلال وار بر خود بالیده از جا برخاست و در پرده شب ظلمانی - که قدر مسوده  
روز سیاه آن شبرو جهان سوز می پنداشت - شبنم وار پنهان از چشم اغیار به

۱ - در اصل مصرع چهارم ندارد.

سوی مسکین خود قطره زن شد. سپاهی روشن نفس هم آهسته آهسته خود را در پی آن ظالم تیره باطن چون صبح صادق به دنبال صبح کاذب روان ساخت. آخر الامر کور مرده دل به خانه تنگ تر از گور خود [3] رفته، دروازه چون در رحمت الهی به روی خود بست؛ لیکن سپاهی حاضر جواب مانند فرشته عذاب از راه خفا، ناخوانده در آمده، در گوشه انتظار نشست و کراماً کاتبین وار خدمت خفیه نویسی محاسبه شبانروزی او در پیش گرفت.

از آنجا که کور مغرور خانه را چون خانه چشم خود از مردم بینا خالی دانست، خزینه نو با دقینه کهن دچار کرده، بابخت پریشان خود به خواب رفت. سپاهی خواب آن غلط کار را بخت بیدار خود تعبیر نموده، دامن بر کمر زد یعنی سیماب وار زر آن کان حرص ذره ذره گیرد کرده، به کمال اضطراب راهی شد. قصه کوتاه، هنگام پگاه که مستوفی گردون از بدر نویسی سیاه شب فراغ یافت و محرر قضا به روزنامه صبح روشن باقی خورشید نگاشت. کور نادیده مشیت خاکی که از سر دقینه برداشت، از روی پریشانی و سرگردانی گردباد وار بر سر خود ریخت. گاه بر طبق ذهب الذهب و جاء النعت چون طلائی محک سر به سنگ زد و گاه از بیداد چرخ میناکار مانند زیور مرصع سنگ بر سینه کوفت. جسم خاکی اش در آتش حسرت بونه جانگدازی شد و چهره زردش به ضرب سیلی چون دینار قلب رنگ فروغ باخت.

### مثنوی

شد جهان در چشم آن ناقص عیار      چون دو زلف خوبرویان تار تار  
صبح اندر دیده آن ظلم کیش      تیره تر شد از بیاض چشم خویش  
سپاهی افسون طراز جلوریز آمده کیفیت پیچ و تاب آن مار گنج از رخنه  
دریافت که با کور دیگر شکایت جور روزگار [در میان دارد].

### مثنوی

گنج پنهان رفت از ویرانه ام      عین زندان گشت دولت خاتام  
تلخ کامی در مزاجم حاصل است      شربت مرگم علاج کامل است  
کور ثانی گفت: ای کور دل پا در گل! خاک بر سرت که خاک [بر] زر ریختی  
و سرمایه خود چون قمار باز بغار حرمان آمیختی. من - که حرص خمیر مایه  
سروش من است و نقش سکه دینار خط سرنوشت من - زری که دارم غنچه وار  
در کلاه خود دوخته ام و چراغ فراغ در بالا خانه دماغ برافروخته شمع وار کلاه  
زرین را سرمایه سود سودای خود ساخته ام و خورشید مانند به دولت این  
سرپوش طلا به تسخیر هفت خوان چرخ ناخته، پیوسته حباب وار بر کلاه خود  
می لرزم و به رنگ امام سبحة سرو دماغ گنبد دستار ندارم.

رباعی

چون غنچه به این تنگدلی آخرکار      گل از زرِ جعفری زدم بر دستار  
 از دولتِ این کلاه نورانی خویش      زرین شده کاسهٔ سرم نرگس وار  
 از آنجا که سپاهی کفایت شعار زر جمع کردن زکوة وار فرض العین  
 دانست، شبانگاه چون [4] بلای ناگهان کلاه نخوت از سرِ آن مغرور ریوده،  
 گردنش از بارِ دینِ خود سبک نموده راه خانه گرفت.  
 هرگاه که پیر صبح عینکِ دوربین چشمهٔ خورشید بر دنیا گذاشت و  
 مشاهدهٔ خطوط شعاعی مطالعه حاشیهٔ بیضاوی انگاشت، هر دو کور چون  
 چشم بی نور خود از خوابِ پریشان برخاسته، هر یکی به روز سیاه نشست. هم  
 در آن لحظه سپاهی تیغ زن چون مژگانِ یار به تیزی برگشته دیده بانی مد نظر  
 داشت که کوری دیگر طومارِ پریشانی آن دو سیه روزگار چون دو مصرع زلفِ یار  
 تمام ناخوانده شانه وار به چرب زبانی طرح موشکافی ریخت که ای گنجفیه بازان  
 هنگامه ابر ساز و ای ورق گردانان نسخهٔ عدم امتیاز که یکی از ناتراشی مانند  
 قلم نرگس برات از سرخ و سفید به رنج نگاشته و دیگری از بدقماشی چون صد  
 برگ خزان دیده تاج دولت به شمشیر ادبار از سر وا گذاشته مانند بلبلِ تصویر  
 لبریزِ خموشی گشته غنچهٔ دلم را به خار خار شکایت نخراشید و شبنم وار خود  
 را گرد کرده به رنگِ گل سراپا گوش باشید.

رباعی

این نغمهٔ مستانه که باشد مستور      در پردهٔ ساز به که گردد مذکور  
 زین رازِ نهفته کور و کمر باد حسود      چون چشمِ صراحی و چو گوشِ طنبور  
 اینک در زیر این خرقهٔ تلبیس که رازِ خویش پوشیده‌ام، دینارهای  
 اندوختهٔ خود مانند چشم اغیار دوخته‌ام. طاووس وار در پردهٔ نیرنگ جامهٔ هزار  
 دینار می پوشم و مانند ماهی درمِ خود را جزو بدن می سازم.

رباعی

این دلق که گنج زیر دامن دارد      صد بیم ز چشم بد سوزن دارد  
 این محضر دولت که لباسی باشد      بنگر که هزار مهر روشن دارد  
 مرقع من اگرچه در چشم ساده لوحان صورت بین چون تقویم کهنه به  
 هیچ نمی ارزد، اما از خطوط طلاکار یعنی نقش سکهٔ دینار هر معنی شناس مشق  
 عشقِ او می ورزد. خرقه پوشم و مطالعهٔ مجموعهٔ سلسلهٔ الذهب در پیش دارم.

خاموشم و ذکر اسم ستار العیوب از فرض عین می شمارم. معنای نام زر بسته عسجدی تخلّص کرده‌ام و حکایت سام بر بیاض دیده نگاشته خود را فردوسی خوانده‌ام. نه بر بخیه راز پوشیده من - که واشکاف نمی‌گردد - جز سوزن چشم کسی افتاده و نه از خط مضمون پیچیده من - که بخیه زیر و زبر دارد - جز رشته هیچ کس سر بر آورده .

### رباعی

زین خرّقه که آستین کوتاه دارد      «استر ذهبک» به خاطر م ره دارد  
 آگاه نه‌ای ز خرّقه زر دوزم      این معنی باریک عجب ته دارد  
 الفصّه، سپاهی یکه تاز هنگام فرصت      دلّی کهنه آن بی سرو پای سراپا  
 تلبیس - که ابلیس فکر خرّقه نو کردن      بر دست او داشت - به خانه [5] رسانیده  
 منتظر مشاهده دیگر لطیفه غیبی شد.  
 هم در آن نزدیکی کوری دیگر به مصداقِ رَبِيعُهُمْ كَلْبُهُمْ [الکَهْف / ۲۲] -  
 که چون سگِ چار چشم شور و غوغا بسیار داشت - از راه یک جهتی به آن سه  
 کور دُچار گشته رفیقان را تخته بندِ ششدرِ حوادث دیده، شاهدِ سخن را چون  
 تصریف پنج گنج به هفت اقسام پیرایه آراست که‌ای قلتبا [نا]! وای بر شعور  
 شما، بشنوید که من در حفظِ زر فکرِ صحیح را کار فرموده‌ام و مثالی سر به مُهر  
 دینار را در چوبین غلاف لفیف مقرون نموده‌ام .

### رباعی

سر رشته اختیار در کف دارم      ناقص نیم و عقل مضاعف دارم  
 مهموز شدم کز من معتل العین      نرگس آسا عصای اجوف دارم  
 به یمن این چوب دستی دست عیاران بر چوب بسته‌ام و به دولت این  
 بهرام چوبین بر مسند خسروی نشسته‌ام. شمع محفلم این عصا است و منظور  
 نظرم این بلند بالا. چشم ندارم اما پیوسته این عصا را چون الف اعمی  
 نصب العین خود داشته‌ام. بصری نیستم لیکن این مالک دینار را پیر دستگیر  
 پنداشته‌ام. چشم بی نگاه خود نرگس وار بر این عصا می‌دوزم و مسایل غنی به  
 یمن مطالعه این فتاوی زرکشی می‌آموزم.

### مصراع

خوش دولتی است این که مرا دست داده است  
 چوبش از گران قیمتی با عود قماری نرد مساوات می‌بازد و صندل اصیل  
 خود را کنیز خانه زاد او می‌پندارد. قارون وار در گردآوری زر سحر سامری بر



روی کار آورده و مانند عصای موسی هزاران مار گنج فرو برده. تجرد مذهبی که گنج در آستین او است. والا دستگاهی که نقش دلنشین سگه خط جبین او است.

### نظم

چو نخل طور صاف آینه او      تجلی کرده زر در سینه او  
 تمجیب آشنا دل زین متاع است      بلی همیان چوین اختراع است  
 قصه کوتاه، سپاهی به حجت قطعی تردستی خویش عصا را چون الف  
 وصل از درج دولت او ساقط کرده، ره نورد شد. هرچار کور خونین دل از شامت  
 بخت سیاه به رنگ چار برگ لاله به یک داغ سوخته از هجوم آه و ناله رباعی  
 دیوان فغانی گردیدند و آن مرده دلان زنده درگور چون شمع رزق آتش حسرت  
 گشته هنگامه قیامت موعود به چشمی - که نداشتند - موجود دیدند. قضا  
 کریمه ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون [البقرة / ۱۷] بر لوح  
 جبین ایشان نگاشت و قدر معنی «بشر مال البخیل بحادث او بوارث» علم الیقین  
 آنها ساخت.

### رباعی

هرچار به رنگ غنچه مانده دل ریش      زر رفته و خورده بر جگر چندین نیش  
 پیموده چو نرگس سرافکننده به پیش      جام حسرت به کوری طالع خویش

### ثمره اول

عقل است سپاهی اندر این دیر خراب      که محو [6] شکست رگه در فتح الباب  
 بی شبهه و شک چهار کور زردار      حرص و عجب است و خشم و شهوت دریاب  
 حاصل آن که هرگاه عقل جزوی به امداد غیبی سرگرم تحصیل مالا بد  
 معاد می گردد، حرص که به مصداق حُب الدنیا رأس کُل خطیئه بر جمیع اخلاق  
 سویه رتبه تقدم دارد، از روی حيله سازی کُل شیئی یزجع الی أصله تحقق  
 می پذیرد [و] متصرف نقد وقت او می شود. آخر الامر عقل به مطابق الحکمة  
 ضاللة المؤمن بر تسویبات او مطلع گشته سرمایه تزویر او را به غارت می برد و از  
 روی تجربه کاری هم کلاه عجب زیر پا می اندازد و هم پیراهن خشم قبا می سازد  
 تا آن که علم شهوت نگون سار کرده کوس فتح و نصرت لبریز طنطنه الحق یعلو و  
 لا یعلی می کند. فقط.

### شاخ دوم

یکی از فضلا که به درس فصوص خاتم وار نام بر آورده بود و مانند قلم  
 صوفی مشرب از بند و پیوند خلاق بریده، جریده راه سفر می نوشت.

## نظم

آسیا وار تا روانه شده      تابع جذب آب و دانه شده

رفته رفته در سوادِ مشکبارِ هندوستان - که ادیم زمینش مانندِ نافه قیمت و قدرِ  
چینی مودارِ شکسته - جا گرفت. از فیضِ آب و هوای آن گل زمین - که هر  
میدانش کیفیتِ خطّه جام دارد - سیه مستِ نشأ تماشا شد و به یمنِ گلگشتِ آن  
نمونه بهشت برین که از هر کوچه قصبانش چون کوچه نی نغمه تازه گوشزد  
می کرد و عمر دوباره یافت. کیف ما اتفق. درختی دید وصفِ بیخ و شاخش از  
ثری تا ثریا مذکور و استقامت اصل و فرعش از ماهی تا ماه مشهور. درختی که  
شجره نسب خود با طوبی - علیه الرضوان - درست نموده و سبز بختی که  
رابطه پیوند شاخ در شاخ با سدره - انار الله برهانه - مستحکم کرده. آبنوس  
هندوی سیاهه نویس بارگاه او، شاخ صندل جاروب کش غبارِ راه او. عود از شرم  
چوبش در غبن [کذا: عین؟] سوختگی غرقِ عرق ندامت، صنوبر از رشکِ  
اندامش مانند قامت دلدار هم آغوش قیامت.

## نظم

ز بس رفعت پایه شاخسار      به دامش شده سر طایر شکار

خورد ریشه او به رنگِ طناب      به رگهای گاو زمین پیچ و تاب

از آنجا که هندوان گمراه شاخ‌های خمیده‌اش را محرابِ عبادتِ خود  
دیدند و آتش پرستانِ روسیاه به یادِ چوب او زغال وار خاکستر بر روی مالیدند،  
فاضلِ مذکور را به رغم آن کوته اندیشان مانند چنار آتش غیرت در دل جوش زد.  
خواست که در پرده شبِ ظلمانی گرمی هنگامه آن چوب خشک به آب تیشه  
برباد داده، بیخ و بنیادِ اعتقادِ آن ناراشیدگان به خاک برابر سازد.

هرگاه که آفتابِ روزه دار به دریای مغرب لب تر کرده در سجود نمازِ شام  
فرو رفت، آن حجتِ قاطع اثباتِ وحدت - که مانند نخلِ بادام سراپا چشم  
انتظار بود - در پی استیصالِ آن نهال - که از هجوم دل بستگی نگار صورت  
صنوبر داشت - به رنگِ سرو دامن بر کمر زد. به یک ناگاه درختِ مسطور مانند  
شجره طور گویا شد که ای جامع معنول و منقول! از من بگذر و مرا بگذار و مانند  
خودم حاوی اصول [7] و فروع پندار. اگرچه با بی دینان چار بید پرست مشق  
صحبت می ورزم، اما به پنج بنای مسلمانی قسم که بیدوار از نام خلاف بر خود  
می لرزم. از عین عنایتِ پیر دستگیر امیدوارم که بالفعل تلقین ذکر آره معاف گردد  
تا هر روز یک دینار به طریقِ نذر گذرانیده باشم.

ملا [ی] دیندار به اصغای نام دینار مجموعه احتساب بر طاق نسیان گذاشت یعنی به اخذ جزیه راضی گشته قلع بیخ کفر بر خلاف قاعده شریعت انگاشت. هر صبح که زر مغربی آفتاب از خطوط شعاعی نقش سکه می گرفت، پابوس آن درخت نامی - که ریشه در مغز قارون داشت - فرض عین دانسته دیناری می یافت. شاخه هایش را نسخه شعب الایمان گمان برد و برگش را اوراق کیمیای سعادت شمرد.

### فرد

شادی که ترا آمده دینار به دست دینار فروگذار و دین آر به دست

از آنجا که دور چرخ دوار نامداران ریا را ننگین وار سونش الماس بر زخم جگر می ریزد، روزی مولوی - که فکر درست داشت - به مکان معهود رسیده، دینار موعود ندیده، در برگشتن از بخت خود قصب السبق برد. روز دیگر که احتمال اخذ غیر بالکل مرتفع شد، وعده شکنی آن شجره خبیثه - که مآلها من قرار [ابراهیم / ۲۶] در شأن او بود. به یقین بنوشت. هنگام شام که پنجه خورشید از رنگ شفق حنا بست، مولوی بار دیگر از دندان طمع تیز کرده خواست که آن بیخ فساد را چون امید دینار قطع کند، اما درخت پای ثبات افشوده از هر برگ زبان تازه برآورده متکلم شد که ای ساده لوح ناتراشیده که از مضمون الوقت سیف قاطع آگاه نه [ای]، آن روز که از تندباد صدمه ات بر خود می لرزیدم، پرتو غربت دین در جبهه ات نمایان می دیدم. اکنون که غنچه وار دل بر زر بسته [ای] ناخن گره گشا، طمع مدار و الحال که غلام زر خرید من گشته [ای]، دعوی آزادی محال پندار. از آنجا که دولت تیز دستی ات بریده به تردستی ات قطعاً پیش نخواهد رفت. هرگاه چون پنجه چنار کارت از دست و دستت از کار رفته، مدعای تو به هیچ وجه صورت نخواهد بست. می توانم که به دعوی گردن افزام و دندان ازهات چون تشدید ازه جدا سازم.

فاضل مذکور باقی عمر سبق ندامت در پیش گرفت و معنی خسر الدنیا  
و الآخرة [الحج / ۱۱] به عین یقین دریافت.

### رباعی

ای مایه تزویر سخر خیزی تو      ابلیس مرید فتنه انگیزی تو  
تیغ تو درم گرفت، بی آبی یافت      دارد سگ نفس ذوق خونریزی تو

## ثمره ثانی

سالک بُود آن فاضلِ سرگرمِ سفر هنداست مراد از جهادِ اکبر  
 آن نخلِ چو مکر [8] نفس و شیطانِ پندار دینار بود لذتِ اورادِ سحر  
 خلص کلام آن که هر سالکِ نا آگاه که به تتبع علوم رسمی جوپای رموز  
 طریقت می‌گردد، از راهِ مکرِ نفس که بر طبقِ اَفْرَاءِ یَت مَن اتَّخَذَ إِلَیْهِ هَوَاهُ  
 [الجائیه / ۳۳] هر صورت پرست ربقه اطاعتِ او در گردن دارد، به حلاوتِ  
 عبادت - که در این راه کَسْرَابِ بَقِیْعَةِ یَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً [النور / ۳۹] می‌باشد.  
 قانع گشته از قلع رگ و ریشه شرکِ خفی غافل می‌شود. تا آن که به مغالطهٔ نفس  
 کُفر مشرب مصداقِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ می‌گردد.

## شاخ سوم

خالد بر بکر دینی واجب الادا داشت و او هنگام تقاضا بر در تغافل  
 می‌زد. آخر الامر که رجوع به دار القضا فرض وقت شد، مدیون به یمن گردنامه  
 دینار مهر خموشی بر لب قاضی حق گذار زده به آب تعویذ زبان بندی او نوشت  
 یعنی به وساطت رشوت مولانا را غلام زر خرید کرد. بعد ابرای ذمه خود شاد و  
 آزاد راه خانه گرفت.

## فرد

ای زر تو خدا نه [ای] و لیکن به خدا ستارِ عیوب و قاضی الحاجاتی  
 هرگاه نتیجه قضیه منفصله برعکس قانون شریعت کبری صورت بست،  
 خالد به درد نقصان مایه و زخم زبان همسایه مانند کاغذ محضر لبریز مهر داغ  
 شد. اما از آنجا که با حکم قضا یارای مخالفت نبود، به رنگ نگین ساده در گوشه  
 گمنامی جا گرفت و هر چند در صدد انتقام صدر نشین محکمه شرع کمر همت  
 می‌بست لیکن چندگاه بنا بر قضای مَلِکُ العرش نقیض مدعا بر گرسی  
 نمی‌نشست. لهذا صبح تا شام در خانه خود مانند ذرهٔ روزن مشق اضطراب  
 داشت و شب تا به روز شبینم وار سراپا چشم گریان بود.

## فرد

چو شمع مرده ماند آن زنده درگور ادا فهم زمین سخت، آسمان دور  
 روزی کدبانوی او - که از جوش تزویر در شیر صبح آب می‌ریخت و از  
 هجوم تمویه خورشید مس اندود می‌نمود - به زبان چرب و نرم مرهم زخم دل  
 تنگ و مومیایی شکست رنگ او شده باعث تغییر حالش پرسیدن گرفت که‌ای  
 نقد هستی ام نثار کف پای تو و ای شیرینی جانم نذر طوطی طرز و ادای تو.

نظم

کدامین دل ربا بُرد از دلت تاب  
 کدامین شعله زد بر پنبه زارت  
 که صبح پیروی ات را کرد سیماب  
 که شد تاراج آرام و قوارت  
 مرد به یاد آوری شکوه سُوء القضا پرده از روی شاهد مدعا برداشت. زن به مجرد  
 اصفا متکفل سرانجام مطلب گشته دامن بر کمر زد و گفت: خاطر جمع دار که  
 عن قریب آن سرمایه باد و بروت را ریشخند بزرگانِ مجموعه محاسن اخلاق  
 سازم.

بیت

بُود با ناتوانان کینه جُستن  
 دو دست از ابروی خویش شستن  
 اول بسم الله همت بر سبق تسخیر [9] قاضی صرف کرده خود را به هفت اقسام  
 پیرایه آراست. کاکل و کلالة پیچان را - که رشته جانِ هر صحیح و سقیم است -  
 به دو بالا رتبه لفیف مفروق و مقرون رسانیده، زینتِ مدِّ ابرو - که طغرای مثال  
 أحسن التقویم است - به وسمه مضاعف گردانیده، معتل العین چشم بیمار به  
 سوادِ سرمه آراست و مهموز اللام زلفِ نگون سار به تشدیدِ شانه پیراسته، زیور  
 متعدّد چون حروفِ زواید جهتِ مزیدِ فتنه پوشید.

نظم

قشقه زر به جبهه اوج ظهور  
 سلبک گوهر به روی جلوه نثار  
 مصحفِ رُخ گرفته شمسهُ نُور  
 نقش آیه کشیده از پُرکار  
 لوحه [ای] بهر نصب قرآن بود  
 لوحه [ای] بهر نصب قرآن بود  
 سوره صَاد را شده اعراب  
 که دهن میم وقف منزل شد  
 خوانده یاسین به مرگِ عاشقِ خویش  
 معنی انْ کَیْدُکُنَّ عَظِیْم  
 گوشت چشم از دور به قاضی نموده با کدبانوی او عقد الفت بست و طرح بگانگی  
 - که عرف نسوان دوگانگی نام دارد - ریخت. رفته رفته طریقِ وحشت مسدود و  
 بابِ آمد و رفت مفتوح شد.

مولانای اگرچه روزِ اوّل از مصحفِ روی او آیه زُیْنِ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ  
 مِنَ النِّسَاءِ [آل عمران / ۱۴] خوانده بود، اما به مداومت مطالعه بیضاوی  
 خورشیدِ رخسار و فتاوی عینی چشم بیمار در تفسیر نونیازی و فقه عشق‌بازی  
 سرآمد زمان و مجتهدِ دوران شد. اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ [انمائده / ۱۱۰] عبارت از  
 چشم جادوی او می‌شمرد و هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ [النور / ۱۶] اشارت به نقطه دهان

او می‌انگاشت. مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ [الحاقه / ۴۱] در شأنِ مصرعِ زلفِ او گمان می‌برد وَ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ [آل عمران / ۲۳] بیانِ خالیِ ابروی او می‌پنداشت. گاه می‌گفت: حدیثِ لعلِ لبش نسخه‌ی شرح ابن‌الحجر می‌دانم و گاه می‌فرمود: کلامِ موزونش را مجموعه‌ی میزانِ منطق می‌خوانم. به عوضِ تحقیقِ مصتفاتِ غزالی تماشایِ دنباله‌ی چشمش مدّ نظر داشت و به جای درسِ اصولِ ابن‌حاجب خیالیِ خالیِ گوشه‌ی ابرویش نصب‌العین ساخت.

قصه کوتاه، اگرچه تماشای بهارِ حسنِ آن خجسته سیرِ سیر

روضه‌الاحباب می‌شمرد اما پیوسته در آرزوی مقابله‌ی فصل‌الخطاب هم‌زبانی عمر به سر می‌برد. بعدِ چند گاه، به یک ناگاه خلوتی جلوه‌ی ظهور گرفت. بعد از اظهارِ اضطرابِ بسیار و مخمصة ذوق بوس و کنار - که امتیازِ حرام و حلال در آن حال گنجایش ندارد - طالبِ آن شد که متعذیان به بندِ لازمی او وا کرده، به فعلِ معلوم مستقبل گردد و عَلمِ شهوت را [10] در مباشرتِ آن مفعولِ مطلق منصوب سازد یعنی شمعِ قایم‌اللیل خود را در دو شاخه‌ی سیمین او برافروزد و رختِ تقوی و طهارت پنجاه ساله در یک دم بسوزد. به یک ناگاه خردِ عاقبت اندیش - که میزانِ الهی نام دارد - بر پله‌ی نصیحت آمده به گستاخی تمام التماس نمود که منصب قضا چگونه تجویز این معنی کند که خدام ذوی الاحترام در دام حرام جای گیر باشند؟ هم در آن اثنا هوسِ نفسانی - که [با] عقل چون موش و گربه عداوتِ جبلی دارد - بی‌محابا معروض داشت که لازم فتوت و جوانمردی ذاتی آن است که این صیدِ خداداد به فتویِ مفتی خرد از دست نرود که الصَّيْدُ لِمَنْ اخذَه و این کنیز با اعتقاد - که چون دختر رز حاجب نکاح ندارد - تلخ کام حرمان نشود که القَبْضُ دَلِيلُ التَّمَلُّكِ. پوست‌کننده عرض می‌دارم: اَفِيونِ زهید خشک صرفِ ترکیبِ امساک کرده دو شاخه‌ی این شاخ نبات بردار که حَبِّ عنبرِ خال لبش مکیدن قوتِ باه مضاعف سازد. برهنه‌گویی می‌کنم: حرکت به سکون مقدّم داشته این الفِ قامتِ شیرین حرکات را دوتا ساز که نیشکر وار بند بند زیرین او دو بالا حلاوت دارد.

### بیت

بادام و پسته دهن و چشم این نگار  
 باقندلب لبوب کبیر است یاددار  
 القَصَّة، قاضی - که از روی نفس الامر نایب شیطان بود - قبولِ مشورتِ خرد در ترکِ معصیت چون قبلة بعد الانزال بی‌موقع شمرد و عمل بر منصوبه‌ی عقل - که قلعه دارِ بالا حصارِ دماغ است - در عدم مباشرت بی‌مزه‌تر از عزل دانست. حاصل الامر خدام حضرت - علیه الرضوان - طوبی لک گویان بر سیب زنخدان و انارِ پستانِ آن خور سرشت دست دراز کرده تاویل آیه کریمه

وفاکته کثیره لا مقطوعه ولا ممتوعه [الواقعه / ۳۲-۳۳] دریافت. گاه دست در جعد مشکبارا زده خود را مظهر قعد استمسک بالعروره الوثقی [البقره / ۲۵۶] می‌انگاشت و گاه زلف کافر از مصحف رخساره یک سو نموده تفسیر قد تبین الرشد من الغی [البقره / ۲۵۶] می‌نگاشت. آخر الامر گفت: ای لؤلؤی لا لا غلام حلقه در گوش بُناگوش تو و ای کنار مشتاقان بنده آغوش نام بر او [دوش تو، ای روح پرور که علاج ضعف دل عشاقان یاقوتی جواهر دار لب و دندان تست و ای عشوه گر که دوی درد جگر سینه چاکان مریای سیب زرخدان تو.

### نظم

ندارد بی تودل سامانِ آهی	ردای جلوه زخمِ نگامی
قدت را دیدم و از خویش رفتم	ز صحرای قیامت پیش رفتم
بده ای روح پرور تن در آغوش	که از زلف توام مست شب دوش
گره از کار این دل خسته واکن	[۱۱] خدا را بنده‌ام کامم روا کن

زن گفت: ای جامع کنز عبادات و ای تفسیر تیسیر معاملات! زهی طالع این جزو ضعیف که با چنان مجموعه کرامت چون دو کتاب هم جلد رشته ارتباط و هم آغوشی مستحکم سازد. اما از آنجا که در این مکان و اهمه امکان تردد اغیار سد راه جمعیت دل می‌شود، به فراغت خاطر داد عیش دادن گنجایش ندارد، لهذا گستاخانه مصدع می‌گردد که مسکن این پرستار کاشانه‌ای است نمونه جنات عالیه و مأوای این کنیز خلوت خانه [ای] مصداق فیها عین جاریه [الغاشیه / ۱۲]؛ باغی دارد خاطر خواه و گلشنی نمونه صبغة الله. [البقره / ۱۳۸] نرگس به ورد سورة نون و القلم سعادت اندوز و گل محمدی به ذکر انا فتحننا لک فتحاً مبیناً [الفتح / ۱] ادب آموز است. شبو به حفظ سورة واللیل دمساز، گل آفتابی به تفسیر وَالسَّمْسِ هَمْرَاز. حافظ باغبان مصحف گل را به استعانت عینک شبنم خوانده و قاری بلبل از قالب جعفری به مد [د] گل آل نسخه برداشته. غنچه تنگ دهن با وجود گواهی عمر به ختم فمی بشوق مشتاق گردیده و نسیم چمن با این همه ورق گردانی از سورة فاتحه پیش ندیده. قطرات شبنم بر نهال بادام حاشیه جواهر التفسیر است بر آیه تری أعینهم تفیض من الدّمع [المائدة / ۸۳] نمودار و تخته آبشار بحر موج در تأویل و إن من الحجارة لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ [البقره / ۷۴]. حوض بر لوح مرمر تفسیر سورة الكوثر نگاشته و سرو بر کنار جو آیه فاستقم كما أمرت [هود / ۱۱۲] مدنظر داشته. بنفشه باغی خود را خلیفه عباسی می‌پندارد و فقیه جعفری تعلیم مذهب شقایق النعمان آرزو دارد.

## نظم

پسی درین الهی نامه گُل  
تماشایی ز جوش کامرانی  
کسانی پاک‌تر از دامنِ تست  
گل و مل بیشتر از قیل و قال است  
کسند شاگردی عطار بلبلی  
بهشتی می‌شود در زندگانی  
مصفی هم چو طبع روشنِ تست  
اگر قحطی بود، فحط الرجال است  
امشب که شب مهتاب است، اگر آن مکانِ لطیف به یمنِ مقدم شریف  
مظهر نُورِ علی نُورِ [النور / ۲۴] گردد، به تماشای گلزار و تقاضای بوس و کنار  
ذخیره اندوزِ دو بالا عیش تواند شد.

## [مصرع]

چندان که نظر کار کند، عالم آب است  
از آنجا که آن سرمایه حسنِ گلو سوز در میدانِ مرد آزمایی از دخترِ رز کمتر  
نبود، قاضی را مخمورِ خمیازه انتظار ساخته مانند هوشِ مستانِ رم آشنا شد و به  
رنگِ موجِ باد آغوشِ وداع کشاده به اتفافی صبر و قرارِ مشتاقِ خود راهِ خانه  
گرفت.

## مصرع

نظر شد، برق شد، باد سحر شد  
جناب حضرت آن روز را - که در درازی از شبِ زلفِ یار کم نبود - به  
هزاران آشفستگی و پیچ و تاب به سر می‌برد و به رنگِ روزه دار دل دولخت را  
سراپا غبارِ شیشه ساعت کرده، نفس [۱۲] می‌شمرد. هرگاه سوادِ شب و نورِ  
کواکب کحل الجواهر چشم انتظارش شد، حصول سعادتِ دیدار به نماز شام وار  
فرض عین دیده دست از آبروی تقوی و طهارت شست و از سرننگ و هوس  
برخاسته یا جامع المتفرقین گویان احرام طواف بیت العرویس خود بست. گاه از  
جوشِ گرمی شوق به رنگِ پرتو شمع فانوس از پیرهن بیرون [می] رفت و گاه از  
هجوم شادی برق وار صد پیرهن بر خود می‌بالید. تکلف بر طرف قاضی امید  
قضای حاجتِ نفسانی داشت، اما خود از قضای آسمانی هرگز آگاه نبود.

## بیت

از آن چشمی که با صد فتنه خفت است      سرخود گر سلامت بُرد، مفت است  
قصه کوتاه، سرعت از پرواز نگاه وام کرده رَبُّ اَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا  
[المؤمنون ۲۹] خوانان در صحنِ خانه آن یگانه دور بل دوگانه زالِ دنیای سراپا  
جور نزولِ اجلالِ ارزانی داشت. زنِ افسون کیش زهی طالع گویان قربان و  
بلاگردان گردیده، گردش چرخ مقوس به کام خود دانسته و آن ساده لوح مکتب  
نونبازی را چون نقش مراد به کرسی نشانده آیه وَ اِنْ يَكَادُ - تا - اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ  
[القلم / ۵۱] خوانده کمر خدمت بر میان بست و گفت:



شعر

ای که برق آینه دار گرمی رفتار تست      دانه خالم سپند آتش رخسار تست  
 مستی ما پر دو سر...<sup>(۱)</sup> سر مستوری ات      شهید ما عشق بازان گنبد دستار تست  
 پس که از طرز کلامت آب حیوان می چکد      خضر طوطی وار محو شکر گفتار تست  
 چون توام خواست عذر مقدمت در حیرتم      جان شیرینم نیاز شربت دیدار تست  
 قاضی - که خود را امام حلوایی روزگار می شمرد - چاشنی پسته قندی  
 دهان و شکر پاره لب و صابونی بُناگوش و مربای بهی غبغب چشیده از جان سیر  
 شد.

رباعی

از چرب زبانی زین غنچه دهن      مولانا را فتاد نان در روغن  
 نایافته کام از مزه ساق عروس      پنداشت که در بهشت دارد مسکن  
 گفت: ای گل پیرهن که روح یوسف طلعتان مستغرقی فکر عمیق چاه  
 زنخدان تست و ای تنگ دهن که غنچه نیم شکفته طالع پیکدان [؟] تست، من  
 که در فن مشکل گشایی مانند سیفی معمایی نام بر آورده‌ام، به وصف سُرین کوه  
 مثال تو جَبلی تخلص کرده‌ام.

بیت

بس که نبود مصحف روی تو بوسیدن گناه      می توان نمی بشوقی خواند با صد مد و آه  
 اگرچه در این شصت سالگی چون ستین امام [13] رازی در بیان علوم  
 یگانه روزگارم اما می خواهم که در این خلوت به بادام چشمت فناعت کرده  
 چهل اربعین بر آرم. به مصحف رؤیت قسم که در علم تجوید منحصر در ادای  
 حرف شفتی بای بوسه فهمیده‌ام و به سی پاره دل خود سوگند که در فن وقوف  
 بحث معانقه فرض عین وقت دیده‌ام. قاعده صرف کبیر عبارت از استعمال  
 ثلاثی مجرّد خود پنداشته‌ام و مبتدای نحو دل پذیر اشارت به افعال مقاربه  
 مباشرت تو انگاشته. در باب الحجّ فقه عشق مسئله احرام بیت الحرام خانه‌ات  
 مشروحاً خوانده‌ام و در اصول محبت به کمال اجتهاد نون ابرو و صاد چشم ترا  
 نص جلی قیاس کرده‌ام. نتیجه منطقم تعریف صغرا و کبرای اشکال زلف و خالی  
 تست و عقده کلام امید رؤیت جمال و ترک اعتزالی تو.

۱ - یک کلمه ناخواناست به شکل «کر»

از موسیقی همین ضرب چارگانه و پنج گاه خوش کرده‌ام و از رمل شکلی جماعت را - که طریقی زوجیت دارد - فرد کامل شمرده‌ام. در علم قوافی به جای خروج، دخول می‌نگارم و از عروض جز بحر تقارب خوش ندارم. در هندسه تداخل اجسام ممکن و انفکاک محلّ از حالِ مُحال می‌دانم و در هیأت مسئله مشکله تحقیق خطّ استوا عبارت از دریافت موی میان توگمان می‌بزم. استعمالم به جای مناظره نظاره رخساره نست و حاصلم از سیاق نظر نقد و جنس گوشواره تو. قسم به درس دیدار که اکنون دماغ علم رسمی ندارم، می‌خواهم که به طور تجرّد و عربانی ادا فهم مکاشفه جسمانی باشم و علوم سینه به سینه از صحبت تو حاصل کنم تا دقایق مثنوی معنوی دو پستان و حقایق حدیقه رخسار و اسرار اشعار عطار یعنی معنی زلف مشک بار خود به خود معلوم گردد. مصداقِ حالِ من است آن که ظریفی را - که سبق شوق [؟] در پیش داشت - پرسیدند که از بدایع شعر طبع نکته پردازت به کدام صنعت میل بیشتر دارد؟ گفت: بالفعل ردّ العجز الی الصدر [!] بهترین صنایع می‌دانم.

## رباعی

ای سوره نور روی رخشان توام      وی آیه سیف یاد مؤگان توام  
بهتر بود از انار یاسین بیشک      گر دست دهد انار پستان توام

ای خورشید رخسارت پیرایه صبح امید و ای صبح بُناگوشت خمیر مایه قرص خورشید! سوگند به هم آغوشی حمایل و سرگوشی گوشواره و قسم به پابوسی خلخال [14] و به همدوشی پاره [؟] بهار گل که چون بهای گل برگردن دارد و آرگجه پیشواز که نسیم چمن به عزم پیشواز او از خود می رود که خال زیر زلفت اگر به آب بوسه‌ام بر خود بالذ، تخم ریحان به آتش رشک برین شده سپندوار بنالد.

## رباعی

تاکی من و تو ای تو مراد کونین      باشیم جدا همچو دو انسان العین  
من مشتری ام تو زهره، جوزا وار      باید کردن فکر قران السعدین  
القصه، به تکرار مطالع بیت ابروی یار طاقیت مولانا طاق گشته، مجموعه تمکین و وقار بر طاق نسیان جاگرفت.

## مصرع

کتاب صبر را شیرازه وا شد  
خواست که به پایمردی شوقی بالا دست، دست در کمر آن سیمین ساعد اندازد  
و به مساعدت بخت و مراقبت زوربازو شاهد مراد از کتم عدم به منصّه ظهور

جلوه گر سازد. زن پخته کار خود را گریان و نموده به زبان بی زبانی طفل اشک پیغام اظهار اضطرار روان ساخت.

### شعر

ز خونین گریه آن چشم جادو      پیل سرخاب گشته طاق ابرو  
قاضی گفت که در این شب سراپا طرب - که سوادش برات لیلۃ القدر بر  
شاخ آهو ننوشته - گریه کردن بی مزگی باران عید دارد.

### فرد

باید چو ابر خنده کنان از جهان گذشت      نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن  
زن سراپا عذر و بهانه و مویه مو شاخ و شانہ التماس نموده که هر چند  
حال مشتاق این مدعا خاطر خواه است اما چه کنم که عذر زنان سد راه است.  
اگر [چه] زخم پنهانی ام چشم در راه مرهم کافور دارد لیکن تراوش خون کی  
می گذارد؟ خود فتوی ده که در این حال مصحف رخسار سراپا انوارت - که لا  
يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ [الواقعه / ۷۹] در شأن او است - چه گونه بوسم و بر گرد  
کعبه مقصود خود گردیده الخبيثات للطيبين چه سان خوانده باشم؟ اگر بر خود  
گریم، معذورم که فرصت را چون طهر مستخلص معدوم می شمارم و حصول  
مطلب مانند مسئله یائسه مشکل می پندارم. لا علاج امیدوارم که حضرت یک  
دو شب قناعت را - که خاصه ذات ملکی صفات است - کار فرموده از داعیه  
خود به دواعی ادعیه خرسند بوده فارغ البال باشند که خلوت صحیحه مطابق  
قانون شرع حکم موافقت دارد.

### رباعی

ناخورده می سرخ تر از چشم خروس      ماندیم چو سرخاب زهم دور انوس  
من چون بط می غرقه خون خویشم      گنجشک مشو بخور دماغ طاووس  
حضرت فرمود که ای سرو موزون و ای [15] سبزه گلگون! از آنجا که پای  
اضطرار در میان است، این عذر لنگ چه گونه می رود؟ خود قاضی باش، هرگاه از  
نشئه باده دو آتشه بوس و کنار نهی مؤید و لا تَقْرَبُوا الزَّنا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً  
[الاسراء / ۳۲] فراموش کرده ام، جای انصاف است که امر موقت فاعتزلوا النساء  
فی المَحِيضِ [البقره / ۲۲۲] چه گونه یاد داشته باشم؟ نامه اعمال خود را - که به  
مشق گناه یک قلم سیاه کرده ام - صلاح آن است که امشب به استعمال این  
دوات سنگرفی خط جدول کشم. تن در ده که به التقای جنائین طرح مَرَجِ  
الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ [الرحمان / ۱۹] اندازم و معنی يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ  
[الرحمان / ۲۲] هویدا سازم.

## رباعی

تا آن که ز باغ وصل گل چین نشوم  
هرگز محوِ وقار و تمکین نشوم  
در دست من افتاد آن طرفه نگار  
محروم از این صحبت رنگین نشوم  
اکنون که در تقاضای دغدغه متاع در فقه مانده‌ام، فتاوی امام اعظم و صاحبیه گویا نخوانده‌ام. هرگاه در این قدر عمر به هزار خونِ ناحق فتوی داده‌ام، به حق فرصت قسم! از این قدر خونِ هدر چه پروا دارم.

## نظم

بوالفضولی دور از یار و دیار  
گشت در سیلابِ شهوت بیقرار  
یانت تنها نازینی را به راه  
دست زد در دامنش پیش از نگاه  
دلریا گفت: «ای حریفِ خام کار  
رحم کن با خود، مرا با من گذار  
گرچه دارم چون گلِ کشمیر رنگ  
گشته برقی خرمم بادِ فرنگ  
دامنم شد چون تنور آتش فروز  
پنجه کش ناکرده در فرجام سوز»  
گفت: «من هم بابِ آتش خانه ام  
پخته کارِ سوزش ام، پروانه ام  
چون سمندر شعله ماوای من است  
صحت گرمی تمنای من است  
بارها زین سان به خود در مانده ام  
شمع از فانوس در گیرانده‌ام  
هرکجا آتش برافروزد هوس  
دین و ایمان چیست جز یک مُشَبِّحِ حَس  
بس مسلمان را برون از نام و ننگ  
نفیر کافر داد در قیدِ فرنگ  
القصه، مولانا ترکیبِ لام و الف مد نظر داشته بانفس نفیس خود خطاب  
می فرمود.

## شعر

مافات مَضی و ما سَیأتیک آین  
قَم فَاغَیْتِم الفرصة بینَ العَدَمِین  
وزن بنای امر بر لا [ای] نهی وا گذاشته از روی تعجب می گفت:  
عریبه

عُلَمَاءُ زَمَانِنَا كَزِبَالَةِ النَّبْرَاسِ  
هِنَ لِلْحَرَقِ وَضُوءِهَا لِلنَّاسِ  
حضرت الرِّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النَّسَاءِ [النساء / ۳۴] را کار می بست و  
حریف لیس الذَّكْرُ كَالْأُنْثَى [آل عمران / ۳۶] گفته از دایره تمکین بیرون  
می جست. آن گوساله منش به مصداق «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ» گاو زوری کرده  
رسن می گسست، اما آن ساحره سامری کردار بانگی «لامساس» می زد. لاعلاج  
قاضی باعثِ نشور استفسار کرد. زنی عیار گفت که قاضی - حفظه الله - چون

كريمه وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفُوجِهِمْ حَاقِظُونَ [المؤمنون / 5] كار نمى بندد، اغلب احتمال است كه به زور علم و اجتهاد براى [16] نجاتِ خود در روزِ وَاَتَقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا [البقره / 123] جوابِ باصواب تجويز کرده باشند، اما اين كنيزِ هيچمدان - كه قدرتِ تحرير و تقرير ندارد - به کدام تدبير بعد موت از مالک آزاد تواند شد؟ فرمودند: بدان كه هريك از اعيان موجودات معماً وار مظهرِ اسمى از اسمائِ الهى مى باشند. در اين صورت اگر گناه از طايفه عصات صادر نشود، حكمِ اسمِ غَفَّارِ چه گونه ظهور پذيرد؟ و خبر مشهور - عربيه - لولم تَذنبوا لخلقِ الله قوماً يذنبون ليستغفرونه فيغفرلهم بر اثباتِ اين مدعا كافي است. و آياتِ بينات در مقدمه رجا مانند قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ [الزمر / 53] اخفا ندارد.

### بيت

مکن دل به شمشيرِ ياسمِ دو نيم      بخوان إنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ

قصه کوتاه، هم در آن اثنا خالد - كه حسب الارشادِ اهل بيتِ خود چون فقره مستزاد متصلِ مصرع در اقامت داشت - دروازه فرو گرفت. قاضى به اصغای آن بديهه بى محلّ به مضمونِ وَصَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ [التوبه / 25] قافيه جمعيت بر خود تنگ دانست و مانند صاحب سخته به مصداقِ لَّا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ [طه / 74] شد. بند بندِ تركيبِ تن او به حركتِ رعشه از نظمِ طبيعى فرورِيخت و مخمّسِ حوايس او مجموعه پریشانى گشت. از آنجا كه آن بيت الغزلي فصيده تمكين را در آن قطعه زمين امكانِ گريز نبود اَيْنَ الْمَفَرِّ [القيامة / 10] گويان چار ديوار خانه را رباعى مرثيه خود پنداشت. لاعلاج امام سبحة وار خشك برجا مانده، دست و پاگم کرده تسبيحِ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ [الانبياء / 87] خواندن گرفت. گاهى با خود در خطابِ لَن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا [التوبه / 51] و گاهى با قضا و قدر در عتابِ كه كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا [الاسراء / 58]. آخر الامر روى به مستوره مسطوره آورده تدبيرى درخواست كه الْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ [النمل / 33]. زن شعبده باز گفت كه اگر چه قوتِ عاقله اين ضعيفه ناقصه خصوصاً در اين حالت - كه دل در صندوقِ سينه سى پاره گشته و شيرازه پنج سوره حواس از هم گسسته - چه قدر دارد، اما اين قدر مى دانم كه صندوق دارم چون پايه همتِ حضرت بلند و مانند مشربِ مبارك و سيع و دلپسند.

## نظم

چو تابوت سکینه در کلانی  
فضای دلنشین[سی] در خورتست  
شکست شای عزت را رواج است  
ز تقدیرت نباید بود رنج  
مثال کشتی نوح از گرانای  
که چویش صندل درد سرتست  
تلاش تخته بندی لا علاج است  
که مصحف می کشد زور شکنجه  
اگر به مضمون عسی أن تکرهوا شیئا وهو خیر لکم [البقره / ۲۱۶] امزاج  
مبارک مجوز استراحت در این مکان فراغت گردد، گنجایش دارد.

## [مصرع]

در تخته می کشند قماش نفیس را  
اغلب احتمال است که به یمن آن سفینه دلگشا در این طوفان بلا به  
ساحل نجات راه توان بُرد. قاضی بر طبقی إذا جاء القضاء عمی البصر زنده در  
تابوت رفت یعنی آن حجّت قاطع شرع به سان شمشیر در نیام صندوق جا  
گرفت.

## نظم

[17] مجزاً نسخه تجرید دمساز  
گره می کرد آن چون کشته بسمل  
نشسته همچو شمع کشته خاموش  
نفس در سینه مانده، سینه صد چاک  
هم آغوش قیامت بی محابا  
الا ای بر قضای خویش مغرور  
در این زندان که پای سعی لنگ است  
چها مال یتیمان خورده باشی  
بچش بر خوان چرخ فتنه اندیش  
شده با جلد بیتی وار همراز  
چو داغ لاله دود آه در دل  
صدا چون نام کام دل فراموش  
هوس در دل گره، دل گشته غمناک  
زده یا لیتنی کنت ثرابا  
قضای آسمانی هم میدان دور  
به جای کام دل کام نهنگ است  
بسا کس را به زندان کرده باشی  
مکافات عمل های بد خویش  
پگاه که نقل پروانه بیاض صبح به مهر قاضی خورشید مسجل شد، زن سیمین  
بدن به مجرّد بیداری پیرایه و زیور پوشیده با شوی خود کمر در چنگ زرگری  
بست.

## [مصرع]

بارها گفته ام و بار دگر می گویم  
امروز این صندوقی سر به مهر در نخاس برده به چار بدره دینار بیع کرده  
شمع روشنی طالع در شبستان افلاس برافروزد. در صورت عدم وجود خریدار  
مطابق پروانگی من در عین بازارش به رنگ بوتّه معمّا به آتش بسوز تا باری نقد  
بیعش الیأش احدی الرّاحتین در کف آمده باشد. قاضی به اصغای این صدا

مصدقِ فَقَدْ ذبح بلاسکین به عین الیقین دریافت که این کیمیاگر زرطلبکار اراده آن دارد که من مجموعه اضطرار را قرار وار قایم النار کرده بکشد.

### بیت

زینهار از قرین بد زنهار      وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ  
گاهی در خلوتِ صندوقِ مقدمه فاذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ  
لَهُ الدِّينَ [العنكبوت / ۶۵] جلوه ظهور می یافت و گاهی صدای یَاوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا  
فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ [الانبیاء / ۹۷] بلندی می گرفت. ساعتی از روی  
اضطرار صورتِ حال کَلِمًا أَزَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا [مِنَ غَمٍّ] أَعِيدُوا فِيهَا [الحج /  
۲۲] می نگاشت و دمی بنابر پائس عزت و اعتبار اخترت النار علی الغار باخود  
گفتن داشت.

### فرد

سوزش مابیدلان بر هیچکس روشن نشد      چون چراغان شب مهتاب بیجا سوختیم  
هم در آن اثنا حسب الارشاد آن عباره، کنیزی تذرو خرام صفیری تازه در  
گوش آن کبکِ قفس ریخت که کدبانوی طاووس رفتار بعد گذارش هزار دعا و  
سلام پیغام لَقَدْ نَعَلِمَ إِنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ [الحجر / ۹۷] معروض می دارد که هرگاه  
حضرت به مقتضای مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ [النساء / ۷۹] طوطی وار  
خود را به خود پا [ی] بند کرده اند و مطابق وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ  
[هود / ۱۰۱] قمری مانند طوق گرفتاری جزو گردن خود گردانیده من بیگناه را -  
که به جای خود چون بط صهبا سرخاب اشک ندامت از دیده می بارم و از  
شامت زاغ بخت سیاه لباس فاخته در بردارم - معذور باید داشت:

### بیت

سیماب اشک گوهرِ عمانِ آتش است      گوگرد او مگرد که طوفانِ آتش است  
قاضی [18] - که با دلِ خونین لال مانده بود - از روی غضب فرمود که آن  
سرخ قفای کون دریده - که بلبل وار رویش سیاه باد - آیا فکرِ ما هم دارد؟  
التماس نمود که این کنیز را نامزدِ خدمتِ بندگان حضرت کرده تا به هر چه از  
گوشه ابروی مبارک ایما صادر گردد، از هر مژگان انگشت بر چشم نهاده سرانجام  
آن را عین سعادت پندارم. قاضی پا در گل مانده سیل حوادثِ روزگار و گسسته  
لنگرِ تلاطم امواج ادبار - که لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ [هود / ۲۳] آورد زبان داشت - آن  
جاریه سبک رفتار را در نجاتِ خود سفینه نوح تصور کرده آن قدرها بر خود بالید  
که صندوق چون کشتی طوفان دیده لبریز بیم شکستن شد. القصة، مولانا فرمود

که ای کنیز نمک حلال که بی شبهه چون بنت العنب سرمایه عبرتِ دردمندانی از گرمی های توبه هر کیف چشم آن دارم که به خانه من بدمست نشئه فریب قطره زن گشته اهل مرا از حال این نااهل آگاه گردانی که به مقتضای «الوقت سیف قاطع» صندوق در عرض بازار به چهار بدره دینار سر به مهر خریده گردد تا به رنگِ نگین به محضرِ روسیاهی نامزد نشوم و مانند نامه بی لفافه مسوده راز خود را انگشت نما نسازم. به قاضی الحاجات قسم که بعد حصول تمکن بر مسندِ شرع، سرعت از جریان حکم قضا وام کرده، سی دینار در حق السعی تو ادا نموده بقیه العمر مرهونِ لطفِ بیکران باشم و پیوسته بار احسانِ ترا چون وبالی این مصیبت برگردنِ خود ثابت پندارم.

### نظم

به لطف خویش ده ای غیرتِ حور      دوباره جان که ماندم زنده در گور

به خوابِ مرگ هم ای سایه هوش      نخواهد گشت این احسان فراموش

القصه، کنیز به دولت خانه مولانا رفته سرگذشت آن سرگشته که - به رنگِ شانه زلف گرفتار دام پریشانی بود - به زبانِ چرب مویه مؤ شرح نمود. زنِ قاضی *إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ [هود / ۷۲]* گفته در بحرِ حیرت فرو رفت و کنیز جواب *أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ [هود / ۷۳]* داده مسئله بیع کردن گرفت تا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ [البقره / ۲۵۴] صورت بندد. در خلال آن حال دندان شکن - که زبان طاقیت بیان هم ندارد - خالد صندوق را به معاونتِ چار بار بردار - که عناصرِ اربعه ترکیب قوت و زور بودند - برداشته در چارسوی نخاس فرو آورده صلاهی عام زد که متاعی گرانمایه در این صندوق مضمَر دارم، کیست که به چار خریطه دینار هم چنان سرپوشیده بخرد و از سود و زیانِ خود چشم بر بندد؟ ناچار هریکی از حضار آن چار چار گوی را سودایی شمرده *مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَالْحَدِيثِ [لقمان / ۶]* گویان راه خود گرفت. خالد از رجعتِ مشتریانِ عطارد کردار مایوس گشته بر طبقِ وصیتِ آن زهره جبین ماه رخسار خواست که همیزم گرد کرده وبالی طالع آن محبوس منحوس یعنی صندوق را به احتراق برج آتش سازد. قاضی از بیم آتش چون زرِ قلب رنگ باخته به آب دیده دست از جان شست و *أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ [یونس / ۸]* [19] در شأنِ خود پنداشت و به دودِ آه هنگامه قیامت موعود برپا کرده *مُورِدِ ذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ [آل عمران / ۱۸۱]* خود را دانست. گاه در حق آن آتش افروز *تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ [المسد / ۱]* در دهان داشت و گاه به یاد آن *حَمَالَةَ الْحَطَبِ [المسد / ۴]* ماده فساد کلمه فی *جِيْدَهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ [المسد / ۵]* بر لب می آورد. از آنجا که آن سی پاره صندوقی دم به دم ختمِ دورِ زندگانی خود می شمرد و هر نفس به استدعای



آسانی واقعه خویش یاسین خواندن فرض عین گمان می برد. آخر الامر به درگاه قریب مجیب دست دعا برداشت لَئِنْ أَنْجَنَّا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ [الانعام / ۶۳] گویان جبین عقیدت بر زمین نیاز مالید تا آن که به مضمونِ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ، [یوسف / ۳۴] صبح آذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ [النصر / ۱] از افق امید طالع شد یعنی «نصر الله» و «فتح الله» نام مؤکلان حضرت چون ملایک رحمت بغتة در رسیدند و خزانه الفقه صندوق را ارزان شمرد به قیمت معهود خریدند. هرگاه صورت حال [أَوْ لَثِكِ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ [البقرة / ۱۶] به محضر عدول و ثقات به وضوح پیوست، خالد گره سینه خود یعنی قفل صندوق وا کرده آن فتاوی برهنه را بر آورده عقده ما لا ینحل تعجب حصار - که در مسئله غبن فاحش آن بیع بود - به شهادت نص قطعی آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ [البقرة / ۲۰۷] واشگاف ساخت. یکی در تشنیه حاکم خویش که فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [یونس / ۳۵] او دیگری در موعظت خود که إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ [یونس / ۱۷]. خدام قاضی عالی درجات گاه] در طلب مرگ مفاجات که یالیتها کانت القاضیه [الحاقه / ۲۷] او گاه بر فوت عزت در کریمه هَلْكَ عَيْنِي سُلْطَانِيهِ [الحاقه / ۲۹]. تماشایان در سرود که فاعتبروا یا اولوا الالباب و مظلومان محو سرور که إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ [آل عمران / ۲۹۹].

حاصل الامر، بعد مقاضات صدگونه ندامت و غرامت و دریافت نمونه قیام قیامت تشریف شریف به خانه ارزانی داشت و معنی اِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [الطور / ۱۶] از روی حق یقین دانست و به قدر طاقت بشری در ادای شکر فَنَجِّنَا وَاهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ [الانبیاء / ۷۶] کمر بست. هم در آن اثنا کنیز باوفا - که واسطه آزادی مولانا از حبس خالد بود - [رَبَّنَا وَءَاثِنَا مَا وَعَدْتَنَا [آل عمران / ۱۹۴] گویان چون آیه رحمت نزول فرمود. قاضی به مقتضای اوفوا بالعقود [المائدة / ۵] نقد موعود بر طبق نهاده پیشکش نمود و بر طبق للذین احسنوا الحسنی [یونس / ۲۶] و زیاده قدری بر آن افزود. آن گاه به شکر حق القدوم ما حضری مهیا کرده اجازت فکلی و اشربی و قرئی عیناً [مریم / ۲۶] داد و بعد از فراغ طعام به رهنمونی غلامان خود به گلگشت بستان سرایش فرستاد که فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخُلِي جَنَّتِي [الفجر / ۲۹-۳۰].

### ثمره سوم

خالد نفس است و بکر عقل مختار      زن دنیادان و روح قاضی پندار  
صندوق بدن، جاریه موت موعود      آن بدره دینار عناصر هر چار  
ملخص تقریر آن که هرگاه نفس به مصداق «إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا» در طلب مقتضات خود به منازعت عقل کمر می بندد، عقل به مقتضای ونهی

النَّفْسُ عَنِ الْهَوَىٰ [النازعات/ ۴۰] از روح مدد خواسته غالب می‌گردد، ناچار [۱] نفس کینه توز حُب دنیا را بر روح مسلط کرده، او را در قید لذاتِ بدن گرفتار می‌سازد. آخر الامر موت - که جَسْرٌ یوصل الحبیب الی الحبیب [20] در شأن او است - سایه شفقت بر حال روح می‌اندازد تا آن شهبازِ علوی علاقه چار عنصرِ سفلی وا گذاشته به مستقرِ خود سفر می‌بندد.

### خاتمه

بیسوادِ قلمرو سخن محمد ماه «صداقت» قادری التماس می‌دارد که این چند صفحه ساده که به دستگیری خامه خامکار صورت تحریر یافت، در معنی به مدد تتبع بلد گم کرده راهان شهر خرد میان شیر محمد المتخلص به اسد - سلمه الله الاحد - جلوة ظهور نمود و فی الحقیقه به اعانتِ اقتباس انوار تجلی از روشنی طبع آن طور معانی پرتو بروز گرفته. اگرچه این ذره بی قدرچه سگ باشد که به آن شیر بیشه سخن در شکار آهوی مضامین برجسته شریک تواند شد، اما مصداق این حکایت خواهد بود:

### حکایت

نقل است که جماعتی از شعرای فصاحت شعار عرب ضیافتِ کریمی مد نظر داشته مانند طبع خود روان گشته بودند. در اثنای راه یکی از طفیلیان - که به خط و سواد آشنایی نداشت - چون ورق ساده کتاب پی ایشان گرفت. بعد فراغ طعام هر یکی قصیده پر مغز خوانده صله معتد به یافت. هرگاه میزبان از طفیلی مسطور استنشاد کرد، آن ابوالفضول گفت که استعداد سخن موزون ندارم و جز آیه و ما علمناه الشعر [یس/ ۶۹] حرفی نخوانده‌ام. گفت: پس تو که باشی که چون خط پشت لب یار ناخوانده در آمدی؟ گفت: اما سمعتُ «الشعراء یتبعهم الغاؤون» [الشعراء/ ۲۲۴] هم الشعراء و أنا من الغاؤین. کریم ظرافت او را نمکین تر از ضیافت خود انگاشت و دست کرم گشاده، بار گلوگیر تنگی رزق از گردن او برداشت.

### رباعی

از بخت سیه اگرچه خون آشام	صبح طرب است در سوادِ شام
در دیده خویش اعتباری دارم	چون مهر مخوان محض برای نام

\*\*\*

تمت رساله شجره طیبه

تصنیف محمد ماه - طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه -

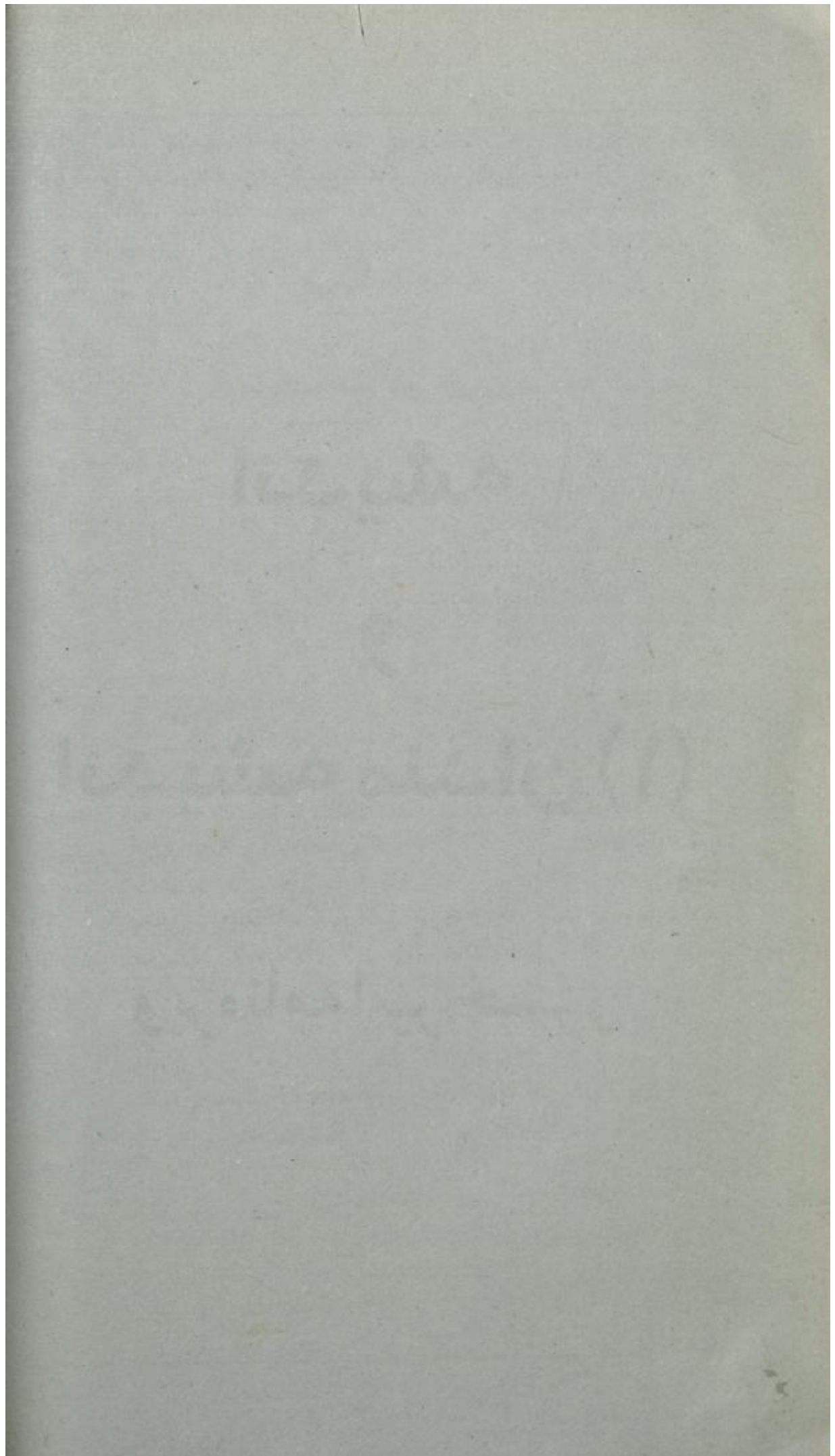
۱۲۸۲ هجریه .

اندیشه

و

اندیشه مندان (۱)

ویژه نامه امیر خسرو



## مثنوی نگاری امیر خسرو

### چکیده

امیر خسرو دارای ده مثنوی است که پنج اثر را در موضوعات تاریخ معاصر و پنج مثنوی را به تقلید از خمسه نظامی گنجوی سروده است. مثنوی های تاریخی عبارتند از: قران السعدین، مفتاح الفتوح، دولرانی خضرخان، نه سپهر و تغلق نامه. عناوین خمسه خسرو چنین است: مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آینه اسکندری و هشت بهشت. بدون تردید امیر خسرو موفق ترین خمسه سرای شعر فارسی است که در تتبع نظامی آثاری ارزنده آفریده است. گفتنی است: خمسه نظامی بازده سراسر زندگانی نظامی بود، در حالیکه امیر خسرو طی مدت کوتاه سه ساله خمسه خود را سروده بود. وقایع نگاری، پند و موعظه، بیان بزم و رزم آرایشی از ویژگی های مثنوی سرایی امیر خسرو می باشد.

\*\*\*

خسرو در مثنوی نگاری نیز پایه بلندی دارد. وی ده مثنوی را سروده پنج تا مربوط به تاریخ معاصر می باشد و پنج دیگر در جواب خمسه نظامی نوشته شده، معرفی مثنویهای اول الذکر از این قرار است:

### قران السعدین

معنای لغوی سرنامه جمع دو ستاره سعید در یک برج می باشد. عبارت از دو ستاره بغراخان پدر و کیقباد پسرش از سلاطین مملوک دهلی می باشد. پس از مرگ غیاث بلبن، امرای سلطنت کیقباد را به تخت شاهی نشانند؛ زیرا که بغراخان در آن زمان در بنگال زیست می کرد. هر دو برای اخذ و استواری

حکومت بالشکرهای خود سرجوی سرجو در مقابل همدیگر ایستادند، ولی تصادم رخ نداد. مخالفت به مصالحت کشید. پدر و پسر در یک مجلس نشستند. گویا قران السعدین به وقوع آمد. خسرو بر فرمایش کیتباد کلیه وقایع را به نظم درآورد. در سال ۶۸۸ هـ پس از کوشش سه ماه مثنوی را به اختتام رساند. بعد از چهار سال در نتیجه تجدید نظر، تعداد ابیات آن به سه هزار ونهصد و چهل و چهار رسید. موضوع مثنوی پسندیده خاطر نبود یعنی جدال پدر و پسر و صلح. در بیانات حفظ مراتب را نگهداشتن هم لازم بود. حجم مثنوی هم در نظر بود. لذا برای دل پسند داشتن وقایع مختصری با بیانات شاعرانه محافل رقص و سرود، آلات موسیقی، خورشها و میوه‌های گوناگون را اضافه کرد و نمونه‌های خوبی از وصفیه نگاری پیش خوانندگان گذاشت.

جهت دیگری که خسرو در این مثنوی وارد کرد، داخل کردن غزلها بین ابیات مثنوی برای رفع یک نواختی ابیات بود.

## ۲ - مفتاح الفتوح

این مثنوی در ۶۹۰ اتمام یافت و دارای ذکر چهار معرکه جنگی و فتوحات از جلال الدین فیروز خلجی (۶۸۹ - ۶۹۵ هـ) می باشد. از میان نبردها یعنی چهجرو شکست او سرزنش معقول و فتح جهابن قابل تذکر است. این مثنوی از نظر تاریخی بسیار اهمیت دارد. خسرو کلیه مطالب را به زبان ساده بیان کرده است.

## ۳ - دولرانی و خضرخان

اسم دیگر این مثنوی عشقیه هم است. این داستان عشقی خضرخان فرزند علاء الدین خلجی و دیول دیوی دختر راجا کرن والی گجرات می باشد که سرانجام به مزاجت کشید. خسرو این مثنوی را بر فرمایش خضرخان به نظم کشید، زمانی که خسرو این مثنوی را به خضر خان تقدیم نمود، عده ابیات ۴۲۰۰ بود. پس از قتل خضر خان با اضافه احوال دیگر تعداد ابیات به ۴۵۱۹ رسید، مثنوی در سال ۷۱۵ هـ به تکمیل رسید. چون این قصه‌ای بین شاهزاده مسلمان و شاهزاده دختر هندوی و مبتنی بر وقایع حقیقی بود، شاعر بادلگرمی کشمکش دودل، بیم و رجا و معاشقه را بیان نمود. این مثنوی نیز ذکر میوه و گلها و مراسم هندویی را در بر دارد و بعضی جا کلمات هندی را به نظم درآورده است.

## نه سپهر

قطب الدین مبارک شاه خلجی (۷۱۶-۷۲۰ هـ) برای سرودن این مثنوی

فرمایش کرد. مثنوی در سال ۷۱۸ هـ به پایان رسید. تعداد ابیات ۵۴۰۹ می باشد. این مثنوی در نه بخش قسمت شده است و هر بخش را سپهر نامیده و برای هر سپهر بحری جداگانه اختیار نمود که تفصیل بحور ازین قرار است:

۱ - متقارب مثنی محذوف  
۲ - متقارب مثنی سالم  
۳ - رجز مسدس مطوی  
۴ - رمل مسدس محذوف  
۵ - خفیف مسدس مخبون محذوف  
۶ - هزج مسدس مقصور محذوف  
۷ - رمل مسدس مقصور  
۸ - هزج مسدس احزب مقبوض و محذوف  
۹ - رمل مسدس مخبون و محذوف

هر سپهر شامل موضوعات به این تفصیل است:

سپهر اول: حمد، نعت، منقبت نظام الدین اولیاء، مدح پادشاه، سبب تألیف، لشکرکشی خسروخان در جنوب هند؛

سپهر دوم: وصف عمارات شاهی، لشکرکشی ها خلاف تلنگ و وارنگل، در وصف دهلی و فضیلت آن بر بلاد اسلامی؛

سپهر سوم: اوصاف اختصاصی هند، زبانها، عقاید مذهبی و مراسم اهل هند، فتح وارنگل و بازرسیدن نذیر خان و جشن؛

سپهر چهارم: پند و نصیحت برای پادشاه امرا و مستخدمین دون پایه؛

سپهر پنجم: بیان سیر و شکار شاهی، اسرار و رموز محبت؛

سپهر ششم: ولادت شاهزاده محمد در سال ۷۱۸ هـ، فالنامه و پیشگویی؛

سپهر هفتم: فصل بهار، جشن بر ولادت شاهزاده، محفل مشروبخواری و موسیقی؛

سپهر هشتم: مضامین عشق حقیقی، مناظره گوی و چوگان، اشعار غزل؛

سپهر نهم: در وصف شعرای دهلی، خاتمه.

## ۵ - تغلق نامه

نسخه ناقصی از این مثنوی در دوره جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) به دست آمد. بر دستور پادشاه حیاتی گیلانی نواقص را به تکمیل رساند. نسخه موجود ۱۲۹ بیت از حیاتی گیلانی دارد. باب آخر موجود نیست. تعداد ابیات ۲۸۹۶ می باشد. سید فرید هاشمی در سال ۱۹۳۲ این را به چاپ رسانیده. محتویات مثنوی از این قرار است: عیش دوستی قطب الدین مبارکشاه، مرحمت خسروانه بر خسرو خان، عذر خسرو خان و قتل شاه، انتقام غیاث الدین تغلق و شکست خسرو خان و تخت نشینی تغلق شاه... این مثنوی بسیار اهمیت تاریخی دارد.

## تحلیل مثنویهای تاریخی

- ۱ - این مثنویها دارای اهمیت تاریخی می‌باشند؛ زیرا که شاعر خود شاهد این وقایع بود یا از قول اشخاصی نقل کرده که خود در آن وقایع حضور داشتند یا اطلاعاتی را از اسناد موثق استفاده کرده. در مثنویها بعضی از وقایع بیان شده که در هیچ کتاب تاریخ ثبت نشده؛
- ۲ - این مثنویها اطلاعات دقیقی دربارهٔ هنر و فرهنگ مردم آن سامان، مجالس رقص و سرود، طریق بود و ماند مردم، ساختمانها، بازارها، حوضها و رودخانه‌ها و کشتی‌ها به دست ما می‌گذارد که منفرد است؛
- ۳ - خمسهٔ نظامی در پنج بحر، هفت اورنگ جامی در هفت بحر و نه سپهر در نه بحر سروده شده. این امر در مثنوی سرایی مزیت فنی دارد؛
- ۴ - آوردن غزلها برای شکستن یک نواختی بحر مثنوی تقدیم به امیر خسرو است؛
- ۵ - ورود کلمات و محاورهٔ هندی در مثنوی فارسی چیز اختصاصی به امیر خسرو است؛
- ۶ - بیان وقایع به صراحت از مختصات این مثنویهاست؛
- ۷ - ورود بعضی از منظومات موضوعی را در خلال مثنویها از خصایص امیر خسروست. در قران السعدین نه سپهر منظومات دربارهٔ کشتی و قلم از نوآوری خسرو می‌باشد؛
- ۸ - در این مثنویها بیان منظره‌های بهار و خزان، صبح و غروب، ابر و باران از وصف نگاری خوبی به شمار می‌آید.

## خمسهٔ خسرو

خسرو در استقبال خمسهٔ نظامی پنج مثنوی سرود که نامهای آن در مقابل نامهای خمسهٔ نظامی درج است:

خسرو	نظامی
مطلع الانوار	مخزن الاسرار
شیرین و خسرو	خسرو و شیرین
مجنون و لیلی	لیلی و مجنون
آیینة سکندری	سکندر نامه
هشت بهشت	هفت پیکر

خسرو چهل و هشت سال داشت که مثنوی سرایی در برابر نظامی را آغاز کرد. وی بر طبع و قاد خود و استعداد فنی اعتماد داشت. نظامی این پنج مثنوی را در بیست و پنج سال به اتمام رسانید. خسرو این کار را در سه سال یعنی از ۶۹۸ تا ۷۰۱ هـ به پایهٔ تکمیل برد. خسرو نخستین شاعر است که جواب آن



مثنویها گفت. بعداً بسیاری از شعرا در تقلید نظامی مثنویها سرودند. در ایران جامی پنج گنج نظامی را استقبال کرد. منتقدان ادبی آن زمان نتوانستند گفت که کدام یک از این دو بهتر جواب نظامی می باشد.

خسرو نظامی را استاد خود به شمار می آرد که می گوید :

که تا گوید مرا عقل گرامی زهی شایسته شاگرد نظامی (شیرین و خسرو)  
زنده است به معنی اوستادم (آئینه سکندری)  
مثنویات خمسه خسرو به این تفصیل است :

### ۱ - مطلع الانوار

حمد و ثنا، سه مناجات، سه نعت، مدح نظام الدین اولیاء، مدح  
علاء الدین محمد. اصل کتاب شامل بیست مقاله است. پس از هر مقاله حکایتی  
متناسب آورده شده است.

موضوعات مقاله ها از این قرار است :

علو درجه آدمیت، تعلیمات قرآنی، علمای راستکار و علمای ظواهر،  
کمال کلام، آئینه وحدت، تقویت تقوی، جهد و جهاد، شکر صوفیان، انوار نفس  
خورسند، بلندی عشق، مراقبت و موافقت رفا، حرمت و رحمت روزی، فیض  
مال و آمال. منزلت شهیدان، اندرز شاهان، دیانت و دنائت، غنیمت داشتن  
شباب، اوصاف ستوده انسانی عطیت و سخاوت. پس از هر موضوع حکایتی  
آورده شده است.

### ۲ - شیرین و خسرو

پس از ابواب تمهیدی یعنی مناجات، توحید، حمد، نعت، معراج، مدح  
مرشد و مدح سلطان علاء الدین، حقیقت عالم، فضیلت عشق، نصیحت به  
فرزند، اصل داستان شروع می شود.

خسرو پرویز در مدائن شکست خورد. از فیصر روم امداد گرفته باز آمد و  
بهرام چوبین را شکست داد و در شکارگاه به شیرین اظهار عشق نمود و عقد  
ازدواج بست. خسرو به اصفهان رفت. باشکر عشق ورزیده و او را نیز در حبالة  
عقد آورد. شیرین با فرهاد عشق ورزید. خسرو از او خوشش نیامد و فرهاد را به  
کندن نهری مأمور کرد. فرهاد از خبر مرگ شیرین خود را کشت. شیرویه پسر  
خسرو پدر را کشت و خود بر تخت حکومت نشست. علاوه بر بیان این وقایع،  
مجلس آرایی خسرو و شیرین، گنج باد آورد. غزل سرایی بارید و نکیسا، نامه  
نویسی خسرو و شیرین، گفتگو بین فرهاد و شیرین موضوعاتی است که امیر  
خسرو درباره آن طبع آزمایی مفصلی نموده است.

## ۳ - مجنون و لیلی

ابواب ابتدایی شامل حمد و مناجات، نعت معراج، مدح مرشد، مدح علاء الدین، نصیحت فرزند، می باشد. اصل قصه از این قرار است: قیس و لیلی در یک مکتب هم درس بودند. باهمدیگر دوست شدند. پدر و مادر لیلی او را پابند خانه کردند. قیس در محبت لیلی آواره شد. پدر و مادرش او را از صحرا به شهر آوردند. قبیله بنی عامر برای ازدواج مجنون و لیلی سعی نمودند ولی موفق نشدند. پدر، مجنون را به جبر به عقد مزاجت بست ولی او عروس را ترک گفته از آنجا گریخت. لیلی از خبر تزویج مجنون پراگنده خاطر شد و نامه ای به مجنون نوشت. مجنون به جواب آن نوشت و اصل حال بر لیلی منکشف شد. دوستان مجنون را از صحرا باز آوردند. مجنون سگ لیلی را در آغوش گرفت. لیلی خبر بیماری او را شنیده نزدیک او رفت. حال زار او را دیده خودش به تب مبتلا شد و فوت کرد. مجنون به تشییع جنازه او رفت. در قبر لیلی فرو جست و بامیت لیلی آویخت و همانجا مرد.

## ۴ - آینه سکندری

ابواب ابتدایی مثل سابق یعنی حمد، نعت، معراج، مدح شیخ، مدح سلطان، سبب نظم کتاب، پند به فرزند می باشد. موضوعات دیگر از این قرار است:

حمله سکندر بر خاقان و شکست او، اسیری و آزادی خاقان، عزیمت سکندر سوی یاجوج و ماجوج، بزم آرای سکندر، حمله برزرتشتیها، حمله بر یونان، ملاقات با افلاطون، نصایح افلاطون، نامه سکندر به فرزند، مراجعت سکندر، احوال مرگ و تدفین او. پس از هر موضوع حکایتی درآورده.

## ۵ - هشت بهشت

ابواب ابتدایی طبق نمونه مثنویهای قدیمی یعنی حمد، نعت، معراج، مدح مرشد، مدح سلطان. سبب نظم کتاب، نصیحت به فرزند، جلوه بهشت برین، موضوعات دیگر از این قرار است:

بهرام در معیت دلارام چینی، مشغول به شکار گور و آهو؛ ساختن کاخها برای شاهزاده خانمها و آرایش آن؛

بهرام هر روز به کاخی می رود و داستان شاهزاده کشوری گوش می دهد.

۱ - روزشنبه، بهشت دوم، گنبد مشکین، باغزله هندی

یک شنبه، بهشت سوم، گنبد زعفرانی، بافتاب نیمروز

دوشنبه، بهشت چهارم، گنبد ریحانی، با ماه سبز رنگ

سه شنبه، بهشت پنجم، گنبد گلناری، با گلعدار تاتاری

چهارشنبه، بهشت ششم، گنبد بنفشه‌ای، با آهوی رومی  
پنج‌شنبه، بهشت هفتم، گنبد صندلی، با صندل اندام آب  
آدینه، بهشت هشتم، گنبد کافوری، باخوارزمی

### خصایص خمسۀ خسرو

خسرو نظامی را استاد خود می‌شمرد. نظامی پنج مثنوی را در سراسر زندگی شاعرانه خود با کمال کوشش و دقت فنی و انسجام لفظی سروده. تجاریب زندگی را در آن ریخته. لذا حتماً مرتبه والا دارد. نظم پنج مثنوی را در مدت سه سال به تکمیل رساند. نظر به اینکه بر منظومات غنی خود مطمئن نبود به نظر شاعر بزرگ عصر خود علامه شهاب الدین گذراند تا اصلاح اسقام شود.

مطلع الانوار با مخزن الاسرار و هفت پیکر با هشت بهشت در نوعیت موضوع و ساخت و ترتیب هم رنگی دارد. در شیرین و خسرو و مجنون و لیلی در ازای مثنویهای هم نام نظامی، بعضی از حکایتها را عوض کرده است. در آینه سکندری موضوعاتی را وارد کرده که در سکندر نامه ذکر نشده.

### مختصات خمسۀ خسرو

ابراز و انعکاس لطایف و عواطف عشقیه یعنی شیرین و خسرو و مجنون و لیلی موقعیتها پیدا آمد که خسرو احوال و کیفیات قلبی و ذهنی محب و محبوب را بیان کند و قوه طبیعی شعری را بیازماید. در احوال آواره گردی مجنون، یأس و حسرت لیلی، نامه لیلی به مجنون و نامه مجنون به لیلی، غزل لیلی و غزل مجنون خسرو توانسته است که جذبات و احساسات هر دو را به خوبی شرح دهد. هم چنین در مثنوی شیرین و خسرو به قلم آوردن عتاب نامه خسرو و جواب شیرین، معاشقه خسرو و شکر، سؤال و جواب خسرو و شیرین، گفتگوی فرهاد و شیرین، خسرو توانسته است وضعیت درونی هر دو را مثل روانشناس بروز دهد.

### مناظر طبیعت

خسرو شیفته منظره‌های طبیعی می‌باشد. جلوه‌های صبح و غروب بابه‌ار و خزان را بادلگرمی شرح داده است. در مثنوی‌های مجنون و لیلی و شیرین و خسرو هر جایی که موقع دست داد، کیفیت منظره را با لطافت بیان نموده است مثلاً حال خزان در مجنون و لیلی و حال شب در شیرین و خسرو و حال صبح و غروب در آینه سکندری، به نحو عالی شرح داده است.

### بیان بزم و جشن و شکار

خسرو وابسته به دربار شاهان بوده و جشنها و بزمها را خود مشاهده کرده. لذا منظره‌های این چنین مجالس را با دقت نظر شرح داده است. در شیرین و خسرو و در هشت بهشت منظره شکار و شکارگاه به خوبی نشان داده شده است.

### وقایع نگاری

بیان وقایع نگاری را خواه حقیقی باشد خواه تخیلی به صراحت هنری لزومیت دارد. در مصراعهای مختصر مثنوی برای بیان واقعه اختصار و ایجاز کمال فن لازم است. در آئینه سکندری این چنین مثالها به نظر می‌خورد.

### پند و موعظت

چیزی که خمسه خسرو را نشان ممیزی می‌بخشد جزوی از ابیات است که شامل پند و موعظت است در کلیه مثنویها نصایح به فرزند و سلطان موجود است و در آئینه سکندری نصایح از افلاطون است. که درس آموز زندگی است. این پند و موعظت نتیجه فکر و دانش و بینش اوست. مطلع الانوار مشتمل بر منظومات به عنوان عظمت آدم، تکریم الانسان و اوصاف حمیده، شایسته تحسین است.

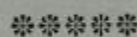
### رزم آرای

آئینه سکندری یک گونه مثنوی رزمیه است؛ زیرا که شرح مفصلی از جنگها بین ایران و چین و یونان مذکور است و احوال و وضعیت میدان جنگ نبرد آزمایی پهلوانان، کاربرد آلات حرب و دیگر جزئیات جنگی بیان شده است. اسلوب بیان ساده و روان است. تخیل پیچیده نیست. استعارات غرابت ندارد. البته دارای مبالغه هست.

### آرایش‌های لفظی

خسرو در مثنوی‌ها از صنایع لفظی و معنوی استفاده کرده. مراعات لفظی، حسن تعلیل، ارسال المثل، تلمیحات هرجا به نظر می‌خورد. دو سه بیت به عنوان مثال درج می‌شود.

زان خورد آلودگی خاکیان	نعره بیهوده می‌زند ماکیان
گر نه سگی چون خوشی از استخوان	از پدر مرده لاف، ای جوان
هوا عنبر فشان چون طره حور	شب همچو سواد دیده پر نور



## امیر خسرو: طالب شیفته و مطلوب شایسته نظام الدین اولیاء

چکیده:

عشق و شیفتگی میان مرید و مراد چنانکه در میان امیر خسرو دهلوی و حضرت نظام الدین اولیاء وجود داشت در تاریخ تصوف و عرفان نظیر آن کمتر به چشم می خورد. در زمان طفولیت خسرو، پدرش به پیشگاه نظام الدین اولیاء وی را معرفی نمود. وی همین ارادت را در سراسر زندگانی حفظ نمود. امیر خسرو زمان پادشاهی نُه سلطان را درک کرد و سمت های کشوری و لشکری هفت سلطان را در دوره های مختلف به عهده داشت، اما غیر از مسافرت هایی که داشته هر گاه در دهلی به سر می برد، شبها به خدمت مرشد اشتغال داشت. گفته معروف نظام الدین اولیاء پیرامون «سوز سینه خسرو» معروف همگان است. این بیت معروف هم نشانگر عمق ارادت خسرو به مرشد است:

هر قوم را راهی است دینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بر طرف کج کلاهی  
خسرو به حدی به نظام الدین اولیاء علاقه قلبی داشت که در همان سال ۷۲۵  
هجری به فاصله شش ماه جان به جان آفرین سپرد.

\*\*\*

تصوف اسلام بسیار مرید و مراد، طالب و مرشد، شاگرد و استاد، راهرو و رهنمای روحانی در دامنه تاریخ خود همی دارد ولی جفت راه طریقت و عرفان همچو حضرت امیر خسرو دهلوی، و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین بدایونی دهلوی کسی به کمال عشق و شیفتگی میان مرید و مراد کمتر به نظر می خورد.

امیر ناصر الدین ابوالحسن خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی از

عارفان و شاعران نام آور پارسی گوی هندوستان در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. پدرش سیف الدین محمود از امرای قبیله لاجپین، از ترکان ختایی ماوراءالنهر ساکن شهر کش و به همین علت به «امیر لاجپین» معروف و مشهور بود. امیر سیف الدین در قصبه مؤمن آباد (= پتیالی) از مضافات دهلی اقامت گزیده و در آنجا دختر عمادالملک را که از امرای عصر بود به حباله نکاح درآورد و امیر خسرو از آن زن در سال ۶۵۱ هجری متولد شد. خسرو هفت ساله بود که پدرش امیر سیف الدین در یکی از جنگها با کفار، کشته شد. صاحب کتاب سیر الاولیاء، سید محمد مبارک علوی کرمانی معروف به «امیر خرد» درباره میلاد امیر خسرو می نویسد که در آن روز که امیر خسرو متولد شد در جوار خانه امیر لاجپین پدر امیر خسرو دیوانه‌ای بود صاحب نعمت، مجذوب و صاحب کرامت، پدر امیر خسرو او را در جامه‌ای پیچیده پیش آن دیوانه برد، دیوانه فرمود آوردی کسی را که دو قدم از خاقانی پیش بود.

بنابر مآخذی که مستند بر مقدمه غرة الکمال اثر امیر خسروست، پدرش سیف الدین محمود دو برادر او عزالدین علیشاه و نصیر الدین محمود و خود امیر خسرو را (که هنوز کودک خرد سال بود) به شرف دستبوس سلطان المشایخ شیخ نظام الدین محمد بن احمد دهلوی معروف به «نظام اولیاء» (متوفی به سال ۷۲۵ هـ) از کبار مشایخ چشتیه برد و از آن پس خسرو تا پایان حیات ارادت خود را نسبت بدان پیر حفظ کرد و خود در شمار بزرگان سلسله عرفای چشتیه درآمد. چون امیر خسرو به حد بلاغت رسید به شرف ارادت سلطان المشایخ مشرف گشت و به انواع مراحم و شفقت مخصوص گردید و به نظر خاص ملحوظ شد. امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود، هر نظمى که گفتی به خدمت سلطان المشایخ گذرانیدی و حتی از میان شعرای عهد پیش پادشاهان بلند مرتبه و مشهور گشت و به اعتقاد صادق در محبت سلطان المشایخ به حدی کوشید که شایان محرمیت اسرار آن حضرت گشت. در خدمت همین پیر بود که امیر خسرو باخواجه حسن دهلوی شاعر معروف و ضیاء الدین ابن رجب برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی آشنایی یافت. وی در همان حال به تعلم علوم ظاهریه هم سرگرم بود و از علوم متداول زمان فارغ شده بود. امیر خسرو به حد رشد رسید، به دربار غیاث الدین بلبن (۶۶۴ - ۶۸۶ هـ) راه جست و ملازم پسر بزرگ غیاث الدین بلبن یعنی «ملک محمد قاآن» هم ماند و به مولتان رفت تا در سال

۶۸۴ که ملک محمد قآن در جنگ با مغولان کشته شد. امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی در معرکه به اسارت مغول افتادند. پس از این وی به دربار معزالدین کیقباد (۶۸۶ - ۶۸۹ هـ)، مقرب درگاه جلال الدین فیروز شاه خلجی (۶۸۹ - ۶۹۵ هـ) در زمرة امرا درآمد و همچنان در دستگاه سلاطین دهلی مقارن با سال ۶۹۵ هجری بوده و شهاب الدین عمر (۶۹۵ - ۷۱۰ هـ) قطب الدین مبارک شاه (۷۱۵ - ۷۱۶ هـ) معزز و محترم بود تا دور سلطنت به تغلق شاهیه رسید. غیاث الدین شاه تغلق (۷۷۰ - ۷۲۵ هـ) بر مرتبت امیری وی را افزود. گویی امیر خسرونه فقط زمان شش تا سلاطین پر جلال همچو غیاث الدین بلبن، خلجیان و تغلقیان را دید بلکه به دربارشان وابسته و مسئولیت عسکری و سپاهیان و ادیبانه و مورخانه هم می داشت. روز این نابغه عصر به دربار شاهان همی گذشت و شب های این عاشق عصر به درگاه والای سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء به سر نموده. امیر در سفر تغلق شاه به بنگاله همراه او بود و در بازگشت از آن دیار به سال ۷۲۵ هجری، چون در راه شنید که مراد او شیخ نظام الدین اولیاء در گذشته، ترک خدمت گفت و به دهلی شتافت و مجاور قبر مرشد خویش گردید و هر چه داشت به بی نوایان بخشید و بعد از شش ماه در ذی قعدة سال ۷۲۵ هجری بدرود حیات گفت و در جوار نظام اولیاء به خاک سپرده شد. ذکر این نکته باز لازم است تکرار بشود که امیر خسرو با آنکه زندگی خویش را در خدمت سلاطین می گذراند از مصاحبت شیخ و پیشوای اعتقادی خود نظام الدین اولیاء غافل نبود چندانکه درجه محرمیت اسرار وی یافت. امیر خسرو خود نیز درباره قربت خویش در خدمت نظام اولیاء توضیحاتی داده و چنین گفته است:

«یکبار سلطان المشایخ این بنده را فرمود که من از همه به تنگ آیم و از تو به تنگ نیایم. وقتی مردی به خدمت سلطان المشایخ درخواست و جرات نمود که از آن نظرها که در حق امیر خسرو است یکی در کار من کن، در حضور او جواب نفرمود اما بنده را گفت آن وقت در خاطر من می گذشت که می خواستم آن مرد را بگویم که آن قابلیت بیار! وقتی بر زبان خواجه رفت که دعای من بگو که بقای تو موقوف است بر بقای من، باید که ترا پهلوی من دفن کنند، این سخن به کرات به خدمت ایشان یاد شده است و ایشان فرموده که همچنین خواهد بود ان شاء الله تعالی، و بنده وقتی از زبان مبارک خواجه شنیدم که امشب در سر

دعا گو فرو خواندند که خسرو نام درویشان نیست، خسرو را به نام محمد کاسه لیس خوانید، از غیب بنده را این خطاب آمده است و مخبر صادق - صلی الله علیه وآله وسلم - اخبار کرده، بدین اسم بنده امیدوار نعمتهای ابدی است ان شاء الله المعطی. بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده است و چندین فرمان موشح و مزین به خط مبارک ایشان بدین خطاب در حق بنده مبذول بوده و بنده آن را تعویذ ساخته تا به وقت دفن برابر بنده باشد... خواجه بنده را طلب فرمود، چون بنده پیش رفت فرمودند که خوابی دیده‌ام، بشنو، بعد از آن بر زبان مبارک ایشان گذشت که شب آدینه در خواب می بینم شیخ صدرالدین پسر شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا - علیه الرحمه - پیش آمد، من به تواضع بلیغ پیش آمدم، او خود چندان تواضع نمود که نتوان گفتم در اثنای آن می بینم تو که خسروی از دور پیدا شدی و نزدیک ما آمدی و بیان معرفت آغاز کردی، هم در این میان صالح مؤذن بانگ نماز گفتم، از خواب بیدار شدم، چون این خواب تقریر فرمودند گفتند بنگر این چه هم‌رتبه باشد! بعد از آن من بیچاره از سر زاری و نیازمندی عرضه داشت کردم که مرا چه حد آن مرتبه باشد که آخر داده شماس. خواجه را از این سخن گریه رفت، به آواز بلند گریست. بنده نیز از گریه سخت ایشان در گریه شد، بعد از آن خواجه فرمود تا کلاه خاص دادند، به دست مبارک خود بنده را لباس کرد و فرمود که می باید که کلمات مشایخ بسیار در نظر داری» سلطان المشایخ از غایت شفقتی که در باب امیر خسرو داشت این دو بیت فرمود:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست      ملکیت ملک سخن آن خسرو راست  
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست      زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در تاریخ فرشته (ج ۲ ص ۷۵۷) می بینیم که: «گویند سلطان المشایخ را در حق امیر خسرو عنایت مفرط بود و بارها می گفت که در قیامت هر کسی به چیزی فخر کند، فخر من به سوز سینه این ترک است، یعنی خسرو و هم شیخ - قدس سره - وی را ترک الله می گفت چنانکه امیر خسرو گوید:

بر زبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت      دست ترک الله گیرو هم به اللهس سپاره  
امیر خسرو یکی از پرکارترین شاعران پارسی گوی و در این باب حقاً کم نظیر است. جامی گوید که او نود و نه کتاب تصنیف کرده است و از قول امیر خسرو نقل کرده اند که اشعارش از چهار صد هزار بیشتر و از پانصد هزار کمتر



امیر خسرو طالب شیفته و مطلوب...

است. حقیقت این است که امیر خسرو این همه آثار جاذب و فوق العاده به دوران عشق و شیفتگی در سر با حضرت والای مرشد خود سلطان المشایخ بر صفحه قرطاس آورده است.

از شاگردان نام آور شیخ المشایخ امیر خسرو دهلوی، شاعر توانا و سخن‌گستر زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند بیان نموده شد و همچنین حسن سجزی شاعر، شیخ نصیر الدین معروف به چراغ دهلی و سید محمد گیسودراز و شیخ برهان الدین غریب هم می‌باید یاد کرد.

امیر خسرو دهلوی شاعر ماهر و متبحر و شیرین گفتار و عالی‌مقدار زبان فارسی ملفوظات مرادش را به نام افضل الفواید ترتیب داده است که به سال ۱۸۸۷ در دهلی به چاپ رسیده است و حسن سجزی شاعر دیگر فارسی‌گوی ملفوظات آن بزرگوار را به نام فواید الفواد ترتیب داده‌اند. در این دو اثر چگونگی راه سلوک برای رهروان مسلک بیان شده است.

صاحب کتاب ادب نامه ایران، مرزا مقبول بیگ بدخشانی می‌نویسد که بیشتر مریدان سلطان المشایخ امیر خسرو را به وسیله داشتند و از توسط وی به خدمت شیخ حاجات پنهانی پیش همی نمودند. وی میان دنیای جسمانی و روحانی همچو عالم برزخ بوده زیرا که علاقه وی با دربارهای پادشاهان بوده و به جانب دگر از بارگاه حضرت نظام الدین اولیاء هم کسب فیض می‌کرده، خسرو بیشتر اشعار به مرشد خود خطاب نموده است. حضرت نظام الدین اولیاء بیشتر شب‌ها بیدار می‌مانده و بدین جهت چون به رو به روی مریدان آمده چشم‌شان گلگون می‌ماند، بر همین کیفیت شان امیر خسرو گفت:

تو که شانه می‌نمایی به بر که بودی امشب      که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد  
در جامع ملفوظات آمده است که امیر خسرو احوال و وقایع همه روز را به خدمت حضرت نظام الدین اولیاء بیان همی نمود و موصوف از شنیدن آن همی گریست.

طبق صاحب سیر الاولیاء در شبه قاره (پاکستان و هند) از هر اطراف و اکناف طالبان خدا به خدمت شیخ المشایخ همی آمدند. امرا علما و فضلا آستان‌بوسی شان مورد سعادت دانستند. امیر خسرو یکی منظره دربار فقرشان این طور نقش نموده است:

در عالم دل جهان پناهی

در حجره فقر پادشاهی

شاهنشاهی بی سریر و بی تاج شاهانش به خاک پای محتاج

ما می بینیم که اگر از یک جانب مهر و محبت و شفقت سلطان المشایخ به امیر خسرو دیدنی بوده به جانب دیگر همین سعادت سلطان المشایخ را از مرشد خود حضرت فرید الدین هم فراوان بوده. نقل است به وقتی که شیخ نظام الدین به حضور حضرت فرید رسید سخنی که از زبان گوهر افشان فرید سعید بر آمد این بود:

ای آتش نراقت دلها کباب کرده سیلاب اشتیاقات جانها خراب کرده

این سخن تیری بود که از زبان فرید به سینۀ شیخ رسید فی الحال سر در پای آن جناب آورده مرید شد. میر حسن علایی سجزی کتاب فوائد الفواد از ملفوظات حضرت شیخ تألیف کرده که به غایت مقبول افتاده و خواجه امیر خسرو به وی می گفت که ای حسن اکاش تشریف قبول نسخه فواید الفواد که از تألیف تست به من منسوب گشتی و تمام تصانیف من به تو سلطان المشایخ مرشد امیر خسرو مردی با استقامت و صاحب کرامت بوده. صاحب خزینة الاصفیا می آورد که سلطان غیاث الدین تغلق که بعد قتل خسرو خان بر تخت دهلی بنشست وقتی از مهم بنگاله مراجعت کرد و از اثناء راه، شیخ را نوشت که وقتی که ما در دهلی بیاییم شما از غیاث پور بیرون روید که به سبب سکونت شما کثرت مردم از بس در آنجا می باشد و جای برای متوسلان پادشاهی نمی ماند. حضرت شیخ در آن وقت رنجور بود و بعد مطالعه خط فرمود که هنوز دهلی دور است. پس همچنان ظاهر شد که پادشاه به دهلی نرسید و در تغلق آباد به زیر آوار سقف قصر از بد حادثه آمد و بمرد چنانچه ضرب المثل هنوز دهلی دور است در شبه قاره تا حال اشتها دارد. صاحب سفینة الاولیاء می فرماید که هنوز سینه بی کینه و آتش دل عشق منزل خواجه خسرو این قدر بود که پیراهن مبارک وی از بالای قلب وی همیشه سوخته می بود هرگاه که جامه نو پوشید همان وقت از بالای قلب سوخته می شد و خواجه خسرو چهل سال صائم الدهر ماند و همراه پیر روشن ضمیر خویش به طریق طی زمین حج گزارده بود. امیر خسرو بر اشعار فی البدیهه گفتن آن چنان قادر بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد و این رتبه و شیرین کلامی محض او را از برکت آب دهان مبارک پیر روشن ضمیر خود حاصل شده بود که سلطان

المشایخ از راه غایت عنایت به دهانش انداخته بود و این شعر نیز از اشعار فی البدیهه خسرو است:

زلفت ز هر دو جانب خون ریز عاشقان است چیزی نمی توان گفت روی تو در میان است  
در آخر این مقاله سه تا واقعات جالب و مملو به عشق و شیفنگی راجع به  
حضرت امیر خسرو به تذکار آورده می شود.

باری سلطان المشایخ به کنار رود آمد و هندوان را به غسل (اشنان) کردن  
دید و فرمود:

هر قوم راست راهی، دینی و قبله گاهی

آن زمان حضرت شیخ به سر کلاهی کرده بود که کج نهاده شده بود. امیر خسرو  
به همین وقت عرض نمود: من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی  
دیگر: روزی درویشی به خدمت سلطان المشایخ به جهت گدایی رفت فرمود که  
امروز آنچه فتوح خواهد رسید به تو داده خواهد شد؛ اتفاقاً در آن روز چیزی  
فتوح نرسید، فرمود که فردا آنچه خواهد رسید به تو خواهم داد روز دیگر هم  
هیچ نیامد آخر شیخ کفش پای مبارک خود به آن درویش داد وی نیز به اعتقاد  
تمام بگرفت و از شهر روان شد در اثناء راه خواجه امیر خسرو که همراه پادشاه  
به جای رفته بود از آنجا بازگشت به سوی دهلی می آمد به آن درویش دوچار  
شد و پرسید که از سلطان المشایخ خبری داری گفت به صحت و عافیت است  
گفت که مرا از تو بوی پیر روشن ضمیر من می آید شاید که از شیخ نشانی نزد  
خودداری گفت آری کفش مبارکش نزد من است که به من عطا فرموده است  
گفت این کفش می فروشی گفت بلی. پس خواجه خسرو پنج لک تنگه نقره که در  
صله قصیده از سلطان دهلی یافته بود تمام و کمال به درویش داد و کفش شیخ از  
وی بگرفت و بر سر نهاده به خدمت پیر دستگیر حاضر گردید فرمود که ای  
خسرو این کفش به پنج لک تنگه ارزان خریدی عرض کرد که درویش بر همین  
اکتفا کرد ورنه اگر تمام جان و مال من به عوض این کفش طلب می کرد حاضر  
می کردم.

دیگر واقعه علامه اقبال لاهوری درباره بوعلی شاه قلندر بیان نموده  
است که امیر خسرو به همین دوره زندگی می کرد. روزی ابدالی کوچک از دربار  
بوعلی شاه قلندر بیرون رفته به شهر آمد عامل آن شهر همراکاب غلامان و  
چویداران وارد شد. چویدار بر سر درویش چوب خود شکست آن فقیر آورده و

دلگران در حضور بوعلی رفت و فریاد کرد، پس از آن :

صورت برقی که بر کهسار ریخت	شیخ سیل آتش از گفتار ریخت
از رگ جان آتش دیگر گشود	با دبیر خویش ارشادی نمود
خامه را برگیر و فرمانی نویس!	از فقیری، سوی سلطانی نویس
بندهام را عاملت بر سر زده است	بر متاع جان خود اخگر زده است
بازگیر این عامل بد گوهری	ورنه بخشم ملک تو با دیگری
نامه آن بنده حق دستگاه	لرزه‌ها انداخت در اندام شاه
پیکرش سرمایه آلام گشت	زرد مثل آنتاب شام گشت
بهر عامل حلقه زنجیر جت	از قلندر عفو این تقصیر جت
خسرو شیرین زبان، رنگین بیان	نغمه هایش از ضمیر کن فکان
فطرتش روشن مثال ماهتاب	گشت از بهر سفارت انتخاب
چنگ را پیش قلندر چون نواخت	از نوای شیئه جانش گداخت

امیر خسرو به همین دم پیش قلندر نعت مولانا نورالدین جامی سروده

گفت :

نسیما جانب بطحا گذر کن	ز احوالم محمد «ص» را خبر کن
تویی سلطان عالم یا محمد «ص»	ز روی لطف سوی من نظر کن

قلندر فرمود، برو من ترا و پادشاه ترا به نام محمد «ص» بخشیدم.

حالا چندتا شعر منتخبه از غزلیات امیر خسرو ببینیم زیرا که وی یکی از برجسته‌ترین شعرای فارسی بوده و در بسیار اصناف سخن دلنشین مقام والا داشت. وی در غزل، مثنوی و قصیده به طور خاص ممتاز و ممیز بوده در غزل پنج دیوان تحفة الصغر، وسط الحیات، غرة الکمال، بقیه نقیه و نهایه الکمال نوشت. هم عصر سعدی بوده و در غزل از سعدی تأثیر گرفته بود. در غزل سعدی از این صنف سخن یکی سادگی و دلاویزی عیان است که در شعر غزل خسرو هم هویدا است :

سری دارم که سامان نیست او را	به دل دردی که درمان نیست او را
فرامش کرد عمرم روز را زانک	شبی دارم که پایان نیست او را
به راه انتظارم هست چشمی	که خوابی هم پیریشان نیست او را

\*\*\*

افسوس از این عمر که برباد هوا رفت کاری به جهان نی به مراد دل ما رفت

گفتم که زیم بی تو، زدوری مکش اکنون  
گر از من درویش حدیثی به خطا رفت  
رنجه نشوم گر به جفا سر بُریم، زانک  
بسیار چنین‌ها به سر اهل وفا رفت  
ما را چه حد صبر به هجر تو، چو خسرو  
آمد به درت باز به سر آنکه به پارت

\*\*\*

ساقیا، می‌ده که امروزم سر دیوانگی ست  
جام پُرگردان که مرگم در تھی پیمانگی ست  
من به رغبت جان دهم تا رحمت آری برتم  
این عنایت در میان دوستان بیگانگی ست  
زاهدا، تعویذ خود ضایع مکن بر من، از آنک  
عشق من ضایع نخواهد شد که دیو خانگی ست  
بس که در زنجیر خوبانم مسلسل شد سخن  
هر غزل از دفتر من مایه دیوانگی ست  
خسروا، سلطان عشق، ار می‌کشد، یاری مخواه  
زانکه معزول است عقل و صبر بی پروانگی ست

\*\*\*

غم مخور، ای دل که باز ایام شادی هم رسد  
هر کجا دردی است آن را عاقبت مرهم رسد  
در میان آدمی و آنچه مقصود وی است  
گر بود صد ساله ره، چون وقت شد، یکدم رسد  
گاو و خر را از غم و شادی عالم بهره نیست  
خاص بهر آدم است، ارشادی وار غم رسد  
نسبت آدم درست آنکه شود با آدمی  
کآنچه بر آدم رسد آن بر بنی آدم رسد  
خسروا ناخوش مشو، کایام شادی در گذشت  
بر خدا دل نه که خوش خوش کام شادی هم رسد

\*\*\*

دردها دادی و درمانی هنوز  
جان ز تن بردی و در جانی هنوز  
ملک دل کردی خراب از تیغ ناز  
وندین ویرانه سلطانی هنوز  
هر دو عالم قیمت خود گفته ای  
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

عُرس حضرت امیر خسرو به روز هفدهمین شوال المکرم می‌شود که در دهلی پایین قبر مبارک مرشد خود مدفون است. مولانا شهاب معمایبی قطعۀ تاریخش این چنین گفته است که بر مزارش نصب کرده شده است:

زمین را از این لوح شد سرفرازی	به دوران بابر، شهنشاه غازی
میر خسرو، خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دل کش تر از ماء معین	نظم او صافی تراز آب زلال
بلبل داستان سرای بسی قرین	طوطی شکر مقال بی مثال
از پی تاریخ سال فوت او	چون نهادم سر به زانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او	دیگری شد طوطی شکر مقال

## منابع و حواشی

- ۱ - دکتر رکن الدین همایونفرخ، حافظ خراباتی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش، ۷: ۲۳ - ۵۳۲۲
- ۲ - ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲/۳: ۷۷۱
- ۳ - محمد قاسم فرشته، تاریخ فرشته، ۲: ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۵۷
- ۴ - مولانا جامی، نفحات الانس، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۱۰
- ۵ - محمد مبارک علوی کرمانی، سیر الاولیاء، دهلی ۱۳۰۲ ه. ص ۱۲۵ - ۳۰۱ - ۳۰۵
- ۶ - مرزا مقبول بیگ بدخشانی، ادب نامه ایران، لاهور ۲۰۰۰ م، ص ۴۹۸ - ۵۰۶
- ۷ - پروفیسر محمد اسلم، تاریخی مقالات، لاهور ۱۹۹۱ م، ص ۲۰۶
- ۸ - دکتر عبدالشکور احسن، مقالات احسن، لاهور، ۱۹۹۹ م، ص ۳۲۹ - ۳۳۰
- ۹ - دکتر محمد حسین للهی، خواجه محمد سلیمان تونسوی، لاهور ۱۹۷۹ م، ص ۸۳
- ۱۰ - غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیاء، کانپور، ۱۲۸۲ ه. ۱: ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲
- ۱۱ - امیر حسن سجزی، فوائد الفواد، لاهور ۱۹۶۱ م
- ۱۲ - پروفیسر وزیرالحسن عابدی، انتخاب غزلیات خسرو، لاهور، ۱۹۷۹ م، غزل ۲۰ - ۲۷ - ۱۵۹
- ۱۳ - علامه محمد اقبال، اسرار خودی، لاهور ۱۹۸۵ م، ص ۲۵ - ۲۷
- ۱۴ - خلیق انجم، دلی ک آثار قدیمه (فارسی تاریخون مین)، دهلی ۱۹۸۸ م، ص ۳۱، ۱۵۲، ۱۵۱

\*\*\*\*\*

## تتبعات امیر علی شیر نوایی از امیر خسرو

### چکیده

امیر علیشیر نوایی از سخنوران برجسته و نویسندگان چیره دست زبان و ادب ترکی و فارسی به شمار می‌رود: از دهها آثار مثنوی و منظوم وی به دو زبان خمسه‌ای است که به تقلید از نظامی و امیر خسرو به ترکی سروده است. نوایی که در شعر فارسی «فانی» تخلص می‌کرد، صدها غزل در تتبع فارسی گویان متقدم و متوسط سروده که حداقل ۲۳ غزل نیز در پیروی از غزل‌های امیر خسرو می‌باشد. غزل معروف امیر خسرو:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین رُوز ز دلدار جدا  
را نوایی این گونه در غزلی که با مطلع زیر شروع می‌شود تقلید نموده است:  
وه که در وقت گلم زان گل رخسار جدا گل جدا آتش من تیز کند خار جدا  
تتبعات نوایی (فانی) در صنف غزل از امیر خسرو از لحاظ تان می‌گذرد.

\*\*\*

امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ هـ ق) یکی از ارکان استوار شعر و ادب فارسی در شبه قاره پاک و هند می‌باشد. به طور کلی نفوذ امیر خسرو در آثار فانی عمیق‌تر از آن است که آن را فقط به یک صنف بتوان محدود کرد. همه آثار خمسه ترکی نوایی از افکار و روش نظامی و خسرو سرچشمه گرفته است. در اشعار فارسی فانی غزل‌هایی را در استقبال از یمین الدوله ابوالحسن امیر خسرو دهلوی به عناوین در «تتبع خسرو» و «امیر خسرو» و «امیر خسرو» و حتی گاهی به طور در «تتبع میر» درج نموده است. به طور مثال غزل به مطلع زیر:  
وه که در وقت گلم زان گل رخسار جدا گل جدا آتش من تیز کند خار جدا  
چنانکه معلوم است این غزل در تتبع غزل امیر خسرو دهلوی به مطلع زیر می‌باشد:

---

\* - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

ابر می بارد و من می شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا<sup>۱</sup>  
 سروده شده است اما عنوان این غزل را «تتبع میر» نگاشته است.  
 بدیهی است که میر همان مخفف امیر خسرو به کار برده شده است. بی مناسبت  
 نیست چند بیت از فانی که در آن از مقام خسرو به عظمت و نیکویی یاد گردیده  
 است درج نماییم:

هست چون جرعه کش جامی از آن فانی را مدد از معنی حافظ شد و روح خسرو<sup>۲</sup>  
 دیگر:

فانی اگر چه جامی و شیرازیت خوش است نتوان زدست داد هم آیین دهلوی<sup>۳</sup>  
 هم اکنون بیست و سه غزل که فانی در تتبع امیر خسرو دارد با مطلع های غزلیات  
 استقبال شده امیر خسرو در ذیل درج می گردد:

### امیر خسرو دهلوی

باز دل گم گشت در کویش من دیوانه را  
 از کجا کردم نگاه آن شکل قلاشانه را<sup>۴</sup>  
 یاران که بوده اند ندانم کجا شدند  
 یارب چه روز بود که از ما جدا شدند<sup>۵</sup>  
 ای بساد برقع برنگن آن روی آتشناک را  
 وی دیده گر صفرا کنم آبی بزن این خاک را<sup>۶</sup>  
 ابر می بارد و من می شوم از یار جدا  
 چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا<sup>۷</sup>  
 شکرش را شد اگرچه سیه مور مرتب  
 مگسی نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب<sup>۸</sup>  
 ز بس که گوش جهانی پر از فغان من است

### امیر علیشیر نوایی فانی

کی به چشم آرم لباس و مسند شاهانه را  
 من که خواهم دلق ففر و گوشه میخانه را<sup>۹</sup>  
 یاران که یک از من بیدل جدا شدند  
 کس را وقوف نیست که هر یک کجا شدند<sup>۱۰</sup>  
 گر پرده اندازد مهم آن روی آتشناک را  
 سوزم به آه آتشین نه پرده افلاک را<sup>۱۱</sup>  
 وه که در وقت گلم ز آن گل رخسار جدا  
 گل جدا آتش من تیز کند خار جدا<sup>۱۲</sup>  
 چشمه زندگی آمد دهن آن مه نخشب  
 بهر سیراب شدن سبزه خط رسته به آن لب<sup>۱۳</sup>  
 خیال مغ بچگان تا درون جان من است

۱ - کلیات عناصردواوین خسرو، ص ۳۷. ۲ - دیوان فانی، ص ۱۷۹.

۳ - دیوان فانی، ص ۱۹۹. ۴ - کلیات عناصر دواوین خسرو غ ۵، ص ۴۳.

۵ - دیوان فانی غ ۹، ص ۶۰. ۶ - ایضاً غ ۷، ص ۱۶۰.

۷ - ایضاً غ ۶، ص ۸۶. ۸ - ایضاً غ ۱۱، ص ۳۹.

۹ - ایضاً غ ۵، ص ۲. ۱۰ - ایضاً غ ۱۹، ص ۳۸.

۱۱ - ایضاً غ ۷، ص ۱۵. ۱۲ - ایضاً غ ۹، ص ۶۵.

۱۳ - ایضاً غ ۶، ص ۱۸.



به کوی دیر مغان ناله و فغان من است <sup>۲</sup>  
 به سیر گرم روانی که پاک پیوندند  
 چو مهر سایه برین خاکدان بیفکنند <sup>۴</sup>  
 حسن روی حور جنت را فلک اظهار کرد  
 چون رخ خوب تو دید از کعبه استغفار کرد <sup>۶</sup>  
 خوش آن رندی که بهر باده در دیر مغان افتد  
 ز شور مستی اش هر لحظه شوری در جهان افتد <sup>۸</sup>  
 گل نو شگفته من که ز رخ بهار دارد  
 ز دل رمیده بلبل نه یکی هزار دارد <sup>۱۰</sup>  
 ملک چو خواست نوشتن گناه دم به دمش  
 ز برق حسن وی آتش فتاد در قلمش <sup>۱۲</sup>  
 می رود سرو من و رفتار می ماند به دل  
 وز گل رخسار او صد خار می ماند به دل <sup>۱۴</sup>  
 سیر بستان چو کنم بی بت گل پیرهنم  
 پیرهن را چو گل از فرقت او چاک زنم <sup>۱۶</sup>  
 چون عکس روی مغیبه خواهم تماشا بنگرم  
 آیم درون دیر در مرآت صهبا بنگرم <sup>۱۸</sup>  
 حشمت جم رسد صبح از کرم الهیم  
 جام جهان نعامت مهر از می صبحگاهیم <sup>۲۰</sup>

به شهر بوسه هر کوی داستان من است <sup>۱</sup>  
 جوان و پیر که در بند مال و فرزندند  
 نه عاقلند که طفلانه نا خردمندند <sup>۳</sup>  
 آن همه دعوی که اول عقل دعوی دار کرد  
 دیده چون رویت به عجز خویشتن اقرار کرد <sup>۵</sup>  
 میا غمزه کنان بیرون که هویی در جهان افتد  
 دل بی خانمان را آتش اندر خانمان افتد <sup>۷</sup>  
 بت نو رسیده من هوس شکار دارد  
 دل صید کرده هر سو ز یکی هزار دارد <sup>۹</sup>  
 فرشته می نویسد گناه دم به دمش  
 گه از تحیر آن رو نمیرود قلمش <sup>۱۱</sup>  
 می رود یار مرا تیمار می ماند به دل  
 رای مسکینی کشان رفتار می ماند به دل <sup>۱۳</sup>  
 توبه دیرینه می را بشکنم  
 ساقیا در ده شراب روشنم <sup>۱۵</sup>  
 هر دم چون نتوانم که آن رخسار ز یبا بنگرم  
 جایی که روزی دیدمش آنجا روم جا بنگرم <sup>۱۷</sup>  
 ملکت عشق ملک شد از کرم الهیم  
 پشت من و پلاس غم این است لباس شاهیم <sup>۱۹</sup>

۱ - کلیات عناصر دوا این خسرو، غ ۸، ص ۹۰

۲ - دیوان فانی، غ ۶۰، ص ۲۶

۳ - ایضاً غ ۱۴۲، ص ۶۰

۴ - ایضاً غ ۱۸۵، ص ۷۹

۵ - ایضاً، غ ۱۹۶، ص ۸۳

۶ - ایضاً، غ ۲۳۳، ص ۹۸

۷ - ایضاً، غ ۲۷۹، ص ۱۱۸

۸ - ایضاً، غ ۳۰۹، ص ۱۳۰

۹ - ایضاً، غ ۳۲۱، ص ۱۳۵

۱۰ - ایضاً، غ ۳۴۱، ص ۱۴۴

۱۱ - ایضاً غ ۱۱، ص ۱۴۴

۱۲ - ایضاً غ ۱۱، ص ۱۳۸

۱۳ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۱۸۴

۱۴ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۱۷۵

۱۵ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۲۸۸

۱۶ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۲۹۷

۱۷ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۳۴۰

۱۸ - ایضاً، غ ۱۱، ص ۳۰۱

۱۹ - ایضاً، ص ۳۲۸

ای رنسد درد آشام جز دیر مغان مأوامکن  
 دل را بغیر از مغبچه جای دگر شیدا مکن<sup>۲۲</sup>  
 دست قضا که ساغر و پیمانہ ساخته  
 خاک وجودم از گل خمخانہ ساخته<sup>۲۴</sup>  
 از بهر دفع هستی خواهم طریق مستی  
 زان رو که می پرستی به آنکه خود پرستی<sup>۲۶</sup>  
 در میگذده گدایی به زانکه پادشاهی  
 رندی و می پرستی خوشتر ز هر چه خواهی<sup>۲۸</sup>  
 به غیر دیر دلم چون هوا کند جایی  
 سرا که بست به زنجیر زلف ترسایی<sup>۳۰</sup>  
 شب هجرم چه سود از مه جمال یار بایستی  
 به چشم تیره شمع روی آن دلدار بایستی<sup>۳۲</sup>  
 اگر فرهاد و شیرین هر دو در دوران من بودی  
 یکی شرمنده از من آن یک از جانان من بودی<sup>۳۴</sup>  
 چو نیارم اینکه نوشم به تو می های هوئی  
 پس اگر کشم به گردن سوی مجلست سبویی<sup>۳۶</sup>

ماه هلال ابروی من عقل مرا شیدا مکن  
 حمزه زنان زین سو میا آهنگ جان ما مکن<sup>۲۱</sup>  
 من بهر تو بیدیده و دل خانه ساخته  
 وز من تو خویش را همه بیگانه ساخته<sup>۲۳</sup>  
 فسون چشمش از خوابم نبستی  
 چرا چشم چنین در خون نشستی<sup>۲۵</sup>  
 پسرا نازینا به کرشمه گاه گاهی  
 اگر اتفاقات افتد بفتادگان نگاهی<sup>۲۷</sup>  
 بهار این چنین خرم مرا آواره دل جایی  
 من و کنج غم و هرکس به باغی و تماشایی<sup>۲۹</sup>  
 صبا آمد ولی بسویی از آن گلزار بایستی  
 چه سود از بوی گل ما را نسیم یار بایستی<sup>۳۱</sup>  
 خوش آن شهباکه آن جان جهان مهمان من بودی  
 جراحی هاکه او کردی لبش درمان من بودی<sup>۳۳</sup>  
 ای بساد صبحگاهی چه از کدام سوئی  
 ری بسوی مهربانی ده از کدام کوئی<sup>۳۵</sup>

## منابع و مأخذ

۱ - کلیات عناصر دواوین امیر خسرو، مطبع نولکشور، کانپور بی تا

۲ - دیوان امیر علیشیر نوایی فانی، تهران ۱۳۴۲ ش

\*\*\*\*\*

۲۱ - کلیات عناصر خسرو، ص ۳۵۹.

۲۳ - ایضاً، ص ۴۱۶.

۲۵ - ایضاً، ص ۴۳۳.

۲۷ - ایضاً، ص ۴۲۳.

۲۹ - ایضاً، ص ۴۳۰.

۳۱ - ایضاً، ص ۴۳۴.

۳۳ - ایضاً، ص ۴۵۳.

۳۵ - ایضاً، ص ۴۴۵.

۲۰ - ایضاً، غ ۳۶۷، ص ۱۵۴.

۲۲ - دیوان فانی غ ۴۱۰، ص ۱۷۱.

۲۴ - ایضاً، غ ۴۳۹، ص ۱۸۴.

۲۶ - ایضاً، غ ۴۶۲، ص ۱۹۳.

۲۸ - ایضاً، غ ۴۶۴، ص ۱۹۴.

۳۰ - ایضاً، غ ۴۷۸، ص ۲۰۰.

۳۲ - ایضاً، غ ۴۷۹، ص ۰۰.

۳۴ - ایضاً، غ ۴۸۴، ص ۲۰۲.

۳۶ - ایضاً، غ ۴۶۵، ص ۱۹۴.

## مقایسه مخزن الاسرار و مطلع الانوار

### چکیده:

مثنوی مخزن الاسرار نظامی طی قرون توسط دهها سخنور مورد تقلید و تتبع قرار گرفته است. تعداد فارسی سرایانی که به پیروی از مخزن الاسرار مثنوی‌هایی سروده‌اند در حدود شصت الی هفتاد گزارش گردیده، اما بدون تردید مطلع الانوار امیر خسرو از حیث محتوا، سبک، ژرفا و نوآوری دارای ارجحیت می‌باشد. از ویژگی‌های خمسة سرایی امیر خسرو این است که وی هر مثنوی را در چند هفته و حد اکثر در چند ماه سروده و جمعاً در ظرف ۳ سال خمسة خود را به پایان برده است. در این گفتار بررسی گسترده دیدگاه‌های تذکره نویسان، استادان و منتقدان و همچنین مقایسه دقیق مضامین مخزن الاسرار و مطلع الانوار صورت پذیرفته است. پهنای موضوعات حکیم نظامی و طوطی شکر مقال در مثنوی‌های خود مورد بحث، تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.

\*\*\*

سرآمد سخنوران بزرگ و داستان سرای سترگ حکیم جلال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن ذکی بن مؤید المتخلص به نظامی<sup>(۱)</sup> (م: ۶۰۷ هـ.ق)<sup>(۲)</sup> همواره در شهور از بحر ذخار طبع سرشار خویش برآورده به نحو احسن سفته، به دانشمندان عرضه نموده، منظور نظر اصحاب هنر گردید و صیت سخن‌گویی و شهرت شاعری آن فرید زمان اطراف و اکناف جهان را در حین حیاتش

\* - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشکده دولتی جهنگ (پنجاب).

۱ - صفا، ذبیح الله - دکتر «تاریخ ادبیات در ایران» جلد دوم، چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ.ش، ص ۷۸۹.

۲ - رجوع کنید به مقاله نگارنده به عنوان «پژوهشی درباره ولادت و وفات نظامی گنجوی» فصلنامه

دانش پاییز ۱۹۹۸ و زمستان ۱۹۹۹ شماره مشترک ۵۵-۵۴، صص ۱۴۱ - ۱۵۰.

فراگرفت. آن شاعر متبحر را اگرچه دیوانی است مشحون به غزلیات مطبوع و قصاید غزاکه ابیات دلپذیر آنها ناخن بر دل سخن فهمان می زند ولی خمسه اش یعنی پنج مثنوی که از خود به وجود آورد نبوغ و استعدادش را نشان می دهد و آنها که شیواترین و گیراترین و خواندنی ترین به شمار می رود همواره مورد تمجید و ستایش دانشوران ایران و پاکستان و هند قرار گرفته است و در ناموری او چنین نقش مؤثری ایفا نموده که بیش از هشت صد سال گذشته است لکن تاکنون از شهرت و بزرگی آن شاعر باکمال و خوش قریحه هیچ کاسته نشده است. شگفت آور آنکه بسیاری از شعرای شعری شعار و خوش گفتار که در قرون و اعصار پیشین زیست می کردند و در زمان خویش در میان امثال و اقران ممتاز و به الطاف خسروانه و اعطاف ملوکانه مفتخر و سرفراز بودند، خواستند که تتبع خمسه اش بکنند ولی بجز عده انگشت شمار را مساعدت بخت دست نداد و دیگران دست حسرت مالیدند و نتوانستند خمسه ای را به پایه تکمیل برسانند بدین سبب مقلدین نظامی را می توان به چهار زمره منقسم کرد:

اول: سخنورانی که در جواب خمسه نظامی خمسه ای سپرد قلم کردند؛ مثلاً امیر خسرو دهلوی<sup>(۱)</sup> (م: ۷۲۵ هـ ق)

#### ۱ - طبق تحقیق ممتاز حسن «اسمش و تخلص خسرو بود»

ر.ک: امیر خسرو دهلوی مطبوعه هیرالد لمتید - کراچی ۱۹۷۵ م، ص ۱۳۰. مثنویهای خمسه خسرو که نمایانگر ذکاوت و جودت طبع و فکر رسای اوست به قرار ذیل است:

۱ (مطلع الانوار ۶۹۸ هـ ق، ۲) شیرین خسرو ۶۹۸ هـ ق، ۳) مجنون و لیلی ۶۹۸ هـ ق، ۴) آینه سکندری ۶۹۹ هـ ق، ۵) هشت بهشت ۷۰۱ هـ ق.

خسرو نه تنها خمسه ای در جواب خمسه نظامی سپرد قلم کرد بلکه خمسه دیگر نیز به سلک نظم کشید. خمسه دوم مشتمل بر مثنویهای واقعه نگاری است. اسمای آن مثنویات و سال نگارش آنها به این قرار است.

۱. تران السعدین ۶۸۹ هـ ق، ۲. مفتاح الفتوح ۶۹۰ هـ ق، ۳. خضرخان و دول رانی ۷۱۵ هـ ق، ۴. نه سپهر ۷۱۸ هـ ق، ۵. تغلق نامه ۷۲۵ هـ ق. علاوه از این دیوانهای پنجگانه اش حاکی تبحر علمی و ادبی اوست.

۱) تحفته الصفر ۶۷۰ هـ ق، ۲) وسط الحیات ۶۸۲ هـ ق، ۳) غرة الکمال ۶۹۲ هـ ق، ۴) بقیة نقیه ۷۱۶ هـ ق، ۵) نهایت الکمال ۷۲۵ هـ ق.

لازم به تذکر است که حافظ شیرازی نسخه ای از اسکندرنامه و هشت بهشت و خسرو شیرین امیر

**دوم:** شاعرانی که در تأسی خمسه‌اش یک دومثنوی در رشته نظم کشیدند؛ مثلاً محمود لاهوری (متوفی بعد از ۱۰۱۰ ه.ق) که «هفت کشور» در جواب «هفت پیکر» نظامی نگاشت.<sup>(۱)</sup>

**سوم:** سخن‌گویانی که در تقلید مثنوی نظامی مثنوی را آغاز کردند ولی به پایان نرسانیدند؛ مثلاً مولانا حیدر خصالی (م: بعد از ۱۰۲۸ ه.ق) به قول عبدالنبی قزوینی «پاره‌ای خسرو شیرین منظوم ساخته»<sup>(۲)</sup> و میرزا ملک مشرقی (م: ۱۰۵۰ ه.ق) به حکم شاه صفی مثنوی بنام خسرو شیرین را آغاز کرد اما توفیق اتمام نیافت.<sup>(۳)</sup>

**چهارم:** شعرایی که در محور مثنویات نظامی مثنوی‌ها منظوم کردند ولی موضوع آنها به موضوع مثنویات نظامی اختلاف دارد. مثلاً سته داعی اثر شاه داعی شیرازی (م: ۸۶۹ ه.ق) را می‌توان نام برد.<sup>(۴)</sup>

### آرای محققان و منتقدان بر خمسه نظامی و خمسه خسرو:

عبدالنبی قزوینی مؤلف میخانه درباره خمسه نظامی چنین رطب اللسان است:

«آن قدر لطایف و دقایق که در کتاب پنج گنج درج کرده کسی را میسر نیست بلکه مقدور نوع بشر نیست و هرکه بعد از آن بزرگ دین و مطلع اهل یقین بی‌استمداد مرشدی اراده خمسه گفتن کرده به ایشان بی ادبانه پیش آمده به

---

خسرو دهلوی که بترتیب در بیست و چهارم صفر و ششم ربیع الاخر و سیزدهم جمادی الاول ۷۵۶ ه.ق، به خط شیرین و پخته استنساخ کرد. این نسخه در کتاب خانه فرهنگستان علوم ازبکستان تاشقند محفوظ است. رک. تاریخ ادبیات در ایران» تألیف دکتر ذبیح الله صفا، جلد سوم بخش دوم، مطبوعه تهران ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۱۶۵، باید یاد آور شویم که نام مثنوی خسرو آینه سکندری است نه اسکندرنامه، سکندرنامه مثنوی است از نظامی گنجوی.

۱ - جهت اطلاعات بیشتری درباره مثنوی هفت کشور رجوع کنید به مقاله این هیچ مدان به عنوان «پژوهشی درباره مثنوی هفت کشور» مطبوعه مجله پاکستان مصور (فارسی) آوریل ۱۹۸۲م.

۲ - قزوینی، عبدالنبی، میخانه، مطبوعه لاهور ۱۹۲۶م، ص ۱۱ - ۱۲.

۳ - ایضاً، ص ۵۵۲.

۴ - تسیحی، محمد حسین، دکتر، مقاله به عنوان «مجموعه آثار شاه داعی شیرازی»، مجله دانش شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ ه.ش، ص ۱۳۲ به بعد.

مطلب نرسیده و بر از عمر نخورده چنانچه بر خردمندان این جزو زمان روشن و مبرهن است و این بیت آن بزرگوار مستشهد گفتار این بی مقدار است.

تخیل ز الماس زبان ساختم هر که پس آمد سرش انداختم<sup>(۱)</sup>

علامه شبلی نعمانی بر خسته خسرو چنین اظهار نظر می نماید:

«در این شبهه نیست که خسته‌ها که در جواب نظامی نوشته شد خسته امیر خسرو از آن نسبتاً بهتر است اما حقیقت این است که بعضی‌ها (مثنویات) هیچ نسبتی به تصانیف نظامی ندارد. خامی در مطلع الانوار واضح است. آیینه سکندری....»<sup>(۲)</sup>

این امر باعث حیرت و استعجاب است که آن محقق و نقاد ممتاز اشاره به خامی در مطلع الانوار کرده ولی مثالی که مؤید قولش باشد نیاورده است.

نظرات دکتر ذبیح الله صفا درباره مطلع الانوار خسرو چنین است:

«موضوع آن توحید و تحقیق و تهذیب و تربیت و به هر حال نظیره سازی کاملی است از مخزن الاسرار نظامی.»<sup>(۳)</sup>

صفا درباره خسته خسرو می نگارد:

«باید پذیرفت که به یاری طبع روان و ذوق خداداد وحدت ذهن امیر خسرو و نیز به سبب اینکه او در محیط جدیدی از ادب فارسی تربیت شده و لهجه نو و ترکیباتی تازه و اندیشه‌های خاص نصیبت گردیده بود، طبعاً تازگی‌های بسیار در سخن وی مشاهده می شود و بسی از مضامین نو و ابیات منتخب در آثار او ملاحظه می گردد و مسلماً به همین سبب است که شاعران و نویسندگان بعد از او بارها از او به استادی یاد کرده اند؛ مثلاً جامی او را در مرتبه داستان‌سرای بعد از نظامی قرار داده و سخن نظامی را به «گوهر» و کلام خسرو را به «زرد دهی» تشبیه کرده است.»<sup>(۴)</sup>

۱ - قزوینی - عبدالنبی - میخانه - چاپ لاهور، ۱۹۲۶ م، ص ۱۱ - ۱۲.

۲ - شبلی نعمانی، علامه، شعر العجم، جلد دوم، مطبوعه مطبع معارف اعظم گره (بهارت) ۱۹۴۷ م، ص ۱۴۲ - ۱۴۷.

۳ - صفا، ذبیح الله، دکتر «تاریخ ادبیات در ایران» جلد سوم، بخش دوم، چاپ تهران ۱۳۶۸ ه ش، ص ۷۸۳.

۴ - همان کتاب، ص ۷۸۷ - ۷۸۸.

مقلدان مخزن الاسرار:

خمسه نظامی گنجوی چنانکه گفتیم بسیاری را به استقبال و نظیره گویی واداشته است؛ بویژه مخزن الاسرار که شاعر نغزگو در آن قدرت قریحه و حلاوت بیان و بلندی تخیل و ابتکار را از خود نشان داده است سخنوران نامی که در زمان خویش در اقلیم شاعری کوس لمن ملکی می زدند، طلاقت زبان و جوهر طبع موزون را به کار برده به جواب آن پرداختند و نهال سعی بعضی از آنان ثمر بار شد. گفته اند که هفتاد شاعر به تقلید آن، مثنوی سروده اند. مولانا شبلی نعمانی در شعرالعجم شصت مثنوی را ذکر کرده است که در ناسی مخزن الاسرار در سلک نظم کشیده شد ولی سی و دو مثنوی را نام برده است و درباره دیگر بیست و هشت مثنوی فقط نگاشتن لفظ مثنوی اکتفا نموده است. (۱)

مولوی محمد مقتدا خان شیروانی در مقدمه مطلع الانوار بیست و شش مثنوی را ذکر کرده است. در آن فهرست چهار مثنوی که ذکر آن در شعرالعجم نرفته است، به قرار ذیل است:

- |                  |                          |
|------------------|--------------------------|
| ۱ - ندرت آثار    | غزالی مشهدی              |
| ۲ - مرصد الاثار  | ابو اسحاق کازرونی        |
| ۳ - دیده بیدار   | حکیم شفایی اصفهانی       |
| ۴ - مشرق الانوار | مولوی عبدالرحیم دهری (۲) |
- این دانشمندان شهیر اعم از شبلی نعمانی و مقتدا خان شیروانی اسم سه مثنوی ذیل را نبرده اند که نتیجه فکر سخن گویان کشمیری است:
- |                  |                    |
|------------------|--------------------|
| ۱ - مسلک الاخیار | شیخ یعقوب صرفی (۳) |
| ۲ - مصدر الاثار  | شیخ محسن فانی (۴)  |
| ۳ - بینش الابصار | اسمعیل بینش (۵)    |

- 
- ۱ - شبلی نعمانی، علامه - شعر العجم، جلد پنجم، مطبوعه تاج بکدپو لاهور، ص ۱۲۷ - ۱۲۹.
  - ۲ - مقتدا خان شیروانی، مقدمه مطلع الانوار خسرو، مطبوعه مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۳۴۴ هـ، ص ۱۹ - ۲۲.
  - ۳ - رجوع کنید به مقاله نگارنده به عنوان «مثنوی مسلک الاخیار» مطبوعه مجله هلال (فارسی) اکتبر ۱۹۶۹م و ژانویه ۱۹۷۰م.
  - ۴ - رجوع کنید به مقاله این جانب به عنوان «مثنوی مصدر الاثار» مطبوعه مجله هلال (فارسی) دسامبر ۱۹۷۱م.
  - ۵ - میکروفیلم این مثنوی در کتاب خانه بنده محفوظ است.

در عصر حاضر بیشتر این مثنویات که در تقلید نظامی گنجوی سروده شد بر طاق نسیان نهاده شده است.

بی مورد نباشد اگر بگوییم که زشتی اعمال و افعال مسلمانان و انحراف آنان از صراط مستقیم اسلام نظامی را وادار نمود که به جهت ریشه کن کردن بدعت‌ها و بدی‌های گوناگون که در جامعه نفوذ یافته بود سعی نماید چنانچه در مخزن اسرار کوشید که مسلمانان تعلیمات و دستوره‌های اسلام را که به دست فراموشی سپرده‌اند، بازآرند و بر آن عمل پیرا بشوند. خوش بختانه بسیاری از شعرای نامی پیروی نظامی کرده به سرودن مثنوی پرداختند و در آن در تعمیم تعلیمات اسلامی نقشی مؤثر ایفا نمودند. به عبارت دیگر سخنوران نام‌ور در مثنویات معرفی عقاید و احکامات اسلام نموده سعی کردند که گم‌گشتگان کوی ضلالت باز بر جاده نیکویی و نیکوکاری گام زن بشوند. به طور مثال بگوییم که نظامی در نعت دوم به صوب ارکان اسلام فقط اشاره کرده است. امیر خسرو آنها را در مقاله چهارم زیر بحث آورده است ولی مولانا عبدالرحمن جامی در تقلیدش هر رکن را در یک مقاله توضیح و تصریح کرده است.

نظامی گنجوی در سرودن مثنوی مخزن الاسرار داد سخن داده است. خسرو دهلوی هم پرتوی طبع خلاق و اندیشه براق خویش را در مثنوی مطلع الانوار آشکار نموده است و همه نقادان فن متفق هستند که جواب خمسه نظامی بهتر از او کسی نگفته است لذا مقایسه این دو مثنوی مناسب به نظر می‌آید لکن قبل از این می‌خواهیم اول اطلاعاتی که هر یک از این دو شاعر بلند مرتبه درباره مثنوی خویش فراهم نموده‌اند، عرضه بنماییم.

### ۱ - سال تصنیف مثنوی :

مخزن الاسرار اولین مثنوی شیخ نظامی گنجوی است که به قولش ۲۴ ربیع‌الاول سال پانصد و هشتاد و دو (۵۸۲) هجری قمری به اختتام رسید.

بود حقیقت ز شمار درست بست و چهارم ز ربیع نخست  
از گه مجرت شده تا این زمان پانصد و هشتاد و دو افزون بر آن<sup>(۱)</sup>

آن وقت قریب به سی و هشت سال از حیات بی ثبات نظامی به سر آمده بود.

امیر خسرو دهلوی «مطلع الانوار» را در سال ۶۹۸ هجری قمری به پایان

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار مطبوعه نولکشور پریس، لکهنو ۱۹۲۳م، ص ۲۱۲.



رسانید:

سال که از چرخ کهن گشت بود از پس شش صد، نود و هشت بود<sup>(۱)</sup>  
این شاعر نغزگو در سال ۶۵۱ هجری قمری پا به عرصه وجود نهاد لذا  
می توان استنباط کرد که آن وقت چهل و هفت سال بر از بهار زندگانی خویش  
خورده بود. ناگفته نماند که خسرو با وجود مصروفیات گوناگون و گرفتاری های  
بو قلمون - که ذکر آنها در مثنوی مجنون و لیلی کرده است.<sup>(۲)</sup> سه مثنوی اعنی:  
مطلع الانوار، خسرو و شیرین و مجنون و لیلی در ظرف یک سال یعنی در ۶۹۸  
هجری قمری منظوم کرد. این شاهد صادق بر قوت تخلیق و غنای فکری و  
برجستگی اوست.

### ۲ - مدّتی که در منظوم کردن مثنوی صرف شد :

نظامی بیش از یک سال در نگاشتن مخزن الاسرار صرف نمود ولی  
خسرو به قول خودش در مدت دو هفته مطلع الانوار را منظوم کرد.  
از اثر اخترگردون خرام شد به دو هفت این مه کامل تمام<sup>(۳)</sup>

### ۳ - عدد اشعار :

در مقابل دو هزار و دویست و شصت (۲۲۶۰) بیت مخزن الاسرار،  
مطلع الانوار سه هزار و سه صد و ده (۳۳۱۰) بیت دارد.

۱ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار مطبوعه مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۲۳۷.

۲ - خسرو در مثنوی مجنون و لیلی می گوید:

مسکین من مستمند بی توش	از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحر و ز صبح تا شام	در گوشه غم نگیرم آرام
باشم ز برای نفس خود رای	پیش چو خودی ستاده بر پای
تاخون نرود ز پای بر سر	دستم نشود ز آب کس تر
مزدی که دهند منت داد	وان رنج که من برم همه باد
چون خر که علف کشد بزاری	ریزند جوش ولی به خواری

ر.ک. خسرو دهلوی، مثنوی مجنون و لیلی، چاپ ماسکو، ص ۲۷۴ به بعد نقل از امیر خسرو

دهلوی اثر ممتاز حسن، ص ۲۰۸.

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۲۳۷.

ور همه بیت آوری اندر شمار سه صد و ده بر شمرد و سه هزار (۱)

#### ۴ - علت اختصار مخزن الاسرار:

نظامی علت اختصار مثنوی خویش چنین بیان می‌کند:

کاهن شمشیر من سنگ بود	کوره آهن‌گریم تنگ بود
دولت اگر همدمی ساختی	بخت باین نیز نپرداختی
بکر معانیش که همتا نیست	صدره به اندازه بالاش نیست
نیم تنی تا سر زانوش هست	از پی آن بر سوزانو نشست (۲)

امیر خسرو از سختی آهن و تنگی کوره شاکی نیست. عده اشعار و مدت نظم کردن مثنوی بر این دلیل قاطع است و برهان ساطع.

#### ۵ - مضامین و مطالب:

در این دو مثنوی بعد از بیان مطالب بسم الله الرحمن الرحیم مناجات است. مخزن الاسرار دو و مطلع الانوار سه مناجات دارد. سپس مخزن الاسرار دارای شش نعت است ولی خسرو در مطلع الانوار فقط سه نعت در سبک نظم کشید.

نظامی بعد از نعت سرور کاینات - صلی الله علیه و آله وسلم - در مدح پادشاه ملک فخرالدین بهرام شاه رطب اللسان شده است لکن خسرو مرشد خویش خواجه نظام الدین (م: ۷۲۵ هـ ق) را بر پادشاه وقت فوقیت داده مدح خواجه نگاشته و بعد از آن ستایش فرمانروای آن زمان یعنی علاء الدین خلجی کرده است.

نظامی بعد از این تحت عناوین گفتار در مرتبه نظم این کتاب مستطاب و «در فضیلت سخن و سخنور» و «اندر مرتبه نظم» اظهار خیال کرده است ولی خسرو فقط زیر عنوان «در داعیه ترتیب این جریده» پر حکمت و در باعثة ترکیب این خریدۀ بی قیمت... اشعار سروده است. بعد از این این شعرای عظام بیست مقاله و در آخر هر مقاله داستانی که به متن مقاله مناسبتی دارد در حیطة تحریر آورده پند و نصایح داده‌اند. پس از آن نظامی در سبب اختصار گوید و خسرو «گفتار اندر اختتام این مجلد مخلص...» نوشته است.

۱ - ایضاً، ص ۲۳۷.

۲ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

### ۶ - بنای مطالب مثنویات :

اساس مطالب مثنوی مخزن الاسرار شریعت است. نظامی به خوانندگان توصیه می کند که اگر در این کتاب حرفی از ادب دور یابند آن را محو سازند و اگر سخنی خلاف شرع دریابند خط تنسیخ بر آن بکشند.

هر سخن کز ادبش دوری است      دست برو مال که دستوری است  
و آنچه از شرع برآرد علم      گر منم آن حرف در او کش قلم<sup>(۱)</sup>

بنای مضامین مطلع الانوار نیز شریعت و طریقت است و راهبری به صوب گنج حقیقت تابنی نوع انسان راهنمایی یابند و بی خبران آگاهی:

شرع و طریقت به بیان آورم      گنج حقیقت به میان آورم  
بی خبران را دهم آگاهی      تازه کنم شرط نکو خواهی<sup>(۲)</sup>

### ۷ - مقصود نظامی در سرودن این مثنوی :

آرزوی نظامی در منظوم کردن این مثنوی حصول شهرت و ناموری بود. او می گوید که من در این مثنوی داد سخن داده آن را شهر به شهر فرستاده ام تا پیر و جوان مطالعه اش بکنند و آوازه شهرت من سراسر عالم را بگیرد. تمنای قلبیم تنها همین است نه طلب مال و زر:

گر نه در او داد سخن دادمی      شهر به شهرش نفرستادمی  
از نظر هر کهن و تازه ای      حاصل من چیست جز آوازه ای  
گرمی هنگامه و زر هیچ نه      گرمی بازار دگر هیچ نه<sup>(۳)</sup>

### ۸ - اسلوب نگارش عناوین مثنوی :

نظامی گنجوی در نوشتن عناوین مخزن الاسرار ایجاز را به کار برده است. همه عنواناتش از یک سطر تجاوز نمی کند. برعکس آن خسرو دهلوی در مطلع الانوار اطناب را به کار آورده است و در آن سجع و جناس به وفور دیده می شود. همه عنوانات در چند سطر نگاشته الفاظ و تراکیب زبان عربی را به کثرت استعمال کرده عبارت را معلق و ادا ساخته است. شخصی که از زبان عربی نابلد یا کم سواد است به درک کردن مطالب عنوان به اشکالات

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۲۱۰.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی، علی گره، ۱۳۴۴ ر.ق، ص ۳۷.

۳ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۲۱۰ - ۲۱۱.

برمی خورد. فی الجمله عنوانات منشور مشحون از تکلفات لفظی و زواید عبارت است. به طور مثال نخستین عنوان مخزن الاسرار بسم الله الرحمن الرحيم<sup>(۱)</sup> است لکن خسرو در مطلع الانوار بعد از نوشتن بسم الله الرحمن الرحيم چنین می نگارد:

«این برج دقائق که مطلع انوار الهی است و این درج حقائق که مجمع اسرار نامتناهی ست از ثنایی مالک یوم الدین فاتحه الکتاب یافت. الحمد لله رب العالمین»<sup>(۲)</sup>

در مخزن الاسرار عنوان مناجات اول چنین است :

«مناجات اول به درگاه باری تعالی و تقدّس در قهر و سیاست»<sup>(۳)</sup>

عنوان مناجات نخستین مطلع الانوار به این قرار است:

«مناجات اول در اولیت وجود واجب الوجود و اولیت سجد سجد سوی حضرت رب المعبود و صفت دست قدرت که نه خاتم فلک در اصبع صنع او گردان است و عجز آدمی که نه محیط را بیاشامد و اگر قطره ای در گلو گیردش حیران است.»<sup>(۴)</sup>

از این مستفاد می شود که خسرو در نگاشتن عنوانات بر خردمندان دانش پزوه و دانش وران نکته سنج که از فضل صوری و معنوی آراسته اند بروز داده است که او نه تنها خسرو اقلیم نظم است بلکه ملک نثر نیز زیر نگین اوست. از اشعارش آشکار می گردد که امیر خسرو بعد از نظم کردن موضوع زیر بحث، عنواناتش را نگاشته است چنانکه او می گوید :

چو شود آراسته نظم چو دُر	از گهر نثر کنم خامه پُر
هرچه نویسم به سر داستان	راست کنم ره ز پی راستان
تا قلم هر که دوا دو کند	پس روی این روش نو کند
نثری از آن گونه کشم از قلم	کاب ز شعرم ببرد تیر هم <sup>(۵)</sup>

۱ - ایضاً، ص ۱.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۱.

۳ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس، لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۷.

۴ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۵.

۵ - ایضاً، ص ۳۳.

۹ - تعلی شاعرانه :

نظامی مثنوی مخزن الاسرار را این طور معرفی نموده است .

شعبده تازه برانگیختم	هیکلی از قالب نوریختم
صبح دمی چند ادب آموختم	پرده سحر سحری سوختم
پایه درویشی و شاهی در او	مخزن اسرار الهی در او
بر شکر او نه نشسته مگس	نی مگس او شکر آلی کس
نوح در این بحر سپر افگند	خضر در این چشمه سبو بشکند <sup>(۱)</sup>

این شاعر شیرین بیان بر این مثنوی فخر کرده ادعا دارد که گوی سبقت از همگان برده‌ام و اگر کسی پیروی من کرد سرش را بریده‌ام. مرتبه من در اقلیم سخنوری آن قدر بلند است که کسی جسارت ادعای همسری من نمی‌توان کرد اما با این همه پای همت والای من خیال ترقی و تعالی را دارد.

تسیغ ز الماس زبان ساختم	هر که پس آمد سرش انداختم
گرچه خود این پایه بی همسریست	پای مرا هم سر بالا تریست <sup>(۲)</sup>

امیر خسرو در مطلع الانوار نیز تعلی شاعرانه و تفاخر را به کار برد و در این راه قدمی فراتر از نظامی می‌زند و می‌گوید که مضامین گوناگون مرا القا شده است.

فکرت من چو به فلک راند رخش	یافت ز گنجینه توفیق بخش
بخت دوید و در دولت گشاد	بیشتر از خواهش من هدیه داد
بلبل نطق از گل طبعم پرید	پرده غیب از سر کلکم درید
هرچه در آینه گردون خیال	رو بروی داد ز هر سو جمال
فوج به فوج ز معانی حشر	خوانده و ناخوانده در آمد ز در <sup>(۳)</sup>

سپس برتری خود را بر نظامی اظهار کرده گوید که دیدبانه من گور نظامی را در تزلزل آورد و برتری من بر همه آشکار شد. ناقدان این فن نمی‌توانند که بین این دو مثنوی فرقی را ابراز نمایند. اکنون گوی در میدان من است و کسی نمی‌تواند که بهر د یعنی کسی نتواند که به پایه مثنویم برسد. این گو و این چوگان.

دیدبانه خسرویم شد بلند	زلزله در گور نظامی فگند
گرچه برو مهر سخن ختم بست	سکه من مهر زرش را شکست

۱ - نظامی گنجوی، مخزن اسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو ۱۹۲۳م، ص ۳۹ - ۴۰.

۲ - همان، ص ۴۱.

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار - مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ ق، ص ۳۱ -

آن نمط آرم که همه ناقدان	نرق ندانند از این تا بدان
بازم ازان سان خم چوگان خویش	کآورم آن گوی بمیدان خویش
سکه آن ملک مسلم کنم	سکه خود نیز بدان ضم کنم <sup>(۱)</sup>
امیر خسرو ادعا دارد که از فضل خدای عزّ و جلّ در سینه‌ام گنجینه دو عالم نهفته است که آن همه را بیرون آوردن و بر منصه شهود جلوه دادن محال است.	
آنچه نهفته است مرا در خیال	گر کنمش وصف نماید محال
پاک خدایی که نهان کرد پاک	گنج دو عالم به یکی مشت خاک
آنکه چنین گنج به یک سینه داد	بین که به هر سینه چه گنجینه داد <sup>(۲)</sup>
هرچه من از خامه فشانم برون	گنج خدایی است که راتم برون
خامه‌ام از گنج خدایی خم است	چیست که در گنج خدایی کم است
مایه من از قلم نامی است	مایه نه کسی است که الهامی است
مایه که اندیشه در او گم بود	کسی حد تعلیم و تعلم بود
و آنچه به الهام در آید به جیب	عیب کسی کن که بر او کرد عیب
آنکه به هر دم شرف عام داد	وحی خفی را لقب الهام داد
ملک سخن کان صفت برتری است	نسخه دیباچه پیغمبری است <sup>(۳)</sup>

### ۱۰ - انکساری خسرو پیش نظامی

خسرو دهلوی بی تردید بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی شبه قاره و یکی از شاعران شیرین سخن و نیرومند زبان فارسی است.<sup>(۴)</sup> اما مقام و مرتبه بلند که نظامی در جهان ادب فارسی داشت، خسرو بکلی آگاه بود و همواره خود را کمتر از او می‌شمرد. در قران السعدین (سال تصنیف ۷۸۹ هـ ق) اقرار می‌کند که او در فن مثنوی نگاری چیره دست نیست و باید که از نظامی گنجوی بیاموزد.

ور موس مثنویت در دل است	حل کنم این بر تو که بس مشکل است
در روشی کز نیاید، تو مرو	گفت بدم مشنو و نیکو شنو
نظم نظامی به لطافت چو دُر	وز دُر اوسر به سر آفاق پُر

۱ - همان، ص ۳۲ - ۳۳.

۲ - همان، ص ۳۴.

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، ص ۲۴ - ۳۵.

۴ - صفا، ذبیح الله، دکتر، «تاریخ ادبیات در ایران» جلد سوم، بخش دوم، مطبوعه تهران، ۱۳۶۸

ش، ص ۷۸۵ - ۷۸۶.

پخته از او شد چو معانی تمام خام بود پختن سودای خام  
بگذر از این خانه که جای تو نیست وین ره باریک به پای تو نیست  
سوز سخن رانه به خامی طلب پختگیش هم ز نظامی طلب<sup>(۱)</sup>

دکتر ذبیح الله صفا در «تاریخ ادبیات در ایران» می نویسد:

اما درباره نظامی چند بار اشاره به تقدم او و پیروی از وی در اشعار خسرو دیده می شود. وی شاعر گنجه را استاد خود خوانده و خویشتن را فرزند او، و به عبارت دیگر سخن خویش را زاده ارشاد معنوی (نه ظاهری) آن استاد شمرده:

بدین ابجد که طفلان را کند شاد  
گرش شیرین نخوانی باربد هست  
گشاد او پنج گنج از گنجه خویش  
که تا گوید مرا عقل گرامی  
مثالی بستم از تعلیم استاد  
وگر جان نیست باری کالبد هست  
بدان پنج آز مایم پنجه خویش  
زهی شایسته فرزند نظامی<sup>(۲)</sup>

تعلی شاعرانه خسرو پیش نظامی رسمی بود یا به عبارت دیگر این هم در تقلید نظامی بود وگرنه خسرو همواره در خمسه خویش اقرار برتری شاعر گنجه کرده است.

### مقایسه مخزن الاسرار و مطلع الانوار

اریاب علم و دانش عقیده دارند که تقلید آسان تر از ابتکار می باشد لکن این هم می گویند که مقلد به مقلد نمی رسد. ما می دانیم که امیر خسرو دهلوی در تأسی مخزن الاسرار نظامی در اندک فرصتی یعنی فقط در دو هفته مطلع الانوار را به اتمام رسانید چنانچه در این مقاله مقصود ما این است که مقایسه این دو مثنوی کرده ببینیم که آیا خسرو از عهده این کار به خوبی برآمده و به اوج نظامی رسیده است یا خیر؟

این دو شاعر که در ادبیات فارسی دارای مقام شامخ هستند در این مثنویات هدف اخلاقی و تربیتی را منظور نظر داشته کوشیده اند که امراض روحانی افراد جامعه را معالجه کنند. خسرو در مثنوی خویش مضامین نورا انتخاب نموده است. مثلاً ارکان اسلام که ذکر آنها در مخزن الاسرار اشارتاً

۱ - قران السعدین خسرو دهلوی، چاپ علی گره، ص ۲۴۷ نقل از امیر خسرو دهلوی تألیف ممتاز حسن مطبوعه کراچی ۱۹۷۴م، ص ۲۰۸.

۲ - صفا، ذبیح الله، دکتر «تاریخ ادبیات در ایران» جلد سوم، بخش دوم، مطبوعه تهران ۱۳۶۸ ه.ش،

رفته است، بیان کرده است. علاوه بر این خسرو اگر گاهی بر موضوعات نظامی اظهار خیال کرده است آنها را از زاویه دیگر دیده و نقطه نظر خویش را ابراز نموده است. لذا چند از آن موضوعات مشترک که در این دو مثنوی دیده می شود مورد بحث قرار داده خواهد شد زیرا همه موضوعات را زیر بحث آوردن و لو آنکه به اختصار تمام باشد در فسحت این مقال نمی گنجد.

### حمد و ثنا:

نخستین موضوع مشترک که در این دو مثنوی بر می خوریم حمد و ثنای خالق کاینات و آفریدگار موجودات است. اکنون ببینیم که این دو نابغه روزگار چگونه اظهار خیال کرده اند و در ستایش و نیایش پروردگار چه دُرهای آبدار در سلک نظم کشیده اند. باید یادآور شویم که آغاز قرآن مجید و فرقان حمید از حمد و ثنای رب العالمین می شود. خدای لایزال می فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ● الرحمن الرحيم ● مالک يوم الدين ● (۱)

به نام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. خدایی که بخشنده و مهربان است. پادشاه روز جزاست.

از این استفاد می شود که مسلمان را باید که ابتدای هر کار از بسم الله الرحمن الرحيم کند زیرا همین کلید در گنج حکیم است و چنانکه از سوره فاتحه واضح و لائح می گردد باید قبل از عرض مطلب حمد و ثنای خدای بزرگ و برتر بکند و بعد از آن مدعای خویش بیان کند. چنانچه نظامی آغاز مثنوی مخزن الاسرار همین طور می کند: او می گوید:

هست کلید در گنج حکیم

نام خدای است برو ختم کن (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه فکرت و ختم سخن

بعد از این حمد باری تعالی می سراید و می گوید که خالق کاینات پیش از همه مخلوقات بوده و پس از همه پاینده خواهد ماند یعنی وقتی که هیچ نبود او بود و آن وقت هم که هیچ نخواهد بود او سبحانه تعالی خواهد بود. ارشاد ربانی است:

۱ - قرآن مجید، پاره اول، سوره الفاتحه (۱) آیات ۱-۳.

۲ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس، لکهنو ۱۹۲۳م، ص ۲.



«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>(۱)</sup>

(اول و آخر هستی و پیدا و پنهان و وجود همه اوست و او به امور عالم داناست) هرچه ما بین زمین و آسمان و ماورای افلاک و زیر زمین است مبدع آنها اوست و می تواند همه را فنا بکند. آیات متعدد در این باره در قرآن مجید موجود است؛ مثلاً:

«مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>(۲)</sup>

(ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست جز به حق و جز در وقت معین نیافریده ایم)

این حقائق را در مثنوی چنین بیان می کند:

پیش وجود همه آیندگان	پیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان تدم	مرسله پیوند گلوی قلم
مبدع هر چشمه که جودیش هست	مخترع هرچه وجودیش هست
پرورش آموز درون پروران	روز برآرنده روزی خوران
اول و آخر به وجود و صفات	هست کن و نیست کن کاینات
اول او اول بسی ابستداست	آخر او آخر بی انتهاست <sup>(۳)</sup>

مطلع الانوار امیر خسرو با ابیات زیر آغاز می یابد:

خطبه قدس است به ملک قدیم	بسم الله الرحمن الرحیم
زائچه حکمت توتیع راز	نیست مگر این رقم جان نواز <sup>(۴)</sup>

امیر خسرو بسم الله الرحمن الرحیم را مطلع دیباجه وحی الهی و طغرای نامه لاریب اعنی قرآن مجید می داند:

شمه نه منظر هر دو سرای	مطلع دیباجه وحی خدای
نامه لاریب چه دریاست این	بر سر این نامه چه طغراست این <sup>(۵)</sup>

نظامی بعضی از صفات خداوند متعال را که در ام الكتاب مذکور است جامه شعر پوشانیده گفته است الله جل شانۀ ازلی و ابدی است، امیر خسرو به براهین قاطع انسان را قائل می کند که آفریننده کونین از ازل است و تا به ابد

۱- قرآن مجید، پاره ۲۷، سورة الحديد (۵۷) آیت ۳.

۲- قرآن مجید، پاره ۲۶، سورة الاحقاف (۴۶) آیت ۳.

۳- نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۲-۳.

۴- امیر خسرو دهلوی، مطلع الانوار مطبوعه مطبع مسلم یونیورستی علی گره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۱.

۵- ایضاً

خواهد ماند؛ زیرا خداوند تعالی آفریدگار جان و جهان است و تنها اوست که همه مخلوقات را می‌تواند از هست به نیست بازگرداند. او سبحانه تعالی آفریدگار موت و حیات است از این رو مرگ بر او چگونه چیره خواهد شد.

زنده؛ باقی که جهان آفرید      کسی میرد آن زنده که جان آفرید  
آنکه بود خالق موت و حیات      مرگ بر او چیره کی آید به ذات  
نیست بر آن هست کی آرد شکست      کو همه را نیست کند هر چه هست<sup>(۱)</sup>

نظامی اعتراف می‌کند که از سرپرده ایزدی آگاهی یافتن ماورای امکان انسان است. پای عقل و خرد در این راه لنگ و دست غور و فکر کوتاه است. قلب بنده مومن که مثل روح پاک او از لوث و آرایش هر نوع منزّه است هم از معرفت کلی حق عاجز است.

پای سخن را که دراز است دست      سنگ سرا پرده او سرشکست  
و هم تهی پای بسی ره نوشت      هم ز درش دست تهی باز گشت  
راه بسی رفت و ضمیرش نیانت      دیده بسی جست و نظیرش نیانت  
دل که به جان نسبت پاکی کند      بر در او دعوی خاکی کند<sup>(۲)</sup>

خسرو هم همین عقیده دارد که عرفان حق تعالی کماحقه برای انسان ممکن نیست. عقل کلید این گنج ندارد و علو مرتبه آن ذات والاصفات به حدی است که شاهباز عقل و دانش انسانی و طائر تصور و خیال بشری از پرواز فروتر از نخستین پایه‌اش بماند. به عبارت واضح بگوییم که عقل و علم انسان ضعیف‌البنیان محدود است و ذات خداوندی از هر حیث نامحدود. الله تعالی حد و مرزی ندارد از این رو به عقل و استدلال و تفکر و استعداد به آن پی نتوان برد. شاعر به جهت تثبیت قول خود به دلایل چنگ می‌زند و می‌گوید:

عقل از این گنج ندارد کلید      وهم برین پایه نیارد رسید  
ور کند اندیشه در این ره ستیز      دست سیاست زندش تیغ تیز  
معرفت آر جوید از این پرده بار      شحنة غیرت کندش سنگسار  
تا صفتش پرده نشیننده تر      کورتر آن دیده که بیننده تر  
زین دم بادی که توان در گرفت      پرده ز کارش نتوان برگرفت  
سکه حکمش ز تغیر برون      عرصه ملکش ز تصور برون<sup>(۳)</sup>

۱ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۲۴ هـ. ق، ص ۳.

۲ - نظامی گنجوی، مخزن اسرار، مطبوعه نولکشور پریس، لکهنو ۱۹۲۳ م، ص ۶.

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۲۴ هـ. ق، ص ۲.

نظامی دربارهٔ تخلیق این جهان گذران و تزئین و آرایش آن در مخزن الاسرار به تشبیهات و استعارات بدیع و کلمات و تعبیرات نغز و فصیح این طور بیان می‌کند:

تسا کرمش در تتق نور بود	خار ز گل نی ز شکر دور بود
چون که به جودش کرم آباد شد	بند وجود از عدم آزاد شد
کرد قبا جبهٔ خورشید و ماه	زین دو کله دار سپید و سیاه
زهرةٔ میغ از دل دریا گشاد	چشمهٔ خضر از لب خضرا گشاد
نخل زبان را رطب نوش داد	دُر سخن را صدف گوش داد
زنگ هوا را به کواکب سترد	جان صبا را به ریاحین سپرد <sup>(۱)</sup>

بنده یارای آن ندارم که مطالب ابیات بالا را در نثر به حیطةٔ تحریر آورم زیرا ترسم که حسن و خوبی اشعار زائل و طبع ممیزان معانی منغص خواهد شد. الحق نظامی در شاعری ساحری کرده خواننده را تحت تأثیر می‌آورد. خسرو نیز قوت تخیل و نیروی تخلیق و استعداد علمی را به کار برده اشعار در این معنی سروده است. جس می‌کنیم که طائر تخیل خسرو در پرواز فروتر نمانده است. اینک چند شعر به طور مثال تقدیم می‌کنیم:

خیمهٔ شش‌گونه براخر کشید	چار وتد را به رسن در کشید
نه تتق از اوج هوا کرده نشر	دامن شان بسته به دامان حشر
این گهرین خانهٔ مینانمای	کرد به صنع از پی مردم به پای
تختهٔ خاکی به کنارش نهاد	ز احسن تقویم شمارش نهاد <sup>(۲)</sup>
کوکبهٔ چرخ به انجم نگاشت	انجمن خاک به مردم گماشت
دُر خورد رشتهٔ جان را سپرد	ملک سخن تیغ زبان را سپرد <sup>(۳)</sup>

### مناجات :

دو مناجات نظامی به ترتیب چهل و دو و بیست و دو شعر دارد. خسرو در مقابل دو مناجات، سه مناجات به حیطةٔ تحریر آورد. مناجات اول دارای

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار مطبوعه نولکشور پریس، لکهنؤ ۱۹۲۳م، ص ۴-۶.

۲ - اشاره به آیت کریمه قرآن مجید پاره ۳۰ سورة التین (۹۵) آیت ۴ آن این است:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ»

(ما انسان را در احسن تقویم بیافریدیم)

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۳۴۴ ه. ق، ص ۳-۴.

بیست و دو شعر و بقیه دو هر یک بیست بیت دارد. نظامی در مناجات اول هفده بیت در حمد و ثنای خدای ذوالجلال سروده اعادت افکار پیشین کرده گفته است که تو خالق کاینات هستی. ذات ستوده صفات تو از صورت و قرابت که از خصوصیات موجودات است، منزه است. تو بی مثل و بی مثل و حی و قیوم هستی و تغیر را در ذات پاکت راه نیست. بقای دوام تنها ترا حاصل است. آیتی در قرآن مجید در این معنی چنین است:

«كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَاِنَّ • وَ بِيْتَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ (۱)» •

(هرکه روی زمین است دستخوش مرگ و فنا است و زنده ابدی ذات خدای منعم باجلال و عظمت است.)

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کاینات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت و پیوند نی	تو به کس و کس به تو مانند نی
آنچه تغیر نپذیرد تویی	وانکه نمرود است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس ترا	ملک تعالی و تقدس ترا (۲)

مناجات اول خسرو فقط بیست و دو بیت است. مطالب فوق را به عبارت دیگر بیان کرده است.

خدای عز و جل آفریدگار دو جهان است و اینها نیز نزدش مثل ذره‌ای بی مقدار است. هرکه هست تابع فرمان اوست و تنها اوست که هر هست را مبدل به نیست می توان کرد. چنانکه ارشاد باری تعالی در قرآن مجید است:

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُّوْقِنِيْنَ • لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ الْاَوَّلِيْنَ •

(همان پروردگاری که خالق آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنهاست. اوست اگر یقین دارید. در عالم هیچ خدای غیر او نیست. خلق را او زنده می گرداند و باز می میراند که او خدای آفریننده شما و پدران پیشین شماست)

ای دو جهان ذره از راه تو	هیچ تر از هیچ به درگاه تو
پشت فلک طوق سجود از تو یانت	شام عدم صبح وجود از تو یافت
هست کن هر چه به عالم تویی	و آنکه همه نیست کند، هم تویی

۱ - قرآن مجید پاره ۲۷، سورة الرحمن (۵۵) آیات ۲۶-۲۷.

۲ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳م، ص ۷.

چون سر دعوی کند آن کس ز هست کوز قفای دو عدم گشته پست<sup>(۱)</sup>  
 هر دو شاعر اگرچه در اشعار به صوب مرگ اشاره کرده‌اند، لکن خسرو بنی آدم  
 را تنبیه می‌کند و گوید که آن کسی را عجب و غرور نمی‌زیبد که حیاتش بی ثبات  
 است. او در عدم بود و باز به عدم فرستاده خواهد شد.  
 نظامی می‌گوید که نام پاک تو بر حاشیه دل مرقوم است. فرمانت واجب  
 الاذعان است. بقای دوام تنها ترا هست. روزی هر ذی روح چنانکه فرموده‌ای بر  
 ذمه تست: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>؛ یعنی «هیچ جنبنده در  
 زمین نیست جز آنکه روزی اش بر خداست.»

نام تو بر حاشیه دل رقم	حکم تو فرمان ده نون و القلم
ذات ترا هست بقای ابد	لطف تو روزی ده هر نیک و بد
عقد پرستش به تو گیرد نظام	جز تو اگر هست پرستش حرام <sup>(۳)</sup>

بعد از این نظامی قهر و غضب خداوند تعالی را دعوت داده التماس می‌کند که  
 این آیات ایام را منسوخ و صورت اجرام را مسخ کن حرف زبان را از زبان گرفته  
 باز به قلم حواله کن. ناگفته نماند که «سخن قبل از وجود موجودات در قبضه قلم  
 تقدیر پروردگار بود. هرگاه که انسان به وجود آمد به زبان انسان حواله کرده  
 شد.»<sup>(۴)</sup> و امی که زمین از عدم گرفته است باز به عدم باز ده. نظامی ملتجی است  
 که ای باری تعالی یک بار بنای گنبد افلاک را بر انداز تا از حرکت باز ماند و آب بر  
 آتش بیداد که موجب عذاب و عقاب ماست بریز و باد که کره آن بالای خاک  
 است او را زیر خاک بنشان یعنی انتظام عالم را درهم برهم ساخته قیامت برپاکن  
 تا همه مخلوق بر خالق مطلق بودن تو زبان اقرار بگشایند و بر ناتوانی و عجز  
 خود ایمان آرند.

نسخ کن این آیت ایام را	مسخ کن این صورت اجرام را
حرف زبان را به قلم بازده	وام زمین را به عدم بازده
کرسی شش گوشه به هم در شکن	منبر نه پایه به هم در نگویند
طرح در انداز و برون کش برون	گردن چرخ از حرکات و سکون
آب بریز آتش بیداد را	زیرتر از خاک نشان باد را

۱ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم بونیورستی، علی گره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۵.

۲ - قرآن کریم، پاره ۱۲، سوره هود (۱۱) آیت ۱.

۳ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۸.

۴ - ایضاً، حاشیه شماره ۱ ص ۸.

تا بتو اقرار خدایی دهند بر عدم خویش گواهی دهند<sup>(۱)</sup>

از این اشعار حس می‌کنیم که شاعر شهیر ما به علت بی‌راهروی هم جنسان مایوس و عصبانی شده است زیرا آنان پی حصول مطلوب و مقصود خود دام خدعه می‌گسترند. صد حیف که از یادشان رفته است که یوم النشور آمدنی و این همه مال و منال گذشتنی و گذاشتنی است. نظامی در نعت سوم احوال افراد جامعه آن زمان بویژه واعظان و حکام را برملا گفته است. این اشعار پرکشش و جالب توجه نظامی در اسلوب بیان که مخصوص به اوست، در حیطة تحریر آمده است.

جامعه همواره مجموعه افراد نیک و بد بوده است. اهل علم و دانش گویند «الانسان مرکب من الخطا والنسیان» بدین سبب الله تعالی برای هدایت و رهبری‌شان انبیا و رسل را فرستاد. از این رو باید که برای بدان و گمراهان به صد عجز و انکساری هدایت از بارگاه رب العزت طلبید و نباید برایشان آرزوی عذاب الیم و عذیم‌النظیر کرده شود و آن هم آنقدر که همه از روی زمین نیست و نابود بشوند.

امیر خسرو دهلوی که بدون تردید شاعر اشهر عهد خود بود و تبحر علمی و ادبی او از شک و ریب بالاتر است. مشاهده افراد جامعه زمان خویش به نظر غایر نموده از کارهای شان پرده برداشته است؛ مثلاً فریب کاری و مکاری صوفیان خرقه پوش و فراوانی فسق و فجور سادگی و ساده لوحی عامة الناس و غیره ذالک را هم در مقالات بروز داده است<sup>(۲)</sup> لکن او هم‌نواي نظامی شده

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنؤ، ۱۹۲۳م، ص ۸-۱۰.

۲ - خسرو دهلوی درباره افراد جامعه در آغاز مقاله پنجم چنین می‌نگارد:

ای شده بازبچه دست هوا	کرده روانی به ره ناروا
جهد وبال این چه پریشانی است	ترک خدا این چه مسلمانی است
هیچ کس از بند خود آزاد نیست	هیچ دلی را ز خدا یار نیست

(مطلع الانوار، ص ۸۶).

در آخر این مقاله می‌گوید:

این چه زمان است که در هر طرف	هست به فسق اهل جهان را شرف
هر نفسی کار گنه بیشتر	خواری دین باشد از این بیشتر

(مطلع الانوار، ص ۹۱)

آرزوی زیر و زبر شدن جهان و جهانیان در دل نپروریده و متمنی تباهی و بریادی عوام و خواص نشده است بلکه در مناجات انسان را در چهار چوب عاجزی و درماندگی محدود کرده است و بعد از بیان کردن کبریایی او گوید که دعوی طاعت نداریم بلکه عاجزی خود را به طور شفیع پیش تو بیاریم.

هستی مطلق که در او حق تراست	زان تو گوئیم که مطلق تر است
فکرت ما را سوی تو راه نیست	جز تو کس از سر تو آگاه نیست
راز تو بر بسی خبران بسته در	باخبران نیز ز تو بسی خبر
وصف تو ز اندازه دانش فزون	کار تو ز اندیشه مردم برون
هیچ کس از پیچ کمندت نرست	حبل قضای تو که یارد گست
سوی تو نی دعوی طاعت بریم	عاجزی خود به شفاعت بریم (۱)

در اشعار بالا خسرو این حقیقت را ابراز می نماید که انسان چگونه دعوی هستی خویش می تواند کرد زیرا آن مرهون منت عنایت خدای عز و جل است. الله تعالی انسان را از عدم به وجود آورد و باز به عدم خواهد فرستاد. ارشاد ربّانی است:

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُهُ (۲)

(او به حقیقت نخست خلق را بیافرید (و پس از مرگ) باز به عرصه قیامت برگرداند)

هستی مطلق آن ذات کبریا را زبید که عقل و فکر بشری را به آن صوب راهی نیست یعنی کس نمی تواند از فهم و ادراک خویش به طور کلی از سرّ الهی آگاهی یابد. دانش محدود انسان چگونه از توصیف و تمجید خدای بزرگ و برتر عهده برآ می تواند شد. کیست که یارای گسستن حبل قضای او سبحانه دارد. همه پیش مشیتش سر تسلیم خم کنند و به جز صبر کردن چاره‌ای ندارند و ناتوانی و فروتنی خویش را معترف هستند. ای رب رحیم و کریم ما ادعا نداریم که حق اطاعتت کماحقه ادا کرده‌ایم تو بر در ماندگی ما نظر کن و ما را ببخش. نظامی در آخر مناجات باز به تجلیل و تبجیل رب جلیل گراییده می گوید که تو قادر مطلق هستی از این رو اگر کسی را به خود متعلق کنی بی همتا شود و اگر خون کسی بریزی خون بها ندارد. شب و روز از فرمان تو دراز و کوتاه

برای اطلاعات بیشتری رجوع کنید به مقاله ششم

۱ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی گره، ۱۳۴۴ هـ، صص ۶-۷

۲ - قرآن کریم، پاره ۳۰، سورة البروج (۸۵) آیت ۱۳.

می‌شود. آسمان را گردان کردی و قطب را ثبات و قرار دادی و باغ وجود را آب حیات بخشیدی. هر چه در این کاینات است مطیع و منقاد است. پا بر جا ماندن آنها منحصر به مشیت تست. نظامی که موحد است اعنی ترا لا شریک می‌داند نهان خانه قلبش را از معرفت خویش آباد کرده او را از بند غم برهان.

بی بدل است آنکه تو آویزی اش	بی دیت است آنکه تو خون ریزی اش
مَنْزَلِ شَبِّ رَا تَو دَرَا زِ اَوْرِی	رُوزِ فَرُو رَفْتَه تَو بَا زِ اَوْرِی
چرخ روش قطب ثبات از تو یافت	باغ وجود آب حیات از تو یافت
غنچه کمر بسته که ما بنده ایم	گل همه تن جان که به تو زنده ایم
بنده نظامی که یکی گوی تست	در دو جهان خاک سر کوی تست
خاطرش از معرفت آباد کن	گردنش از بند غم آزاد کن (۱)

مناجات دوم نظامی که «در بخشایش حضرت باری اسمه عنوان دارد مشتمل بر بیست و دو شعر است و از حمد و ثنای خدای بخشنده و مهربان آغاز می‌یابد و شاعر مخاطب به الله جل شانه، شده می‌گوید که تو از ازل هستی تو از از آن وقت که هستی که ما در عدم بودیم چنانکه خود فرموده‌ای:

«هَلْ اَتَى عَلَی الْاِنْسَانِ حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَكُنْ شَیْئاً مَّذْکُوراً» (۲)

(آیا بر انسانی روزگارانی نگذشت که چیزی لائق ذکر هیچ نبود)

تو تا ابد خواهی ماند و ما همه شربت مرگ چشیده نیست خواهیم شد؛ زیرا «كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» (۳)

یعنی هر چیزی جز ذات پاک الهی هالک الذات و نابود است، همه مخلوق تابع فرمان تست. ما که حلقه به گوش و گدای آستان تو هستیم و غیر از تو نوازنده‌ای نداریم از لطف و کرم ما را بنواز.

ای ز ازل بوده و نابود ما	وی به ابد زنده و فرسود ما
دور جنیبت کش فرمان تست	هفت فلک غاشیه گردان تست
حلقه زن و خانه فروش تو ایم	چون در تو حلقه به گوش تو ایم
بی طمعیم از همه سازنده را	جز تو نداریم نوازنده را
خداوندا تو رحیم و کریم هستی و گفته‌ای «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللّٰهِ» (۴) ما	

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس، لکهنو، ۱۹۲۳م، ص ۱۰.

۲ - قرآن مجید، پاره ۲۹، سورة الدهر (۷۶) آیت ۱.

۳ - همان کتاب مقدس، پاره ۲۰، سورة القصص (۲۸) آیت ۸۸.

۴ - قرآن مجید، پاره ۲۴، سورة الزمر (۳۹) آیت ۵۲.



تکیه بر فرمان تو زده‌ایم. از تو امید بخشش داریم لکن از اسمای صفاتی تو که قهار و جبار هم است، بیم نیز داریم مبادا ما عاصیان از آمرزش محروم بمانیم. تو اگر از در خویش طرد کردی ما که یار و یاور و ملجا و ماوی نداریم کجا خواهیم رفت؟ ای خدای ذوالجلال تو بی مثل و بی مثال هستی. چاره ما بیچارگان کن و ما درماندگان را دستگیر شو و از جرم و عصیان ما چشم ببوش و در سایه عاطفت خویش پناه بده.

از پی تست این همه امید و بیم	هم تو ببخشا و ببخش ای کریم
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی به که رو آوریم
چو خجلیم از سخن خام خویش	هم تو ببخشا به انعام خویش
یار شو ای مونس غم خوارگان	چاره کن ای چاره بیچارگان
برکه پناهیم تویی بی نظیر	ورکه گریزیم تویی دستگیر
در گذر از جرم که خواهند ایم	چاره ما کن که پناهنده‌ایم <sup>(۱)</sup>

در مناجات دوم که بیست بیت دارد خسرو به درگاه رب العالمین ملتزم است که از ره لطف عمیم در رحمت را بر من وا کرده‌ای و از اطاعت من بی نیاز هستی مرا بنواز که غیر از تو نوازنده‌ای ندارم. در این تنگ نای هستی من گم کرده راه را راهی بنما. من اگرچه سزاوار دارالبوار هستم لکن تو از رحمت خویش مرا برب آب کوثر برسان.

ای بنوازش در خود کرده باز	از من و از طاعت من بی نیاز
نفس مرا کوست سزای گداخت	گر نوازی تو که خواهد نواخت
گم شدگانم در این تنگ نای	ره تو نمایی که تویی ره نمای
گرچه به زنجیر درک در خورم	طوق ده از سلسله کوثرم <sup>(۲)</sup>

خسرو در آخر این مناجات از خداوند متعال مستدعی است که از فضل و کرم خویش مرا توفیق اعمال صالح عطا کن به روز نشور همه خطا و گناه را نادیده انگار و خط امانم به دستم بده.

تا ندهد فضل تو باران فراخ	کشته کس بر ندهد نیم شاخ
تخم عمل ده که به کارش برم	ابر کرم بخش کزان برخوردارم
آن عملم بخش که بی گفتمی	پیش تو ارزد بپذیرفتنی

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس، ۱۹۲۳ م، ص ۱۱-۱۲.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی گره ۱۳۴۴ ه ق، ص ۷.

از رتم عفو دلم شادکن خط امانم ده و آزاد کن (۱)

از مطالعه اشعار فوق این دو شاعر نامدار آشکار می‌گردد که ابیات نظامی گنجوی فوق العاده جالب و شیرین است و سوز و گدازی که در قالب الفاظ پنهان است قلب خواننده را تحت تأثیر می‌آورد. برعکس از این اشعار خسرو باوجودی که بعضی از محسنات شعری دارد آن قدر درد و سوز ندارد که مؤثر واقع گردد. حس می‌کنیم که بنده گناهگار عادتاً دست دعا بلند کرده طلبگار عفو و بخشش است. عاصی پر معاصی که از دست نفس اماره خویش که همواره او را مائل به عصیان می‌کند به ستوه آمده پناه می‌جوید و از گناه‌های خویش پوزش می‌طلبید اما به کلماتی که در آن عنصر شاعری از عاجزی و انکساری زیاده است احساس تصنع و تکلف می‌کنیم گویی این کلمات دعائیه از عمق قلب نخاسته است و می‌دانی هرچه از دل نمی‌خیزد بر دل نمی‌ریزد.

نظامی که در تراشیدن گوهرهای تشبیهات و استعارات و کنایات مهارت تامه و دست توانا داشت در این مناجات به سادگی گراییده به صد عجز و انکساری آمرزش گناه‌های خویش می‌طلبید. خسرو این روش نظامی را در مناجات سوم اختیار نموده است. آغازش چنین است:

ای ز تو پیر دامن امید ما	و ز کرمت نعمت جاوید ما
چون تو گشادی در جاویدی ام	کی بود اندیشه نو میدی ام
گنج کشاده کن و راهم بده	خواهشم آموز چو خواهم بده (۲)

در آخر این مناجات خسرو مسکین به دل مستمند به حضور خداوند لم یزل و لایزال استدعا می‌کند که بر رضای تو سر تسلیم خم می‌کنم و اگر از مدعایم بررسی احسانت است. حاجتم فقط این قدر است که دم واپسین چون جانم مضطرب و سکره الموت بر من طاری شود آن وقت از عنایت بی غایت تو به شرف دین محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - مشرف شده باشم یعنی از این جهان ناپایدار چون رهسپار آن جهان بشوم ایمان و ایقان زاید راهم باشد.

خسرو مسکین ز دل مستمند	طرح به تسلیم رضایت فگند
ور ز غرض پرسدم احسان تو	حاجتم این است ز غفران تو
کآخردم، کآخرم آید چو روز	تلوسه جان شوم سینه سوز

۱ - ایضا، ص ۸.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ ق، ص ۸-۹.

راه چنان بر که چو از خود شوم با شرف دین محمد ص (۱) روم

مقالات :

مقالات این دو مثنوی را چون با دقت باهم مقایسه می‌کنیم پی می‌بریم که جنبه مضامین و موضوعات، استعارات و تشبیهات و ترکیبات لفظی کمتر شباهت به یک دگر دارد. راستی در مطلع الانوار مضامین نو فراوان است و خسرو کوشیده است که مثنوی اش اثری مستقل باشد و او متهم به سرقه نشود زیرا او خود در دیباچه غرة الکمال برای سنجش شعر و مراتب شاعری معیارها وضع کرده گفته است:

«شاعری که موضوعات و مضامین دیگران را انتقال کند سارق است»

موضوع این دو مثنوی اگرچه همین است که انسان علو مرتبه خویش را بشناسد و این سخنوران عالی قدر از پند و اندرز، بنی نوع انسان را به اعمال ستوده و افعال پسندیده و اخلاق حسنه و ادار نمایند تا از مقام بلند نیابت الهی نیفتند؛ زیرا «انسان اگر به لجن زار مفسد فرو ماند زبون تر و فرومایه تر از آن مخلوقی نیست و اگر از آن بر جهد گوهر تاج آفرینش است» (۲)

مقاله اول مخزن اسرار که «در خلقت آدم و اوصاف آن حضرت صلعم» عنوان دارد مشتمل بر هفتاد بیت است. در این مقاله پیدایش حضرت آدم - علیه السلام - و همه واقعات و سانحات که آن حضرت مواجه شدند که تفصیل آنها در قرآن مجید موجود است در حیز تحریر آورد. (۳) بعد از آن نصیحت می‌کند که انسان متابعت دشمن ازلی خویش و رانده درگاه خلاق مطلق یعنی ابلیس پُر تلبیس نکند فرو گذاشتی گاهی اگر از او سرزند مثل آدم - علیه السلام - معترف شده به صمیم قلب توبه و استغفار کند تا در کونین کامگار باشد. دست از جهان و جهانیان بشوید و عزلت گزیند کسی را نیازارد. خود بینی و خود نمایی نکند و از جور و جفا دست بردارد و به صوب صلح و آشتی گراییده، رجوع الی الله کند تا از فضل ایزدی بهره ور گردد. نظامی گنجوی می‌سراید:

۱ - همان، ص ۹-۱۰.

۲ - خلیلی - خلیل الله، مقاله بعنوان «قصیده بحر الابرار خسرو» مطبوعه مجله راهنمای کتاب -

ایران شماره ۱ و ۲ و ۳ سال ۳ هجدهم فروردین، اردی بهشت - خرداد ۱۳۵۴ ه.ش، ص ۱۱.

۳ - ر.ک به مقاله نگارنده به عنوان «مخزن الاسرار نظامی» که در مجله دانش شماره ۲۷ به چاپ

رسید.

نیک دلی پیرو شیطان مباش<sup>(۱)</sup>      شیر امیری سگ دربان مباش  
چرک نشاید ز ادیم تو شست      تانکنی توبه چو آدم درست  
عذر نه آن را که خطایی رسید      کآدم ازان عذر به جایی رسید  
چون دلش از توبه نظافت گرفت      ملک زمین را به خلافت گرفت  
کشتی گل باش چو موج بهار      تا نشوی لنگر بستان چو خار  
خانه مصقل همه جاروی تست      از پی آن دیده تو سوی تست  
ظلم رها کن به وفا در گریز      خلق چه باشد به خدا در گریز  
چون تو خجل وار بر آری نفس      فضل کند رحمت فریاد رس<sup>(۲)</sup>

امیر خسرو در مقاله اول که مشتمل بر یک صد و بیست بیت است تفصیلات تخلیق آدم - علیه السلام - و همه وقایع که قبل و بعد از ظهورش پیش آمد، صرف نظر نموده به اولاد آدم مخاطب شده می گوید:

ای ز ازل گوهر پاک آمده      گوهر تو زیور خاک آمده  
چرخ نه چرخ بسی بیخت خاک      تا تو برون آمدی ای دُرّ پاک<sup>(۳)</sup>

علم و خلافت تو در وارث یافته ای. زمین و آسمان و هر چه در میان آنها هست مطیع و منقاد تست. کلید خزاین الهی ترا مفوض شده است ولی یاد دار که آیینۀ دلت زنگ آلود نشود. در این دارالامتحان سعی بلیغ و مستمرکن تاموفق شده از مرتبۀ بلند و مقام ارجمند که ترا حاصل است نیفتی. اما بدان که یک قدم از جای خویش بالا رفتن وقتی ممکن باشد که بر هر دو جهان پای خویش بنهی.

دقتر معنی تو زیر خوانده ای      تخته اسماء ز پدر خوانده ای  
عرصۀ عالم به مسافت تراست      دولت آدم به خلافت تراست  
چرخ و زمین امر قضایت نبست      لوح و قلم سرّ هدایت نبست  
تو شهی اقلیم تو هر دو سرای      تو ملکی تخت تو شد چار پای  
گنج خدا را تو کلید آمدی      نه زسی بازچه پدید آمدی  
هیچ کسی راه سوی بالا نیافت      تا قدم از همت والا نیافت  
بر نروی یکقدم از جای خویش      تا ننهی هر دو جهان پای خویش

۱ - ارشاد باری تعالی است :

«وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ۲: ۱۶۸

(و پیروی نکنید و ساوس شیطان را محققاً شیطان از برای شما دشمن آشکاری است)

۲ - نظامی گنجوی «مخزن الاسرار» مطبوعه نولکشور پاریس لکهنو ۱۹۲۳م ۷ ص ۸۲ - ۸۵.

۳ - خسرو دهلوی، «مطلع الانوار» مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۲۴ هـ ق، ص ۵۳.

خلافت و نیابت الهی از بلند حوصلگی و عالی همّتی و به صد جان فشانی به دست آید. استعداد و اهلیت باید تا از وسائل استفاده نماید.

دیده اندیشه فلک بیزدار  
رخنه ببین پیک نظر تیزدار  
چشم چو بر چشمه سوزن بوی  
هرچه بدان سوست همه بنگری<sup>(۱)</sup>

علو مرتبت مرهون منت ملبوسات گران بها و آلات زیور بیش قیمت نیست و نه از آرزو کردن حاصل آید که فرموده خداوند کریم است: «ام لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى»<sup>(۲)</sup>؛ یعنی «آیا برای آدمی هر چه آرزو کند حاصل می شود؟» آرایش ظاهری و قعّتی ندارد. جُلّ خراگر از زربفت باشد چه سود؟ سفله اگر از حله حلیه خود را می آراید به جای تحسین و آفرین، نفرین به دستش آید. همچنین بساط خز و اطلس را هر که و مه پایمال می کند. الله رب العزت انسان را بهر نیابت خویش انتخاب نموده است. لکن او خود به علت جهل و نادانی باعث ننگ این شرف شده است.

چند چو طاووس پر آراستن  
وز جل زر بفت خر آراستن  
آنکه دلش راست ز همّت لباس  
حله دهد گرچه بیوشد پلاس  
گرچه بساط از خز و اطلس بود  
نیز لگد خواره هر خس بود  
پست نگردد به تمنا بلند  
گرچه به انگشت کند پا بلند  
گوهر مردم ز پی سروری است  
مهرة خرساختنش از خری است<sup>(۳)</sup>

خداوند قدوس آدمی را بهر کار بزرگ آفرید و عهده برآشدن از آن وظیفه عظیم وقتی ممکن است که انسان سعی مستمر و مجاهدت پی هم بذل نماید و قلبش از قیود مادی رهایی یافته انصراف از ما سوی الله کرده، به سوی الله توجه تامه دارد. دلش دارای همّت و الایی باشد تا از ذروه عرش گذشته عروس مراد را در کنار گیرد ولی باید دانست لغزشی و لو آنکه معمولی باشد انسان را از ثریا به تحت الثری پرتاب می کند. خسرو به دلائل گفته خود را به اثبات رسانیده است. اینک چند شعر تقدیم می کنیم:

چرخ ترا بهره شرف ساخته  
تو تن خود دیگ علف ساخته  
تیر که ترک از پی آماج ساخت  
مطبخیش چوبه تتماع ساخت  
آدمی است از پی کاری بزرگ  
گر نکند این ست حماری بزرگ

۱- ایضاً، ص ۵۵.

۲- قرآن مجید پاره ۲۷، سورة النجم (۵۳) آیت ۲۴.

۳- خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ ه.ق، ص ۵۶ - ۵۷.

دست کسی راست که چابک بود	قاعدۀ کار چو نازک بود
جان برد از غمزه خون ریز خویش	پنجه رگ زن چو بلرزد ز نیش
این همه دشوار تو آسان کند	همت اگر وهم ترا بشکند
تا ندمد زو پر روح الامین	آدمی آنجا نرسد از زمین
تا نه بود دانه همت به دل	این پر والات نروید ز گل
هیچ بود هر چه سوی الله بود (۱)	در نظری کش به خدایه بود

نبوغ این نابغه روزگار از اشعارش آشکار است او به مطالب و مضامین نظامی تمسک نجسته اندیشه‌های عرفانی را به دلائل متنع بیان کرده است. همین طور اگر دیگر مقالات مطلع الانوار را بسنجیم به نتیجه‌ای می‌رسیم که خسرو معانی گوناگون را به خوبی و خوش اسلوبی نظم کرده است. او به جهت به کف آوردن معنای برجسته و مطالب بدیع انسان را از زوایای مختلف دیده اظهار خیال نموده است.

نظامی و خسرو در آخر مثنوی نکوهش حاسدان کرده‌اند. ما به اختصار نقطه نظرشان را اینجا عرضه می‌کنیم و از خوانندگان دانش پژوه خواهش داریم که خود قضاوت کنند البته این قدر خواهیم گفت که زاویه نگاهشان یکی نیست. نظامی گنجوی فقط حاسد را مورد تنقید قرار داده است ولی خسرو دهلوی نه تنها حاسد را هدف انتقاد ساخته است بلکه قاری کم سواد و کاتب ناقص نگار را سزاوار تقبیح داشته است، زیرا اینان نیز دل شاعر و نویسنده را آزار می‌رسانند.

### نکوهش حاسدان:

بی هنران همواره حاسد هنرمندان بوده، در کارشان ایرادگیری کرده‌اند. این فرومایگان در همه طبقات جامعه یافته می‌شوند. نظامی و خسرو که از سخن سرایان جاویدان و نوابغ کم نظیر هستند از دست حاسدان وضع و عیب‌چینان قبیح که به قول امیر خسرو دهلوی «تاریک دلان ضلالت»<sup>(۲)</sup> انداسیر غم و اندوه شده در مثنوی مذمت شان کرده‌اند.

نظامی در مقاله بیستم وقاحت حاسدان بیان کرده می‌گوید آنانکه بی هنر هستند هنرمندان را مورد انتقاد و تضحیک قرار می‌دهند و پیوسته جهد بلیغ

۱ - خسرو دهلوی، «مطلع الانوار» مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۵۸ -

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار - مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی گر، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۲۳۲.

می نمایند که حریفان را گزند برسانند لکن حساد من نمی دانند که مرتبه من از فلک بلندتر است و خصومت شان نمی تواند مرا از مقام رفیع پایین بیارد. منکر بودن آنان از محاسن کلام من نتواند آفتاب شهرتم را مکسوف کند. خاموشی ام در مقابل غوغای شان قوی آوازه است. الحق یک دانه دُر اگر در درجی باشد صدا بر آرد لکن همین که آن درج پر شود خاموشی بر آن مستولی گردد. همین طور مردی کم هنر غلغله بردارد و آنکه در هنر خویش یکتای روزگار می شود خاموشی می ورزد.

عیب خوند این دو سه ناموس گر	بی هنر و بر هنر انوسوس گر
دود شونت ار به دماغی رسند	باد شونت ار به چراغی رسند
این دو سه بدنام کن مهد خویش	می شکنند همه چو عهد خویش
من به صفت چومه گردون شوم	نشکنم ار بشکنم افزون شوم
رنج گرفتم ز حد افزون برند	با فلک این رقع به سر چون برند
بر سخن تازه تر از باغ روح	منکر دیرینه چو اصحاب نوح
بابدشان کان نه به اندازه است	خاموشی من قوی آوازه است
حُقه پر آواز ز یک دُر بود	گنگ شود چون شکمش پُر شود <sup>(۱)</sup>

خسرو دهلوی بعد از مقاله بیستم مطلع الانوار سه شخص را مورد تفتیح قرار داده است: اول قاری کم سواد که از روش نظم آگاهی ندارد و نتواند که آن را درست بخواند. او از تیغ زبان گاهی سر نظم و گاه پایش ببرد بلکه بند از بندش جدا می کند و شاعری که آن زاده طبع اوست ناله و فریاد می کند؛<sup>(۲)</sup> دوم کاتب ناقص نگار که از خواننده بدتر است؛ زیرا او سر و پای نظم روان را از چوب قلم خرد و مرد کند<sup>(۳)</sup> یعنی به وقت استنساخ چنین بنویسد که مطالب و معانی

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار - مطبوعه تولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳ م، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار - مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ هـ ق، ص ۲۳۳.

زان سه یکی هست غزل خوان خام	کو روش نظم نداند تمام
تیغ زبان را شده کنار آزمای	گاه سر نظم بردگاه پای
این تن فرزند برد بسند بسند	وز پدرش نعره بر آید بلند

۳ - ایضاً ص ۲۳۳ - ۲۳۴

باز ز خواننده بد گاه کار	هست بتر کاتب ناقص نگار
نظم روان را ز قلم داده کوب	خرد شکسته سر و پایش به چوب

«عَتْرُ بُود»<sup>(۱)</sup> می شود؛ سوم حاسدی که از این هر دو ستم‌گارت‌تر باشد. خسرو بیشتر اشعار در مذمتش سروده است. به قولش حاسد را چشم وقاحت فراخ باشد و او از بغض و عداوت دامن عدل و انصاف را از دست بد هدو هر آنچه درست و راست باشد؛ صرف نظر می‌نماید. این کینه توز همچو مرغ خارخور باشد که بر سر خرما می‌تر جستجوی خار می‌کند.

زین دو مخالف چو روی بیشتر	ثالث از این هر دو ستم کیش تر
آنکه کند چشم وقاحت فراخ	سایه انصاف نبیند ز شاخ
کز لک کین را دهد از زهر آب	حک نکند جز همه نقش صواب
مرغ که در اصل بود خار خور	خار خورد بر سر خرما می‌تر <sup>(۲)</sup>

شاعر تسلیم می‌کند که نظم هر کسی عیب و هنر دارد. برای تثبیت قول خود تمثیلی مبتکر را به کار برده می‌گوید: آب روان از خس و خاشاک پاک نباشد. دُری که در دریا نهفته است با صدف از آب بیرون می‌آید. چشم هنر بین از عیوب چشم بیوشد و فقط اوصاف را مدنظر دارد و در تعریف و توصیف آن رطب اللسان می‌شود. کار بی هنران تنها خُرده‌گیری و عیب‌چینی باشد لذا هنرمند را نباید که دل تنگ شود. عیب جو را دل از عدل و انصاف عاری باشد از این رو اگر او حریر را پشمینه قرار می‌دهد، نقصان کیست؟

نظم کس از عیب و هنر پاک نیست	آب روان بی‌خس و خاشاک نیست
دُر که نهفته است به دریا درون	بی صدف از آب کی آید برون
چشم هنر بین بود از عیب پاک	بی هنر از عیب کند، زو چه پاک
عیب هنرمند که جوید خسی	آیینه را پشت نبیند کسی
وانکه ندارد دل رحمت پذیر	تهمت پشمینه زند بر حریر
رسم بزرگان بود انصاف کار	کار خسان نیست مگر خار خار <sup>(۳)</sup>

سپس به عیب جو مخاطب شده گوید که اگر هنر دیگران را نمی‌شناسی باید که بر عیب خود نظر کنی کسی که عیب خود را نمی‌بیند و خوبی‌های

هر سخنی کان به خطش کرده جای	گم شد از آن تیرگیش دست و پای
خامه چو تیری به روانی از او	کور شده عین معانی از او
هرکه چنین کرد سخن را سواد	چو قلم خویش سپه روی باد

۱ - به مفهوم «از بین رفتن» در شبه قاره به کار می‌رود.

۲ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علیگره، ۱۳۴۴ هـ.ق، ص ۲۳۴.

۳ - ایضاً، ص ۲۳۴.



دیگران را زشت می‌شمارد، احوالی است ولی از این احوال کور بهتر باشد هنرمندان از این بی‌آزم در خوف و هراس باشند و چشم از اینان فرو بستن بهتر دانند. هر آنکه دیده بینا ندارد چگونه می‌تواند که قدر و قیمت دُر و گوهر را بشناسد.

ای که نظر سوی هنر نیست	عیب ز خود کن که نظر نیست
راست بدان که نظر دیده باز	کور به از کاژ چو بیند باز
دوخته به دیده از این ناکسان	کامل نظر چشم زنند از خسان
دُر ز پی دیده بی دید نیست	گردن خر درخور تعویذ نیست (۱)

لذا:

غیر کزین موی شکافی کند      سبب او زن که ز نخ می‌زند (۲)

شاعر در پایان این مقال کلام خود را به غذایی که از نی شکر درست شده باشد تشبیه داده می‌گوید هر آنکه این را بخورد حلالش باد و آنکه این را حرام داند بر او حرام باد. بر شکر من اگر مگسی طنین انداز می‌شود دلم کراحت می‌کند. سگی اگر از خون گوشت بردارد کیست که آرزوی واستدن از دهنش دارد یعنی سارق اگر مضمونم را ربوده به کار برد من از آن دست کش می‌شوم. آیا دیده‌اید که مرد شجاع آهنگ کم زور و ضعیف بکند؟ این زاغ است که از دندان شیر طعمه می‌خورد. تیری که پره‌های مرغ را عاریتاً یافت، آیا می‌تواند از آن پر به تندی برود.

هر که خورد باد حلالش به کام	وانکه حرامش کند او را حرام
هر شکر من که مگس زد شود	باز نجویم که دلم بد شود
سگ چو برد پهلوی فربه ز خون	از دهنش و استدن چون توان
کم کند آهنگ زبوان دلیر	زاغ خورد طعمه ز دندان شیر
تیر که پر عاریت از مرغ یافت	کی ز پر مرغ تواند شتافت (۳)

### حکایتها:

مفاهیم و مطالب مخزن الاسرار و مطلع الانوار چون متمایز است از این رو حکایت‌های این دو مثنوی که در آخر هر یک مقاله نگارش یافت هم از حیث

۱ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورسیتی علی‌گره، ۱۳۴۴ هـ.ق، ص ۲۳۵.

۲ - ایضاً، ص ۲۳۶.

۳ - خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مسلم یونیورسیتی پریس علی‌گره، ۱۳۴۴ هـ.ق، ص ۲۳۶.

نفس مضمون تفاوت دارد. ما اینجا به طور مثال داستانی را که این دو شاعر بعد از مقاله اول مثنوی خویش نوشته‌اند، کمی تنقید و بررسی می‌کنیم.  
اینک حکایت از مخزن الاسرار که عنوانش «داستان پادشاه آمرزش خواه از ناامیدی» است و آغازش چنین می‌شود:

دادگری دید به رای صواب      صورت بیداد گری را به خواب  
گفت خدا با چو تو ظالم چه کرد      در شبت آن روز مظالم چه کرد<sup>(۱)</sup>

او جواب داد که چون حیاتم به سر آمد من به سوی جمله مخلوقات جهان دیدم که در این حالت آیا کسی هست که مرا راه صواب بنماید یا بهر خدا مرا به چشم عنایت و غمخواری ببندد؟ ولی کسی نیافتم که درونش شفقتی برایم باشد. از این حال چو بید لرزه براندامم افتاد. خججل و منقلع و ناامید شده تکیه بر آمرزش خداوند کریم و رحیم کردم و گفتم: ای رب ذوالجلال من بینوا از تو شرمسارم. کرم کن و از من درگذر فرما و از گناه هایم چشم پوشی کرده مرا معاف کن، چنانچه:

چون خجلم دید زیاری رسان      یاری من کرد کس بی کسان  
نیض کرم را سختم در گرفت      بار من افگند و مرا برگرفت<sup>(۲)</sup>

لاریب خدای بزرگ و برتر تو اب الرحیم است چنانکه در سورة المائدة می‌فرماید:

«فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ • أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ •»<sup>(۳)</sup>

(پس هر که بعد از ستمی کرده توبه نمود و کار خود را اصلاح کرد از آن پس خدا او را خواهد بخشید که خدا بخشنده و مهربان است. آیا ندانستی که مُلک آسمان و زمین خدا راست. هر که را خواهد عذاب کند و درگذرد از هر که خواهد و او بر هر چیز قادر است.)

اینجا لازم به تذکر است که الله تعالی توبه آن کس را نمی‌پذیرد که همه عمر به اعمال زشت اشتغال ورزید و چون به یقین مرگ را مشاهده کرد آن وقت چنگ به انابت یازید. فرمان باری تعالی است:

۱ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس لکهنو، ۱۹۲۳م، ص ۸۵.

۲ - ایضاً، ص ۸۶.

۳ - قرآن مجید، پاره ۶ سورة المائدة (۵) آیات ۳۹ - ۴۰.

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ النَّارَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا لَّيْمًا ۝»<sup>(۱)</sup>

(کسی که به اعمال زشت تمام عمرش اشتغال ورزد تا آنگاه که به یقین مشاهده مرگ کند در آن ساعت پشیمان شود و گوید اکنون توبه کردم. توبه چنین کس پذیرفته نخواهد شد چنانکه هر کس به حال کفر بمیرد نیز توبه اش قبول نشود بر این گروه عذابی بس دردناک مهیا ساختیم)

نظامی بعد از این نصیحت کند که این مه و سال گذشتنی و این مال و زر گذاشتنی است. فرمانروایی و سروری را سرمایه وقار و افتخار بدان. هر چه از این جهان فانی بستانی به حق داران بده و ذخیره مکن تا به روز قیامت بار حقوق یتیمان و بیوگان و پیر زنان برگردنت نباشد.

هر چه در این پرده ستانی بده	خود مستان تا بتوانی بده
تا بود آن روز که باشد بهی	گردنت آزاد و میانت تهی
دام یتیمان نشود دامن	بارکش پیر زنان گردنت <sup>(۲)</sup>

عنوان حکایت مطلع الانوار که به مفهوم مقاله او آن مثنوی تطابق دارد، این است:

حکایت موسی - علیه السلام - که های همت او نخواست که جزیه های هویت او چشم دوچار کند.<sup>(۳)</sup>

در این حکایت خسرو می گوید که بزرگی به موسی - علیه السلام - گفت که تو به خدای متعال شرف همکلامی داشتی آیا این عز و شرف برای شما کافی نبود که آرزوی دیدار پروردگار کردی. او در پاسخ گفت. نظر همت من چون بر اوج بود نگاهی بر همه مخلوق کردم ولی جای اثری از هستی نیافتم. فکر من چون مرا به خدا کشید از هستی مطلق نشان یافتم. خواستم که از نیست کناره کرده هستی مطلق را نظاره کنم، چنانچه:

حیرتم از خویش چو برتر کشید	تسا درجات طلبم بر کشید
همت گستاخ ز بر پوی گشت	هر سر مویم آرنی گوی گشت <sup>(۴)</sup>

خسرو از این به این نتیجه می رسد که:

۱- قرآن مجید، پاره ۴ سورة النساء (۴) آیت ۱۸.

۲- نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مطبوعه نولکشور پریس، لکهنؤ ۱۹۲۳م، ص ۸۶ - ۸۷.

۳- خسرو دهلوی، مطلع الانوار، مطبوعه مطبع مسلم یونیورستی علیگره، ۱۳۴۴ هـ، ص ۶۱.

۴- ایضاً، ص ۶۱.

آنکه به همت زیر عالم است در نظر او همه عالم کم است (۱)

روی هم رفته مخزن الاسرار مشحون از پند و اندرز است و لب لباب آن این است که انسان اشرف المخلوقات است و نباید عمر کوتاه خویش را در لهو و لعب و بهر حصول مال و دولت تلف کند بلکه سعی نماید که دولت دین به دستش آید که باعث فلاح و بهبود او در دارین باشد. به عبارت دیگر انسان دل از ماسوی الله کننده از عبادت و ریاضت تزکیه نفس و تصفیه باطن کرده آینه قلب را متجلی بسازد تا نور معرفت در آن ببیند خسرو دهلوی هم به همین مقصود دنبال نظامی رفته مطلع الانوار نوشته موفقیت شایانی و شهرتی بسزا به دست آورد. علاوه از این بیشتر مسائل حیات انسانی را مورد بحث قرار داده است بدین سبب اندیشه‌های خاص و مضامین نو در سخن وی مشاهده می‌شود.

مطالعه این مثنویات بر ما واضح می‌سازد که این سخنوران گرامی قدر هدف اخلاقی و تربیتی را بخوبی منظور داشته کوشیده‌اند که جامعه را از جرائم خجالت آور پاک کنند و گم گشتگان راه راست را با نصایح به صوب صراط مستقیم راهنمون باشند. نظامی گنجوی عرائس افکار و عقاید خود را در پوششی از استعارات و تشبیهات بکر و ترکیبات و کنایات بدیع بر منصفه شهود جلوه داده است که در نتیجه ادراک معانی و مفهوم برای عامه الناس دشوار شده است اما از این اصطلاحات و تعبیرات و ترکیبات مخزن اسرار زبان شیرین فارسی غنی و سرشار گردیده است و در این باب نظامی اگر بی همتا نیست یقیناً کم نظیر است.

خسرو دهلوی محسنات شعری را کمتر از نظامی به کار برده است و مطالب را به طرز ساده و روان ولی مستدل بیان کرده همواره از استعمال صنایع لفظی و معنوی و لغاتی که ممکن است بعضی از خوانندگان از مفهوم آنها نابلد باشند اجتناب ورزیده مقصود خود را به طرز احسن به دست آورده است و به همین علت بسیاری از مقلدان بعدی کوشیده‌اند که روش نگارش و اسلوب بیان او را استقبال نمایند و از این سبب از او به استادی یاد کرده‌اند.



## شخصیت، احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه

### چکیده:

امیر خسرو (م ۷۲۵ هـ) طی هفت قرن اخیر به عنوان یکی از برجسته‌ترین نوایغ زبان و ادب فارسی در شبه قاره شناخته شده است. امیر خسرو دارای شخصیت چند بُعدی است که هر یک از اشتغالات او دارای جنبه تمام وقت بود: زیرای امور کشوری و لشکری، شعر و ادب، عرفان و تصوف و حضور در دربارهای سلاطین معاصر. با این وصف به قول مولانا جامی منشأ اثر ۹۲ تصنیف و تألیف منثور و منظوم بوده که در حال حاضر هم در حدود سی اثر از وی در دست داریم. تاریخ نویسی یکی از ویژگی‌های ممتاز امیر خسرو به شمار می‌رود. امیر خسرو در فن موسیقی نیز چیره دست بود و ابتکار «قول» به وی منسوب است. اختراع «سه تار» هم از مظاهر تجزوی در فن موسیقی به شمار است. در مثنوی سرایی سرآمد همگان محسوب می‌شود.

\*\*\*

امیر خسرو، اسمش ابوالحسن و لقبش یمین الدین بود. پدرش امیر سیف الدین محمود از عشیره هزاره لاجین ماوراء النهر برخاسته بود و در دوره سلطان شمس الدین التمش به شبه قاره منتقل و در ناحیه پتیالی اسکان گزید و در سلک خدمت سلطان پیوست. امیر خسرو در ۶۵۱ هـ ق در پتیالی چشم به جهان گشود، در هشت سالگی از سایه پدری محروم گردید و زیر کفالت و تربیت جدّ مادری عمادالملک قرار گرفت. درباره ارتحال پدر، امیر خسرو در مرثیه‌ای چنین گفته است:

سیف از سرم برفت و دل من دو نیم ماند دریای من روان شد و دُرَم یتیم ماند<sup>(۱)</sup>  
 پدر خسرو بهترین امکانات تحصیلی را در حین حیات خود فراهم  
 آورده بود. جهت تسریع کسب سواد و دانش عصر، او را به مکتب هم می فرستاد  
 و معلّم سرمنزل هم برایش گماشته بود. با قریحه سخن سرایی که در سرشت  
 داشت در سنین ابتدایی شعر می گفت؛ و خودش می نویسد:  
 «در آن صغر سن که دندان می افتاد، سخن می گفتم.»<sup>(۲)</sup>

دربارۀ استادان و معلّمانی که در تربیت خسرو نقش سازنده ای داشته اند  
 ما اطلاعات کافی نداریم، اما یکی از استادانش را به نام قاضی یا خواجه  
 اسدالدین - که به هنر خوشنویسی متّصف بود - در دیباچۀ تحفة الصغر اسم  
 برده است. روزی رئیس شهربانی، معلّم خسرو را در ده سالگی او به منزل خود  
 طلبید. وی شاگرد خود را همراه داشت. مهمان دانشمندی که در خانۀ رئیس  
 شهربانی اقامت داشت، چهار کلمه که به ظاهر از یک دیگر ارتباطی نداشتند  
 عنوان کرد: مو، بیضه، تیر، خربوزه و از خسرو خُرد سال خواست در دوبیتی ای  
 آنها را به کار ببرد، او بالبداهه سرود:

هر موی که در دو زُلف آن صنم است صد بیضه عنبرین بر آن موی ضم است  
 چون تیر بدن راست دلش را زیرا چون خربوزه دندان درون شکم است<sup>(۳)</sup>

از لابلای شعر و نثر خسرو بر می آید که او در سنین جوانی در جمله علوم  
 متداوله شامل صرف و نحو، هیأت و نجوم، فلسفه و تصوّف و اخلاق و ادیان  
 تسلّط کافی به دست آورده بود. خسرو به زبانهای فارسی، ترکی، عربی و  
 هندوی (زبان محلی وقت شبه قاره) تبحر داشت. و این امر از مطالعه آثار منشور و  
 منظوم خسرو مبرهن است. در سده هفتم هجری قمری زبان عربی جنبه علمی  
 و آموزشی داشت، محیط خانوادگی وی دارای صبغه ترکی و عربی بود. خالق  
 باری منسوب به وی، معما، دو سخنی، غزلهایی از گفته هایش به هندوی  
 چیره دستی او را به زبان متداول شبه قاره ای می رساند، چنانکه ادّعا می کند:  
 ترک هندوستانیم من هندوی گویم چو آب شکر مصری ندارم کز عرب رانم سخن

۱ - دیباچۀ دیوان غرّة الکمال، ص ۶۹.

۲ - همان مأخذ و همان ص.

۳ - دیباچۀ دیوان تحفة الصغر: نک فصلنامه دانش شماره پیاپی ۱۱ پاییز ۱۳۶۶ ش.

### وابستگی خسرو به امیران و سلاطین عصر

خسرو بیست سال داشت که عماد الملک بدرود حیات گفت. او نیاز به پیوستن سلک ملازمت دربار امیران عصر احساس نمود. از همه اول به علاء الدین کشلو خان معروف به ملک چهجو که برادر زاده ملک بلبن سلطان وقت بود، پیوست. دو سال بعد رنجشی پیش آمد و خسرو به بغراخان فرزند غیاث الدین بلبن حاکم سامانه مراجعه کرد و مورد تشویق قرار گرفت. در همین اثنا حاکم لکهنوتی ملک طغرل به یاغیگری قد برافراشت. نخست سلطان بلبن، سردار سپه امین الدین را جهت سرکوبی وی اعزام داشت ولی او نتوانست موفق بشود. سپس سلطان بلبن در رأس لشکری به این مهم متوجه گردید و بغراخان را نیز فراخواند. خسرو در این مهم شرکت داشت، و در پایان مهم با سلطان بلبن به پایتخت برگشت. شاهزاده محمد قآن فرزند بزرگ سلطان «حاکم مولتان» پس از دیداری کوتاه از دهلی در ۶۷۸ هـ ق خسرو را با منصب مصحف داری همراه خود بُرد. مولتان در آن دوره مرکز حکومت درّه سند و جایز اهمیت فراوانی بود. خود محمد قآن دارای ذوق سلیم شعر و ادب بود و می‌کوشید علما و فضیلا عصر، دوروبر او حضور داشته باشند. متون شاهنامه فردوسی، دواوین سنایی و خاقانی و مثنویات خمسه نظامی در حضور وی قرائت می‌شد و دانشمندان به تحلیل و تجزیه نکات علمی آن می‌پرداختند. علاقه فراوانی که به شعر داشت جنگی با خط خود فراهم آورده بود دارای بیست هزار بیت از استادان مسلم شعر از ادوار قبل. بر طبق شواهدی محمد قآن در حین استانداری مولتان دو دفعه قاصدانی با نامه و هدایا در پیشگاه شیخ اجل سعدی در شیراز اعزام داشت تا شیخ سفری به مولتان نموده همه علاقه‌مندان را مستفیض نمایند، اما سعدی به علت کبرسن تقبل دعوت ننموده از محمد قآن خواست که در تشویق و تربیت امیر خسرو کوشا باشد. در حین اقامت مولتان دومین دیوان خسرو وسط الحیاة تکمیل گردیده بود و صیت شهرت شعر او به سمع سعدی شیرازی رسیده بود. مسافرت سعدی به مناطق شبه قاره از تواریخ و تذاکر عهد وی به اثبات نرسیده، اما در بوستان اشارتی به این موضوع وجود دارد:

بسی دیدم از عاج در سومنات      مرصع چو در جاهلیت منات

از اینکه اقامت خسرو در مولتان مصادف با تهاجم‌های پیاپی منگولان به سرزمین پنج رودخانه بوده، محمد قآن با شهامت به دفع مهاجمان می‌پرداخت. در ۶۸۳ هـ ق در حین جنگ برکرانه رود راوی تیر یکی از منگولان موجب کشته شدن او گردید. امیر خسرو مرثیه سوزناکی با این مطلع سرود:

واقع است این یا بلا کز آسمان آمد پدید آفت است این یا قیامت در جهان آمد پدید لشکریان منگولی اسیران جنگی که همراه بردند، خسرو یکی از آنها بوده است. برخی از تذکرها محل اسکان خسرو را در حین اسارت، بلخ و بعضی حتی تبریز نوشته‌اند اما از قرائن پیداست که در حین نقل و انتقال، خسرو توانسته فرار کند و در مدّت کوتاهی به مولتان مراجعت کند و مرثیه فوق را سروده در سوک محمد قآن با شهروندان سهیم باشد. مدّتی پس از آن به دهلی مراجعت کرد. سلطان بلبن که سنش نزدیک به هشتاد بود از مرگ نابه هنگام فرزند دلبندش زنده به گور بود و جهت کاهش داغ جدایی همیشگی محمد قآن فرزند دوم بغراخان را که استاندار لکهنوتی بود، به دهلی فراخواند تا جلوی چشمش بماند، ولی آن شاهزاده کوتاه اندیش به ترس اینکه آزادی خوشگذرانی حاصله دور از چشم سختگیرانه پدر را از دست خواهد داد، اقامت خود را در لکهنوتی ادامه داد. سلطان بلبن که بر اثر اندوه فاجعه فرزند رشید از زندگانی خود قطع امید کرده بود، کیخسرو پسر جوانسال محمد قآن را به سمت ولایت عهد منصوب نمود. اما پس از درگذشت او «ملک الامرا» که نسبت به محمد قآن فقید کینه‌ای به دل داشت و نمی‌خواست فرزندش براریکه سلطنت جلوس کند، معزالدین کیقباد پسر هیجده ساله بغراخان را بر تخت سلطنت دهلی نشانند. در همین اثنا نخست امیر خسرو در خدمت مادر مسن خود در پتالی مدّتی به سر برد و سپس به خواست حاکم اوده، خان جهان امیر علی سرجاندار که پسر عموی سلطان بلبن بود، به او پیوست و مدت دو سال در همان جا ماند. از این که مادر پیر وی می‌خواست ناچار با کسب اجازه پیش وی برگشت. سلطان وقت معزالدین کیقباد علاقه به شعر و ادب داشت و خسرو را ملک الشعرا دربار منصوب نمود. بنابه فرمایش سلطان کیقباد، مثنوی «قران السعدین» که در آن صف آرای لشکرهای بغراخان و کیقباد و صلح و ملاقات پدر و پسر به برکت حکمیت امیر علی سرجاندار را در مدت کوتاه شش ماه به نظم کشید. در ۶۸۹ هـ ق کیقباد به قتل رسید و جلال الدین فیروز شاه خلجی به تخت سلطنت نشست. وی خسرو را به «امیری» مخاطب و به «مصحف داری» منصوب کرد. تا ۶۹۵ هـ فیروز شاه خلجی و پس از وی تا ۷۱۶ هـ علاء الدین خلجی حکمران سلطنت دهلی بودند و امیر خسرو وابسته به دربار ماند. در این مدت شهرت خسرو در جهان ادبی روزگارش پیچیده بود و آثار عدیده‌ای در شعر نظیر خمسه در تقلید نظامی گنجوی، سومین و چهارمین دیوان به عنوان غرّة الکمال و بقیه نقیه و در نثر اعجاز خسروی و خزائن الفتوح به سلک نگارش در آمده بود.



پس از دوره فترت چند ماهه قطب الدین مبارکشاه فرزند علاء الدین خلجی سریر آرا گردید. مثنوی تاریخی نه سپهر امیر خسرو، وقایع دوره مبارکشاه را بازگو می‌کند. اما در سومین سال سلطنت بر اثر توطئه وزیرش خسرو خان نام، به قتل رسید و او خود را سلطان اعلام کرد. در جنگ لهرات به وسیله قشون غازی خان کشته شد که بالقب غیاث الدین تغلق به پادشاهی رسید، در اثر منظوم امیر خسرو «تغلق نامه» وقایع آن دوره انعکاس یافته است. در ۷۲۵ هـ در نتیجه ریزش سقف کوشک نو بنیاد پس از پنج سال فرمانروایی تصادفاً کشته شد و فرزندش جونا خان بالقب ناصرالدین محمد تغلق بر تخت سلطنت جلوس کرد.

### آثار پُر بار امیر خسرو

۱ - دیوان (اول) تحفة الصغر دارای انواع صنف سخن از جمله: قصاید، ترجیع بند، ترکیب بند و قطعات که میان سالهای ۶۶۷ و ۶۷۰ هـ سروده شده. در دیباچه دیوان در ضمن حمد آفریدگار ده آیه مبارکه را اقتباس نموده که بیشتر متعلق به آفریش بشر است و بیتی زیبا آورده:

جان فدای کسی که جان بخشد      و آدمی را دل و زبان بخشد

در دیوان اول چند دفعه تخلص «سلطانی» را به کار برده از خود عجز و شکسته نفسی هم نشان داده است. به این معنی که شعر عنفوان جوانی او به سطح سخن اساتید سلف نمی‌رسد.

۲ - دیوان (دوم) وسط الحیات دارای انواع اصناف و سروده هایی از ۶۷۰ هـ تا ۶۸۴ هـ و جمعاً ۸۴۴ بیت با دیباچه.

در قصاید خاقانی و کمال را تتبع نموده. علاوه بر امراء و سلاطین وقت در ثنای حضرت ختمی مرتبت (ص) و مدحت و مرشد خود نظام الدین اولیاء نیز قصایدی سروده است.

۳ - دیوان (سوم) غرّة الکمال که سروده هایی از ۶۸۴ هـ تا ۶۹۳ هـ را در بر می‌گیرد. یکی از ویژگی های این دیوان دیباچه مفصل در موضوعات مختلف نقد و نظر پیرامون سبک شعر فارسی در ادوار مختلف است، ترجمه احوال خود و مقایسه شعر عربی و فارسی و برتری شعر فارسی در آهنگ و وزن، مضافاً بر اینکه شعر عربی فقط دارای قافیه است، در حالی که شعر فارسی قافیه و ردیف هر دو را احتوا می‌کند. در غرّة الکمال قصایدی در پیروی انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی و کمال اصفهانی نیز شامل است، اما اغلب قصاید به سبک خود

اوست.

۴ - دیوان (چهارم) بقیة نقیه از لحاظ زمان طولانی ترین مدت سروده‌ها را احتوا می‌کند، از ۶۹۴ هـ تا ۷۱۶ هـ، ۶۳ قصیده، ۶ ترجیع بند، ۲۰۰ قطعه، ۵۷۰ غزل، ۳۶۰ رباعی و ۱۶۵ بیت مثنوی در این دیوان گرد آورده. جالب‌ترین پدیده که در دیباجة غزوة الکمال ملاحظه می‌شود مشخص نمودن چهار طرز شعر بر مبنای ویژگی‌های عناصر چهارگانه خاک و آب و باد و آتش است که از افکار بکر امیر خسرو سرچشمه گرفته است.

۵ - دیوان (پنجم) نهایة الکمال دارای سروده‌هایی در آخرین نُه سال از ۶۱۷ تا ۷۲۵ هـ و اصناف گونه‌گون سخن است. دیباجة آخرین دیوان نسبتاً کوتاه است. مثنوی‌های مختصری در دواوین پنجگانه خسرو وجود دارد اما مثنوی‌های طولانی را جداگانه اسم می‌بریم:

مثنوی‌های تاریخی: الف - قران السعدین، ب - مفتاح الفتوح، ج - خضر خان و دولرانی، د - نُه سپهر، ه - تغلق نامه.

مثنویهای خمسه: مطلع الانوار در پیروی مخزن الاسرار نظامی با ۳۳۱ بیت در ۶۹۸ هـ ق طی دو هفته سروده؛ ۲ - شیرین و خسرو در تتبع خسرو شیرین نظامی با ۴۱۲۴ بیت در رجب ۶۹۸ هـ تکمیل رسید، ۳ - مجنون و لیلی در تقلید لیلی و مجنون نظامی با ۲۶۶۰ بیت در ۶۹۹ هـ سروده شد، ۴ - آیینة سکندری در متابعت اسکندرنامه نظامی با ۴۴۵ بیت هم در ۶۹۹ هـ سروده شد. ۵ - هشت بهشت در پاسخ هفت پیکر نظامی با ۳۳۵ بیت در ۷۰۱ هـ به تکمیل رسید.

### آثار منشور امیر خسرو

الف: اعجاز خسروی معروف به رسائل الاعجاز مشتمل بر پنج رساله که بنابر شواهد ۴ رساله اول را امیر خسرو تا ۶۸۲ هـ به سلک نگارش در آورده بود و آخرین رساله را در ۷۱۹ هـ تدوین نمود. جالب این است که اولین کتاب در تاریخ تطوّر و تحوّل نثر فارسی را محمد تقی بهار ملک الشعرا در قرن چهاردهم هجری در سه مجلد تدوین، تألیف و منتشر نمود اما امیر خسرو در اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری بادر نظر داشتن آثار منشور برجسته‌ای که تا عصر امیر خسرو به سلک نگارش درآمده و در اختیار محافل علمی قرار داشته سبک نثر نگاری آنها را مورد بحث و تحلیل و تجزیه قرار داده است. برخی از این دسته از کتابها شامل کشف المحجوب، سلوک المسافرین، کلیله و دمنه، آثار الغزالی، عین القضاة همدانی، مجد الدین جاجرمی و بهایی بغدادی می‌باشد. امیر

خسرو سبک نثر نویسی طبقات مختلف مردم را از حیث شغل، حرفه و صحنه فعالیت در زندگی مورد بررسی قرار داده است. به طور مثال سبک نویسندگی صوفیان و عرفا، منشیان، محققان، دانشمندان، خطیبان، معلمان، مردم عامه، هنرمندان و سایرین. در زمینه نقد و بررسی و راهنمایی در صحنه منشآت نگاری رسائل اعجاز امیر خسرو اثر ارزشمند گران سنگی به شمار می‌رود.

ب :- تاریخ علائی یا خزائن الفتوح. علاء الدین خلجی مدت فرمانروایی اش بیست و یک سال بود که از حیث زمانی طولانی‌ترین مدت سلطنت را در ردیف سلاطینی داشته که حین وابستگی امیر خسرو به دربار سلاطین دهلی براریکه سلطنت تکیه زدند. امیر خسرو که چندین مثنوی های تاریخی را قبلاً در باب وقایع تاریخی یا پیرامون دوره سلطنت برخی از سلاطین به نظم کشیده بود، درباره تاریخ پانزده سال اول سلطنت علاء الدین خلجی این کتاب تاریخ را به نثر به سلک نگارش در آورد. چنانکه می‌دانیم تاریخ نویسان در قرون اولیه اسلامی اغلب تاریخ های عمومی می‌نوشتند که در آن می‌کوشیدند که از آفرینش آدم تا به روزگار خود هر چه در منابع تاریخی قبلی به میان آمده آن را به طرز و اسلوب دلخواه خود عرضه نمایند. البته امیر خسرو چنین شهامت را از خود نشان داده است که تاریخ عصر خود را به نثر و نظم ضبط نماید که با مخاطراتی گوناگون همراه است. اگر از یک طرف گشایش گجرات (۶۹۸ هـ) رنتبهور (۷۰۰ هـ) چنور (۷۰۳ هـ) مالوه (۷۰۵ هـ) سیوانا (۷۰۸ هـ) با شرح در این کتاب تبیین شده، از جانب دیگر اقدامات علاء الدین جهت تحکیم امنیت عموم مردم و رفاه عمومی و دفع شرور نیز به میان آمده است. سبک نثر فارسی خزائن الفتوح به سبک اصیل خود اوست که اصول و مبانی آن را در رسایل الاعجاز برای سایر نویسندگان مشروحاً بیان نموده است.

ج - افضل الفوائد: امیر خسرو ملفوظات مرشد خود حضرت نظام الدین اولیاء را در این تألیف نسبتاً مختصر گرد آورده است. امیر خسرو طفل نه ساله بود که بنا به روایاتی پدرش برای اولین دفعه وی را همراه دو برادر دیگر به حضور عارف نامی رسانیده بود. از سن بیست سالگی به بعد ارادت ویژه‌ای نسبت به حضرت نظام الدین در خود احساس می‌کرد که مرشد نیز به وی پاسخ می‌گفت. یکی از شواهد آن فرموده معروف اوست که اگر خدای برتر روز رستاخیز از من بپرسد که از دنیا چه آورده‌ای؟ خواهم گفت سوز سینه «ترک الله» (خسرو) را! خسرو

هم به حدی به مرشد خود دل بستگی عمیقی داشت که در ۷۲۵ هـ موقعی که حضرت نظام الدین که بیست سال از او بزرگتر بود در دهلی به لقای حق شتافت، امیر خسرو در بنگاله به سر می برد. با کسب اطلاع این فاجعه به دهلی برگشت و در زمانی کمتر از شش ماه (۱۸ شوال ۷۲۵ هـ) روح فریفته طوطی شکر مقال به پرواز درآمد تا به روح پُر فتوح مرشدش پیوندد.

خدا رحمت کناد این عاشقان پاک طینت را

امیر خسرو از حیث ویژگی های شخصی، تنوع اصناف شعری، علو فکری، اصابت رای، محاسن فنی و هنری، زبان شناسی و زبان دانی، تاریخ نویسی منظوم و منثور، مواعظ و حکم، مضامین متصوفانه و عرفانی در ادبیات زبان فارسی در سراسر جهان منفرد است. شایسته است که برخی از موارد را در زیر به طور جداگانه بررسی نماییم.

### الف: مشاغل متنوع خسرو

اغلب سخنوران تمام اوقات خود را به فکر سخن اختصاص می دهند و کمتر دنبال اشتغال تمام وقت جهت امرار معاش می روند. اما امیر خسرو در حدود نیم قرن بر مبنای تمام وقت به دربار امرا، استانداران و سلاطین شبه قاره با سمت های کشوری و لشکری، از جمله مصحف داری و امیر الشعرائی وابستگی داشت. در نتیجه موظف بود در مهمات جنگی، امرا و سلاطین را همراهی کند و در نقاط مختلف شبه قاره در دربار امرا و استانداران سالهای سال به سر برد، مثل مولتان، لکهنوتی، اوده و بنگال. جای شگفتی است که با چنین اشتغال فوق العاده امیر خسرو چگونه توانسته صادقانه به تصنیف و تألیف و سرودن هزاران بیت مثنوی، قصیده، غزل، رباعی، ترجیع بند، ترکیب بند و آثار قطور منثور، وقت شریفش را اختصاص دهد. همین نکته را از دیدگاهی دیگر ارزیابی می کنیم و متوجه می شویم که در هزار سال اخیر اگر برجستگان شعر و ادب را از جهت تخصص اصناف سخن مشخص بسازیم فردوسی فرمانروایی صنف مثنوی، انوری تاجوری صنف قصیده و سعدی گل سرسبد صنف تغزل را به عهده دارند. خود نظامی گنجوی که خمسه اش مورد تتبع امیر خسرو قرار گرفته، به سایر اصناف سخن توجهی کمتر مبذول داشته. غیر از سعدی اغلب سرآمدان صحنه سخن حتی در نثر مطالب ارزنده ای از خود باقی نگذاشته اند. این افتخار کم نظیر نصیب امیر خسرو گردیده که تقریباً در کلیه اصناف سخن جداگانه هزاران بیت سروده که سطح ادبی و هنری آن به هیچ وجه کمتر از متخصصان آن صنف نبوده است.

### ب: تاریخ نویسی خسرو

مورخانانی که به السنه شرقی و اسلامی آثاری از خود باقی گذاشته‌اند بیشتر منشور هست و ممکن است برخی از آنان فکر سخن هم می‌کردند، اما شناسایی اساسی شان بنابر تاریخ نویسی بوده است. امیر خسرو با سرودن پنج مثنوی تاریخی و خزائن الفتوح به نثر، اول کسی در تاریخ ادبیات است که شناخت اساسی او به عنوان سخنور برجسته بوده اما با تدوین مثنویهای پنجگانه تاریخی و کتابی نیز به نثر، خود را در صحنه تاریخ منزلت ممتازی بخشیده است.

### ج: ارزیابی آثار شعری خسرو

امیر خسرو تنها سخن سرای ادب فارسی به نظر می‌رسد که به جای یک دیوان پنج دیوان از خود باقی گذاشته و برای هر دیوان دیباچه‌هایی مرقوم داشته که در آن ویژگی‌های شعر فارسی و اصناف مختلف سخن را مشروحاً مورد بررسی قرار داده است. این موضوع جلب توجه می‌کند که به مختصات شعر خود نیز اشارتهایی کرده و کم و کیف آن را بی طرفانه تبیین نموده است. دانشمند طراز اول قرن اخیر ایران «استاد سعید نفیسی» این گونه از خسرو تجلیل کرده‌اند:

«شکی نیست که خسرو دهلوی را باید بزرگترین شاعر فارسی زبان (شبه قاره) هند دانست و این که او را «سعدی هند» گفته‌اند، بجاست. در نظم و نثر فارسی کاملاً مسلط بوده و از استادان این فن به شمار می‌رود.»  
دکتر محمد وحید میرزا اولین دانشمند شبه قاره که درباره احوال و آثار امیر خسرو پایان نامه دکترای ادبیات فارسی خود را در سال ۱۹۲۹م از دانشگاه لندن گذرانده ابراز نظر کرده‌اند:

«ارزیابی درست صلاحیتهای علمی خسرو را می‌توان بدو طریق انجام داد یا از شعر وی یا از بیاناتی که به نثر از خود باقی گذاشته. اوصاف پسندیده‌ای که در ایشان بوده یکی صفت رُک‌گویی بود. او کسی است که هیچگاه به مبالغه نپرداخت و نه هیچ‌گونه نقطه ضعف را مکتوم نمود.»

یکی از ویژگی‌های شخصی خسرو وسعت مطالعه شعر و ادب فارسی از اوائل تا عصر خودش بوده وی بدون اینکه تلمذ در سخن سرایی به پیش کسی داشته باشد با مرور و مطالعه آثار استادان سخن توانسته در کلیه اصناف سخن چیره دستی به دست بیاورد. دولت‌شاه سمرقندی جهت ابراز عقیدت خسرو نسبت به شیخ اجل این بیت را نقل کرده است:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود  
 خسرو در تجلیل از نظامی در مثنوی سکندر نامه گفته است:  
 هنر پرور گنجه گویای پیش که گنج هنر داشت ز اندازه بیش  
 البته در ضمن ارزیابی شعر، خود امیر خسرو تفاخر مشروع نموده و جاده  
 تعلی را نپیموده!

سخن بشنو مگر از بنده خسرو جهان چون او سخنگویی ندارد  
 در حالیکه برخی از شاعران بعدی ادعاهای بلند آهنگی داشته‌اند، فیضی  
 فیاضی گفته است:

امروز نه شاعرم حکیمم دانسته حادث و قدیمم  
 سه ربع قرن بعد از خسرو، حافظ شیرازی چون در غزل معروف سروده:  
 شکر شکن شوند همه «طوطیان هند» زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود  
 صاحب نظران معتقدند که تذکر امیر خسرو در این بیت آمده است.  
 مولانا عبدالرحمن جامی از امیر خسرو این گونه تجلیل کرده است:  
 چو در سیر معانی یافت خسرو، سوی آن خوان رو

ملاحظات او افگند شوری در نمکدانش  
 میرزا غالب دهلوی (م ۱۸۶۹م) استادی مسلم سخن خسرو را اذعان  
 داشته است:

«در سخنوران هند به استثنای حضرت امیر خسرو هیچ کس استاد  
 مسلم‌الثبوت نبوده. خسرو (واقعاً) کیخسرو سخن سرایی است. او را می‌توان  
 «هم چشم» نظامی گنجوی و «هم طرح» سعدی شیرازی قلمداد کرد.»  
 در قرن بیستم میلادی شاعر متفکر علامه اقبال علومقام امیر خسرو را  
 کراراً یاد آور گردیده است:

خسرو شیرین زبان، رنگین بیان نغمه هایش از ضمیر کن فکان  
 عطا کن شور رومی، سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی (۱)  
 کلیات امیر خسرو طی قرون به حدی مورد توجه دوایر علمی و ادبی  
 ایران و سرزمینهای فارسی زبان بوده که بنا به پژوهش فهرست نگار سرشناس  
 عصر حاضر آقای احمد منزوی تا ۱۳۴۹ ش ۷۴ نسخه خطی تنها دواوین امیر  
 خسرو در کتابخانه‌های معتبر منطقه مورد استفاده پژوهشگران بوده و در این  
 تعداد آثار دیگر خسرو از جمله مثنویات خمسه و تاریخی شامل نبوده است.

۱ - کلیات فارسی اقبال، ص ۸۹۷، لاهور، ۱۹۷۳م.

### د - میراث موسیقی شبه قاره و سهم امیر خسرو

از قرنهای متمادی انواع موسیقی آلات در شبه قاره مورد استفاده بوده است. امیر خسرو در فن موسیقی سرآمد روزگار بوده و بزرگترین موسیقی دان معاصر وی به نام گروپال، معترف به کمال او بوده است. اختراع «ستار» (سه تار) به او منسوب است. کارشناسان فن معتقدند که خسرو کوشید تلفیقی از موسیقی «عجمی» و هندی به وجود بیاورد. همچنین آهنگ‌های متعدد را اختراع نمود که از آنها قول، ترانه، نقش و گل، غارا، سرپرداویلف را می‌توان اسم برد.

### ه - عناصر اردوی کنونی و پنجابی در آثار خسرو

یکی از ویژگی‌های آثار متنوع امیر خسرو عناصر زبانهای شبه قاره‌ای به خصوص زبان محلی وقت که هم اکنون اردو نام دارد و در سرتاسر شبه قاره میلیونها نفر به آن تکلم می‌کنند و زبان محلی پنجابی که باز عده کثیر مردم پنجاب حداقل در گفتار از آن استفاده می‌نمایند، در آثار امیر خسرو مشهود است. غیر از سرودن شعرهایی به دو زبان مزبور ابیات متعددی به وی منسوب است که از دو مصرع یکی به فارسی و دومی به زبان وقت اردو می‌باشد:

شبان هجران، دراز چو زلف و روز وصلت چو عمر کوتاه

سکھی پیاکو جو مین نه دیکھون تو کیسے کاتون اندھیری رتیاں

(ترجمه: چون جمال محبوب شفیق را نه بینم چگونه شبهای تار را به سحر برسانم)

نمونه چيستانی به زبان پنجابی نیز ملاحظه شود:

دو کبوتر کولو کولی کهنب او نهاندی کال

چال او نهاندی اتکی متکی رب او نهان نون پال

(چشم‌ها)

از اینکه امیر خسرو یکی از سخنوران و نویسندگان کثیرالآثار شبه قاره به شمار می‌رود. مولانا جامی در نفحات الانس ۹۲ اثر امیر خسرو را، که در قرن نهم هجری نسخ آن در دست بود برشمرده. خود امیر خسرو در مثنوی هشت بهشت تعداد اشعار سروده خود را تا پانصد هزار بیت نقل کرده است، برخی از تذکره نویسان او را به عنوان شاعر هندی سرا هم معرفی کرده‌اند. تقی اوحدی در عرفات العاشقین به این امر اشاره کرده است که شعر امیر خسرو به زبان محلی وقت شبه قاره از لحاظ کمیت بیش از شعر فارسی وی بوده اما از دستبرد روزگار مصون نمانده است.

### و - زودگویی و پُرکاری امیر خسرو

حکیم نظامی سابقه ملاکیت داشت در نتیجه از حیث امرار معاش فارغ‌البال بود با این وصف مثنوی های خمسه خود را که حاوی حدود ۲۷ هزار بیت است در ۲۸ سال سرود. اما خسرو مثنوی های پنجگانه خمسه خویش را که دارای ۱۸ هزار بیت است جمعاً فقط در سه سال سرود و اگر به طور جداگانه راجع به هر یک از مثنوی ها بررسی کنیم از برای سرودن هر کدام از چند هفته تا چند بُرج وقت را صرف کرده است. این امر پشتکار فوق العاده و زودگویی خسرو را نشان می دهد.

### ز - شهرت «طوطی شکر مقال» امیر خسرو

مولانا شهاب معمایبی قطعه تاریخ وفات خسرو سرود:

آن محیط فضل و دریای کمال	میر خسرو، خسرو مُلک سخن
نظم او صافی تر از آب زلال	نثر او دلکش تر از ماء معین
طوطی شکر مقال بی مثال	بلبل داستان سرای بی قرین
چون بیارم سر به زانوی خیال	از پی تاریخ سال فوت او
دیگری شد «طوطی شکر مقال»	شد «عدم المثل» یک تاریخ او

اگرچه از قبل امیر خسرو «طوطی هند» موسوم بود پس از درگذشت به برکت این ماده تاریخ لقب دیگرش «طوطی شکر مقال» به افواه عموم افتاد. برخی تذکره نویسان از جمله امین احمد رازی و رامچندر قطعه فوق را از آن امیر حسن دهلوی تلقی کرده اند.

### ح - پیوندهای خانوادگی امیر خسرو:

امیر خسرو پدر را در صغر سنی از دست داده بود اما سایه مادرش تا میان سالگی بر سرش برقرار بود. او خودش با مسئولیتهای درباری و لشکری به آستانهای مختلف از جمله ملتان، اوده، لکهنوتی، بنگاله، سامانه و سایر آن اعزام می شد. گاهی هم در مهمات مختلف هم شرکت می کرد. بنابراین از پتیالی - که مادرش در آن سکونت داشت - اغلب برای ماه ها و سالها غیبت داشت. اما همین که به دهلی مراجعت می کرد، به صوب پتیالی حرکت می کرد و به پای بوس مادر مشرف می شد البته مدت کوتاهی هم مادر وی در دهلی اقامت می کرد. او قطعه شعری که پس از بدرود حیات گفتن مادر سروده، نمونه ارزنده شعر یادبود است:



تسا خانه بود ز دولت آباد	قدرش نشناسد آدمی زاد
آن کس شرف حضور داند	کز ذوق حضور دور ماند
ذات تو که حسن جان من بود	پشت من و پشتبان من بود
نام تو ز نقش دولت انباز	هم دولت بنده بود و هم ناز
نی نی که ترا چون نام زنده است	خود دولت من همان بنده است
روزی که لب تو در سخن بود	پند تو صلاح کار من بود
امروز همم به مهر و پیوند	خاموشی تو همی دهد پند
دانم که تو در بهشت جاوید	رخشنده تری ز ماه و خورشید
یباد آر به حضرت رفیعم	خوشنودی خویش کن شفیعم

متأسفانه اسم و سوابق خانوادگی زوجهٔ چنین شخصیت چند بُعدی در هیچ تذکره‌ای ثبت نگردیده اما دارای فرزندان بود که دخترش از سه پسر بزرگتر بود و تذکرش در هشت بهشت است. اسامی پسرانش نیز غیاث الدین احمد ملقب به ملک احمد که به دربار سلطان فیروز شاه وابسته و از شاعران برجستهٔ عصر محسوب می‌شد. دوتای دیگر عین الدین احمد و یمین الدین احمد نام داشتند که حرفهٔ شان و زمان حیات شان روشن نیست. آنچه که مسلم است امیر خسرو با همهٔ اشتغالات، وقت کافی به افراد خانواده اختصاص می‌داد.

### و - علایق عارفانهٔ امیر خسرو به نظام الدین اولیاء

شیخ محمد ملقب به نظام الدین اولیا و محبوب الهی (م ۷۲۵ هـ) که خرقهٔ خلافت را از فرید الدین مسعود شکر گنج (م ۶۷۰ هـ) گرفت و اقامتگاهش در حین حیات مرجع خواص و عوام و آرامگاهش در دهلی زیارتگاه خلایق است، مرشد روحانی و مشوق معنوی امیر خسرو بود، چنانکه گفته است:

مفتخر از وی به غلامی منم      خواجه نظام است نظامی منم

معمولاً بعد از نماز عشا، امیر خسرو به حضور مُرشد می‌رفت و هم زمان با ایشان به وظایف و ریاضت می‌پرداخت. چنین دیدارهای والهانه، در شعر وی، نیز منعکس گردیده:

نخفت خسرو مسکین از این هوس شبها      که دیده بر کف پایت نهد به خواب رود

در دو بیتی ای نظام الدین اولیاء مرید با صفا را چنین تحسین نموده است:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خاست      ملکیت ملک سخن آن خسرو راست  
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست      زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

ویژگی‌های شخصیت امیر خسرو به حدی گسترده و گوناگون است که بررسی همه آنها از حوصله این نوشتار بیرون است.

\*\*\*

### منابع و مأخذ:

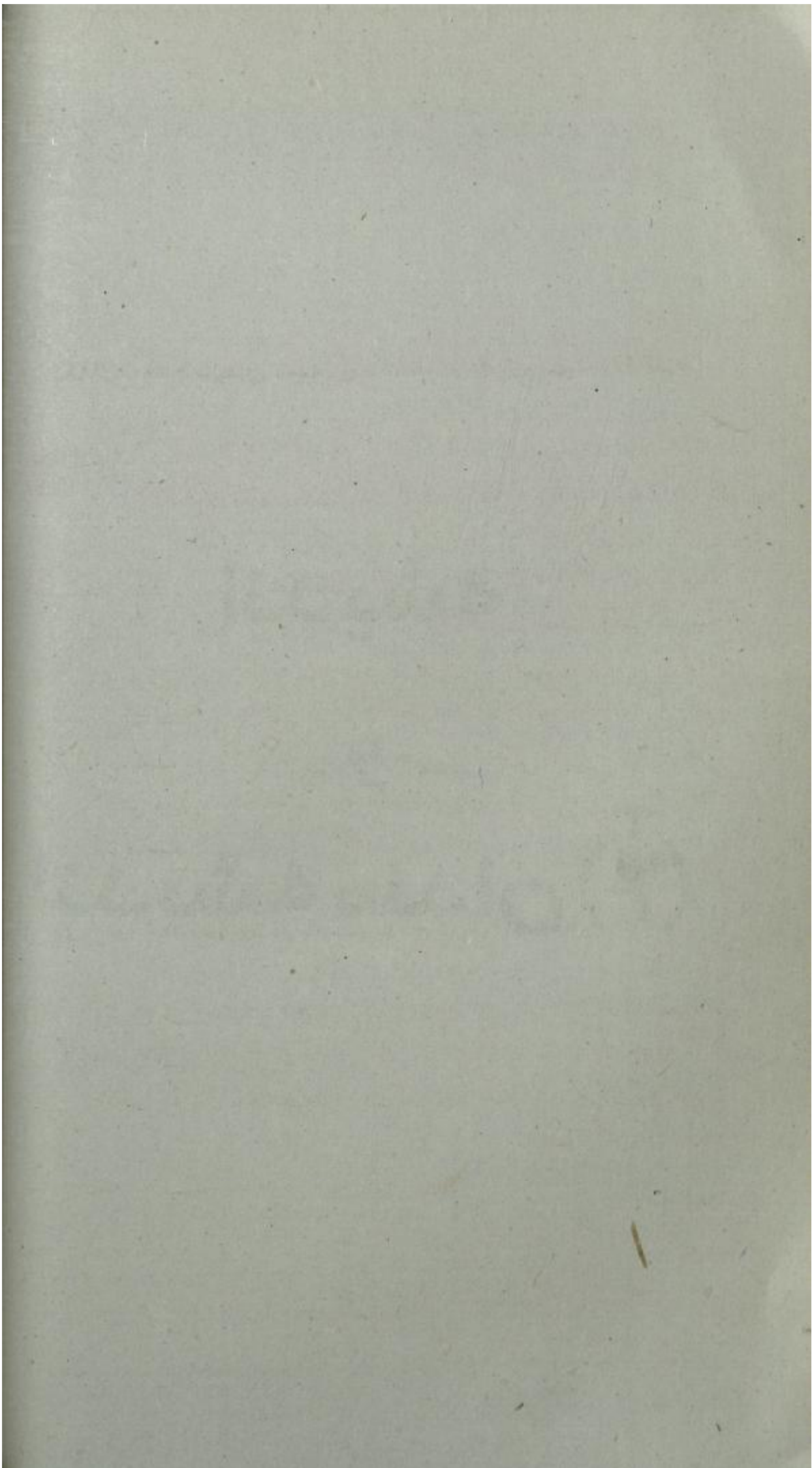
- ۱ - کلیات غزلیات خسرو، در ۴ جلد، گردآورده اقبال صلاح الدین و تجدید نظر پرفسور وزیرالحسن عابدی - پیکجز لمیتد - لاهور ۵ - ۱۹۷۲ م.
- ۲ - کلیات قصائد خسرو در ۳ جلد، گردآورده اقبال صلاح الدین، کمیته ملی برگزاری هفتمین سده امیر خسرو (رح) لاهور ۸۳ - ۱۹۷۵ م.
- ۳ - سعدی و خسرو، پرنسور وزیرالحسن عابدی، پیکجز لمیتد لاهور بی تا
- ۴ - کلیات عناصر دواوین خسرو (رح) مطبع نولکشور کانپور، بی تا
- ۵ - دیباچه دیوان غزوة الکمال امیر خسرو مطبع قیسیریه، دهلی، بی تا
- ۶ - اعجاز خسروی، امیر خسرو، نولکشور، لکهنؤ ۱۲۹۳ ه ق .
- ۷ - مطلع الانوار امیر خسرو لکهنؤ، ۱۳۰۲ ه ق .
- ۸ - هشت بهشت امیرخسرو، لکهنؤ ۱۹۰۹ م.
- ۹ - مجنون و لیلی امیر خسرو با مقدمه طاهر احمد اوغلی مسکو ۱۹۶۵ م
- ۱۰ - قران السعدین، امیر خسرو، لکهنؤ ۱۲۸۷ ه ق
- ۱۱ - دیوان نهاية الکمال، دهلی ۱۳۳۲ ه ق .
- ۱۲ - فصلنامه دانش اسلام آباد - شماره‌های پیاپی ۱۱، ۲۴ - ۲۵، ۲۷ - ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵.
- ۱۳ - حدیث عشق (زندگی‌نامه و گزیده مقالات استاد احمد منزوی) به کوشش نادر مطلبی کاشانی و سید محمد حسین مرعشی تهران ۱۳۸۲ ش .
- 14 - The life and works of Amir Khusrau, Dr. Mohammad Wahid Mirza, P. U. Lahore, 1962.
- ۱۵ - فصلنامه «الاقربا» (اردو) اسلام آباد ج ۷ ش ۱ ژانویه - مارس، ۲۰۰۴ م.
- ۱۶ - تذکرة الکاملین، رام چندر دهلی، بی تا.
- ۱۷ - هفت اقلیم، امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۲۷ م
- ۱۸ - نفحات الانس، مولانا عبدالرحمن جامی، لاهور ۱۹۲۷ م.

\*\*\*\*\*

اندیشه

و

اندیشه مندان (۲)



## نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه قاره

چکیده:

حافظ موقعی که در صحنه شعرگام نهاد فقط یک ربع قرن پیش سدی بدرود حیات گفته بود و مردم دور و نزدیک بویژه شیرازیان شعرش را زمزمه می‌کردند. با این عقب‌نما، حافظ توانست در شعر بخصوص در صنف غزل شهره روزگار گردد. چنانکه می‌دانیم دیوان حافظ طی دو قرن اخیر از زمان ورود صنعت چاپ در این سرزمین یکی از پُر تیراژترین دیوان‌ها به شمار می‌رود. پیش از آن هم به حدی دیوانش مورد توجه بوده که صدها نسخه خطی آن در کتابخانه‌های شبه قاره موجود است. به برکت همین توجه است که تعداد شرح‌هایی که به فارسی و زبانهای دیگر شبه قاره طی قرون اخیر بنگارش درآمده زیاد است. در این مقال مشخصات ۸۳ شارح دیوان حافظ فراهم آمده است.

\*\*\*

غزل گفتی و دُر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

شمس الملة والدین، خواجه محمد حافظ شیرازی، اسمش محمد و شمس الدین لقبی است که استاد خواجه به او اعطا کرده بود و چون حافظ قرآن بوده، تخلص حافظ، را به خودش اختصاص داده است. جدش از شهر نهاوند اصفهان بود که در زمان اتابکان به شیراز روی آورد و همانجا سکنی گزید، اسم

پدرش را در «شعر العجم» بهاء الدین نوشته‌اند.<sup>(۱)</sup> در شیراز به شغل تجارت پرداخت. شیراز که با پرورش سعدی و حافظ در تاریخ فرهنگ ایران و جهان، جاودانه شده است، شهری است بس قدیم. نام شیراز در الواح ایلامی به صورت «شیرازی ایش» آمده است که نشان می‌دهد در عهد هخامنشی شهری دایره آباد بوده است.<sup>(۲)</sup> دکتر ذبیح الله صفا نیز شیراز را دارای ارزش سیاسی و اقتصادی، و از شهرهای پر ثروت دسته اول قرار داده است.<sup>(۳)</sup> از همین پیداست که اجداد خواجه به کسب تجارت اشتغال داشتند و زندگی مرفه‌الحالی داشته‌اند و خانواده‌اش از افاضل و علمای شیراز بود.

بعد از درگذشت پدر حافظ، مادرش به تربیت او پرداخت ولی با گذشت زمان حوادث روزگار زندگانی حافظ را با فقر و تهی دستی مواجه ساخت. این نابغه روزگار که بعدها ذکرش بر زبان هر خاص و عام عالم رسید، برای امرار معاش مجبور شد نزد نانوائی به خمیرگیری بپردازد و نفقه خود و مادرش را به دست آورد. در همان نزدیکی‌ها مدرسه‌ای بود که خواجه در کنار درست کردن خمیر در آن مدرسه به تحصیل علم پرداخت و از همانجا قرآن را حفظ کرد. سعدی شیرازی که شاید بیست بابیست و پنج سال پیش از تولد حافظ درگذشته بود، ابیاتش به نوک زبان اهل شیراز بود و شهره غزل وی در کنج و کنار شیراز طنین انداز بود. پس گلبانگ شعر سعدی بر طبع موزون حافظ نیز تأثیری انداخت. می‌گویند عموی حافظ نیز سعدی نام داشت او نیز شاعر صوفی منش و عالم معروفی بوده است. در نتیجه فیض تربیت او بود که خواجه حافظ در آغاز جوانی به سرودن شعر پرداخت. مطابق شعر زیر می‌توان حافظ را در قیافه سه شاعر معتبر: خیام، مولوی و سعدی دید.

عاشق شوارنبه روزی کار جهان سرآید  
ناخوانده نقش مقصود از کار گاه هستی<sup>(۴)</sup>

- ۱ - شبلی، نعمانی؛ شعر العجم، کتابفروشی ابن سینا، تهران: ۱۳۳۹، چاپ دوم، ص ۱۶۵.
- ۲ - بهاء الدین، خرمشاهی؛ حافظ، تهران: طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۱۶.
- ۳ - دکتر ذبیح الله، صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، ص ۲۳۹.
- ۴ - علی دشتی، مقدمه دیوان حافظ، تهران، ایران، ص ۱۱.

خواجه حافظ از شمس الدین محمد عبدالله شیرازی، فقیه و عالم دین آن عصر، علم فقه و حدیث و تفسیر را فراگرفت. حافظ شخصاً به علوم متداوله، منطق و فقه و فلسفه علاقه خاصی داشت و در این علوم تبحری پیدا کرد. می‌گویند خواجه مرد آزاده‌ای بود، طالب شهرت نبوده و همین آزاد منشی وی است که نسبت به ترتیب و تألیف اشعارش بی‌اعتنا به نظر می‌رسد. به جای تنظیم و ترتیب اشعارش به مطالعه دواوین عربی، اوقات فراغت را صرف می‌نمود و به تحصیل قواعد و قوانین مشغول بود. دیوان خواجه را محمد گلندام، که با او در مدرسه مولانا شمس الدین مصروف درس بود، ترتیب داده است، وی هر جا که غزلیات خواجه به دستش می‌رسید، جمع آوری کرده، دیوانش را مرتب ساخت.

سال تولد خواجه به درستی معلوم نیست ولی همه معتقدند، که در ربع اول قرن هشتم اتفاق افتاده است. وی به سن ۷۶ سالگی در سال ۷۹۱ به مطابق ۱۳۸۸ م چشم از جهان فانی بریست و راهی داربغاگردید. محمد گلندام خودش ماده تاریخ وفاتش را رقم کرده است. می‌گوید:

به سال باو صاد و ذال ابجد      ز دور هجرت میمون احمد «ص»

به سوی جنت اعلی روان شد      فرید عهد شمس الدین محمد

از این قطعه تاریخ سال درگذشت حافظ ۷۹۲ هـ بر می‌آید. (۱)

(ب ۲، ص ۹۰، ذ، ۷۰۰، ۷۹۲ هـ ق)

حاصل عمر خواجه همین یک دیوان است که منظور و محبوب هر خاص و عام می‌باشد. ولی همین مایه عمرش مورد تقدیر و تمجید و تحسین عالمیان قرار گرفت. شاعران دیگر، معاصر و هم پایه وی آثار بی شماری به جا گذاشته‌اند. تعداد بعضی از آثارشان حتی به صدها می‌رسد. خواجه تنها همین دیوان دارد و بس! ولی حقیقت امر این است که به هر بیتی که از دیوان وی برمی‌خوریم، نزاکت فکر، لطافت خیال، صنایع و بدایع و از همه اصناف شعری نمونه‌ای به دست می‌آوریم و حتی یک مصرعی نیست که از شیرینی و دلکشی و عذوبت خالی باشد و قابل حفظ نباشد. شخصی به نام لاری دیوان او را

۱ - جامی، نورالدین؛ نفحات الانس، تهران: انتشارات اطلاعات، ج اول، ۱۳۷۰، ص ۶۱۲.

از برداشت. هنوز هم عاشقان حافظ وجود دارند که قسمتی از دیوانش را به حافظه سپرده‌اند. مولانا جامی درباره او می‌گوید:

«اشعار او لطیف و مطبوع است و بعضی قریب به سرحد اعجاز رسیده و غزلیات وی نسبت به غزلیات دیگران در سلاست و روانی حکم قصاید ظهیر دارد. نسبت به قصاید دیگران سلیقه شعر وی نزدیک است به سلیقه طرازی قهستانی و چون بر اشعار وی اثر تکلف ظاهر نیست، وی را «لسان الغیب» لقب کرده‌اند.»

دوباره می‌فرماید: «وی لسان الغیب و ترجمان اسرار است. بس اسرار غیبیه و معانی حقیقت که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت درست کرده، اما سخنان وی چنین بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را با آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسله خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد و چون اشعار وی از آن مشهورتر است که به ایراد احتیاج داشته باشد، لا جرم عنان قلم از آن مصروف می‌گردد.»<sup>(۱)</sup>

خواجه حافظ این مرد بزرگ از زمان حیات خود مصروف و مشهور شده، جماعتی از بزرگان و فضلا و شعرا و امرای معاصر به اشعار او تمثل جستند یا بعضی از غزل‌های او را استقبال کرده‌اند و روز به روز بر شهرت او افزوده می‌شده است، به طوری که به فاصله کمی بعد از مرگش جمعیتی دوستان و علاقه‌مندان اشعار او را جمع و مرتب کرده‌اند و گویا تذکره‌ای هم نباشد که کم یا بیش، بحثی از او نکرده باشد. شعر او را خواص و عوام خوانده، خرد و بزرگ به آن توجه داشته، در دبستان‌ها تعلیم نموده و در خانقاهها تفسیر کرده‌اند. خودش به لسان الغیب ملقب شده. دیوانش فالنامه عمومی گشته و همدم و انیس هر طبقه از طبقات مردم شده است. چندان که می‌توان گفت با سواد نیست که حافظ را نشناسد؛ یا خانواده با سواد که دیوان او را نداشته باشد؛ غالب خوش نویسان هر عهد دیوان او را نوشته و بسیاری از دیوان او استفاده کرده ابیات او را تضمین و استقبال کرده‌اند.

۱ - جامی، نورالدین، نفحات الانس؛ مقدمه و تصحیح و تعلیقات، دکتر محمود عابدی، ص ۶۱۲.



کلام حافظ در ایران، شبه قاره و مصر و روم که طبعاً فروغ پیدا کرده و مورد قبول و استقبال قرار گرفته و اهل اروپا نیز از او قدردانی نموده و در مورد اشعار خواجه و خودش، پژوهش‌هایی انجام داده‌اند و دیوانش را به زبان‌های لاتینی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی و غیره ترجمه و توضیح داده‌اند. ولی شهرت، قبولیت و احترامی که حافظ در شبه قاره پیدا کرده، به هیچ نحو کمتر از خود ایران نیست، چنان که اکبر ثبوت می‌نویسد: «دیوان حافظ بیش از نیم قرن قبل از سال ۱۲۵۷ ه که برای نخستین بار در وطن وی (ایران) به چاپ رسید، حد اقل دو بار در شبه قاره طبع و منتشر شده بود. پس از آن دست کم ده بار بیشتر از سال مزبور در این سرزمین انتشار یافت.

پس از آغاز به چاپ و انتشار دیوان حافظ در ایران، این کار تنها در چهار پنج شهر (تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز) انجام می‌گرفت،

در حالی که هر یک از شهرهای بزرگ شبه قاره را بنگریم، (آگره، احمد آباد، اسلام آباد، اله آباد، امرتسر، بدایون، ممبئی، پتنه، پیشاور، حیدرآباد (دکن)، حیدرآباد سند، دهلی، راولپندی، سورت، سیالکوت، پونه، کانپور، کراچی، کلکته، گوجرانواله، لاهور، لدھیانہ، لکهنو، مراد آباد، میرت و...) از مراکز نشر و طبع دیوان خواجه بوده و کم‌تر مؤسسه مطبوعاتی دولتی و خصوصی این مرز و بوم را مربوط به هر کدام از اقوام و مذاهب که باشد، توان یافت که در آن سال‌ها اقدام به طبع و نشر دیوان حافظ، یا طبع و نشر ترجمه و شرح آن یا هر دو نکرده باشد.<sup>(۱)</sup> پس مقدار و ارزش خواجه در شبه قاره بیشتر از هر کشور دیگر به اثبات رسیده است. ما تنها بعضی از شارحان دیوان حافظ در شبه قاره را در اینجا نام می‌بریم:<sup>(۲)</sup>

۱- اسلم جیراج پوری شرحی بر دیوان حافظ دارد به نام «حیات حافظ» دارای ۱۵۲ ص ۱۳۳۹ در علیگره چاپ شده است.

۲- الله جو یا شرح مفصلی بر دیوان حافظ نوشته که نسخه‌ای از آن در حیدرآباد

۱- اکبر ثبوت، گزیده قند پارسی؛ به اهتمام حسن انوشه، مقاله زیر عنوان «حافظ در شبه قاره»،

تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۲ ه، ش، ص ۱۸۲.

۲- اطلاعاتی که در پی می‌آید از مقدمه دیوان حافظ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان فراهم آمده است.

سند موجود است و دارای ۴۸۰ صفحه است.

۳- ایرانی. ک. ب. باکمک د. ج. ایرانی منتخبی از دیوان حافظ بر ۲۱۵ غزل که به حروف «م» د» و یا ختم می‌شود، ترجمه کرده و توضیحاتی بر آن افزوده در بمبئی دوبار در سال‌های ۱۹۱۳، و ۱۹۱۷ چاپ شده است.

۴- بدرالدین اکبر آبادی، مولانا، شرحی به نام «بدر الشروح» بر دیوان حافظ نگاشته که همراه متن ۷۵۴ صفحه، در سال ۱۳۲۱ هـ ق در دهلی چاپ شده است. مولانا بدرالدین، شارح بدر الشروح، شرح میر ختمی، مرید محمد غوث گویاری و شرح شیخ محمد دهلوی و شرح شیخ یوسف لهاوری و شرح شیخ محمد افضل اله آبادی را مورد مطالعه قرار داده از مرآة المعانی از قطب الدین جمال هانسوی، و گلشن راز از شیخ محمود شبستری نیز استفاده کرده، خودش می‌گوید: «آنچه از این شروح بهره برداشته‌ام، و آنچه به توجه حضرت «لسان الغیب» بر دلم وارد گردید، آن را به تحریر در آوردم، تا بعضی از آشنایان و برادران و طالبان را نیز از این بهره رسد. که:

حلوا به تنها نشایست خورد

بنا بر آن شرح برنگاشتم تا پسماندگان را یادگاری باشد و بر صفحه روزگار از ما نشانی ماند.»<sup>(۱)</sup>

۵- بهلول کول برکی جالندهری، شاه، دو شرح بر دیوان حافظ نوشته، یکی به نام «فوائد الاسرار فی رفع الاستار» که آن را از گوشه‌های پانزده کتاب ابن عربی و دیگران تألیف کرده و در سال ۱۱۱۹ هـ ق به انجام رسانده و در دیباچه زندگینامه کوتاه حافظ را گزارش کرده است.

۶- بیداریخت. بخشی از غزل‌های حافظ را که با «م» ختم می‌شود، به زبان اردو شرح داده آن را «باده حافظ» نام نهاد. این اثر به سال ۱۳۶۹ هـ ق در لاهور چاپ و منتشر شده است.

۷- پستانجی کوروجی تنهاکر، هندو مذهب است و ۴۰۰، ۵۰۰ غزل را انتخاب کرده، توضیحات و یادداشت‌هایی هم از خود بدان افزوده است. این اثر در سال ۱۸۸۷، در بمبئی چاپ شده است.

۸- تاکور. م. ج.، پروفیسور - منتخبی از ۷۵ غزل حافظ را تهیه و آن را به انگلیسی

۱- بدرالدین، مولانا، بدر الشروح، تهران: چاپخانه تابش، چ دوم، سال ۱۳۶۲، ص ۲.

ترجمه کرده. این منتخب و ترجمه همراه با مقدمه و شرح حال حافظ و حواشی و توضیح لغات همه از مترجم در سال ۱۹۲۵ م در سورت منتشر شد.

۹ - جعفری - جلال الدین احمد - کتابی به نام «لسان الغیب» تألیف کرده که در اله آباد به طبع رسید. مصطلحات غزلیات حافظ و فرهنگی برای آنها، شرح احوال و زندگینامه حافظ و نقد سخن وی، تعدادی از غزلها و ابیات حافظ را در چند رساله شرح و تفسیر کرده که نسخه‌های خطی متعددی از آن در شبه قاره رونویس شده و پاره‌ای از آنها را در کتابخانه‌های پاکستان می‌توان سراغ گرفت.

۱۰ - تفضیل حسین، احمد آبادی، مولوی به پاره‌ای از اشعار حافظ را به زبان پنجابی ترجمه کرده و اثر او همراه با متن اشعار و نیز ترجمه پاره‌ای دیگر از اشعار حافظ به پنجابی، از دو مترجم دیگر در سال ۱۳۳۳ هـ ق در لاهور به چاپ رسیده است.

۱۱ - جلال اندزابی، سید - حاشیه‌ای بر دیوان حافظ نگاشته و هم فرهنگی برای مصطلحات صوفیانه اشعار وی ترتیب داده که در سال ۱۳۲۲ هـ ق در لکهنو به چاپ رسید.

۱۲ - جوش، ملیح آبادی، از بزرگترین شاعران متأخر اردو، خود او می‌نویسد: «شاعری که از همه بیشتر مرا تحت تأثیر خود گذاشته مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز که حافظ نامیده می‌شود.»

۱۳ - چوتوبای آدو والا - وی با کمک محمد حسیب الله قریشی، گزیده‌ای از ۷۵ غزل حافظ از ردیف «م» را تهیه و شرح و ترجمه کرده مقدمه‌ای به انگلیسی برای آن ترتیب داده که در سال ۱۹۱۴ م در احمد آباد به چاپ رسیده است.

۱۴ - داداچن جی ایچ. تی، وی ترجمه و تفسیری به پنجاه غزل حافظ از غزل ۲۵۱، تا ۳۰۰ به زبان انگلیسی نوشته که ظاهراً با متن غزلها در سال ۱۸۸۹ م در بمبئی به چاپ رسیده است.

۱۵ - خانزاده، چوهدری - شرح و ترجمه منظوم به زبان اردو برای دیوان حافظ ترتیب داده که به چاپ رسیده است.

۱۶ - دلپت رای، وی دیوان حافظ را به زبان هندی ترجمه کرده است.

۱۷ - زین العابدین، ابراهیم آبادی، کتابی به نام «طومار معانی» یا «طور معانی» در شرح مشکلات و اصطلاحات دیوان حافظ تألیف کرده و این کار را در سال ۱۱۱۸ هـ ق به انجام رسانده است.

- ۱۸ - سجاد حسین، مولانا قاضی، صدر مدرس مدرسه عالیہ فتح پوری دهلی دیوان حافظ را به زبان اردو شرح و ترجمه کرده و اثر وی بارها همراه با متن دیوان در هند و پاکستان به چاپ رسیده است.
- ۱۹ - سجاد ظهیر، کتابی به نام «ذکر حافظ» تألیف کرده که در مقدمه ممتاز حسین بر دیوان حافظ، چاپ لاهور مذکور افتاده است.
- ۲۰ - سراج الدین مولوی، سید. وی پنجاه غزل حافظ را ترجمه کرده که همراه با یادداشت‌های مترجم در سال ۱۸۹۶م در کامپ پونه چاپ شده است.
- ۲۱ - سیف الدین حاتمی، شرح وی بر دیوان حافظ یاد شده است.
- ۲۲ - سیف الدین عبدالرحمن ختمی لاهوری، مرید محمد غوث گوالیاری، شرحی به نام «مرج البحرین» به دیوان خواجه نوشته و ابن کار را در سال ۱۰۳۸ هـ ق به پایان رسانده است. مولانا بدر الدین اکبرآبادی در شرح خود بر حافظ از مرجع البحرین سود جسته است.
- ۲۳ - شاغل جیپوری، وی رباعیات حافظ را به نظم اردو ترجمه کرده که ظاهراً تا اکنون چاپ نشده است.
- ۲۴ - شبلی نعمانی، از بزرگترین محققان و دانشوران مسلمان شبه قاره است و تحقیقات وی درباره احوال حافظ و نقد سخن او به ضمیمه ترجمه دیوان خواجه به قلم شمس الحسن بریلوی در سال ۱۳۹۱ هـ ق در پنجاه صفحه بزرگ در کراچی چاپ شده است.
- ۲۵ - شجاع بن حسین، وی فرهنگی برای اصطلاحات و لغات دیوان حافظ ترتیب داده که نسخه‌ای از آن در پشاور شناخته شده است.
- ۲۶ - شمس بریلوی، شمس الحسن، مولوی - وی ترجمه از دیوان حافظ به اردو ترتیب داده که با مقدمه، حواشی، حل لغات و توضیح تراکیب و تشریحات همه از خود او به همان زبان و با اصل دیوان و نیز زندگی نامه حافظ و نقد سخن از شبلی نعمانی در سال ۱۳۹۱ هـ ق در کراچی به چاپ رسیده است.
- ۲۷ - شیاماچرن داس - وی اشعار متفرق از دیوان حافظ را انتخاب کرده و زیر عنوان‌های گوناگون جا داده و آنها را به اردو شرح و ترجمه کرده و اثر خود را «عرفان حافظ» نامیده است. این کتاب در دهلی چاپ شده است.
- ۲۸ - عبادالله، اختر (خواجه محمد عباد الله امرتسری) وی دیوان حافظ را به اردو ترجمه کرده و ترجمه مزبور را در لابه لای سطور متون اصلی و با شرح و

توضیحات در ذیل صفحات در سال ۱۹۲۴ م در لاهور به چاپ رسانیده، به ضمیمه شرح احوال و آثار حافظ و فالنامه حافظ و مجموعاً در حدود ۱۰۰۰ صفحه. دو چاپ دیگر از کتاب سراغ داریم که یکی در ۷۱۰ صفحه در لاهور انجام گرفته و تاریخ ندارد و دیگری ۶۷۰ صفحه‌ای در اسلام آباد چاپ شده است.

۲۹ - عبدالحکیم خان، نشتر جالندهری ابونعیم - وی دیوان حافظ را به اردو ترجمه کرده که همراه با اصل دیوان و حواشی و توضیحات مترجم در سال ۱۹۶۸ م و ۱۹۷۱ م در لاهور منتشر شده است.

۳۰ - عبدالرب، مولانا، جد قاضی عبدالرب دارمنگویی، وی کتابی در شرح مغلفات و لغات دیوان حافظ نگاشته و در سال ۱۲۴۰ هـ ق کارش را به انجام رسانده است. یک نسخه ازین کتاب در پشاور شناخته شده است.

۳۱ - عبدالرحیم مولوی (منتظم فینانس سرکار عالی نظام حیدرآباد دکن) وی حاشیه‌ای بر دیوان حافظ زد که در حدود سال ۱۳۷۰ هـ ق در حیدرآباد دکن با متن دیوان چاپ شده است.

۳۲ - عبدالعزیز محمد عبدالرشید لاهوری - وی اثری فارسی به عنوان فرهنگ بعضی اصطلاحات حافظ تألیف کرده که همراه با اصل و ترجمه پنجابی تعدادی از غزلیات خواجه در سال ۱۳۳۳ هـ ق در لاهور چاپ شده است.

۳۳ - عبدالله خان عسکری، وی دیوان حافظ را به اردو ترجمه کرده و ترجمه وی که به عنوان «حافظ شیرازی، مع حقیقی معنی اردو یا مشرّح و منظوم ترجمه دیوان حافظ، شناخته شده است. یک بار در سال ۱۹۴۷ در لاهور و یکبار در لدھیانہ به چاپ رسیده است.

۳۴ - عبدالله خویشگی قصوری چشتی، از علمای بزرگ و کثیرالتصنیف مسلمین شبه قاره (۱۰۲۳ - ۱۱۰۶) وی شرحی در سال ۱۰۷۷ هـ ق بر بیت‌های دشوار حافظ نوشته و آن را «بحر الفرائد فی شرح دیوان حافظ»<sup>(۱)</sup> نامیده و برای اصلاح، خدمت شیخ محمد رشید جونپوری فرستاده و شیخ آن را پسندیده است. از دیباچه بر می‌آید که شارح کثیری از اوقات به تدریس دیوان

۱ - فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، دکتر محمد حسین تسبیحی انتشارات مرکز

تحقیقات فارسی، ۱۳۷۸ هـ ش / ۲۰۰۰ م.

حافظ مشغول بوده و از شروح دیگران بر دیوان حافظ بهره برده است.

۳۵ - عبدالله، فتح علی، بن شیخ وارث علی، وی حاشیه‌ای بر دیوان حافظ زده و دیباچه مفصلی بر آن نوشته که هر دو همراه اصل دیوان در سال ۱۲۷۷ هـ ق در بمبئی چاپ و منتشر شده است.

۳۶ - عبدالواحد بلگرامی، وی شرحی بر تعدادی از ابیات حافظ نگاشته که محمد بن یحیی لاهوری در مقدمه شرح خود بر حافظ، از آن یاد کرده است.

۳۷ - علی، مولوی، سید وی شرحی فارسی بر دیوان حافظ نوشته که نسخه خطی آن در کتابخانه بانکی پور پتنه موجود است.

۳۸ - علی همدانی، میر سید - وی یکی از دو سه شخصیت بزرگی است که در سرنوشت مسلمانان شبه قاره تأثیری همه جانبه داشته و در فرهنگ و تمدن اسلامی منطقه بیشترین اثر را گذاشته است. تا جایی که علامه محمد اقبال لاهوری دست او را «معمار تقدیرامم» و خود وی را «سید السادات» و «آفریننده ایران صغیر» می‌نامد. مقصود از ایران صغیر، منطقه بزرگ و زیبای کشمیر در شبه قاره است. می‌گوید:

جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین

در میان آثار گرانبهای این مرد دفتری در شرح پاره‌ای از اشعار حافظ و اصطلاحات صوفیانه اشعار او به چشم می‌خورد که در عین اختصار هم بلندشدن آوازه فضیلت و هنر حافظ را در مدتی اندک در دورترین نقاط جهان اسلام نشان می‌دهد و هم برای شناخت اندیشه و هنر خواجه بسیار در خور اهمیت است. زیرا پدید آورنده آن علاوه بر همه مقامات دینی و فرهنگی و اجتماعی خود در روزگار حافظ زیسته و حتی ده دوازده سالی هم سالخورده‌تر از او بوده و چند سالی پیش از او در گذشته و علی‌هذا قدیمی‌ترین اثر را در پیرامون حافظ و اشعار او بر جای نهاده است. گذشته از این چون شخصاً حافظ را دیدار کرده و از نزدیک با او برخورد داشته است، شناخت او از حافظ درست‌تر از دیگران است. اثر سید پیرامون اشعار حافظ که پیش از گردآوری دیوان خواجه تألیف شده، جزء مجموعه رسائل او به وسیله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد و لاهور چاپ شده و به زودی انتشار

خواهد یافت. (۱)

۴۰ - غلام حیدر بن محمد عبدالله خان، عبدی قیصر شاهی - وی پاره‌ای از اشعار حافظ را به زبان‌های اردو و پنجابی ترجمه کرده و آثاری بدین شرح پدید آورده است :

۱ - آینه معرفت: مشتمل بر ترجمه منظوم چهل و دو غزل حافظ به پنجابی و اردو که در سال ۱۳۲۹ هـ ق در لاهور چاپ و منتشر شده است.

۲ - تحفه دلکش: که ترجمه منتخبی از دیوان حافظ است به نظم اردو و در سال ۱۳۱۴ هـ ق در گوجرانواله منتشر شده است.

۳ - تحفه بی نظیر: که خلاصه دیوان حافظ است با ترجمه منظوم پنجابی که هشتمین چاپ آن در سال ۱۹۲۱ در لاهور منتشر شده است.

۴۱ - غلام محمد متخلص به عبد. وی منتخبی از دیوان حافظ تهیه و آن را به اردو ترجمه کرده که همراه با اثری از خود وی به نام «فریاد عبد» یا «گلدسته عشاق» در سال ۱۹۲۱ م در امرتسر به چاپ رسیده است.

۴۲ - قطب الدین قندهاری، وی شرحی به نام «مفتاح الكنوز علی حافظ الرموز» بر دیوان حافظ نوشته که در دو جلد در کراچی به سال ۱۳۱۳ هـ چاپ شده است.

۴۳ - کلارک - ایچ - دلبیو، وی ترجمه‌ای از دیوان حافظ به انگلیسی کرد که با متن آن در دو جلد در سال ۱۸۹۱ م در کلکته به چاپ رسیده است. مجموعاً ۱۰۶۴ صفحه دارد و مورد مطالعه علامه اقبال لاهوری قرار گرفته است.

۴۴ - کمال الدین احمد - مولانا، وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته به نام «شرح رضوی» که نسخه خطی آن در علیگره کتابخانه کالج علیگره موجود است.

۴۵ - محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری - وی در حوالی سال ۱۰۷۷ هـ ق شرحی بر دیوان حافظ نگاشته که تعدادی از نسخه‌های آن در پاکستان موجود است.

۴۶ - محمد احتشام الدین حقی دهلوی، مولوی، وی ششصد غزل حافظ را به نظم اردو ترجمه کرده و با حفظ وزن و قافیه هر غزل در ترجمه آن را «ترجمان الغیب» نام نهاده است.

۱ - سجاد حسین، قاضی؛ دیوان حافظ، مؤسسه انتشارات اسلامی لاهور، ۱۳۶۳ هـ ش.

- ۴۷ - محمد اسماعیل خان، وی دیوان حافظ را به اردو شرح و ترجمه کرده که همراه با متن اشعار در سال ۱۹۰۳ یا ۱۹۰۴ م در مراد آباد چاپ شده است.
- ۴۸ - محمد اشرف علی، وی حواشی بر دیوان حافظ دارد که همراه با دیوان (در کنار صفحات) در سال ۱۸۹۱ در لکهنو و چاپ شده است. در این چاپ از دیوان، یک فرهنگ لغات و تعبیرات حافظ نیز است که احتمالاً از همین حاشیه نگار است.
- ۴۹ - محمد اشرف علی تهانوی، وی شرحی بر ابیات عارفانه حافظ نگاشته که بارها به نام عرفان حافظ، به چاپ رسیده است. از جمله در سال ۱۳۹۶ هـ ق، در کراچی به چاپ رسیده است.
- ۵۰ - محمد افضل الدین شیخ، وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته و در سال ۱۰۲۶ هـ ق آن را به پایان رسانیده است. نسخه خطی این شرح در پتته کتابخانه بانکی پوره وجود دارد.
- ۵۱ - محمد افضل اله آبادی، شیخ، متوفی ۱۱۲۴ هـ ق. وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته که مولانا بدرالدین در شرح خود بر دیوان حافظ از آن سودجسته است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های شبه قاره موجود است.
- ۵۲ - محمد جعفر بن صادق قریشی، شرحی بر دیوان حافظ نوشته که در سال ۱۲۱۲ هـ ق در قصبه شکار پور به چاپ رسیده است.
- ۵۳ - محمد باقر بهیروی، ترجمه محمد باقر از دیوان حافظ، قدیمترین ترجمه به زبان پنجابی است.
- ۵۴ - محمد خطاب معروف به ملا گارم - وی حاشیه‌ای بر دیوان حافظ زده که همراه اصل آن در سال ۱۹۰۴ م در دهلی به چاپ رسیده است.
- ۵۵ - محمد دارابی، وی کتابی به نام «لطیفه غیبی» در شرح پاره‌ای از اشعار حافظ نوشته. چنان بر می آید که در هند چاپ شده است. چنانکه مورد مطالعه علامه اقبال لاهوری نیز قرار گرفته بود.
- ۵۶ - محمد دلپذیر بهیروی شیخ، شاگرد محمد حسین احمد آبادی، وی ترجمه پنجاه و شش غزل را به نظم پنجابی در آورده و اثر او در سال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۳ هـ ق، در لاهور چاپ شده است.
- ۵۷ - محمد دهلوی، وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته که مولانا بدرالدین در شرح خود بر دیوان حافظ از آن سودجسته است.



۵۸ - محمد سعید المشتهر لغدند ، وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته که نسخه‌ای از آن در فهرست مشترک نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش معرفی شده.

۵۹ - محمد شاه الدین قادری سروری سیالکوتی، مولوی، وی دیوان حافظ را به نظم پنجابی ترجمه کرده و اثر وی دو سه بار در دو حصه در لاهور منتشر شده است. در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۱.

۶۰ - محمد شیرازی بن فخر الدین عبدالصمد معین، وی شرحی به نام، روضة الشعراء، بر دیوان حافظ نوشته که نسخه‌ای از آن در کراچی موجود است. این نسخه در سده ۱۳ هـ ق، در ۳۹۸ صفحه رونویس شده است.

۶۱ - محمد صادق علی رضوی لکهنوی، سید، وی حنفی مذهب بوده و منتخبی از غزلیات حافظ ترتیب داده و اشعار منتخب را نیز شرح و تفسیر کرده است. اثر وی در سال ۱۲۹۳ یا ۱۲۹۲ هـ ق (لکهنو چاپ سنگی شده است).

۶۲ - محمد صدیقی بدایونی، مولوی ابوالحسن، معتمد مجلس عالیہ عدالت سرکار عالی (نظام حیدرآباد دکن) وی کتابی به نام «عطر دیوان حافظ» را تألیف کرده است. کتاب دیگری هم در نقد لسان الغیب که ترجمه مفصلی از دیوان حافظ به اردو اثر میر ولی الله، نگاشته است که در سال ۱۹۲۰ چاپ شده، عطر دیوان حافظ در سال ۱۳۳۹ هـ ق در حیدرآباد دکن به طبع رسید.

۶۳ - محمد عبداللہ خان عبدی، قیصر شاهی، مولانا، وی پاره‌ای از غزل‌های حافظ را به پنجابی ترجمه کرده که بارها به چاپ رسیده است.

۶۴ - محمد عبداللہ فیصل آبادی، حافظ. وی دیوان حافظ را به نظم اردو ترجمه کرده که در لاهور به چاپ رسیده است.

۶۵ - محمد عنایت اللہ، وی دیوان حافظ را به اردو ترجمه کرده که همراه با متن فارسی دیوان و حواشی مترجم و مقدمه‌ای از او درباره شعر فارسی و احوال حافظ و خصایص شعری وی، در سال ۱۳۴۳ هـ ق، در لاهور به چاپ رسیده است.

۶۶ - محمد منیر فیروزالدین معروف به صاحبزاده مولوی، شرح و حاشیہ او بر دیوان حافظ همراه با اصل دیوان در سال ۱۳۳۵ هـ ق برای سومین بار در لاهور چاپ شده است. مجموعاً ۷۵۲ صفحه دارد.

۶۷ - محمد هادی علی - وی حواشی بر دیوان حافظ نوشته که همراه با اصل

دیوان در سال ۱۲۸۵ و ۱۳۰۱ هـ ق در لکهنو چاپ شده است.

۶۸ - محمد یوسف علی چشتی، مولوی، وی شرحی بر دیوان حافظ نوشته به

نام شرح یوسفی، که در لکهنو و مطبع نولکشور به چاپ رسیده است

۶۹ - مسلم هاشمی، وی بسیاری از اشعار حافظ را که با حرف «م» ختم

می شود، به اردو ترجمه کرده و اثری به نام عرفانیات، پدید آورده که در سال

۱۳۷۶ هـ ق در لاهور به چاپ رسیده و منتشر شده است. اولین غزل این شرح از

ردیف «م» به زبان عربی است.

۷۰ - مظفر حسین اظهر دهلوی حکیم، وی رباعیات حافظ را به اردو شرح و

ترجمه کرده و در آغاز آن نیز شرح احوال حافظ و فهرست چاپ‌های دیوان وی

و فهرست شروح آن را آورده است. اثر وی در لاهور به چاپ رسیده است.

۷۱ - مفید شیرازی، متخلص به داور شیخ. وی حواشی بر دیوان حافظ نوشته

که همراه با اصل دیوان به خط سید محمد قدسی در سال ۱۳۲۲ هـ ق، در بمبئی

به چاپ رسیده است.

۷۲ - میرزا جان دهلوی، منشی. وی دیوان حافظ را به اردو ترجمه کرده که در

سال ۱۹۰۷ م در دهلی و یک بار نیز در کانپور و یک بار در لکهنو به چاپ رسیده

است.

۷۳ - میر، سیف الدین، نسخه‌ای از شرح وی بر دیوان حافظ در کتابخانه بانکی

پور پتته موجود است.

۷۴ - نذر الاسلام قاضی، شاعر بزرگ ملی پاکستان، و بنیانگذار سبک جدید در

زبان شعر و ادب بنگالی، وی از افکار و آثار دانشمندان ایرانی الهام گرفته و احیا

کننده روایات و سنن ادبی فارسی، در ناحیه بنگال است. در استقبال از

سخن‌سرایان بزرگ ایران غزلیاتی به زبان بنگالی سروده و این زبان را چنان با

فارسی آمیخته که فارسی زبانان مطالب پاره‌ای از آثار او را به خوبی در می‌یابند.

از جمله آثار او ترجمه دیوان حافظ است به نظم بنگالی (فارسی‌گویان

پاکستان).

۷۵ - وجیه الدین گجراتی شاه، وی بیتی از حافظ را پس از مطالعه شروح آن

تفسیر کرده و رساله‌ای در این زمینه نگاشته که نسخه آن در کراچی موجود

است.

۷۶ - ولی الله، میر، وی دیوان حافظ را به زبان اردو شرح و ترجمه کرده شرح

نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه قاره

احوال حافظ را نیز بدان ضمیمه نموده و اثر مفصلی در چهار جلد به نام «لسان الغیب» پدید آورده، که در سال ۱۹۱۶ و ۱۹۳۲ دوبار همراه با اصل دیوان در لاهور به چاپ رسیده است.

۷۷- یوسف حسن خان، دکتر، وی کتاب مفصلی را به نام «حافظ اور اقبال» به اردو نوشته و تأثیراتی را که خواجه شیرازی بر اقبال نهاده است، در آن را باز نموده است. این کتاب در سال ۱۹۷۶ در ۴۲۲ صفحه در دهلی چاپ شده است.

۷۸- یوسف لهاوری، شیخ، وی شرح بر دیوان حافظ نوشته که مولانا بدرالدین در شرح خود بر دیوان حافظ از آن سودجسته است.

۷۹- زبده البحرین به فارسی و شرح دیوان حافظ است و منتخب «مرج البحرین» تألیف سیف الدین عبدالرحمن ختمی که قبلاً معرفی گردیده، دو نسخه خطی آن در پاکستان شناخته شده است.

۸۰- محمد، اشرف علی نسخه‌ای از فرهنگ دیوان حافظ، اثر همین حاشیه‌نگار که در ۳۲ صفحه بزرگ در سال ۱۷۱۳ هـ.ق، برای سومین بار در لکهنو چاپ شده است.

۸۱- ملا یوسف لهاوری، در روزگار شاهجهان می‌زیسته، شرح وی بر دیوان حافظ به صورت نسخه خطی باقی مانده است.

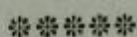
۸۲- کرشنا لال (لعل) جهاوری (جواهری) وی پنجاه غزل حافظ را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و ترجمه وی با مقدمه و شرح حال و آثار حافظ نیز به انگلیسی از مترجم در سال ۱۸۹۵ م در بمبئی چاپ شده است.

۸۳- چشتی نظامی، یوسف علی شاه، شرح دیوان حافظ به نام «شرح یوسفی» به زبان اردو نوشته، که در سال ۱۳۰۷ در لکهنو چاپ شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- شرح بهلول کول جالندهری، تألیف ۱۱۱۹ هـ پنجاب یونیورسٹی لاهور
- ۲- بادۃ حافظ، آقابیدار بخت - ناشر ملک نذیر احمد، ۱۹۵۰، تاج بک دپو، لاهور.

- ۳ - بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱ دکتر قاسم غنی، انتشارات کتابفروشی زوار تهران.
- ۴ - بدرالشروح، بدرالدین، مولانا، انتشارات امین، تهران: ۱۳۶۲.
- ۵ - ترجمان الغیب، مولوی محمد احتشام الدین حقی دهلوی، ۱۳۵۷ هـ، حیدرآباد دکن.
- ۶ - حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، دکتر ابوالقاسم رادفر، نشر گسترده ۱۳۶۸، ایران.
- ۷ - حافظ، بهاء الدین خرمشاهی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۳.
- ۸ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، جلد ۱، انتشارات فردوس، ایران.
- ۹ - دیوان حافظ شیرازی، بامقدمه علی دشتی، ایران: ناشر: چ چهارم ۱۳۷۸.
- ۱۰ - دیوان حافظ با ترجمه اردو، قاضی سجاد حسین، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۴ م.
- ۱۱ - شعر العجم، تألیف شبلی نعمانی، کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۳۹.
- ۱۲ - عرفان حافظ، مولانا حافظ محمد اشرف علی تهانوی، نفیس اکیدمی، سپتامبر ۱۹۷۶ م کراچی.
- ۱۳ - عرفانیات، مسلم هاشمی ۱۳۷۶ هـ، ناشر. ن. لاهور.
- ۱۴ - فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۷۸ هـ ش، ۲۰۰۰ م.
- ۱۵ - فهرست مشترک، منزوی، ج ۷.
- ۱۶ - لسان الغیب، حافظ جلال الدین احمد جعفری، مطبع انوار احمد، اله آباد.
- ۱۷ - لسان الغیب، میر ولی الله وکیل ۱۹۱۶ - لاهور.
- ۱۸ - مرج البحرين، میان عبدالرشید خویشگی قصوری، بهاولپور.
- ۱۹ - مفتاح الكنوز علی حافظ الرموز، قطب الدین قندهاری، ۱۳۱۳، کراچی.
- ۲۰ - نفحات الانس، مولانا جامی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، تهران.
- ۲۱ - گزیده قند پارسی به اهتمام حسن انوشه، ۱۳۸۲ هـ ش، تهران.



## نکاتی چند از تاریخ روابط ادبی ماوراء النهر و سند

### چکیده:

ایجاد روابط ادبی میان سرزمینهای ماوراءالنهر و خراسان با سند با تشکیل حکومت ملی سامانیان در صفحات شرقی خلافت هم زمان بوده است. در سده‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم میلادی با وجود محمد عوفی و مسعود سعد سلمان این اشتراک بیشتر به منصفه شهود رسید. روایت تذکره نویسی تا قرن نوزدهم میلادی در این سرزمین ادامه داشت که اسامی برجسته میر علی شیر قانع تنوی و محمد ابراهیم خلیل بر این ادعا گواه است.

پدر بزرگترین سخنور فارسی شبه قاره امیر خسرو اصلاً از آسیای میانه به شبه قاره مهاجرت کرده بود و خود امیر خسرو پنج سال در دربار محمد قآن استاندار ملتان به سر برد. در دوره حکمرانی تیموریان شبه قاره در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی صدها نفر سخنور، ادیب، تاریخ نویس و هنرمند از ماوراء النهر به شبه قاره منتقل شدند. شایان ذکر است که شعری از خاک پاکستان کنونی در سده شانزدهم به ماوراء النهر نقل مکان کرده بودند که معروفترین آن بدرالدین کشمیری بوده است. شیخ فیضی و خواجه نثاری بخاری در همان عصر مکاتبات ادبی داشته‌اند.

در قرون بعد سخنوران آسیای میانه در ضمن سخن سنجی به شاعران سبک هندی ایرادهایی هم گرفته‌اند. در قرن هیجدهم شهره عبدالقادر بیدل در ماوراء النهر و خراسان بزرگ پیچیده بود که افغانستان را نیز در بر می‌گرفت. در قرن نوزدهم سردار غلام محمد خان طرزی دارای دیوان چهل هزار بیتی، به مکتب بیدل متعلق بوده است. همزمان در مثنوی «فتح نامه» میر صوبدار خان اشتراکات وزن و طرز بیان با شاهنامه فردوسی دیده می‌شود. بنابر این روابط ادبی میان دو سرزمین سابقه طولانی دارد.



روابط مدنی - تاریخی اهالی ماوراء النهر و مردم سند و عموماً شبه قاره هند و پاکستان خیلی طولانی است و آن ادوار تاریخی بسیار قدیمه پیش از اسلامی را فرامی‌گیرد. ولی هنگامی که راجع به روابط ادبی سخن می‌رود، عادتاً دوران بعد از اسلامی، مخصوصاً همان روابط ادبی را در نظر داریم که بعد از سده دهم میلادی یعنی از دوره پیدایش و ترقی من بعداً ادبیات کلاسیکی فارسی - تاجیک به وجود می‌آید، که زادگاه این ادبیات چنان که معلوم است ماوراء النهر و خراسان بوده، ظهور آن در نوبت خود با تشکیل حکومت ملی دولت سامانیان در صفحات شرقی خلافت هم زمان بوده است.

نفوذ این ادبیات از اواسط سده دهم میلادی قوت می‌گیرد و در سده یازدهم در نتیجه وسعت یافتن روابط اقتصادی، سیاسی و مدنی به قسمت‌های غربی و جنوبی ایران، همچنین به خاک پاکستان کنونی پهن می‌گردد. از همین تاریخ به این طرف ما در هیچ یک از ادوار تاریخی ادبیات پارسی سهم مردم سند و پاکستان کنونی را به این خوبی مشاهده نمی‌کنیم.

حالا برای اینکه سخن خود را به تصدیق رسانیده باشیم، به بعضی از اسناد و مدارک تاریخی و ادبی روی می‌آوریم. چنان که از بعضی اخبار تذکره الشعراء محمد عوفی و دیگر منابع علاقه مند معلوم می‌گردد، محیط ادبی سده یازدهم و ابتدای سده دوازدهم ماوراء النهر و خراسان در شکل خود یک نوع دائره ادبی مشترکی بوده است که در آن نمایندگان ادبیات پارسی زبان سند و پنجاب نیز فعالانه شرکت داشته‌اند. در همین عصر از لاهور سربرداشتن سخنگوی نامی مسعود سعد سلمان (متوفی به سال ۱۱۲۲ م / ۵۱۵ هـ) در سرودن قصاید حسب حالی، حبسیات و شهر آشوب یگانه عصر گشتن او و به صفت یکی از استادان مقتدر ادبیات کلاسیکی سده یازدهم فارسی - تاجیک شناخته شدن وی در نوبت خود این فکر ما را باز بیشتر تقویت می‌دهد.

در سده دوازدهم و ابتدای سده سیزدهم روابط ادبی بین دو سرزمین باز بیشتر وسعت می‌یابد. هنگامی که توحش استیلای مغول ماوراء النهر و خراسان را تهدید می‌نمود، صدها اهل علم و ادب این مملکت به طرف جنوب هجرت نموده در سند و پنجاب برای خود پناهگاه پیدا می‌نمایند و یک قسم آنها در زیر حمایت و کمک مردمان سند فعالیت علمی و ادبی خود را ادامه می‌دهند. یکی از این گونه مهاجران به سند پناه آورده محمد عوفی بخارایی بود.

او بعد از سال ۱۲۱۲ دیری نگذشته خودش را به خاک سند می‌رساند و در خدمت ناصرالدین قباچه اثر معروف خود «تذکره لباب الالباب» را به اتمام رسانیده به تألیف اثر دیگر خود «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» شروع می‌نماید. این نکته را باید تذکر داد که عوفی بخارایی با تألیف اثر نخستین خود در شبه قاره هند و پاکستان اساس تذکره نگاری را می‌گذارد. در پیروی از عوفی در گوشه و کنار این مملکت پهناور تذکره‌های متعدد به وجود می‌آید و دانشمندان سند این صحنه ادبی تاریخی را تا اواخر سده نوزدهم میلادی آورده می‌رسانند. مثال روشن این مدعا از طرف میر علی شیر قانع تتوی (متوفی ۱۷۸۷م) تألیف گردیدن «مقالات الشعرا» و از طرف محمد ابراهیم خلیل (متوفی ۱۸۹۹م) نگارش یافتن «تکمله مقالات الشعرا» است که این دو اثر سودمند خوشبختانه با اهتمام دانشمند پُرکار معاصر سند آقای سبذ حسام الدین راشدی در دسترس اهل علم و ادب فرار گرفته‌اند که در مسائل روابط ادبی دو سده آخر خیلی لحظه‌های تاریک را روشن می‌نمایند.

بزرگترین سخنور نامی شبه قاره هند و پاکستان امیر خسرو دهلوی (متوفی ۱۳۲۵ میلادی) پدرش امیر سیف الدین محمود نیز در عرصه استیلای مغول از وطن خود شهر کیش از ماوراء النهر هجرت نموده اولاً به سند پناه می‌برد. خسرو دهلوی و معاصر او حسن دهلوی که فعالیت ادبی آنها بی واسطه در زیر تأثیر آثار بزرگان نظم ماوراء النهر و ایران برقرار و تکمیل گردیده است. پنج سال از عمر خود را در دربار شاهزاده محمدقا آن در ملتان گذرانیده‌اند و از این جهت نیز با سند علاقه‌مند می‌باشند. آثار گرانبهای این دو شاعر نامی توسط خاک سند به خراسان و ماوراء النهر پهن می‌گردد. تأثیر متقابل آثار آنها در غزل سرایی نیمه اول سده پانزدهم و مثنوی سرایی اواخر این سده در ماوراء النهر و خراسان تا درجه‌ای قوی است که بدون هر جانبه تعیین نمودن حدود این تأثیر ادبی خیلی از خصوصیت‌های نظم این دوره را تعیین نمودن ممکن نمی‌شود.

در ابتدای سده شانزدهم، یعنی بعد از تأسیس گردیدن دولت تیموریان هند، مخصوصاً در زمان سلطنت جلال الدین اکبر (۱۶۰۵ - ۱۵۵۶م) نورالدین جهانگیر (۱۶۲۸ - ۱۶۰۵م) شهاب الدین شاه جهان (۱۶۵۹ - ۱۶۲۸م) و قسماً در وقت حکمرانی محی الدین اورنگزیب (۱۷۰۷ - ۱۶۵۹م) روابط ادبی بین ماوراء النهر و شبه قاره هند و پاکستان بیش از پیش تقویت پیدا می‌کند. همان

نوعی که منابع ادبی - تاریخی سده‌های شانزدهم و هفدهم گواهی می‌دهند، در این دوره صدها نمایندگان علم و ادب ماوراء النهر به قلمرو دولت تیموریان هند مسافرت نموده، تعداد عمده آنها در خاک سند، پنجاب و کشمیر اقامت اختیار می‌نمایند و فعالیت ادبی خود را ادامه می‌دهند. مثلاً در دو تذکره الشعرا تألیف مطربی سمرقندی ما به اسامی شعرای متعدد بر می‌خوریم که فقط در زمان حکمرانی اکبر و جهانگیر به قسم شمالی شبه قاره هند هجرت کرده بوده‌اند. از اخبار «مقالات الشعرا» به خوبی پیداست که بعضی از بازماندگان اهل علم و ادب ماوراء النهر حتی در اواخر سده هیجدهم در سند هنوز عنعنۀ پیشینیان خود را ادامه می‌داده‌اند. مثلاً در این تذکره ده نفر شاعر متذکر می‌شوند که با نگاه داشتن عنوان نسبی گذشتگان خود مشغول فعالیت‌های ادبی<sup>(۱)</sup> بوده‌اند.

ناگفته نماند که در این دوره شعرابی که از خاک پاکستان کنونی به ماوراء النهر آمده در دایره‌های ادبی این سرزمین مشغول فعالیت‌های ادبی بودند. نیز مشاهده کرده می‌شود تعداد اینگونه شعرا البته زیاد نیست. ولی این امر دلیل دیگر در خیلی قوی بودن روابط ادبی میان دو سرزمین می‌باشد. یکی از این جمله شاعر پُرکار بدرالدین کشمیری است که در اواسط سده شانزدهم به ماوراء النهر آمده در اینجا اقامت اختیار می‌نماید. از آثار این شاعر در کتاب خانه‌های ماوراء النهر محفوظ مانده پیدا است که بدرالدین یکی از پُر محصول‌ترین شاعر عصر خود بوده است.

حادثه مهم ادبی دیگری که در این دوره در ماوراء النهر رخ می‌دهد، واقعه در محیط ادبی ماوراء النهر، راه پیدا نمودن سبک هندی است. مناسبت‌های اقتصادی تجارتی و مدنی که در این دوره در بین شبه قاره هند و پاکستان و ماوراء النهر قوت می‌گیرد در نوبت خود سبب می‌شود براین که آثار گویندگان بزرگ سبک هندی در ماوراء النهر بیش از پیش پهن گردد. در نتیجه از اواسط سده شانزدهم به این طرف گویندگان مقتدری از این سبک ادبی در ماوراء النهر

۱ - آن شاعران عبارتند: قاضی احمد بخاری، میر احمد بخاری، میر امام الدین بخاری، سینی ترمذی، شاداب سمرقندی، محمد صادق نقشبندی، میر محمد علی، عبداللطیف بخاری، گل محمد نقشبندی، نیازی بخاری.



به وجود می آیند و به این واسطه روابط شخصی ادبی بین شعرای دو مملکت نیز وسعت می یابد. از جمله منابع ادبی علاقه مند در «نسخه زیبای جهانگیر» تألیف مطرب بی سمرقندی خیلی اخبار پُر ارزشی راجع به این موضوع قید شده است؛ مثلاً درباره روابط ادبی بین شیخ فیضی (متوفی ۱۵۹۵م) و حسن خواجه نثاری بخاری (متوفی ۱۵۹۶م). معلوم می شود که این دو شاعر بزرگ دو مملکت باهم مکاتبه داشته، اشعار تازه خود را به یکدیگر می فرستاده اند و به شعرهای جداگانه همدیگر اشعار جوابیه می سروده اند.

در سده هفدهم در ماوراء النهر از پیروان این سبک مانند سیدای نسفی، شوکت بخاری، کرام بخاری دهها شاعران مقتدر ظهور نموده در جواب بهترین اشعار استادان مشهور سبک هندی طبع آزمایی می نمایند. قطع نظر از آنکه اشعار جوابیه شعرای سده هفدهم ماوراء النهر را در دواین محفوظ مانده آنها بی در پی دچار کردن ممکن است، در ردایف الاشعار میرزا غنی بخاری متخلص به سیاق که در اواخر سده هفدهم تدوین گردیده و نسخه منحصر به فرد آن زیر رقم ۲۲۵۶ در کتب خانه انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان محفوظ می باشد، این حالت را عیناً مشاهده می توان کرد.

حادثه ادبی جالب دقتی که در این دوره در ماوراء النهر و شبه قاره هندو پاکستان در یک موضوع و یک وقت رخ می دهد، مسأله از جهت روابط معنوی الفاظ شعری به اشعار بزرگان سبک هندی با ایراد و انتقادات سخت سر برداشتن دانشمندان این دو سرزمین بوده است. تذکره نویس اواخر سده هفدهم ماوراء النهر ملیحای سمرقندی در «مذاکر الاصحاب» راجع به این مطلب مدارک مهمی را درج نموده است و معلوم می گردد که شعر شناسان ماوراء النهر به خیلی از اشعار اساتید سبک هندی، از جمله به ابیات جداگانه ابوطالب کلیم، شوکت، ناصر علی، قاسم بیگ دیوانه، مؤمنای مشهدی و حتی میرزا صایب تبریزی ایراد گرفته بوده اند؛ مثلاً یکی از ابیات مورد ایراد این بیت شوکت بخاری بوده است:

«در شهر فنا با خاک یکسان بود از پستی

بی داخل شدن چون شمع دزدیدم قد خود را  
ملیحا می نویسد: «این بیت از شوکت است. غرض از ایراد آن است که اگر در شهر فنا ویران و با خاک یکسان باشد، حاجت پست شده در آمدن نیست، چه

حاجت به مشقت قد خود را دزدیدن باشد.»

عیناً همین گونه نکته‌گیری و انتقادات نسبت به بعضی از اشعار استادان سبک هندی، از جمله عرفی شیرازی، طالب آملی، ظهوری، زلالی و امثال آن در اواسط سده هفدهم در هندوستان نیز شروع می‌شود. مثلاً شعر شناس مشهور عصر شیدای فتح پوری (متوفی ۱۶۳۳م) به بعضی از ابیات قصیده در منقبت امام علی ابن موسی الرضا سروده محمد جان قدسی (متوفی ۱۶۴۰م) سخت ایراد می‌گیرد و در همان وزن و قافیه قصیده قدسی قصیده اعتراضیه نوشته، انتقادات خود را در آن بیان می‌نماید. شاعر مقتدر دیگر وقت منیر لاهوری (متوفی ۱۶۴۰م) نیز به این بحث داخل شده، درباره ابیات انتقاد شده قصیده قدسی و ایرادهای شیدا فکر خود را نیز در قصیده‌ای درج می‌نماید. بعد از چندی سراج الدین علی خان آرزو (متوفی ۱۷۵۵) در «داد سخن» نام اثر خود قصیده‌های اعتراضیه شیدا و منیر را بار دیگر با قصیده سابق الذکر روبرو نموده ایرادهای دو شاعر آخرین را مورد تحقیق و تحلیل قرار می‌دهد.

از بس که در مقدمه و تعلیقات بر نشر تازه «داد سخن» نوشته دانشمند گرامی دکتر سید محمد اکرم این موضوع تا حدی به تفصیل ذکر یافته است، ما بیش از این در این موضوع توقف ننموده، تنها این نکته را تذکر می‌دهیم که در فکرهای انتقادی نسبت به این موضوع در ماوراء النهر و هند ایراد شده، یک نوع رابطه نزدیکی موجود بوده است.

در ابتدای سده هیجدهم روابط ادبی موجود قدری تغییر می‌یابد. آثار شاعر و متفکر بزرگ شبه قاره هند میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱ - ۱۶۴۴م) بعد از فوت او دبری نگذشته از خاک سند عبور نموده به ماوراء النهر می‌رسد و در اینجا به ذوق بدیعی و سطح تفکر اهل ادب وقت موافق افتاده، روز تا روز پیروان آن می‌افزاید. پس در نتیجه تأثیر عامل‌های اجتماعی و فکری موجوده در این زمینه یک سبک خاص شعری - مکتب ادبی بیدلی به وجود می‌آید.

یکی از پیروان نخستین این مکتب ادبی قانع نسفی بوده است که او دیوان خود را در سال ۱۷۵۰ در حجم تقریباً ۴۴۰۰ بیت تدوین نموده است. به نوعی که از اشعار این دیوان و آثار دیگران معلوم می‌گردد، پیروان این سبک تازه شعری چه در معانی عرفانی و چه اسلوب بیان، به کلی زیر تأثیر تعلیمات و طرز بیان میرزا عبدالقادر بیدل قرار گرفته بوده‌اند.

نکاتی چند از تاریخ روابط ادبی ماوراء النهر و سند

این سبک دیری نگذشته به یک اسلوب شعری حکمران مبدل می‌گردد و نفوذ آن تا درجه‌ای قوت می‌گیرد که نظم سده‌های هیجدهم و نوزدهم ماوراءالنهر را در خارج از تأثیر آن تصور کردن ممکن نمی‌شود. آخرین نماینده این مکتب ادبی سید محمد نقیب خان طغرل احراری (متوفی ۱۹۱۹م) است که دیوان او در حدود ۴۵۰۰ بیت، در سال ۱۹۱۶م در بخارا به طبع رسیده است.

مطلع و مقطع غزل نخستین دیوان مزبور به طریق زیر است :

به عجز از ناتوانیها اگر بردی تو راه آنجا

صدای کوس نوبت زن زماهی تا به ماه آنجا

چه خوش گفته است طغرل حضرت بحر سخن بیدل

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا

از این دو بیت به خوبی پیداست که صاحب این دیوان و عموماً پیروان این سبک تا چه حد پایبند افکار عرفانی و اسلوب بیان بیدل بوده‌اند.

مکتب ادبی طرز بیدل در افغانستان نیز به وجود می‌آید. ولی این مکتب ادبی در آنجا در کدام تاریخ ظهور نموده است ما نمی‌دانیم. همکاران افغانستانی ما تا آنجا که به من معلوم است، هنوز این مسأله را مورد تحقیق و بیان قرار نداده‌اند. اما این نکته به کلی مسلم است که مکتب ادبی طرز سخن سرایی بیدل در نیمه دوم سده نوزدهم در افغانستان خیلی وسعت پیدا نموده در این تاریخ چندین نمایندگان مقتدر این مکتب ادبی به وجود می‌آیند. این مکتب ادب، در نوبت خود با مکتب ادبی بیدلی ماوراء النهر بی‌رابطه نبوده است.

یکی از اساتید مکتب ادبی بیدلی افغانستان چنانکه معلوم است، سردار غلام محمد خان طرزی (متوفی ۱۹۰۰م) می‌باشد. دیوان این شاعر نامی که در سال ۱۹۰۰ در کراچی به طبع رسیده است، در حدود ۴۰ هزار بیت است و اکثریت غزلهای دیوان در جواب استادان بزرگ سبک هندی - صایب تبریزی، کلیم کاشانی، شوکت بخاری، ناصر علی و امثال آن سروده شده‌اند. از جمله شاعر ۳۱۴ غزل خود را به روش و طرز بیدل سروده است.

در اواخر سده نوزدهم چنانکه می‌دانیم، افغانستان دچار ضدیت‌های تاج و تخت طلبی خاندان سلطنتی و جنگ‌های داخلی می‌گردد. مداخله بیگانگان این ضدیت‌ها را بیشتر دامن می‌زند. غلام محمد خان طرزی در این

واقعات چندی محبوس گردیده، بعد از محرومیت‌های متعدد در سال ۱۸۸۱م از وطن خود - شهر قندهار هجرت نموده با خانواده‌اش به کراچی می‌آید او در این شهر تا سال ۱۸۸۶م اقامت نموده فعالیت ادبی خود را ادامه می‌دهد. از جمله در پیروی از بیدل یک صد غزل تازه می‌سراید. چنانکه صاحب تکمیله قید نموده است. او بعضی از غزل‌های خود را به مسابقه گذاشته در «اخبار» نشر می‌نماید.

از شعرای سند محمد ابراهیم خلیل، سید غلام محمد شاه گدای بخاری حیدرآبادی، سید تقی شاه تائب و امثال آنها جواب می‌گویند. به این طریق مکتب ادبی بیدلی در اواخر سده نوزدهم در سند گسترش پیدا می‌کند. وسعت این سبک در سند در کدام زمینه و حدود بود، حالا ما نمی‌توانیم چیزی بگویم. این مسأله همچون مسائلی متعدد مربوط به روابط ادبی از مسائلی خواهند بود که در آتیه باید روشن کرده شوند. ولی این طرف مسأله قابل دقت است که مکتب ادبی بیدل از خاک سند گذشته تا به ماوراء النهر می‌رسد و از آنجا سرانجام جریان یافته به سند می‌آید و به این واسطه نیز در بین ماوراء النهر افغانستان و سند یک نوع روابط خاص ادبی به وجود می‌آید.

نکته دیگری که درباره وابستگی‌های ادبیات ماوراء النهر و نظم پارسی زبانی سند شهادت می‌دهد، حادثه حتی در محیط ادبی سده نوزدهم سند نفوذ داشتن اسلوب مثنوی سرایی و طرز قصیده گویی سده دهم ماوراء النهر و خراسان می‌باشد. در مثنویهای رزمی، در این دوره در سند سروده شده، از جمله در بین «فتح نامه» میر صوبدار خان و «شاهنامه» فردوسی در وزن شعری و طرز بیان یک عمومیت خاصی مشاهده می‌کنیم. همچنین میر مایل تتوی (متوفی ۱۸۳۶م) یکی از قصاید خود را که در مدح میرسند و تعریف باغ و بنگله در حجم ۹۹ بیت سروده است در وزن و قافیه و سبک و بیان به قصیده مشهور ابو عبدالله رودکی (بوی جوی مولیان آید همی) پیروی می‌نماید. مطلع قصیده مزبور و بیت‌های ۸۸، ۸۹ آن که اینک به طریق مثال آورده می‌شود، سخن ما را به کلی تصدیق می‌نماید:

مژدگان جان جهان آید همی  
پیرو آن نکته دان آید همی  
دل فروز دوستان آید همی

مژدگان تشریف جان آید همی  
یعنی اکنون طبع من در نظم شعر  
بسکه نظمش همچو نظم رودکی

در این ساحه در سده نوزدهم سند و پنجاب میر مایل تنها نیست. در اواخر این سده سید انصاری نیشتر لاهوری (متوفی ۱۸۹۴ م) نیز یکی از غزلهای خود را در پیروی از شعر ذکر شده استاد رودکی سروده است.

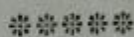
این حالت چنین نشان می دهد که تأثیر نظم سده دهم ماوراء النهر و خراسان در نظم پارسی زبانی سده نوزدهم سند و پنجاب همانا باقی بوده، اهل ادب این سرزمین با وجود تبدلات زیاد اجتماعی، فکری و ادبی، از اسلوب قدما پیروی می کرده اند.

ناگفته نماند که نقش سند در تاریخ روابط ادبی بین ماوراء النهر و ایران نیز کمتر نیست. از ابتدای سده شانزدهم در نتیجه ضدیت های مذهبی و سیاسی بین صفوی ها، شیعیان و جانشینان آنها روابط ادبی بین ماوراء النهر و ایران در دوام چهار سده آخرین خیلی به کندی صورت می گیرد و بسیار وقتها این روابط حتی به کلی قطع می گردد. در این یگانه مملکتی که توسط آن روابط ادبی مزبور ادامه یافته است، سرزمین سند بوده است. این حالت نیز قابل دقت است که در اواسط سده نوزدهم هنگامی که مملکت سند به تسلط بیگانگان دچار می گردد، روابط ادبی ماوراء النهر و ایران مدتی چند از این راه نیز بریده می شود.

خلاصه این است روابط ادبی ما در ادوار مختلف، بین ماوراء النهر و قسمت شمالی شبه قاره هند و پاکستان خیلی طولانی بوده؛ ادوار متعدد تاریخی و ساحه های گوناگون نظم و نشر را فرامی گیرد. بنابر آن تحلیل و تحقیق در این موضوع همان وقت نتایج پُرارزش خواهد داد که دانشمندان هر دو مملکت به این کار سودمند شرکت داشته باشند. از این نقطه نظر ما همکاری را در انجام این وظیفه ضروری می دانیم و اطمینان کامل داریم که دانشمندان پاکستان در حل موضوع مزبور با ما همکاری خواهند نمود. چنین همکاری در عین حال برای وسعت یافتن روابط حسنه در دیگر رشته های علوم ادب معاصر بدون تردید، زمینه موافقی فراهم خواهد آورد.

## منابع و مأخذ

- ۱ - محمد عوفی بخارایی، لباب الالباب، با تصحیح سعید نفیسی، مقدمه، ص ۲۶، تهران ۱۳۳۵.
- ۲ - تذکره نویسی در هند و پاکستان، نگارش دکتر سید علی رضا نقوی، تهران، ۱۹۶۴ میلادی
- ۳ - شبلی نعمانی. شعر العجم، جلد دوم صص ۷۷ - ۱۴۹، تهران ۱۳۳۹ شمسی.
- ۴ - میر علی شیر قانع تتوی. مقالات الشعرا، با اهتمام سید حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷م
- ۵ - محمد ابراهیم خلیل تتوی. تکملہ مقالات الشعرا، با اهتمام سید حسام الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۸م
- ۶ - مطربی سمرقندی. تذکره الشعرا، نسخه انستیتوی شرقشناسی ازبکستان
- ۷ - مطربی سمرقندی. نسخه زیبای جهانگیر، نسخه عکسی کتابخانه اکادمی علوم تاجیکستان.
- ۸ - عبدالغنی میرزایف. بدرالدین کشمیری و اشتباهاتی چند در تعیین تألیفات او، مجله وحید تهران، ۱۹۷۴م
- ۹ - عبدالغنی میرزایف. سیدای نسفی و مقام او در تاریخ ادبیات تاجیک، باب «تأثیر سبک هندی» دوشنبه، ۱۹۴۷م.
- ۱۰ - ردایف الاشعار تدوین سیاق، نسخه انستیتوی شرقشناسی تاجیکستان.
- ۱۱ - ملیحای سمرقندی، مذاکر الاصحاب، نسخه کتابخانه انستیتوی شرقشناسی تاجیکستان.
- ۱۲ - عبدالغنی میرزایف. ملیحا همچون شعر فهم و سخن سنج سده هفدهم، شرق سرخ نمره ۲ دوشنبه، ۱۹۴۸م
- ۱۳ - سرو آزاد، تألیف غلامعلی خان آزاد، ص ۸۲، ۲۲۷، لاهور ۱۹۱۳م.
- ۱۴ - داد سخن، تألیف آرزو، با مقدمه و تصحیح دکتر سید محمد اکرم از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۹۷۴م
- ۱۵ - عبدالغنی میرزایف. از تاریخ روابط ادبی ماوراء النهر و هند در سده های شانزدهم و هفدهم، متن سخنرانی در بیست و ششمین کنگره جهانی خاورشناسی، نشر روسی، مسکو ۱۹۶۳م
- ۱۶ - عبدالغنی میرزایف، روابط ادبی ایران و ماوراء النهر در سده های ۱۶ و ۱۷، مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهدا به پرفسور هانری ما سه ص ۷۴ - ۸۴ تهران ۱۳۴۲ شمسی.
- ۱۷ - طفول احراری. دیوان، بخارا، سال ۱۹۱۶م.
- ۱۸ - غلام محمد خان طرزی، دیوان، با اهتمام محمد انور خان، کراچی ۱۹۵۰م
- ۱۹ - مایل تتوی. کلیات با تصحیح محمود احمد عباسی و راشدی، کراچی ۱۹۵۹م.
- ۲۰ - سید انصاری نیشتر. غزلیات، بکوشش محمد سلیمان، لاهور، ۱۹۵۴م.



## نوروز و بهار در فرهنگ اسلامی و شعر پارسی

چکیده:

نوروز، اول بهار با نوشدن سال و تجدید طبیعت همراه است. ایرانیان همواره زندگی خود را با این تحوّل طبیعت ارتباط می‌دادند. با کوچ ایرانیان به بین‌النهرین آیین نوروز را به آن سرزمین و فراتر از آن بردند. هنگام تحویل سال مردم همگی به خانه می‌روند و به سوی خانواده باز می‌گردند. استادان سخن پارسی از جمله: فرخی، عنصری، منوچهری، سعدی، مولانا و دهها فارسی‌گوی، احساسات لطیف نوروزی را در قالب شعر جاودانه ساخته‌اند. آموزه‌های دینی و اجتماعی، جهانیان را به تغیر و تحول درونی فرا می‌خواند. با برگزاری مراسم نوروز بشر عوامل شادی آفرین را مورد نمجید و ستایش قرار می‌دهد. بارسیدن نوروز و دیدن ارمغان بهار باید در جسم و جان تحوّل ایجاد کرد و از رحمت واسعة حق بهره‌مند شد.

\*\*\*

گفت پیغمبر ز سرمای بهار	تن می‌پوشانید یاران زینهار
زانکه با جان شما آن می‌کند	کان بهاران با درختان می‌کند
لیک بگریزید از سرد خزان	کان کنند کماو کرد با باغ و رزان
آن خزان نزد خدا نفس و هواست	عقل و جان عین بهاراست و بقاست
از حدیث اولیا نرم و درشت	تن می‌پوشان زانکه دینت راست پشت
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر	تا ز گرم و سرد بجهی و زسعیر
گرم و سردش نوبهار زندگی است	مایه صدق و یقین و بسندگی است
زانکه ز بوستان جانها زنده است	این جواهر بهر دل آکنده است ۱

از دیر زمان نوروز مورد عنایت و توجه همه آحاد بشر بوده است نوروز باگردش فصل همراه است و مردمی که در سرزمین‌های وسیعی با آب و هواهای متغیر پراکنده بودند نوروزهای مختلفی داشته‌اند.

در ایران دو نوروز مهم وجود داشت: یکی اول تابستان و دیگری اول بهار دقیقاً حد فاصل بین طبیعت پژمرده و افسرده (زمستان) است که با نو شدن سال تجدید حیات طبیعت همراه است. ایرانیان همواره زندگی خود را با این تحول طبیعت ارتباط می دادند و آیین هایی مربوط به آن داشتند و احساس می کردند که انسان نیز مانند طبیعت می میرد و زنده می شود. از این رو، نوروز بهار از قدیم الایام وجود داشته است. نوروز دیگر در تیر ماه و ابتدای تابستان بود. حدود سه هزار سال پیش از میلاد، بومیان ساکن ایران چنین نوروز و آیین هایی داشتند. با کوچ ایرانیان به بین النهرین آنها، نوروز و آیین خود را نیز به آن سرزمین بردند. به طور کلی می توان گفت نوروز یعنی «فراگشت طبیعت و تجدید حیات طبیعی».

مولانا در وصف بهار چه خوش سروده است:

آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود

آمد ندای آسمان تا مرغ جان پیران شود

هم بحر پُر گوهر شود هم شوره چون کوثر شود

هم سنگ لعل کان شود، هم جسم جمله جان شود

گر چشم و جان عاشقان، چون ابر طوفان بار شد

اما دل اندر ابرتن چون برتقا، رخشان شود

دانی چرا چون ابر شد، در عشق چشم عاشقان ؟

زیرا که آن مه بیشتر، در ابرها پنهان شود

ای شاد و خندان ساعتی کان ابرها گریخته شد!

یسار ب خجسته حالتی کان برتقا خندان شود

زان صد مزاران قطره ها یک قطره ناید بر زمین

ور زانکه آید بر زمین جمله جهان ویران شود

جمله جهان ویران شود و ز عشق هر ویرانه ای

بانوح هم کشتی شود پس محرم طوفان شود

طوفان اگر ساکن بُدی گردان نبودی آسمان

زان موج بیرون از جهت این شش جهت جنبان شود



ای مانده زیرش جهت، هم غم بخور هم غم مخور  
کان دانه‌ها زیر زمین یک روز نخلستان شود  
از خاک روزی سر کنند، آن بیخ شاخ ترکند  
شاخی دو سه گر خشک شد باقیش آبستان شود  
ران خشک چون آتش شود، آتش چو جان هم خوش شود  
آن این نباشد این شود، این آن نباشد آن شود  
چیزی دهانم را ببست، یعنی کنار بام و مست؟!  
هر چه تو زان حیران شوی، آن چیز از او حیران شود<sup>۳</sup>

در مورد نوروز، چه اسطوره‌هایی بیشتر در ایران باستان مورد توجه بودند؟

یکی از اسطوره‌ها «جمشید» است. گفته می‌شود زمانی که دیوها (در آن زمان دیو معنی اهریمنی نداشت) تخت «جمشید» را به آذربایجان بردند، زمان گذاشتن تخت روی زمین، موقعی بود که خورشید طلوع کرده و تابش پرتو آن روی تخت افتاده بود و جمشید آن روز را نوروز خواند.

آیا الهه‌ها نیز در این مورد نقشی داشتند؟

البته الهه‌های مختلفی بوده‌اند ولی الهه‌ای به نام نوروز وجود نداشته است. مثلاً آناهیتا به عنوان الهه آب، یا تیر (تیشتر) به عنوان ایزد باران. اما مردم برای آن که به این آیین‌ها صورت فرهنگی بدهند برای خود چیزهایی ساختند. مثلاً نوروز را «روز آفرینش انسان» می‌دانستند زیرا برداشت آنها از طبیعت این بود که در این روز همه چیز تولید می‌شود در واقع جفت‌گزینی حیوانات، شکوفه زدن درختان و تجدید حیات گیاهان، برخاسته از یک رستاخیز است. هر روز از ماه نامی داشت. روز اول ماه فروردین به نام ایزد بزرگ «هورمزد» (هرمز) و روز مقدسی بود. زیرا خدای بزرگ دین مزدیسنا هورمزد بود و در این روز خداوند آفرینش جهان را به دست داشته است.

همچنین نوروز روز تابش نور بود و تمامی این موارد جنبه اساطیری دارد. با توجه به تأکید بر مفهوم اجتماعی نوروز، این عید به دنبال چیست؟

در واقع یک بُعد نوروز، جدا شدن از سیاهی و کهنگی و مرگ است و بعد دیگر، دوره جایگزینی و جانشینی است؛ مثلاً مردم همگی تحویل سال به خانه می‌روند. از محیط جدا شده و به سوی خانواده باز می‌گردند. زیرا اعتقاد این است که درست در زمان تحویل سال، تمام درگذشتگان و مردگان ما به خانه خود باز می‌گردند و برای شرکت در سال نو به خانه می‌پیوندند. به همین دلیل شب سال نو، چراغ راز و دتر روشن می‌کنند. در گذشته در شهرها، روستاها، مسیر راهها و خانه‌ها جمع می‌شدند و فعالیت‌های اجتماعی را کنار می‌گذاشتند. در دین زرتشت نیز این اعتقاد وجود دارد که در شب سال تحویل «امشاسپندان» - که هفت فرشته مقدس هستند - به زمین می‌آیند و اطراف خوان نوروزی می‌نشینند و زندگی می‌کنند. ۴ به گفته سعدی شیرین سخن :

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند	جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
حریف مجلس ما خود همیشه دل می‌برد	علی الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند
کسان که در رمضان چنگ می‌شکستندی	نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند
بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط	ز بسکه عارف و عامی به رقص برجستند
دو دوست قدر شناسند عهد صحبت را	که مدتی ببریدند و باز پیوستند
به در نمی‌رود از خانگه یکی هشیار	که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند
یکی درخت گل اندر فضای خلوت ماست	که سروهای چمن پیش قامتش پستند
اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست	خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند
مثال را کب در ریاست حال کشته عشق	به ترک یار بگفتند و خویشان رستند
به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری	جواب داد که آزادگان تهی دستند
به راه عقل برفتند سعدیا بسیار	که ره به عالم دیوانگان ندانستند ۵

### نوروز در دوره اسلامی با چه تحولاتی رو به رو شد؟

برای ایرانیان، نوروز، روز آفرینش انسان و تابش نور است. همین تفکر و مسائل در دوره اسلامی نیز وجود دارد. علمای شیعه روایت می‌کنند که نوروز یک روز الهی است. علامه مجلسی در کتاب خود به نقل از امام جعفر صادق (ع)، نوروز را روز فرخنده و خجسته و روز آفرینش آدم می‌داند و به نقل از ایشان می‌گوید: «خداوند در روز نوروز آفتاب را برتاباند و بادها را فرمان وزیدن

داد و ابرها را فرمان داد ببارند تا گل و گیاه بروید. ابراهیم در این روز بت‌ها را شکست. در این روز یعنی نوروز ایرانی پیامبر (ص) علی را بر دوش گرفت و بت‌ها را در هم شکست که اینها در کتاب‌های اسلامی معتبر روایت شده است. بنا بر روایتی دیگر در این روز در سال دهم هجرت، حضرت محمد (ص)، امیر مؤمنان (ع) را در غدیر خم به جانشینی خود و به عنون خلیفه مسلمانان برگزید و به امتش معرفی کرد. در واقع همان تقدس ایران باستان در دوره اسلامی نیز وجود دارد. اما در این دوره چند هزار ساله که ایرانیان نوروز را جشن می‌گرفتند، با آمدن و رفتن نسل‌ها و دگرگونی جهان از نظر رفتارهای اجتماعی، فرهنگی و تفکر، آداب و رسوم نیز تفاوت کرده و آنچه مانده دقیقاً همان آداب چند هزار سال پیش نیست بلکه صورت و چهره آن عوض شده است.<sup>۶</sup>

«جاحظ بصری» در کتاب «التاج» درباره نوروز در روایات شیعه چنین

می‌نویسد:

پیوسته این پرسش برای جستجوگری که به فلسفه اعیاد تا عمق تاریخ کهن به کنکاش می‌پردازد مطرح است که نوروز چرا مقدس است و قداست آن از چه چیزی مایه می‌گیرد و اینکه در پیش از اسلام زرتشتیان و ایرانیان این عید را باشکوه زیادی برگزار می‌کردند و همراه با راز و نیاز و دعا و مراسم ویژه انجام می‌گرفت و با مذهب زرتشتی گره خورده بود و بهار و رستاخیز را نیز نشانگر بود، فلسفه وجودی اش چه بود. پس از اسلام نیز در ایران و برخی از کشورهای اسلامی این قداست همچنان استمرار یافت و تداوم خود را حفظ نمود تا جایی که وارد حوزه احادیث و روایات دینی شده و بابتی به نام باب النیروز در مباحث عیدشناسی مفتوح کرد و به اعمال و آداب آن توجه خاص شد.<sup>۷</sup>

در بین زرتشتیان پیش از اسلام دو عید بسیار مبارک و مشهور بود: یکی عید نوروز و دیگری مهرگان (مهرجان) بدون گمان در ادیان اعیاد همراه با اعمال مذهبی برگزار می‌شده است و چون دین زرتشت نیز دارای اعیادی مقدس همچون نوروز بوده است (مانند دین مقدس اسلام که دو عید فطر و قربان مهم‌ترین و برجسته‌ترین اعیاد دینی مسلمانان محسوب می‌شوند) اعمال و آداب ویژه‌ای داشته است که در کتابهایی که از پهلوی به پارسی و عربی ترجمه شده و یا در آداب و مراسم برگزاری این آیین در نزد زرتشتیان و بقیه ایرانیان

مسلمان که به صورت سنتی و شفاهی آن را حفظ کرده‌اند باقی مانده است، که برای نمونه برخی از آن آداب در نوروز نامه‌ها و کتاب‌هایی همچون کتاب التاج جاحظ بصری انعکاس یافته است که بعدها برخی از خلفای عباسی نیز تحت تأثیر ترجمه آثار ایرانی به قداست این جشن توجه داشته و مراسمی را نیز به پاس آن برگزار می‌کرده‌اند و فلسفه و رمز این که چرا در روایات شیعه این اندازه به این عید توجه شده است ریشه در اعتقادات دینی و باور به «اهل الکتاب» بودن زرتشتیان و دریافت ارزش و اهمیت این عید دینی بوده که از پیش از اسلام بر جای مانده است.

تمام این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که نوروز محتوای دینی به خصوصی داشته است. اینک جا دارد روایاتی که پیش از علامه مجلسی در کتب معتبر روایی شیعه آمده نقل کنیم. همه می‌دانند که کتب اربعه شیعه از نظر اعتبار و ارزش همچون صحاح سته نزد اهل سنت است و لذا روایات مندرج در کتب چهارگانه شیعه یعنی: کافی شیخ کلینی، من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، تهذیب الاحکام و الاستبصار شیخ طوسی، از حیث وارد شدن در این منابع اهمیت ویژه دارند. روایاتی که در سه کتاب از کتب چهارگانه حدیث شیعه آمده است:

۱- بالفظ نوروز یکبار این روایات آمده است:

- یوم... النوروز اهد و الیه الشییء

این روایت در تهذیب الاحکام طوسی ج ۶ ص ۳۷۸ سطر ۱۱ ضبط شده است.

۲- بالفظ النیروز چهار بار روایات زیر نقل شده است:

یا امیر المومنین الیوم النیروز (من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جلد ۳، ص ۳۰۰، سطر ۴).

فاذا کان یوم المهرجان او النیروز (الکافی شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۴۱، سطر ۶) یوم المهرجان و النیروز اهد و الیه الشییء (من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۳۰۰، سطر ۱۳).

اتی علی بهدیه النیروز فقال ما هذا؟ (من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۳۰۰، سطر ۳).

۳- بالفظ «نیروزا» یک بار در روایت منقول است:

اصنعوا الناکل یوم نیروزا (من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۳۰۰، سطر ۴).

۴- بالفظ نیروزنا یک بار در روایت منقول است.

### نوروز بهار یادآور روز رستاخیز است

عبدالجبار کاکایی که از شعرای معاصر است می گوید: شاعران سبک عراقی با دیدن تحولات طبیعت به دنبال تغییر در درون خود بودند.

این شاعر معاصر درباره نمود مفهوم عید نوروز در شعر فارسی عنوان کرده است به طور کلی در ادبیات فارسی دو دیدگاه اساسی به عید نوروز صورت گرفته است. این دو نوع نگاه یکی در سبک خراسانی است که نگاهی روایتگر و توصیفی از بهار است. شاعران آن دوره زیبایی ها و تحولات طبیعت در بهار را به شکل مشاهده ای بیان کرده اند.

شاعرانی چون فرخی، عنصری، منوچهری و... که اشعار آنها ناظر به رستاخیز طبیعت است و جنبه واقع گرایانه دارد و به شکل نماد گرایانه و سمبلیک نمی باشد. و نگاه دیگر نگاه واقع گرایانه و توصیفی است که اغلب شاعران معاصر چنین نگاهی به بهار دارند.

در سبک عراقی شاعران بر مبنای نماد سازی و سمبل سازی ادبی بهار را توصیف می کنند و از آن مفاهیم عمیق تری برداشت می کنند و رستاخیز طبیعت آنها را به یاد روز رستاخیز می اندازد.

مثلاً مولانا می فرماید: ۸

چمنی که تا قیامت گل او به بار بادا	صنمی که بر جمالش دو جهان نثار بادا
زبگه میر خوبان به شکار می خرامد	که به تیر غمزه او دل ما شکار بادا
به دوچشم من ز چشمش چه پیامهاست هر دم	که دو چشم از پیامش خوش و پُر خمار بادا
در زامدی شکستم به دعا نمود نفرین	که برو که روزگارت همه بی قرار بادا
نه قرار ماند و نی دل، به دعای او زیادی	که به خون ماست تشنه که خدش یار بادا
تن ما به ماه ماند که ز عشق می گذارد	دل ما چو چنگ زهره که گسسته تار بادا
بگذار ماه منگر بگستگی زهره	تو حلاوت غمش بین که یکش هزار بادا

چه عروسی است در جان که جهان ز عکس رویش  
 چه دو دست نو عروسان تر و پرنگار بادا  
 به عذار جسم منگر که بیوسد و بریزد  
 به عذار جان نگر، که خوش و خوش عذار بادا  
 تن تیره همچو زاغی و جهان تن زمستان  
 که به رگم این دو ناخوش ابداً بهار بادا

### قرآن و نوروز:

قرآن و نوروز، مردم جهان را به تغییر و تحول درونی فرامی خوانند و آنها را به سوی زندگی بهتر رهنمون می شوند. دکتر محمد بقایی ماکان اقبال شناس برجسته جهان گفته است: نوروز اصولاً پیام آور تحول و دگرگونی است تحول طبیعت به آدمیان صلا می زند که در خودشان تحول و تغییری متناسب با احوال زمانی به وجود بیاورند. خداوند در سوره مبارکه رعد در آیه ۱۰ فرمود: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر واما بانفسهم» به مسلمانان و همه آحاد بشر می فرماید با تحول درونی خود را به سوی زندگی بهتر رهنمون کنید. بنابه صراحت این آیه شریفه هیچ قوم و ملتی نمی تواند بدون تحول درونی و اندیشه‌ای به پیشرفت و تکامل برسد بنابراین نوروز یک اندیشه الهی و اندیشه‌ای است که می توان آن را متناسب و باقداست کرد نوروز تحول و تجدیدی است که دستگاه آفرینش نیز طالب آن است. نوروز و آیین‌های وابسته به آن سنتی است برای پاسداشت جمال و جلال حیات و زندگی که پویایی و نوشدن طبیعت است، یعنی آن چه در عرفان به آن جلوه حق می گوئیم.

چه نغز گفته است سعدی شیرین سخن:

سوی گل و بانگ مرغ برخاست	هنگام نشاط و روز صحراست
نراش خزان ورق بیفشاند	نقاش صبا چمن بیاراست
مارا سرباغ و بوستان نیست	هرجا که تویی تفرج آنجاست
گویند نظر به روی خوبان	نهی است، نه این نظر که ماراست
در روی تو سر صنع بیچون	چون آب در آبگینه پیداست
چشم چپ خویشتن بر آرم	تا چشم نبیندت بجز راست
هر آدمیی که مهر مهوت	در وی نگرفت سنگ خاراست
روزی تر و خشک من بسوزد	آتش که به زیر دیگ سوداست
نالیدن بی حساب سعدی	گویند خلاف رای داناست

از ورطه ما خیر ندارد آسوده که بر کنار دریاست<sup>۹</sup>  
 به قول آقای بقایی ماکان بشر بر مینا و سنتی که دقیق و حساب شده  
 است، عوامل شادی آفرین را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد. حضور قرآن  
 بر سر سفره هفت سین مشخصه تفکیک ناپذیر نوروز در سنت الهی است.  
 نوروز که روز آغازین بهار است و همراه با طراوت و سرسبزی طلوع  
 می کند یادآور جلال و جبروت خداوندی است و در حقیقت برای نوع بشر مژده  
 رستگاری و دیدار روی یار را به ارمغان می آورد:

ایمن باد بهار بوستان است	یا بوی وصال دوستان است؟
دل می برد این خط نگارین	گوی خط روی دلستان است
ای مرغ به دام دل گرفتار	باز آئی که وقت آشیان است
شبهها من و شمع می گدازیم	این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارات	بر راه و، نظر بر آستان است
ور بسانگ می‌ؤذنی می آید	گویم که درای کاروان است
با آن همه دشمنی که کردی	باز آئی که دوستی همان است
با قوت بازوان عشقت	سرینجه صبر ناتوان است
بیزاری دوستان دمساز	تفریق میان جسم و جان است
نالدن درد ناک سعدی	بر دعوی دوستی بیان است
آتش به نی قلم در انداخت	وین حبر که می رود دخان است <sup>۱۰</sup>

بنابراین: بارسیدن نوروز و دیدن ارمغان بهار باید در جسم و جانمان تحول ایجاد  
 نماییم و از رحمت و اسعه حضرت حق بهره مند شویم که بهار شدن و بهار را  
 درک کردن رمز رستگاری است. در پایان شعر آقای مهدی سهیلی تقدیم  
 حضورتان می کنم.

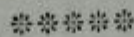
بهار شدن:

خوشا ز اشک، به شبها ستاره بارشیدن	به حال جذبه، مقیم شبان تارشدن
به روشنایی باطن درون خود دیدن	ز عمرهای هدر کرده، شرمسار شدن
به باغهای سحر از نسیم رحمت دوست	شکوفه دادن و گل کردن و بهار شدن
بیا به روح بیوند و جاودانه بمان	اگر که هست تو را شوق پایدار شدن
اسیرتن چوشوی! زانکه آخرش این است:	به خاک رفتن و پوسیدن و غبار شدن

توان نار شدن در تو هست و قدرت نور  
 چه عارفانه بود در خیال رفتن عمر  
 اگر که نور نگردی، سزاست نار شدن  
 به شام مرگ، نهانت کنند در دل خاک  
 زمانه را همه دم، محو جویبار شدن  
 به هوش باش و مشو مست مال و جاه، مباد  
 به روز حشر بود صبح آشکار شدن  
 که از کفت برود هوشیار شدن

مراجع و مأخذ:

- ۱ - مثنوی معنوی دفتر اول، به اهتمام رینولد نیکلسون، نشر ثالث ۱۳۸۲ ش، ۹۰-۸۹ شماره، ۲۰۵۵-۲۰۵۰
- ۲ - خبرگزاری آفتاب نوروز در روز صلح و دوستی جهانی
- ۳ - گزیده غزلیات شمس (مولانا جلال الدین محمد بلخی) به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲، چ چهارم، غزل ۸۵، ص ۱۰۵-۱۰۶
- ۴ - خبرگزاری آفتاب... روز صلح و دوستی جهانی
- ۵ - کلیات سعدی غزل ۲۲۹ ص ۴۹۳ به تصحیح محمد علی فروغی انتشارات امیر کبیر چاپ سیزدهم سال ۱۳۸۳
- ۶ - خبرگزاری آفتاب نوروز - روز صلح و دوستی جهانی
- ۷ - خبرگزاری فارس - اعمال و آداب عید نوروز در احادیث و روایات
- ۸ - کلیات دیوان شمس تبریزی، ص ۱۱۱ غزل ۱۶۶
- ۹ - کلیات سعدی، ص ۴۲۷ به تصحیح محمد علی فروغی انتشارات امیر کبیر چاپ سیزدهم ۱۳۸۳
- ۱۰ - کلیات سعدی غزل ۷۹ ص، ۴۲۱ به تصحیح محمد علی فروغی انتشارات امیر کبیر چاپ سیزدهم سال ۱۳۸۳.





## آینده مسلمانان در آینه شعر اقبال

چکیده:

در لابلای اشعار هدف آمیز اقبال مطالبی دیده می شود که نمایانگر انتظار وی از خوانندگان بویژه مسلمانان جهان، جهت درک و پیگیری اشارات پیام وی برای بهبود آئینه انفرادی و اجتماعی شان عبارت است. به برکت بصیرت و درایت خود اقبال اوضاع آتی نوع بشر را در ذهن خود مرتسم داشته، مسلمانان را جهت دفاع از حقوق حقه خود و پاسخ گویی به مبارزات عناصر ضد اسلامی رهنمون می گردد. شعر اردو و فارسی اقبال هر دو با این موضوعات ارتباط نزدیک و مکرر دارد که در این مقال از آن استفاده شده است. اقبال اندیشمند نیاز به تحصیل علم جدید را تأکید می کند. در همین حال ما را از تأثیرات سوء فرهنگ و تمدن غرب بر حذر می دارد. از طرف دیگر بر اثر خط مشی های ملل باختری وقوع تصادم با اهل اسلام را نیز پیش بینی می کند.

\*\*\*

زیبایی و درخشندگی آسمان مدیون ستاره هاست. تمام ستاره ها می درخشند اما درخشندگی بعضی از آنها نمایان است. مانند همین شاعر مشرق، علامه دکتر محمد اقبال نیز میان شاعران معاصر، برجسته و درخشنده تر است و تابندگی اش به چهارچوب عالم رسیده است. نه اقبال و نه فلسفه اش هیچکدام از اینها احتیاج به معرفی نیست. چیزی که محتاج شناخت بیش تر است، اشعار مخصوص اقبال است که لابلای اشعار او دیده می شود و اقبال با تمام قدرت و توانایی اشعار خود منتظر کسانی هست که بیایند و بخوانند و درک کنند که چه پیام و اشارات در آن راجع به آینده مسلمانان منعکس شده است و آن را بشناسند.

اقبال طالب توجه مسلمانان بود تا آنان آگاهی یافته برای چاره مشکلات خود بکوشند. به همین سبب نه تنها از آینده مسلمانان صحبت می‌کند بلکه راجع به اقوام دیگر که در کمین آنها نشسته‌اند، صحبت کرده است، که چه می‌اندیشند و چگونه خواهند بود و چه‌ها خواهند کرد.

اگر کمی دقیق‌تر بنگریم خواهیم دید که بصیرت اقبال پی برده بود که اقوام دیگر کدام جنبه‌های ضعیف مسلمانان را هدف نقب خود قرار خواهند داد یا خود مسلمانان به نادانی و کم فهمی چه بلاها را بر سر خود خواهند آورد. شما می‌توانید این مطالب را آینده‌شناسی اقبال یا آینده مسلمانان نگری او تلقی نمایید.

در این اوضاع و خیم و هرج و مرج، اگر مسلمانان بخواهند که خود را بشناسند و از گودال پستی بیرون بیایند، باید که اشعار «اردو» و «فارسی» اقبال را با توجه و نگاه عمیق مطالعه بکنند و در روشنایی این مطالعات، ناتوانی خود را دور سازند و بکوشند تا به هدف زندگی برسند.

قبل از این که اشعار اقبال به طور اجمالی توضیح داده شود، احتیاج دارد که بگویم که من این مقاله را بر دو قسمت منقسم کرده‌ام:

- قسمت اول: وجوه و علل زوال مسلمانان چه در گذشته چه در آینده؛  
قسمت دوم: طریق دور ساختن علل زوال، و عروج دوباره مسلمانان

### قسمت اول

اقبال در اشعار خود جنبه‌های مختلف را که باعث انحطاط و زوال مسلمانان خواهند شد روشن ساخته است. با نظر اجمالی معلوم می‌شود که ما با همان اوضاع و خیم روبرو هستیم که اقبال ما را آگاه ساخته بود. به همین سبب ما در قسمت اول چهار جنبه مخصوص را مورد بررسی قرار داده‌ایم که اقبال خودش نیز تمام توانایی و قدرت خود را در فهماندن آن صرف کرده بود. آن نکات از این قراراند:

- ۱ - فروغ علوم مادی و جدید و تأثیر منفی آن بر مسلمانان؛
- ۲ - سیاست جدید غرب و تصادم آن با اسلام؛
- ۳ - فروغ فرهنگ و تمدن غرب و اثرات منفی آن بر فرهنگ اسلامی؛
- ۴ - دخالت اقوام غرب در معاملات مذهبی مسلمانان

### ۱. فروغ علوم مادی و جدید و تأثیر منفی آن بر مسلمانان :

اقبال خودش تحصیلات عالی را در اروپا فرا گرفته بود، بنابراین از فساد علوم و افکار آنان آگاهی داشت. اقبال در اشعار، راجع به خصوصیات منفی علوم عقلی زیاد صحبت کرده است. به عقیده اقبال علوم مادی و عقلی نه تنها فکر انسانی را تیره تر می کند بلکه موجب فساد و ضعف اخلاق و کردار می باشد. خواهش وسایل مادی خصوصیت دیگر آن است که در میان انسان و انسانیت رخنه می اندازد. این درست است که بدون تحصیل این علوم امکان ندارد که آرزوی تسخیر کاینات یا خواهش متمدن شدن بر آورده شود. برای همین اقبال می گوید که فرا گرفتن این علوم را ترک نکنید فاما چشم بینای خود را بیدار بگذارید :

من آن علم و فراست باپرکاهی نمی گیرم      که از تیغ و سپر بیگانه سازد مردغازی را  
بهر نرخی که این کالا بگیری، سودمندافتند      به زور بازوی حیدر بده ادراک رازی را<sup>(۱)</sup>

ولی اگر محصلی فهم و فراست خود را به کار نبندد در آن صورت این علوم او را مسحور ساخته از شعور و خرد بیگانه می سازد و آن شخص بدون اینکه در عمق این علوم فکری بکند در ظاهر آن نگاه می اندازد و صلاحیت فکر و تدبیر را از دست می دهد و از راه اصلی و هدف زندگی خود منحرف می شود:  
قدح خرد فروزی که فرنگ داد ما را      همه آفتاب لیکن اثر سحر ندارد<sup>(۲)</sup>  
و در جای دیگر می گوید:

مکدر کرد مغرب چشمه های علم و عرفان را

جهان را تیره تر سازد چه مشائی چه اشراقی<sup>(۳)</sup>

اقبال خیلی زود پی برد که مسلمانان تحت تأثیر پیشرفت و حلیه ظاهری اهل غرب قرار گرفته اند و حاصل اصلی آن علوم را گذاشته اند و خرابیهایی را که خود ملت های غرب را ناامید ساخته است اصل حاصل پنداشته اختیار کردند. برای همین اقبال می گوید که طلسم علوم غرب، فکر و نظر عامه مردم را آلوده کرده است و آنان نمی توانند سمت درست را بیندیشند و اگر مسلمانان بر تعلیمات پیغمبر خود نظری بیندازند پی می برند که خداوند متعال انسان را

۱- زبور عجم از علامه انبال (کلیات فارسی) ص ۴۹۶

۲- همان، ص ۴۴۹.

۳- زبور عجم از علامه انبال، ص ۴۲۰

به خاطر علم و عقل بر مخلوقات دیگر فوقیت داده است. علم بزرگترین حقیقت و اصل کائنات است. مقصود علم آن است که انسان را بر معراج انسانیت برساند و در قلب او عجز و انکساری و تقوی پدید آورد نه اینکه او را مطلب پرست و خود خواه و بی دین و بد خلق و خُوبسازد.

اقبال نیز احساس کرد که علوم مادی و جدید در ظاهر بسیار خوب و سودمند معلوم می شوند اما در باطن حاصل خصوصیات منفی است و اگر مسلمانان بدون توجه به اصل موضوع، آنها را فرا گیرند، در آن صورت زیان بیشتر به آنها وارد می شود و فکر و ذهن مسلمانان تیره و تاریک می شود. اقبال از مسلمانان انتظار داشت که فکر خود را عیار ساخته، خوب و بد این علوم را از هم جدا سازند و همان بپذیرند که می خواهند و یا احتیاج دارند و به هیچ وجه تشخص اسلامی خود را از دست ندهند و به سبب این علوم، یأس و ناامیدی را به خود راه ندهند و در احساس کمتر بودن مبتلا نشوند. زیرا که این تمام احساسات انسان را بر می انگیزد که مانند اهل غرب حلیه خود را تغییر داده در تن پروری مشغول شوند و امتیاز خوب و بد و جفاکشی را رها کرده مبتلای مادیت پسندی بشوند. اقبال می دانست در نتیجه، ما همه غیرت و حمیت و خودی را از دست خواهیم داد.

حکمت ارباب دین کردم عیان	حکمت ارباب کین مکر است و نین
حکمتی از بسند دین آزاده	مکتب از تدبیر او گیرد نظام
شیخ ملت با حدیث دلنشین	از دم او وحدت قومی دو نیم
وای قومی کشته تدبیر غیر	می شود در علم و فن صاحب نظر
نقش حق را از نگین خود سترد	بسی نصیب آمد ز اولاد غیور
از حیا بیگانه پیران کهن	

اقبال در منظومه کتاب «بال جبریل» همین موضوع تن آسانی و حصول آسایش مادی را مورد بحث قرار داده و گفته است که مسلمانان شما صبر و

۱ - پس چه باید کرد (مثنوی) از اقبال، ص ۸۱۱.

فناخت و روح اسلامی و جفاکشی را در عوض تن پروری و آسایش مادی از دست خواهید داد و می‌گویید :

تیری صوفی هین افرنگی، تیری قالین هین ایرانی

لهو مجھ کو رلاتی ہ جو انون کی تن آسانی

امارت کیا شکوہ خسروی بھی ہو تو کیا حاصل

نہ زور حیدری تچھ مین نہ استغنا مسلمان

نہ دھوند اس چیز کو تھذیب حاضر کی تجلی مین

کہ پایا مین نہ استغنا مین معراج مسلمان

عقابی روح جب بیدار ہوتی ہ جو انون مین

نظر آتی ہ اسکو اپنی منزل آسمانون مین (۱)

همانطوری که اقبال پیش بینی کرده بود مسلمانان همان اشتباه فاحش را کرده‌اند یعنی به جای اینکه اصل علم را حاصل می‌کردند پوچ را حاصل کرده‌اند و خرابی‌هایی را که اقبال نشان داده بود در میان خود راه دادند در نتیجه ما مسلمانان تن آسان شدیم و هنر را یاد نگرفته نگاه به اقوام دیگر دوخته‌ایم و مجبوریم بر گفته‌های آنان عمل بکنیم و برای این کار ما مذهب و فرهنگ اسلامی را نیز کنار گذاشتیم. حالا ما به ظاهر مسلمان هستیم اما در اصل مسلمان نیستیم و از علم عرفان و اخلاق و کردار بزرگان خود نا‌آشناییم، به همین سبب هر حادثه‌ای که در دنیا اتفاق می‌افتد باعث بیدار ساختن حمیت آنان نمی‌شود و قلب شان را به لرزه در نمی‌آورد.

### سیاست جدید غرب و تصادم آن با اسلام:

اقبال نه تنها در معاملات فرهنگی و علمی مهارت داشت بلکه نگاه سیاسی وی نیز عمیق بود. برای همین اقبال مسلمانان را آگاه می‌ساخت که از توطئه‌های اقوام باطل آگاه باشند و بدانند که آنها تنها مذهب و فرهنگ ما را هدف خود قرار نداده‌اند بلکه از لحاظ سیاسی نیز می‌خواهند که ما صاحب بصیرت نباشیم و آنها موفق بشوند که بر تمام ممالک مسلمانان تسلط یابند. برای رسیدن به هدف خود آنان اول فکر و نظر اقوام شرق را از ایشان سلب خواهند کرد (با علوم جدید و مادی) زیرا که بعداً کسی نمی‌ماند که از آنها جلوگیری بکند و آنها براحت یک یک ملت مسلمان را از بین خواهند برد. اقبال

۱- بال جبریل (کلیات اردو) از اقبال، ص ۴۱۱، ۴۱۲.

در منظومه‌ای که به نام «فرمان ابلیس» است همین چیز را بیان کرده است که چونکه اهل غرب می‌دانند که تا وقتی که امت مسلمه و بخصوص مسلمانان شبه‌قاره پاک و هند در عشق پیغمبر اسلام گرفتارند هیچکس نمی‌تواند آنان را شکست بدهد. به همین سبب اهل غرب به این طرف بیشتر توجه دارند و می‌کوشند که از قلب مسلمانان این منطقه «روح محمد ص» را دور سازند و بر آنها غالب بشوند. همین طور دربارهٔ اقوام عرب که پیشرو دین اسلام شمرده می‌شوند، اقبال به زبان ابلیس می‌گوید که اگر افکار عرب تغییر داده فرنگی مآب بکنید، این چیز باعث می‌شود که اسلام از حجاز و یمن که مرکز اسلام هست خارج شود و همچنین اگر بخواهید که ملت افغانان که غیرت و حمیت دین، بیشتر از همه دارند بی‌عمل شود، باید که رهنمایان مذهبی آنان را از ره منحرف سازید اقبال می‌گوید:

لاکر برهمنون کو سیاست ک بیچ مین	ز تار یون کو دیر کهن س نکال دو
وه ناقه کش که موت س درتا نهین ذرا	روح محمد ص اسک بدن س نکال دو
فکر عرب کو د ک فرنگی تخیلات	اسلام کو حجاز و یمن س نکال دو
افغانیون کی غیرت دین کا ه به علاج	ملا کو ان ک کوه و دمن س نکال دو
اهل حرم س ان کی روایات چھین لو	آهو کو مرغزار ختن س نکال دو (۱)

این اشعار شاهد بر دقت نظر اقبال هستند که او چطور قبل از وقت آگاه شد و ما را آگاهی داد.

اقبال می‌دانست کسانی که برای تحصیلات عالی به فرنگ می‌روند در مدت اقامت خود نیز تحت تأثیر افکار و سیاست و فرهنگ و تمدن قرار می‌گیرند. در نتیجه فکر می‌کنند که تمام چیزهایی که اهل غرب دارند، عالی و پربها و درست است و چیزها و فرهنگ و تمدن و افکار که ما داریم، فرسوده، بی‌ارزش و نادرست است. اقبال می‌دانست که چون مردمان زمان او با افکار و فرهنگ غرب آنقدر تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، پس چطور ممکن است که مردمان زمان آینده و بخصوص مسلمانان آینده مسحور نشوند و او آگاهی داشت که این تعداد مسحور شدگان دو برابر خواهد شد. چونکه سیاست غرب همیشه به نفع شخصی می‌باشد به این خاطر مسلمانان در آینده برای نفع شخصی خود خواهند کوشید و نفع ملت چیز جداگانه خواهد شد. دوم اینکه چون اهل غرب خواهند دید که همهٔ مسلمانان مانند آنها شده‌اند و شخص مخصوص یا گروه

۱ - ضرب کلیم (اردو کلیات) از اقبال ص ۶۰۸.

مخصوص بر ضد فرهنگ و افکار و مذهب آنها می‌کوشد آن را مانع راه خود دانسته از راه دور خواهند ساخت:

فریاد از افرنگ و دلاویزی افرنگ      فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ  
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ      معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز<sup>(۱)</sup>

در زمان اقبال ملوکیت و اشتراکیت و جمهوریت نمو می‌یافتند و مدارج و مراحل پیشرفت را طی می‌نمودند. ولی صاحب نظران آن زمان بخصوص اقبال از اینها ناآزادی بود. زیرا که این طرز حکمرانی فقط برای محکوم ساختن اقوام مختلف بود و اقبال می‌دانست که اگر همین طرز سیاست ادامه پیدا کند در آن صورت لطمه شدیدی به مسلمانان می‌خورد بنابراین او می‌خواست که مسلمانان را از خرابیهای آنها آگاه سازد تا آنها هوشیار بمانند و در دام شعارهای ظاهری مانند احترام انسانیت و آزادی شخصی و خودمختاری گرفتار نشوند چرا که مقصود اقوام دیگر فقط مرعوب کردن و غلبه یافتن بر مسلمانان است. اقبال در اشعار خود اقوام مغلوبه را به پرنده ناتوان تشبیه داده است که در چنگ شاهین گرفتار باشد:

ترا نادان امید غم گساری‌ها ز افرنگ است

دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است<sup>(۲)</sup>

- اقبال سیاست غرب را برای بنی نوع انسان به جای رحمت، زحمت می‌پنداشت. ما می‌توانیم خرابی‌هایی که ملوکیت و اشتراکیت و جمهوریت در میان اقوام مختلف به بار آورده است، مشاهده کنیم. چون در این زمان همه چیز مثل روز روشن شده است چون اشتراکیت تقریباً از بین رفته است. با وجود از بین رفتن، ذهن‌های انسان را مسموم ساخته است. هر سه طرز حکمرانی با افکار و مقررات اسلام متصادم است. اقبال در شعر خود به این جانب اشاره کرده است که چون ارباب سیاست غرب دانستند که در ملتهای محکوم کم‌کم شعور سیاسی بیدار می‌شود آنها بر چهره ظاهری ملوکیت، حجاب جمهوریت انداختند؛ می‌گویند:

۱- زیور عجم فارسی (کلیات)، ص ۴۷۵.

۲- زیور عجم، ص ۵۲۱.

## هـ - وهی ساز کهن مغرب کا جمهوری نظام

(۱) جس کہ پردون مین نهین غیر از نوای قیصری

جای دیگر اقبال می گوید :

فرنگ آیین جمهوری نهادست	رسن از گردن دیوی گشاد است
نوا بی زخمه و سازی ندارد	او بی طیاره پروازی ندارد
زباغش کشت ویرانی نکوتر	ز شهر او بیابانی نکوتر
چو رهزن کاروانی درتگ و تاز	شکمها بهر نانی درتگ و تاز
روان خوابید و تند بیدار گردید	هنر با دین و دانش خوار گردید
خرد جز کافری کافرگری نیست	فن افرنگ جز مردم دری نیست
گرومی را گرومی در کمین است	خدایش یار اگر کارش چنین است
ز من ده اهل مغرب را پیامی	که جمهور است تیغ بی نیامی (۲)

اقبال این عقیده هم دارد که چون جمهوریت حامل تمام خرابی و فساد است بنا بر این راجع به جمهوریت فکر کردن جز از فکر ابله هیچ نیست:

متاع معنی بیگانه از دون فطرتان جویی زموران شوخی طبع سلیمانی نمی آید  
گریز از طرز جمهوری، غلام پخته کاری شو که از مغز دو صد خر فکر انسانی نمی آید (۳)

آغاز اشتراکیت در همان زمان بوده است و عموم مردم را با نعره های عدل و مساوات مسحور می ساخت اقبال این فریب اهل غرب را شناخته و پی برده بود که این تمام طریقه های حکمرانی که در دنیا پشت سرهم رایج می شوند افسانه ی است و برای سلب کردن آزادی دینی و تحریر و سخن است نه تنها این بلکه چون اهل غرب می خواهند که مملکتی را در فقر و ناتوانی گرفتار کنند و در نتیجه آن هرج و مرج سیاسی نمودار می شود و یکی از این سه طریق حکمرانی را در میان مردمان مروج می سازند و یا اینکه اگر اهل آن کشور با یکی از این طریق سیر می شوند با طریق دومی سعی می کنند که مردمان آنجا زیر دست آنها بمانند و اهل دنیا را نمی گذارند که جز این سه طرز راجع به چیز دیگر فکر بکنند. اقبال در کتاب زبور عجم خرابی های اشتراکیت را به این صورت بیان کرده است:

۱ - بانگ درا کلیات اردو، ص ۲۶۱.

۲ - زبور عجم، گلشن راز جدید، از اقبال ص ۵۵۹ - ۵۶۰.

۳ - پیام مشرق از اقبال، ص ۳۰۵.



نسنه‌ای را که دو صد فتنه به آغوشش بود

(۱) دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز

اقبال تمام خراب کاری‌های سیاسی اهل غرب را در چشمان مسلمانان منعکس کرد، چرا که او می‌دانست که مسلمانان غافل هستند و از چشم بصیرت استفاده نمی‌کنند بنابراین این امکان زیاد است که مسلمانان در شکنجه‌های آنها گرفتار شوند و فریب آنها را بخورند و فریفته سیاست غرب بشوند و در وام بلا بیفتند:

در ضمیر ملت گیتی شکن	دیده‌ام آویزش دین و وطن
روح در تن مرده از ضعف یقین	ناامید از قوت دین مبین
تُرک و ایران و عرب مست فرنگ	هر کسی را در گلوشت فرنگ
شرق از سلطانی مغرب خراب	اشتراک از دین و ملت برده تاب... <sup>(۲)</sup>

در همین منظومه راجع به اشتراک اقبال چنان می‌گوید:

رنگ و بو از تن نگیرد جان پاک	جز به تن کاری ندارد اشتراک
دین آن پیغمبر حق ناشناس	بر مساوات شکم دارد اساس <sup>(۳)</sup>

و راجع به ملوکیت می‌گوید:

هم ملوکیت بدن را فربهی است	سینه بی نور او از دل تهی است
مثل زنبوری که برگل می‌چرد	برگ را بگذارد و شهادش برد
شاخ و برگ و رنگ و بوی گل همان	بر جمالش ناله بلبل همان
از طلسم و رنگ و بوی او گذر	ترک صورت گوی و در معنی نگر
مرگ باطن گرچه دیدن مشکل است	گل مخوان او را که در معنی گل است <sup>(۴)</sup>

ولی متأسفانه خرابی‌هایی سیاست جدید را که اقبال ما را از آن آگاه کرده بود، نشناختیم یا اقبال را نخواندیم بنابراین متوجه هم نشدیم و گرفتار همان مصائب شدیم، در نتیجه ما مسلمانان در ظاهر آزاد ولی در حقیقت تابع اقوام غرب هستیم نه آزادی فکر داریم و نه قادر بر این هستیم که در معاملات خود به تنهایی تصمیم بگیریم. ملت‌های مسلمانان مانند مهره‌های شطرنج می‌مانند که در اختیار اقوام غرب هستند و آنها می‌بازند:

۱- زبور عجم، کلیات فارسی، ص ۴۶۲

۲- جاوید نامه، از قبال، ص ۶۵۰

۳- همان، ص ۶۵۲.

۴- جاوید نامه (کلیات فارسی)، ص ۶۵۲.

می‌کند بسند غلامان سخت تر  
گر می‌هنگامهٔ جمهور دید  
حریت می‌خواند او را بی بصر  
پرده بر روی ملوکیت کشید  
کا رخود را پخته کرد و خام گفت  
با کلیدش هیچ در نتوان گشود<sup>(۱)</sup>

نعرهٔ جدید اهل غرب که این روزها میان ملت‌های مسلمانان نیز مقبول است که «مذهب از سیاست جداست». این نعره به نفع آنان و به ضرر مسلمانان تمام می‌شود؛ زیرا که به وسیلهٔ این نعره مسلمانان راه خود را گم می‌کنند و مجبورند که از قرآن استفاده نکنند در آن صورت دوام آنان نا پایدار و اهل غرب استحکام می‌یابند و بر مسلمانان غلبه حاصل می‌کنند. اقبال این را هم می‌گوید که ای مسلمانان اگر شما مذهب و سیاست را از هم جدا خواهید کرد در آن صورت فقط در میان انسانها، جنگیزی و بربریت می‌ماند:

زمام کار اگر مزدور ک هاتون مین هو پهر کیا

طریق کوهکن مین بهی رمی حیلہ هین پرویزی

جلال پادشاهی هو که جمهوری تماشا هو

جدا هون دین سیاست سـ توره جاتی هـ جنگیزی<sup>(۲)</sup>

جای دیگر راجع به طریق حکمرانی‌های ناقص می‌گوید:

هنوز اندر جهان آدم غلام است نظامش خام و کارش ناتمام است<sup>(۳)</sup>

اقبال در اشعار خود اشتراکیت، جمهوریت و ملوکیت هر سه را رد کرده است؛ زیرا تمام خرابی‌هایی را که این سه نظام بر سر انسان و بخصوص به مسلمانان می‌آورد، شناخته بود. به همین سبب او بر (جمعیت الاقوام) «جمعیت اقوام» که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شده بود اعتقاد نداشت زیرا که می‌دانست که چون اختیار این سازمان در دست اقوام غرب هست بنابراین نمی‌تواند مسأله‌های مسلمانان را حل بکند. در کتاب «پیام مشرق» می‌گوید:

برافستد تا روش رزم در این بزم کهن دردمندان جهان طرح نو انداخته اند

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند<sup>(۴)</sup>

۱ - پس چه باید کرد (مثنوی) ص ۸۳۱.

۲ - بال جبریل (کلیات اردو)، ص ۳۳۲.

۳ - ارمغان حجاز (فارسی)، کلیات فارسی، ص ۹۷۲.

۴ - پیام مشرق (فارسی)، ص ۳۶۳.

بعد از گذشت زمان مردمان جهان دیدند که نه تنها «جمعیت اقوام» بلکه سازمان ملل متحد» این زمان نیز نتوانسته است که از این کشت و کشتار جلوگیری کند و تمام کشورهای اسلامی تقریباً با همان اوضاع روبرو هستند که در قدیم حبشه و ترکیه بودند.

### فروغ فرهنگ و تمدن غرب و اثرات منفی آن بر مسلمانان:

مسلمانان نه تنها در شجاعت و دلیری بلکه در تعلیم و فرهنگ و تمدن و اخلاق از ملت‌های معاصر خود، پیش افتاده بودند و در تمام جنبه‌های زندگی بر دیگران فوقیت داشتند. این کامرانی و موفقیت، اولاد آنان را از حرکت و جستجو باز داشت در نتیجه ذوق و آموختن در آنان کم و استعداد‌های ایشان مفقود شد. اقوام و قوت‌های دیگر که منتظر چنین فرصتی بودند علم و استعداد‌های خود را افزودند و از مسلمانان چیزهایی را که یاد گرفتند در میان خود رواج دادند تا اینکه اقوام غرب مسلط بر اقوام شرق شدند و مسلمانان به جای اینکه مقاومت می‌کردند و یا با هم فکری کرده راه حل برای این پیدا می‌کردند و علم و هنر آموخته بر آنها برتری می‌جستند، بدون فکر و دقت، تسلط آنان را پذیرفتند و کورانه هر حکم آنان را به جا آوردند و در هر چیز و همه جا از آنها تقلید کردند. در نتیجه این تمام اوضاع، توجه مسلمانان از اسلام و از فرهنگ خود منعطف شد و برای سنجیدن درست یا غلط، عیارشان دلایل عقلی و مادی شد. اقوام و مفکران غرب با ضعف اهل شرق آشنا شدند. در میان مسلمانان، تصور وطن و ملت را به وجود آوردند و تصور یک ملت را از ذهن آنان محو ساختند و از لحاظ وطن و نژاد و لسان منقسم کردند، هم آهنگی دینی و تمدنی مسلمانان از خود پاره شد.

اقبال در زمان اوج اهل غرب بر آن سرزمین قدم نهاد و چون با دقت نظری از نزدیک آنان را مشاهده کرد فهمید که فکر و نظر جدید اهل غرب، اساس معیشت و مذهب و سیاست و اخلاق و طرز معاشرت مسلمانان را متزلزل خواهد کرد.

اقبال در اشعار خود همین پیغام را به ما رسانده است، «شکوه» و «جواب شکوه» منظومه‌های معروف است. اقبال در «جواب شکوه» در زبان خدا از انسان گله می‌کند که چرا شما مسلمانان در گروه و ملت‌ها منقسم شدید؟ چرا وضع ظاهری شما مانند یهودیان است؟ شما مسلمانان گله می‌کنید که خدا ما را نیست و نابود می‌سازد. در حالی که کسانی که نیست می‌شوند اصلاً مسلمان نیستند

می‌گوید:

شور هـ هوگت دنیا هـ مسلمان نابود

هم یه کت هین که تهه بهی کهن مسلم موجود

وضع مین تم هو نصاری تو تمدن مین هنود

یه مسلمان هین! جنهین دیکه که شرمائین یهود

یون تو سید بهی هو، مرزا بهی هو، افغان بهی هو

تم سبهی کچه هو، بتاؤ تو مسلمان بهی هو (۱)

آرزوی اقبال برای مسلمانان این بود که آنان نباید گرفتار مصیبت‌هایی بشوند که آنان را از راه خود منصرف سازند. بنابر این اقبال طرفدار این بود که مسلمانان همان قدر از علوم غرب آشنا بشوند و آن را بیاموزند که برای پیشرفت امت مسلمة پُر ارزش باشد. اقبال هیچ وقت تمام علم و هنر غرب را مورد تنقید قرار نداد، البته نمی‌خواست که مسلمانان بر هر نکته و هر کلمه آنان عمل بکنند بلکه اهل شرق همان چکیده‌ها را در خود جذب کنند که با روح اسلام متصادم نباشد. اقبال بر اوضاع آن زمان افسوس می‌خورد زیرا که او می‌دید که اهل شرق گرفتار زیبایی ظاهری و فریفته فریبندگی آن علوم و افکار می‌شود در حالی که همان علوم و افکار باعث انحطاط جامعه و اخلاق آنها می‌باشد می‌گوید:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد      زیر گردون رسم لا دینی نهاد (۲)

جای دیگر می‌گوید:

آه یورپ زین مقام آگاه نیست      چشم او ینظر بنور الله نیست

اوندانند از حلال و از حرام      حکمتش خام است و کارش ناتمام (۳)

در کتاب «زبور عجم» راجع به همین می‌گوید:

اگر در دل جهانی تازه داری برون آور

(۴) که افرنگ از جراحی‌های پنهان بسمل افتاد است

در جاوید نامه می‌گوید:

۱ - بانگ درا (اردو)، ص ۲۰۳.

۲ - پس چه باید کرد (مثنوی، کلیات فارسی)، ص ۸۳۹.

۳ - همان، ص ۸۲۶.

۴ - زبور عجم، کلیات فارسی، ص ۴۹۵.

در جهان او دو صد فردوس رنگ	می شناسی چیست تهذیب فرنگ
شاخ و برگ و آشیانها سوخته	جلوه هایش خانمانها سوخته
دل ضعیف است و نگه را بنده ای است	ظاهرش تابنده و گیرنده ای است
پیش این بستخانه افتد سرنگون	چشم بیند دل بلفزد اندرون
دل به ظاهر بسته را تدبیر چیست؟ <sup>(۱)</sup>	کس نداند شوق را تقدیر چیست؟

اقبال نه تنها خرابی هایی که در صورت تقلید کورانه در اقوام مسلمانان رونما خواهد شد، را انگشت نشان ساخته بلکه هیأت جامعه را نیز در اشعار خود بیان کرده است. در مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» همین کیفیت را بیان می کند:

دختران او به زلف خود اسیر	شوخ چشم و خود نما و خرده گیر
ساخته پرداخته، دل باخته	ابروان مثل دو تیغ آخته
ساعده سمین شان عیش نظر	سینه ماهی به موج اندر نگر
ملتی خاکستر او بی شرر	صبح او از شام او تاریک تر
هر زمان اندر تلاش ساز و برگ	کار او فکر معاش و ترس مرگ
منعمان او بخیل و عیش دوست	غافل از مغزاند و اندر بند پوست
قوت فرمائرو معبود او	در زیان دین و ایمان، سود او
از حد امروز خود بیرون نجست	روزگارش نقش یک فردا بست
از نیاکان دفتری اندر بغل	الامان از گفته های بی عمل
دین او عهد بستن به غیر	یعنی از خشت حرم تعمیر دیر
آه قومی دل ز حق پرداخته	مرد و مرگ خویش را نشناخته <sup>(۲)</sup>

اقبال در اشعار بالا به همین طرف اشاره کرده است که ما از فرهنگ اسلامی روی خود را برگردانده ایم و آن هم به این سبب که در فکر ما این جاگزین شده است، هر چیزی که مال ماست هیچ و پوچ است برای همین ما، مانند دیگران ظاهر پرست و ظاهر بین شده ایم. آرزوی ما همین شده است که هر طور که باشد ما مثل آنان دیده شویم و آن هم نه در علم و هنر بلکه فقط در شکل و ظاهر.

۱ - جاوید نامه، ص ۷۶۷.

۲ - پس چه باید کرد، ص ۸۱۲.

## دخالت اقوام غرب در معاملات مذهبی مسلمانان:

معاملات دینی مهم‌ترین معاملات زندگی انسانی می‌باشد. بخصوص در زندگی مسلمانان، دین مقام و اهمیت خاص دارد. مسلمانان از قرآن در تمام معامله‌های زندگی رهنمایی حاصل می‌کنند. اهل غرب همین چیز را شناختند که تا وقتی که مسلمانان به علوم دینی خود مایل اند و از قرآن رهنمایی حاصل می‌کنند هیچ قوت دنیاوی نمی‌تواند آنها را از راه خود برگرداند و با شکست دچار سازد. از آن روزگار کوشش غرب بر آن است که هر طوری که باشد مسلمانان را به طرف دنیا و به علوم جدید و افکار نو ملتفت سازند تا به جای قرآن با علوم جدید رهنمایی حاصل بکنند و در زندگی مسلمانان اهمیت قرآن کم شود و هرج و مرج شدید رونما شود.

اقبال با مکر و فریب‌های اقوام باطل آشنا بود و می‌دانست که این تمام نعره‌های مساوات، عدل، انسان دوستی و آزادی زنان برای گمراه ساختن افراد جهانی و بخصوص برای مغلوب ساختن و مسموم کردن فکر و ذهن مسلمانان است تا جوانان ملت اسلامیة دین خود را ناقص فکر کنند.

اقبال می‌گوید که از وقتی که جوانان ما از مرکز اصلی خود یعنی «توحید» دور شده‌اند و علوم غرب و اقوام باطل را از خود برتر دانسته‌اند خوف و ترس غیر الله (چیزهای دنیاوی و اقوام دیگر) بر قلب آنان چیره شده است و ترس و درماندگی و بیچارگی آنان را افزوده است و آنها آن چنان سرنگون شده‌اند که در مسأله‌های دینی و تنازعات شخصی منتظر ثالثی آنان هستند، بلکه چشم دوخته منتظر آن هستیم که بیایند و مسأله‌های ما را حل سازند:

مهر پیش نرنگی حاجت خویش      ز طاق دل فروریز این صنم را<sup>(۱)</sup>

یا در جای دیگر می‌گوید:

سجودی آوری دارا و جم را      مکن ای بیخبر رسوا حرم را<sup>(۲)</sup>

اقبال یقین داشت که اگر مسلمانان همین طور شیفته و فریفته علوم و افکار غرب بشوند این شیفتگی در آینده چند برابر خواهد شد و خطر هلاکت نیز بیشتر می‌شود. برای همین اقبال می‌کوشید که مسلمانان از فریب دیگران آگاه شوند و زندگی خود را از درماندگی و بیچارگی مصون داشته اهل غرب را نگزارند که در دین آنها دخیل شده فکر و نظر خود را بر آنان نافذ کنند، می‌گوید:

۱ - ارمغان حجاز (فارسی)، ص ۱۰۲۱.

۲ - همان، فارسی، ص ۱۰۲۱

تا فرنگی قومی از مغرب زمین  
ثالث آمد در نزاع کفر و دین  
کس نداند جلوه آب از سراب  
انقلاب! ای انقلاب! ای انقلاب<sup>(۱)</sup>

اقبال تمام توانایی و قدرت خود را برای فهماندن این سِر صرف کرده است که باعث تمام خرابی‌ها و پستی‌های مسلمانان، نافرمانی از احکام خداوند تعالی و دوری از مرکز خود است و باعث چیرگی و سرافرازی اهل غرب نیز همین است. در کتاب «جاوید نامه» همین موضوع را زیر بحث قرار داده است که اولین مکتب بچه‌ها آغوش مادر می‌باشد و هیچوقت مادر درس «لا اله» را فراموش نمی‌کند و از آغاز آن را یاد می‌دهد، پس چه شده است که چیزهای مادی و علوم دنیاوی ما را متوجه خود ساخته است، و ما همه چیز را فراموش کرده‌ایم:

مادرت درس نخستین با تو داد	غنچه تو از نسیم او گشاد
از نسیم او ترا این رنگ و بوست	ای متاع ما بهای تو از اوست
دولت جاوید از او اندوختی	از لب او «لا اله» آموختی
ای پسر ذوق نگاه از من بگیر	سوختن در «لا اله» از من بگیر
«لا اله» گویی؟ بگو از روی جان	تا ز اندام تو آید بوی جان
مهر و مه گردد ز سوز لا اله	دیده‌ام این سوز را در کوه و که
این دو حرف لا اله گفتار نیست	«لا اله» جز تیغ بی زنهار نیست <sup>(۲)</sup>

تلقین اقبال برای مسلمانان همین بود که تا وقتی که شما این دو کلمه را با صدق قول و با صدق دل از زبان خود ادا می‌کردید خصوصیات مثبت مسلمانی در وجود شما نشو و نمایی یافت و کائنات مسخر شما بود. چون باگذشت زمان این ذوق و عشق «لا اله» را از دست دادید نوبت به اینجا رسید که:

مؤمن و پیش کسان بستن نطق	مؤمن و غداری و فقر و نفاق
با پیشیزی دین و ملت را فروخت	هم متاع خانه و هم خانه سوخت
«لا اله» اندر نمازش بود و نیست	نازها اندر نیازش بود و نیست
نور در صوم و صلوات او نماند	جلوه‌ای در کائنات او نماند
آنکه بود «الله» او را ساز و برگ	فتنه او حُب مال و ترس مرگ
رفت از او آن مستی و ذوق و سرور	دین او اندر کتاب و او به گور <sup>(۳)</sup>

۱- پس چه باید کرد، ص ۸۳۰.

۲- جاوید نامه، ص ۷۸۷.

۳- جاوید نامه، ص ۷۸۸.

همین «تن پروری» و ضعف ما را مجبور ساخت که ما به جای اینکه خدای خود را خوشنود سازیم، تمام دستوره‌های اقوام باطل را به جای می آوریم و هر درست و نادرست آنان را می پذیریم و این ضعف ماست که آنان را بر فرمانروایی عالم نشانده است و هیچ ملت نمی تواند که از دستوره‌های آنان سرپیچی کند. به همین سبب آنان در معاملات دین ما نیز دخیل شده اند و ما که یکی از بهترین و آخرین امت بودیم، منزل خود را گم کردیم و متأسفانه تا به حال نفهمیده ایم که راه مان کجا بود و ما به کجا آمده ایم. اقبال می گوید:

کافر از ترک شعار ملتیم	ما که دربان حصار ملتیم
بزم رندان حجازی بر شکست	ساقی دیرینه را ساغر شکست
خنده زن کفر است بر اسلام ما	کعبه آباد است از اصنام ما
رشته تسبیح از زنار ساخت	شیخ در عشق بتان اسلام باخت
سخره بهر کودکان کو شدند	پیرها پیر از بیاض مو شدند
از صنم های هوس بتخانه ای	دل ز نقش لاله بیگانه ای
آه ازین سوداگران دین فروش	می شود هر مو درازی خرقه پوش
از ضرورت های ملت بی خبر	بامردان روز و شب اندر سفر
سینه ها از دولت دل مقلس اند	دیده ها بی نور مثل نرگس اند
اعتبار ملت بیضا شکست	واعظان هم صوفیان منصب پرست
مفتی دین مبین فتوی فروخت	واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت
رخ سوی میخانه دارد پیر ما <sup>(۱)</sup>	چیست یاران بعد ازین تدبیر ما

اقبال در کتاب «جاوید نامه» در منظومه «سخن بانژاد نو» می گوید که اگر همین فریفتگی ما ادامه پیدا کند، آن وقت مسلمانان آینده چطور خواهند بود.

روزگاری را که می آید نگر	گر خدا سازد ترا صاحب نظر
چشمها بی شرم، غرق اندر مجاز	عقلها بی باک و دلها بی گداز
زوج زوج اندر طواف آب و گل	علم و فن، دین و سیاست، عقل و دل
غیرین، از خویشان اندر حجاب	آشیان آن مرز و بوم آفتاب
حاصلش را کس نگیرد با دو جو	قلب او بی واردات نوبه نو
ساکن و یخ بسته وبی ذوق سیر	روزگارش اندرین دیرینه دیر



صید ملایان و نخچیر ملوک	آهوی اندیشه اولنگ و لوک
عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ	بسته فتراک لردان فرنگ
تاختم بر عالم افکار او	بر دریدم پرده اسرار او <sup>(۱)</sup>

بعد از خواندن اشعار بالا، فقط برای یک لحظه فکر بکنید که آیا این تمام چیزها در این زمان در اطراف ما رونما نشده است؟ آیا تمام آن خدشه ها که اقبال داشت درست نشده است؟ حالا چه کار باید کرد؟

### قسمت دوم

با وجود تمام این خرابی ها و تقلید کورانه مسلمانان، اقبال باز هم نا امید و دلسرد نبود، چون او خوب می دانست که این ملت به خواب خوش فرو رفته، هر وقت که بیدار شود و تصمیم بگیرد، دیگر هیچ چیز و هیچ کس نخواهد توانست راه آن را گرفته از آنان جلوگیری کند. اقبال عقیده دارد که چون مسلمانان در خواب غفلت فرو رفته اند بیدار شدن آنان به آسانی نخواهد بود بلکه بعد از خرابی های بسیار و به سبب دگرگونی اوضاع و احوال، مسلمانان روز بروز رو به زوال خواهند شد و رفتار حقارت آمیز اقوام دیگر باعث بیداری مسلمانان خواهد شد و آنان به جای تحمیل آن رفتار حقارت آمیز و مظالم برای تدارک خرابی های خود خواهند کوشید و مراحل بیداری و پیشرفت را به تدریج طی خواهند کرد و از سحر و شکنجه باطل نجات خواهند یافت :

ملت بیضاتن و جان لا اله	ساز ما را پرده گردان لا اله
لا اله سرمایه اسرار ما	رشته اش شیرازه افکار ما
حرفش از لب چون به دل آید همی	زندگی را قوت افزایش همی
نقش او گر سنگ گیرد، دل شود	دل گر از یادش نسوزد گیل شود
چون دل از سوز غمش افروختیم	خرمن امکان ز آهی سوختیم <sup>(۲)</sup>

عقیده اقبال این است که مسلمانان نایب خدا و «خلیفه الارض» هستند. چنانچه این ممکن نیست که امت مسلمه برای همیشه مانند اقوام گذشته از بین برود یا اینکه راه اسلام را کاملاً ترک کرده از فرمان خدا سرپیچی بکنند، بلکه هر قدر که خرابی ها در میان آنان راه بیابد باز هم گروهی همیشه به طرف راه خدا رهنمایی خواهد کرد و نمی گذارد که ما یکی از اقوام نیست شده بشویم. زیرا که

۱- جاوید نامد، ص ۷۸۹.

۲- رموز بیخودی، ص ۹۲.

سرنوشت مسلمانان ناپود شدن نیست بلکه سرنوشت اسلام، سرنوشت ایشان است و چونکه پیغمبر ما آخرین پیغمبر و قرآن آخرین کتاب است و تا قیامت هیچ پیغمبر و کتاب دیگر نزول نخواهد یافت، بنا بر این امت مسلمه نیز «خاتم امم» و افتخار این امت همین است که خداوند متعال خود نگهدارنده قرآن است. پس لازماً نگهدارنده مسلمانان نیز است. اقبال حل و تدارک تمام مسأله‌ها را در دین مبین اسلام می‌بیند و مسلمانان را نیز تلقین می‌کند که ممکن است که شما از لحاظ عدد (تعداد) کم باشید ولی این چیز باعث خرابی نیست بلکه شما باید که حقیقت و اهمیت خود را بشناسید و بدانید که آخرین پیغام خدا شما هستید و شما از دیگران کمتر و حقیر نیستید برای این خود را به جای قطره، بحر، بیکران بیندیشید که در سینه آن طوفان‌های بزرگ پوشیده است. در کتاب «بانگ درا» می‌گوید:

بسی خیرا تو جوهر آئینه ایام هـ	تو زمانه‌مین خدا کا آخری پیغام هـ
اپنی اصلیت سه هو آگاه‌ای غافل که تو هـ	قطره هـ لیکن مثال بحر بی پایان بهی هـ
کیون گرفتار طلسم هیچ مقداری هـ تو هـ	دیکه تو پوشیده تچه مین شوکت طوفان بهی هـ
سینه هـ تیرا امین اس که پیام نازکا هـ	جونظام دهر مین پیدا بهی هـ پنهان بهی هـ (۱)

اقبال مسلمانان را از مسأله‌های ایشان آگاه کرده برای زندگی به سر بردن دل می‌دهد. مسلمانان باید با عقل تدبیر خود سعی و عمل بکنند و علم و هنر بیاموزند و راه تقلید کورانه را اختیار نکنند. این فکر بیهوده را در ذهن خود راه ندهند که فقط لباس و فرهنگ و تمدن و زبان اسلاف خود را با تمدن و زبان و فرهنگ غرب عوض کرده می‌توانند پیشرفت بکنند. زیرا که اگر ما کمی دقت بکنیم می‌فهمیم که این تمام پیشرفت اهل غرب به سبب آموختن علم و هنر است و با اختیار کردن فرهنگ و تمدن آنان ما متمدن نخواهیم شد یا آداب و سنن اسلاف خود (فرهنگ اسلامی) ما می‌توانیم از آن خرابی‌ها دور بمانیم که جامعه اهل غرب در آن مبتلا شده است. اقبال می‌گوید:

شرق را از خود بُرد تقلید غرب	باید این اقوام را تسقید غرب
توَت مغرب نه از چنگ و رباب	نی ز رقص دختران بی حجاب
نی ز سحر ساحران لاله روست	نی ز عربیان ساق و نی از قطع پوست
محکمی او را نه از لادینی است	نی فروغش از خط لاتینی است
توَت افرنگ از علم و فن است	از همین آتش چراغش روشن است

۱ - بانگ درا، کلیات اردو، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

حکمت از قطع و برید جامه نیست  
مغز می باید نه ملبوس فرنگ  
اندر این ره جزنگه مطلوب نیست  
این کله یا آن کله مطلوب نیست<sup>(۱)</sup>  
ممانع علم و هنر عمامه نیست

اقبال می گوید اصل خرابی این است که شما ذوق آموختن علم و هنر را از خود نشان نمی دهید و به سبب سهل پسندی، سهل کوش و تن پرور شدید و راه را گم کردید. می گوید:

علم اگر کج فطرت و بد گوهر است  
پیش چشم ما حجاب اکبر است  
علم را مقصود اگر باشد نظر  
می شود هم جاده و هم راهبر<sup>(۲)</sup>

برای همین اقبال به مسلمانان یاد آوری می کرد که در آن روزها که شما صراط مستقیم را پیش گرفته بودید هم متحد بودید و هم صاحب جاه و جلال، علم و هنر نیز از افکار و ذهن شما جلا می یافت و چون شما صراط مستقیم را ترک کردید علم و هنر رفت و هم لطمه شدیدی به فرهنگ و جامعه خود زدید: رمزن همت هوا ذوق تن آسانی ترا

بحر تها صحرا مین تو گلشن مین مثل جو هوا  
اینی اصلیت په قائم تها تو جمعیت بهی تهی  
چهور کر گل کو پریشان کاروان بو هوا  
زندگی قطره کی سکھلاتی ه اسرار حیات  
یه کبھی گوهر، کبھی شبنم کبھی آنسو هوا  
پهر کھین س اسکو پیدا کر بری دولت ه یه  
زندگی کیسی جو دل بیگانه پهلو هوا  
آبرو باقی تری ملت کی جمعیت س تهی  
جب یه جمعیت گئی دنیا مین رسوا تو هوا  
نرد قائم ربط ملت س ه تنها کچه نهین

موج ه دریا مین اور بیرون دریا کچه نهین<sup>(۳)</sup>  
چون شما فرهنگ مشترک خود را از دست دادید برای اخلاف شما چیزی که باعث اتحاد بود همین فرهنگ بود و چون آن از بین رفت آنها نیز از

۱ - جاوید نامه، کلیات فارسی، ص ۷۶۶.

۲ - همان، ص ۷۷۶.

۳ - بانگ درا، کلیات اردو، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

یکدیگر دور شدند. و در آینده دورتر خواهند شد همین دوری و از هم پاشیدگی مسلمانان باعث شد که نیروی خود را از دست بدهند. اقبال طریق باز یافتن نیرو را به مسلمانان یاد می دهد و می گوید که تقاضای عصر جدید را بشناسید و تغییر و تبدل که در طرز زندگی به وجود آمده است در نتیجه آن علم و تحقیق جدید است. شما نیز همان علم آموخته عقل خود را صیقل دهید. برای ما لازم است که احتیاج اتحاد و اتفاق را بدانیم و توطئه های اقوام غرب را ناکام سازیم. برای همین اقبال در زبان ستاره ها به ما این پیغام می دهد که :

آیین نو - درنا، طرز کهن به ارنا	منزل یهی کهن ه قومون کی زندگی مین
یه کاروان هستی ه تیزگام ایسا	قومین کچل گئین هین جسکی رواروی مین
آنکھون سه مین ہماری غایب هزارون انجم	داخل، هین ره بهی لیکن اپنی برادری مین
اک عمر مین نه سمجه اسکو زمین وال	جو بات پاگنآ هم تهوری سی زندگی مین
هین جذب باهمی سه قائم نظام ساری	پوشیده ه به نکته تارون کی زندگی مین (۱)

اقبال کشورهای مسلمانان و بخصوص مسلمانان آسیا را تلقین می کند که آنها باید میان خود پیوند اتحاد را محکم تر سازند، زیرا که از استحکام مسلمانان آسیا استحکام امت مسلمه است و اگر خدای نکرده هیچ یک از اینها باقی نماند آن وقت کشورهای دیگر هم باقی نمی مانند. به الفاظ دیگر اقبال نااتفاقی را باعث زوال مسلمانان می داند و به مسلمانان درس محبت و اخوت می دهد و می گوید که ما مسلمانان مانند جسم هستیم و اهمیت همه ما مانند اعضای بدن است زیرا که بقای جسم وابسته به سلامت اعضا است همانطور سالم بودن یکی از کشور مسلمانان وابسته به کشور دیگر است. در منظومه ای می گوید:

در نهاد ما تب و تاب از دل است	خاک را بیداری و خواب از دل است
تن ز مرگ دل دگرگون می شود	در مساماتش عرق خون می شود
از فساد دل بدن هیچ است هیچ	دیده بر دل بند و جز بر دل میچ
آسیا یک پیکو آب و گل است	ملت افغان در آن پیکو دل است
از فساد او فساد آسیا	در گشاد او گشاد آسیا
تا دل آزاد است آزاد است تن	ورنه کاهی در ره باداست تن
همچون تن پابند آیین است دل	مرده از کین زنده از دین است دل
قوت دین از مقام وحدت است	وحدت ار مشهود گردد ملت است (۲)

۱ - بانگ درا، کلیات اردو، ص ۱۷۴.

۲ - جارید نامه، کلیات فارسی، ص ۷۶۵ - ۷۶۶.

اما چون ما در حال از اهمیت اتحاد ناآگاه و از پیغام خدا دور هستیم، اقوام غرب از هر طرف بر مسلمانان هجوم آورده‌اند تا از ملتی ضعیف و کوتاهی به دست بیاورند و بر آنان غلبه یابند. برای این با سحر اخلاق و علم و فرهنگ و سیاست خود ما را مسحور ساخته‌اند و بخصوص سیاست خود را در شکل‌های مختلف در میان مردمان راه داده‌اند و از مسلمانان نیز انتظار دارند که هر طور که بشود یکی از همان راه سیاسی یعنی، اشتراکیت و ملوکیت و بخصوص جمهوریت را انتخاب بکنند، در حالی که مسلمانان و نیز آنان این را خوب می‌دانند که قرآن ضابطه حیات کامل است و چطور ممکن است که در آن، راه سیاست را به مسلمانان یاد نداده باشند. برای این اگر ما کمی دقت کنیم معلوم می‌شود که پیغمبر خدا طرز حکمرانی خود را برای ما سرمشق قرار داده است زیرا که او مقررات ریاست مدینه را از روی قرآن مقرر کرده بود. پس چرا ما نمی‌توانیم این کار را انجام بدهیم. اقبال می‌گوید که مسلمانان اگر تنها این را بشناسند و بفهمند که اصل نظام کائنات بر توحید است و خداوند بزرگ و برتر حاکم کل کائنات است در آن صورت در خوف و ترس مبتلا نمی‌شوند و نه احتیاج به هیچ نظام خواهند داشت، می‌گوید:

هم چنان بینی که در دور فرنگ	بندگی با خواجگی آمد به جنگ
روس را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنه را برهم زد دست	تیز تیشه بر رگ عالم زد است
کرده‌ام اندر مقاماتش نگه	لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله
فکر او در تند باد لا بماند	مرکب خود را سوی الا نراند
آیدش روزی که از زور جنون	خویش را زین تند باد آرد برون
در مقام لا نیا ساید حیات	سوی الا می‌خرامد کائنات
لا و الا ساز و برگ امتان	نفی بی اثبات مرگ امتان
در محبت پخته کی گردد خلیل	تا نگردد لا سوی الا دلیل
ای که اندر حجره‌ها سازی سخن	نعره لا پیش نمرودی بزن
این که می‌بینی نیرزد با دو جو	از جلال لا اله آگاه شو
هر که اندر دست او شمشیر لاست	جمله موجودات را فرمانرواست (۱)

۱ - مثنوی پس چه باید کرد، کلیات فارسی، ص ۸۱۴ - ۸۱۵.

و در جای دیگر می‌گوید :

در گذر از جلوه‌های رنگ رنگ خویش را دریاب از ترک فرنگ (۱)

اقبال به مسلمانان تلقین کرده می‌گوید چنانکه تدارک هر مشکل ممکن است همان طور می‌توان از تمام عیوب خود را پاک کرد. اما شرط آن است که ما مسلمانان، خود را از احساس ناامیدی و دل شکستگی برهانیم و سعی کنیم هیچوقت دلسرد نشویم و مقام و مرتبه خود را شناخته بدانیم که این تمام کائنات برای خود آنان تخلیق شده است. برای این آنان خود را پایند و زیر دست و محکوم اوضاع و زمان خود نفهمند بلکه بدانند که تسخیر کائنات در دست آنهاست. فقط باید که به غیر الله متکی نشوند. صراط مستقیم را شرط زندگی بدانند و با دامن حق پیوسته، مستقل در بندگی او در بیابند و برای عالم راهبر شوند:

آه! کس کی جستجو آواره رکعتی هـ تـجهـ

راه تو ، رهرو بهی تو، رهبر بهی تو، منزل بهی تو

کائپتا هـ دل ترا اندیشه طوفان سـ کیا

ناخدا تو، بحر تو، کشتی بهی تو، ساحل بهی تو

دیکه آکر کوچه چاک گریبان مین کبھی

قیس تو، لیلا بهی تو، صحرا بهی تو، محمل بهی تو

وای نادانسی! که تو محتاج ساقی هوگیا

می بهی تو، مینا بهی تو، ساقی بهی تو، محفل بهی تو

شعله بن کر پهونک دی خاشاک غیر الله کو

خوف باطل کیا که هـ غارت گر باطل بهی تو (۲)

به عقیده اقبال چون مسلمانان خود را خواهند شناخت و تمام شرائط مسلمانی را به جا خواهند آورد تمام بدبختی‌های آنها تمام می‌شود. ظلمت زندگی با خورشید خوشبختی منور شده راه مسلمانان را روشن خواهد کرد و از آن مقام و مرتبه‌ای که آنها در گذشته بهره‌مند بودند دوباره سرفراز می‌شوند و تمام دنیا از کلمه حق معمور می‌شود:

۱ - جاوید نامه، کلیات فارسی، ص ۸۱۴ - ۸۱۵.

۲ - بانگ درا، کلیات اردو، ص ۱۹۲.

راز اس آتش نوائی کا مری سینہ میں دیکھ  
 جلوۂ تقدیر میری دل کے آئینہ میں دیکھ  
 آسمان ہوگا سحر کے نور سے آئینہ پوش  
 اور ظلمت رات کی سیماب پا ہو جائے گی  
 اس قدر ہوگی ترنم آفرین باد بہار  
 نگہت خوابیدہ غنچہ کی نوا ہو جائے گی  
 املین گے سینہ چاکان چمن سے سینہ چاک  
 بزم گل کی ہم نفس باد صبا ہو جائے گی  
 شبنم افشانی مری پیدا کرے گی سوز و ساز  
 اس چمن کی ہر کلی درد آشنا ہو جائے گی  
 دیکھ لوگ سطوت رفتار دریا کا مآل  
 موج مضطر بھی اسے زنجیر پا ہو جائے گی  
 پھر دلون کو یاد آجائے گا پیغام سجود  
 پھر جبین خاک حرم سے آشنا ہو جائے گی  
 نالۂ صیاد سے ہونگے نواسا مان طیور  
 خون گلچین سے کلی رنگین تبا ہو جائے گی  
 آنکھ چو کچھ دیکھتی ہے لب پہ آسکتا نہیں  
 محو حیرت ہون کہ دنیا کیا سے کیا ہو جائے گی  
 شب گریزان ہوگی آخر جلوۂ خورشید سے  
 (۱) یہ چمن معمور ہوگا نعمۃ توحید سے  
 اقبال عقیدہ داشت کہ بعد از بیداری، مسلمانان دوبارہ بہ مقام مرد کامل  
 رسیدہ بہ مرتبۂ خلیفۃ الارض فایز می شوند و زمام دنیا را در دست می گیرند۔  
 خدایی لم یزل کادست قدرت تو، زمان تو ہے  
 یقین پیدا کر۔ غافل کہ مغلوب گمان تو ہے  
 پر۔ ہے چرخ نیلی فام سے منزل مسلمان کی  
 ستار۔ جس کی گرد راہ ہون و کاروان تو ہے  
 مکان فانی، مکین آنی، ازل تیرا، ابد تیرا  
 (۲) خدا کا آخری پیغام ہے تو جاودان تو ہے

۱ - بانگ درا، کلیات اردو، ص ۱۹۴ - ۱۹۵۔

۲ - همان، کلیات اردو، ص ۲۶۹۔

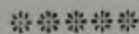
اقبال جای دیگر می گوید :

فروشته را دگر آن فرصت سجود کجاست  
که نوریان بتماشائے خاکیان مستند (۱)  
یا این می گوید :

بیا که خاوریان نقش تازه بستند  
دگر مرو بطواف بتی که بشکستند  
چه جلوه ایست که دلها بلذت نگهی  
ز خاک راه مثال شماره برجستند (۲)

### فهرست منابع

- ۱- ارمغان حجاز: (کلیات فارسی) از اقبال، مطبع اسد، لاهور، سال ندارد.
- ۲- اسرار خودی: فارسی، از اقبال، مطبع شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، بار دوازدهم ۱۹۸۴ م
- ۳- اقبال اور جدید دنیای اسلام: اردو، از دکتر معین الدین عقیل، مطبع مکتبہ تعمیر انسانیت، لاهور، ۱۹۸۶ م.
- ۴- بال جبریل: (کلیات اردو) از اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، بار سوم ۱۹۹۶ م.
- ۵- بانگ درا: (کلیات اردو) از اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور، بار سوم ۱۹۹۶ م.
- ۶- پس چه باید کرد ای اقوام شرق (کلیات فارسی) از اقبال مطبع اسد، لاهور سال ندارد.
- ۷- جاوید نامہ: (کلیات اردو) از اقبال مطبع اسد، لاهور سال ندارد.
- ۸- جاوید نامہ: (کلیات اردو) از اقبال مطبع اسد، لاهور سال ندارد
- ۹- رموز بیخودی: فارسی، از اقبال مطبع غلام محمد این سنز لاهور، بار دوازدهم ۱۹۸۴ م.
- ۱۰- زبور عجم: (کلیات فارسی) مطبع اسد، لاهور سال ندارد.
- ۱۱- ضرب کلیم: (کلیات اردو) از اقبال شیخ غلام محمد این سنز لاهور، بار سوم، ۱۹۶۶ م.
- ۱۲- فکر اقبال: از دکتر خلیفہ عبدالحکیم، نشر بزم اقبال لاهور ۱۹۹۲ م.
- ۱۳- نقوش اقبال: اردو از مولانا سید ابوالحسن ندوی، ترجمہ مولوی شمس تبریز خان مجلس نشریات اسلام، کراچی ۱۹۷۹ م.

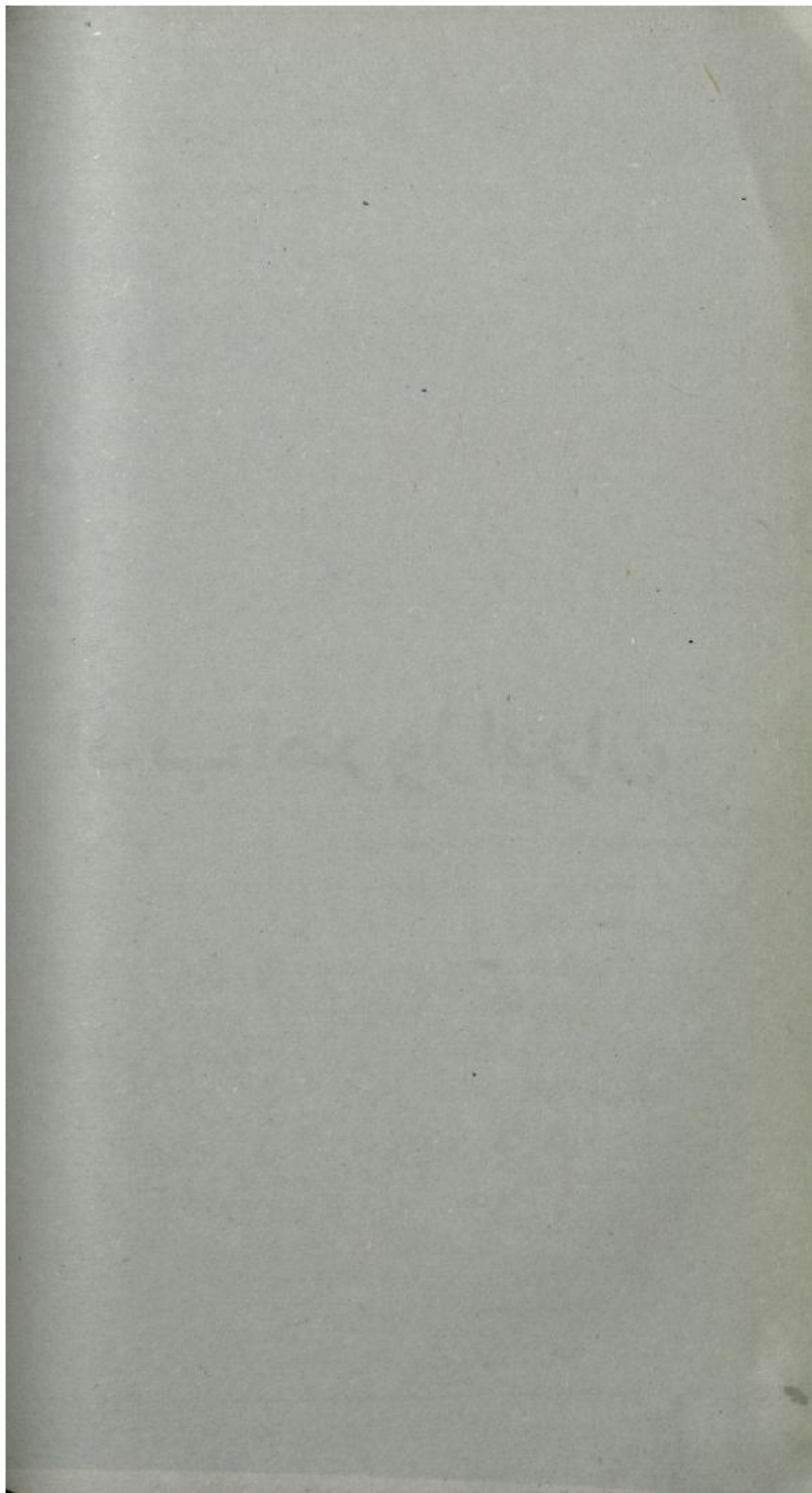


۱- زبور عجم، کلیات فارسی، ص ۵۰۱.

۲- همان، ص ۵۰۱.



# ادب امروز ایران



## درختی که پرنده‌ها را دوست نداشت

یکی بود یکی نبود. زیر آسمان کبود. نارون پیری بود. نارون می دانست که چیزی از عمرش باقی نمانده است و به زودی خشک خواهد شد.

بهار تازه شروع شده بود. یک روز نارون پیر به باد بهاری که آرام آرام می وزد، گفت: «ای باد بهاری، تو نزدیکترین و قدیمترین دوست من. تو سالها بر من وزیدی، شاخ و برگ مرا به حرکت در آوردی و با من گفتگو کردی، حال که می دانی دیگر چیزی از عمر من باقی نمانده است، آیا حاضری خواهشم را قبول کنی و کاری برایم انجام دهی؟»

باد بهاری، با شنیدن این حرفها، به یاد روزهای جوانی و سرسبزی نارون افتاد و غمگین شد؛ و در حالی که برگهای نارون پیر را نوازش می داد، گفت: «بگو. نارون پیر بگو. تو خودت می دانی که هرکاری بخواهی، برای تو انجام می دهم؛ حتی اگر مشکلتر از آن، کاری در دنیا نباشد. تو دوست خوب منی، اگر من نتوانم به تو کمک کنم، پس در این دنیا به درد چه کاری می خورم؟»

از شنیدن حرفهای پُر محبت باد بهاری، اشک در چشمان نارون پیر جمع شد و گفت:

«تو خوب می دانی که من امسال، در پایان تابستان، برای همیشه خشک خواهم شد؛ حال که چنین است، از تو می خواهم آخرین دانه بارور مرا، که آخرین فرزند من است، به خوش آب و هواترین جای این جهان ببری و آن را در حاصل خیزترین خاکها بنشانی تا خوب رشد کند و بزرگترین نارون جهان شود. اگر تو خواهش مرا بر آوری، می دانم که پس از من، آخرین فرزندم درختی تنومند و خوب خواهد شد.»

باد بهاری گفت: «من نه تنها آخرین دانه تو را به سرسبزترین جای این جهان خواهم برد، بلکه قول می دهم که هر بهار به او سرکشی کنم و مواظبش باشم تا درخت بزرگی شود.»

نارون پیر خیلی خوشحال شد و آخرین دانه اش را به دست باد بهاری

سپرد. باد، دانه نارون را همراه خود از دشتهای، رودها و کوهها گذراند و آن را در سرسبزترین جای دنیا بر خاک نشانید.

سالها پشت سرهم گذشت. باد بهاری، به خاطر قولی که به نارون پیر داده بود، هر بهار خود را به نارون جوان می‌رساند و به او سر می‌زد. باد خوشحال بود از این که می‌دید درخت هر سال بزرگتر می‌شود.

دور و بر نارون جوان، درختان دیگری هم بودند که پرندگان زیادی روی آنها آشیان داشتند. باد بهاری خوشحال بود که درخت جوان، تنها نیست و می‌تواند با درختان دیگر حرف بزند و حوصله‌اش از تنهایی سر نرود؛ اما باد، هرگز پرنده‌ای را روی شاخه‌های نارون جوان ندیده بود. او با خود فکر می‌کرد که درخت هنوز جوانتر از آن است که پرنده‌ها بر آن بنشینند و آشیان کنند.

یک سال، وقتی باد بهاری درخت را ترک می‌کرد خیلی خوشحال بود؛ چون می‌دانست که تا سال بعد، نارون درخت بزرگی می‌شود و پرندگان بسیاری می‌توانند در میان شاخ و برگ آن آشیان کنند. باد بهاری می‌دانست که پرندگان، دوستان خیلی خوبی برای نارون جوان خواهند شد.

سال بعد، پیش از آنکه بهار شروع شود، باد با عجله خود را به درخت رساند. نارون، تازه از خواب زمستانی بیدار شده بود و جوانه‌های سبز، روی شاخه‌هایش به چشم می‌خورد. باد بهاری، به عادت هر سال بر شاخه‌های نارون وزید و جوانه‌ها را نوازش کرد؛ اما مثل این بود که نارون از این کار هیچ خوشش نیامده بود؛ چون شاخه‌هایش را جمع کرد و به خشم به باد گفت:

«چه کسی به تو اجازه داده است که همین طور بدون خبر بیایی و شاخه‌های مرا بلرزانی؟ چه کسی به تو اجازه داده است که بیایی و از میان شاخه‌های من بگذری؟ تو باید اول از من اجازه می‌گرفتی؛ بعد، اگر من اجازه می‌دادم، از میان شاخه‌هایم می‌گذشتی و بر آنها می‌وزیدی. مگر کسی این چیزها را به تو یاد نداده است؟»

باد بهاری، هم خیلی تعجب کرد و هم خیلی غمگین شد؛ ولی نگذاشت درخت این موضوع را بفهمد. باد با صدای آرامی گفت:

ای نارون جوان! این من بودم که دانه‌تو را از جایی دور در آغوش گرفتم و از رودها، کوهها و دشتهای بسبار گذراندم. من تو را در اینجا، که سرسبزترین جای جهان است، بر خاک نشاندم، بعد هر سال به دیدنت آمدم و بزرگ شدنت را تماشا کردم. این از این گذشته، مگر تو مرا نمی‌شناسی؟ مگر نمی‌دانی که من بهترین دوست درختان هستم؟ آری، شکوفه همه درختان به دست من باز

می‌شود، آنوقت تو با من اینطور رفتار می‌کنی؟»

نارون جوان گفت: «من تو را خوب می‌شناسم و می‌دانم که هستی. این نویی که مرا نمی‌شناسی؛ این تویی که فکر می‌کنی حق داری بر هر درختی بوزی؛ اما باید بدانی که من مانند درختان دیگر نیستم؛ من نارونم؛ بنابراین، اگر بخواهی از این پس بر من بوزی و شاخه‌هایم را بلرزانی، باید اول اجازه بگیری؛ وگرنه شاخه‌هایم را می‌بندم و به تو اجازه عبور نمی‌دهم.»

باد بهاری خیلی ناراحت شد و باز با همان صدای آرام گفت: «اما تو دیگر بزرگ شده‌ای. امسال پرندگان بسیاری روی شاخه‌های تو آشیان می‌سازند. اگر من از میان شاخه‌های تو عبور نکنم، برگهایت جلوی نور آفتاب را می‌گیرند؛ آنوقت پرندگان تخم نمی‌گذارند و جوجه‌ای از تخم بیرون نمی‌آید.»

درخت با درستی و بی ادبی گفت: «چه کسی گفته است که من اجازه دهم پرنده‌ها روی شاخه‌هایم آشیان بسازند؟ چه کسی گفته است که من می‌گذارم پرندگان جوجه‌هایشان را در میان شاخ و برگ‌هایم پرورش دهند؟ من هرگز چنین اجازه‌ای به هیچ پرنده‌ای نداده‌ام، و بعد از این هم نخواهم داد.»

تازه باد بهاری فهمید که چرا هرگز پرنده‌ای را بر شاخه‌های نارون ندیده است. برای همین با تعجب گفت: «پرنده‌ها بهترین دوستان درختانند. به دور و برت نگاه کن، تمام این درختان پرنده‌ها را دوست دارند و از آشیان کردن پرنده‌ها خوشحالند. تو نارونی و در میان درختان، نارون همیشه بهترین دوست پرندگان بوده است. مادر تو، که نارون بزرگی بود، همیشه خوشحال بود از اینکه می‌دید هر سال پرندگان بیشتری در میان شاخ و برگ‌هایش آشیان می‌کنند.»

نارون جوان حرف باد را برید و گفت: «من نمی‌دانم که درختان دیگر چه می‌کنند، به این هم کاری ندارم که مادرم از آشیان گذاشتن پرنده‌ها خوشحال می‌شد یا نه، من به هیچ پرنده‌ای اجازه این کار را نخواهم داد.»

باد بهاری که خیلی غمگین شده بود، هیچ نگفت و نارون را به حال خود گذاشت و بر درختان دیگر وزید. درختان که گفتگوی باد بهاری را با نارون شنیده بودند، سعی کردند باد را دل‌داری دهند و نگذارند که غمگین بماند. همه از او دعوت می‌کردند که بر شاخه‌هایشان بوزد و با آنها گفتگو کند. باد بهاری هم، با آنکه خیلی غمگین بود، تصمیم گرفت همانجا بماند و ببیند که نارون با پرنده‌ها چه می‌کند.

مدتی گذشت. هوا گرم‌تر شد و برگ درختان روید. پرندگان از سفر آمدند تا در میان شاخ و برگ درختان آشیان کنند.

هر درختی که دسته پرنندگان را می دید، شاخه هایش را باز می کرد و از آنها می خواست تا روی هر شاخه ای که می خواهند آشیان کنند؛ ولی نارون شاخه هایش را بسته بود و از پرنندگان دعوت نمی کرد.

پرنندگان دسته دسته آمدند و روی درختان آشیانه کردند؛ بطوریکه دیگر جای خالی باقی نماند. آخرین دسته پرنندگان که رسیدند، به جز نارون، شاخ و برگ تمام درختان پوشیده از آشیانه بود. پرنده ها پر کشیدند و به طرف نارون رفتند؛ ولی با تعجب بسیار دیدند که نارون شاخه هایش را در هم کشید و آنها را راه نداد. یکی از پرنده ها خیلی خسته شده بود و می خواست هرچه زودتر بر شاخه ای بنشیند، گفت: «سلام درخت جوان، چرا شاخه هایت را بسته ای؟ مگر نمی خواهی ما در میان شاخ و برگ تو آشیان کنیم و جوجه هایمان را پرورش دهیم؟ مگر تو صدای ما و جوجه هایمان را دوست نداری؟ ما تمام راه را به این امید آمده ایم که در اینجا آشیان کنیم و داستان سفرمان را برای شما درختها بگوییم. اگر تو ما را راه ندهی، جایی برای آشیان کردن نخواهیم داشت.»

نارون شاخه هایش را بیشتر به هم فشرد و گفت: «من درخت جوان نیستم. من نارونم! هنوز اسم مرا نمی دانی؟ از این گذشته، من که از شما نخواستم سفر کنید؛ نخواستم که بیاید و روی شاخه هایم آشیان کنید، علاقه ای هم به آنچه در سفرهایتان دیده اید، ندارم. حالا هم که می بینید برای آشیان کردن ندارید، چرا از این جا نمی روید؟»

پرنده ها گفتند: «ولی ما هر سال سفر می کردیم، به اینجا می آمدیم و آشیان می ساختیم. مگر نمی بینی درختان دیگر چگونه ما را دعوت می کنند تا آشیانه هایمان را روی شاخه های آنها بسازیم؟ مگر نمی دانی که هیچ درختی بهار را بدون آواز پرنده ها باور ندارد؟»

نارون گفت: «من کاری به درختان ندارم، با شما هم کاری ندارم، بروید و در جای دیگر آشیان کنید. من شما را راه نمی دهم.»

پرنده ها، که خیلی غمگین شده بودند، روی زمین نشستند. آنها آنقدر خسته بودند که نمی توانستند به جای دیگری بروند. درخت گردویی که در آن نزدیکی بود، از کار نارون خیلی ناراحت شد و به پرنده ها گفت: «چرا به درخت پیر، که بزرگ تمام درختان است، شکایت نمی کنید؟ ما همه به او خواهیم گفت که نارون با شما چه رفتاری داشته است.»

پرنندگان پریدند و پیش بلوط پیر، که بزرگ همه درختان بود، رفتند و از رفتار بد نارون جوان شکایت کردند؛ اما بلوط پیر حرفشان را باور نکرد؛ باور

درختی که پرنده‌ها را دوست نداشت

نکرد که ممکن است نارونی پیدا شود و به پرندگان، جایی برای آشیان کردن ندهد. بلوط پیر با تکان دادن شاخه هایش باد بهاری را صدا کرد. بعد، از او خواهش کرد که برود از درخت برگی بیاورد. بلوط پیر می‌خواست برگها شهادت دهند که آیا پرنده‌ها راست می‌گویند یا نه.

نارون جوان با باد بهاری رفتار خوبی نکرده بود، ولی باد هنوز او را دوست داشت. برای همین، پیش از آنکه برگی از درختان دیگر بگیرد، پیش نارون جوان رفت و به او گفت: «می‌دانم که نمی‌خواهی با من حرف بزنی، ولی قولی راکه به مادر تو داده‌ام هنوز به یاد دارم. بلوط پیر مرا فرستاده است که از هر درخت برگی بگیرم و پیش او ببرم. او می‌خواهد از برگها بپرسد که تو با پرنده‌ها چه رفتاری داشته‌ای. بیا و بگذار پرندگان روی شاخه هایت آشیان کنند، وگرنه برای همیشه تنها خواهی ماند.»

نارون جوان که خیلی عصبانی شده بود، گفت: «باز تو بدون اجازه من حرف زدی؟ کی می‌خواهی بفهمی که من از تو و پرندگان و درختان دیگر خوشم نمی‌آید؟ من تمام این سالها از زمین غذا نگرفته‌ام و شاخ و برگم را بزرگ و انبوه نکرده‌ام که تو خوشت بیاید، یا پرندگان بیایند و روی شاخ و برگم آشیان کنند. برو. برگها را ببر. درخت پیر نمی‌تواند هیچ کاری بکند.»

باد بهاری، غمگین به راه افتاد. او از هر درخت برگی گرفت و پیش بلوط پیر برد. برگها همه شهادت دادند که درخت نارون با بادبهاری، که او را آورده و در خاک نشانده بود، چه رفتاری کرده است. همچنین گفتند که نارون اجازه نداده است پرنده‌ها روی شاخه‌های او آشیانه بسازند.

بلوط پیر خشمگین شد. او از درختان خواست که شاخه‌های خود را آنقدر باز کنند که آخرین دسته پرندگان هم جایی برای آشیان کردن داشته باشند. بعد، از درختها خواست که دیگر با نارون حرف نزنند؛ از گیاهان خواست که نزدیک نارون نرویند؛ از پرندگان خواست که آوازشان را به گوش نارون نرسانند؛ و به باد بهاری هم گفت که دیگر بر نارون نوزد و او را تنها بگذارند.

مدتی گذشت. بهار رفت. تابستان تمام شد، و پاییز از راه رسید. هوا کم‌کم سرد شد. پرندگان خود را آماده می‌کردند که به جاهای گرمسیر بروند.

یک روز دو هیزم شکن به میان درختان آمدند. آنها تبرهای بزرگشان را روی دوش گذاشته بودند و در جستجوی درختی بودند که هیزم زمستان خود را از آن تهیه کنند.

هیزم شکنها آرام راه می‌رفتند و به درختها نگاه می‌کردند. به هر درختی که

می‌رسیدند، می‌دیدند پرندگان بسیاری روی شاخه‌های آن آشیان دارند هیزم شکنها با خود می‌گفتند: «اگر این درخت قطع شود، پرندگان بی آشیان می‌مانند.» سرانجام، هیزم شکنها به نارون جوان رسیدند. آنها دیدند که نه پرنده‌ای بر شاخه‌های درخت آشیان دارد و نه سبزه‌ای در کنار آن روییده است. دیدند که درخت تک و تنها ایستاده است، حتی باد هم شاخه‌های آن را نوازش نمی‌کند. هیزم شکنها به هم گفتند که اگر نارون را ببرند، نه پرنده‌ای بی آشیان می‌ماند و نه سبزه‌ای بدون سایبان. پس، تبرهایشان را به دست گرفتند و با تمام نیرو به تنه نارون کوبیدند.

نارون فریاد زد:

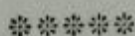
«چه کسی به شما اجازه داده است که با من چنین رفتاری کنید؟»  
اما هیزم شکنها صدای نارون را نمی‌شنیدند و همانطور با تبرهایشان بر تنه او می‌کوبیدند.

نارون به دور و بر خود نگاه کرد. پرنده‌ها را دید که روی شاخه‌های درختان نشسته‌اند و او را نگاه می‌کنند. با خودش فکر کرد: «حتماً خوشحالند که این هیزم شکنها دارند مرا قطع می‌کنند!» اما خوب که نگاه کرد، دید تمام پرنده‌ها غمگینند. بعضی از آنها هم گریه می‌کردند. آنوقت، درخت تمام نیرویش را جمع کرد و فریاد زد:

«پرنده‌ها، برای چه گریه می‌کنید؟ من که شما را راه ندادم و نگذاشتم روی شاخه‌هایم آشیان کنید.»

یک پرنده که از همه نزدیکتر بود، گفت: «ما تمام درختها را دوست داریم، حتی اگر جایی برای آشیان کردن به ما ندهند.»

نارون خیلی دیر فهمید که اشتباه کرده است. شاخه‌هایش را از هم باز کرد تا شاخه درختان دیگر را بگیرد و به کمک آنها سرپا بایستد؛ اما درختان دیگر، آنقدر دور بودند و نارون آنقدر تنها بود که شاخه‌هایش به آنها نرسید. خواست فریاد بزند و درختان را به کمک بخواهد؛ اما با آخرین ضربه تبر بر زمین افتاد؛ شاخه‌هایش شکست؛ و دیگر نتوانست چیزی بگوید.





## شعر

سید حسن حسینی (مسیحا) (۱)

### آبشار شکوه

در جاری رود عشق تطهیر شدند      چون چشمه رها ز خاک دلگیر شدند  
شفاف به شکل آبشاری ز شکوه      از خویش گذشتند و سرازیر شدند

\*\*\*

### منظومه زخم

ای گشته شب سیاه تبعیدی تو      عیدسحر است و مرگ شب عیدی تو  
تا حشر نشان کهکشان دل ماست      منظومه زخمهای خورشیدی تو

\*\*\*

### پابرجا

ما مرغِ سَحَرِ خوان شگفت آوایم      خونین پر و بالیم و شفق سیمایم  
در معبر تاریخ چو کوهی بشکوه      صد بار شکسته‌ایم و پا برجایم

\*\*\*

### نفس عمیق

ما حادثه‌ای به زخم آراسته ایم      کز تیرگی قدیم شب کاسته ایم  
صبحیم که صادقانه از خواب گران      با یک نفس عمیق برخاسته ایم

\*\*\*

### شمارش (۲)

شاهد مرگ غم‌انگیز بهارم چه کنم  
ابر دلتنگم اگر زار نیارم چه کنم

۱- از دفتر «همصدا با خلق اسماعیل»

نیست از هیچ طرف راه برون شد ز شبم  
 زلف افشان تو گردیده حصارم چه کنم  
 از ازل ایل و تبارم همه عاشق بودند  
 سخت دلسته این ایل و تبارم چه کنم  
 من کزین فاصله غارت شده چشم توام  
 چون به دیدار تو افتد سرو کارم چه کنم  
 یک به یک با مژه هایت دل من مشغول است  
 میله‌های تفسم را نشمارم چه کنم؟!

\*\*\*

### هَمّت حیدر

دیده اگر با تو برابر شود	چشم من آینه محشر شود
دم بزن ای غنچه باغ ازل	تا نفس خاک مُعطر شود
دم به دم از نام تو دم می‌زنم	تا سخنم تند مکرر شود
منظره در منظره گل می‌کند	چشم تو گر آینه گستر شود
پاسخ لبخند دلم تا به کی	قهقهه تیغ خنجر شود؟
خسته شدم خسته ز دیوارها	عشق مگر پنجره پرور شود
همت حیدر مدد عاشق است	روی زمین گو همه خیر شود
در تفسم آینه‌ای نصب کن	تا پروبالم دو برابر شود!

\*\*\*

### پنجره‌ای برای رباعی

هر چند که از آینه بی رنگتر است      از خاطر غنچه‌ها دلم تنگتر است  
 بشکن دل بینوای ما را ای عشق!      این ساز شکسته‌اش خوش آهنگتر است!

\*\*\*

در پرده‌ی سوز و ساز هم می‌خندیم      با داغ درون‌گداز هم می‌خندیم  
 چون لاله نو شکفته‌ای در باران      از گریه پریم رباز هم می‌خندیم!

\*\*\*

پل

هر چند هوای دل من طوفانی است  
بنیاد دلم نهاده بر ویرانی است  
در من اما پلی است از درد و نیاز  
می خواندم آن سوی که آبادانی است

\*\*\*

آرزو

ای کاش شب دل مرا ماهی بود  
زین تاریکی به صبحدم راهی بود  
اینجا منم و شب و درونی خالی  
ای کاش که در بساط ما آهی بود

\*\*\*

سمنند صاعقه

سمنند صاعقه زین کن سواره باید رفت  
به عرش شعله سحر چون ستاره باید رفت  
شهید زنده تاریخ عشق می گوید  
به دار سرخ انالحق دوباره باید رفت  
بگو به یوسف اندیشه ای پیمبر دل  
به چاه حادثه هنگام چاره باید رفت  
گذشت کشتی خورشید از جزیره موج  
به غرقه گاه خطر زین کناره باید رفت  
بپوش جوشن آتش به تن سوار فلق  
که در مضاف خسان چون شواره باید رفت  
به گوش لاله خونین نسیم عاشق گفت  
چو گل ز باغ جهان پاره پاره باید رفت  
شکفته در افق خاک آفتاب یقین  
به بام دیده برای نظاره باید رفت  
امیر قافله نور می دهد فرمان  
به عرصه گاه شهادت هماره باید رفت  
رسید لحظه موعود نیست گاه درنگ  
به قاف واقعه بی استخاره باید رفت

\*\*\*

۱- از دفتر «از آسمان سبز»

۲- قانون عشق (مجموعه شعر)؛ صدا، ۱۳۷۶.

## و پیامی در راه

روزی

خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد.

در رگها، نور خواهم ریخت.

و صدا خواهم در داد: ای سبدهاتان پر خواب! سیب آوردم،

سیب سرخ خورشید.

خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.

زن زیبای جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید.

کور را خواهم گفت: چه تماشا دارد باغ!

دوره گردی خواهم شد، کوچه‌ها را خواهم گشت، جار خواهم زد:

آی شبم، شبم، شبم.

رهگذاری خواهد گفت: راستی را، شب تاریکی است،

کهنکشانان خواهم دادش.

روی پل دخترکی بی پاست، دُب اکبر را برگردن او خواهم آویخت.

هر چه دشنام، از لب‌ها خواهم برچید.

هر چه دیوار، از جا خواهم برکنند

رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!

ابر را، پاره خواهم کرد.

من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق،

سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد.

و به هم خواهم پیوست، خواب کودک را با زمزمه زنجیره‌ها (۲)

باد بادک‌ها، به هوا خواهم برد.

گلدان‌ها، آب خواهم داد.

\*\*\*

۱ - سپهری، سهراب؛ هشت کتاب؛ تهران: طهوری؛ چاپ سی و نهم ۱۳۸۳، ص ۳۳۸ - ۳۴۱.

۲ - زنجره: سیر سیرک، جانوری کوچک شبیه ملخ که صدای طولانی در شب‌ها از آن برآید.

خواهم آمد، پیش اسبان، گاو، علف سبز نوازش خواهم ریخت.  
مادیانی تشنه، سطل شبنم را خواهم آورد.  
خرفوتوتی در راه، من مگس هایش را خواهم زد.

\*\*\*

خواهم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهم کاشت.  
پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند.  
مر کلاغی را، کاجی خواهم داد.  
مار را خواهم گفت: چه شکوهی دارد غوک!  
آشتی خواهم داد.  
آشنا خواهم کرد.  
راه خواهم رفت.  
نور خواهم خورد.  
دوست خواهم داشت.

\*\*\*

علی موسوی گرمارودی<sup>(۱)</sup>

### همراه با تب عاشورایی عالم

خاموش نمی توانم بود!  
از درخت تلخ نیز، صمغ<sup>(۲)</sup> می تراود  
خاموش نمی توانم بود،  
تورا با زبان الکن نیز می توان نامید  
از رسایی نامت، چه کم می آید؟

●  
خون تو، در سرخ رگ عالم می دود

۱- به نقل از: شعر نونیمایی (سیری در قالب‌های نوین شعر فارسی)؛ محمدی، حسینی؛ تهران: نشر

چشمه ۱۳۸۱، ص ۱۹۰ - ۱۹۱

۲- صمغ: ماده‌ای لزج که بر ساق و شاخ درخت تراوش کند.

اگر حیات جهان، به حقیقت خواهی است؛  
این خون توست که در سرخ رگ عالم، می‌درد  
جهان، بی تکاپوی حقیقت، مرده است.

●  
آنک، خون توست

در سبزینه هر گیاه

و سرخی شفق،

داغگاه سینه عالم است

در سوگ سرخ تو

هیچ چشمه نیست

که با خوناب نجوشد

با چشم سوگمند من باید دید...  
●

جهان، تا به حقیقت زنده است؛

هر کلوخ که از زمین برگیرند

تاش، بو سر ستمگر زنند

در بن آن، خون تو

گرم و تازه،

جوشان است.

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

پژواک (۱)

به پایان رسیدیم اما

نکردیم آغاز،

فرو ریخت پرها

نکردیم پرواز

بیخشای

ای روشن عشق بر ما،

بیخشای!

بیخشای اگر صبح را

ما به مهمانی کوچه

دعوت نکردیم ؟

بیخشای

اگر روی پیراهن ما

نشان عبور سحر نیست ؟

بیخشای ما را

اگر از حضور فلک

روی فرق صنوبر

خبر نیست .

نیمی

گیاه سحرگاه را،

در کمندی فکنده ست و

تا داشت بیداری اش می کشاند

و ما کمتر از آن نسیمیم،

در آن سوی دیوار بیمیم.

بیخشای

ای روشن عشق

بر ما بیخشای!

به پایان رسیدیم ،

اما

نکردیم آغاز ؟

فرو ریخت پروا

نکردیم پرواز.

## بوی باران (۱)

ای که بوی باران شکفته در هوایت  
 یاد از آن بهاران که شد خزان به پایت  
 شد خزان به پایت بهار - باور - من  
 سایه بان مهوت نمانده بر سر من  
 جز غمت ندارم به حال دل، گواهی  
 ای که نور چشمم در این شب سیاهی  
 چشم من به راحت همیشه تاییبی  
 باغ من بهارم بهشت من کجایی  
 جان من کجایی کجایی که بی تو دل شکسته ام  
 سربه زانوی غم نهادم به گوشه‌ای نشسته ام  
 آشم به جان و خموشم چونای مانده از نوا  
 مانده با نگاهی، به راهی، که میرود به ناکجا...

ای گل آشنا

بی قرارم بیا

وای از این غم جدایی...

مهدی خطیب خراسانی

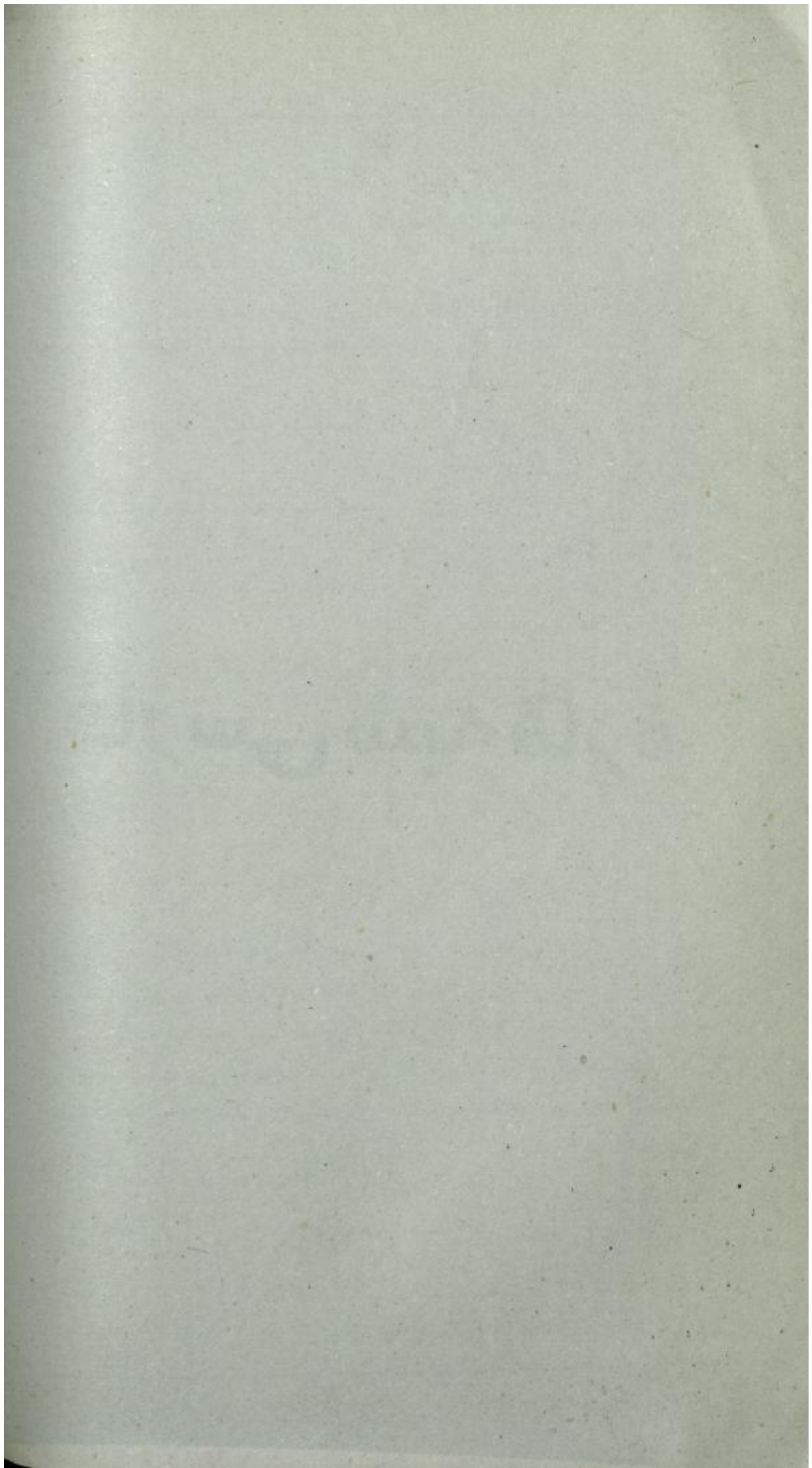
## گل نرگس

حجت حق که قدش خُمّ اله است ببین	حجت حق که رخسار عشوه ماه است ببین
کرده دیوانه و چشمم چو به راه است ببین	او مرا در پی خود عاشق دلباخته‌ای
کرده دل برده و امید به جاه است ببین	من که شیدای صفا و رخ محبوبه او
کرده جانم شرری و همه آه است ببین	او به حق ملجاء یاران علی شیر خدا
کرده نوری به بصر شوکت ماه است ببین	ای نلک او گل خوشبوی دل‌انگیز من است
مهدی غمزده را بر سر راه است ببین	گل رخساره نرگس تو عزیز دل من

\*\*\*\*\*



# فارسی شبه قاره



## نگاهی به دستنبوی میرزا اسد الله خان غالب

اشاره:

میرزا غالب سخنور ممتاز فارسی و اردو در نثر نویسی هم ید طولایی داشت. یکی از آثار منشور وی «دستنبو» است که از اوضاع و احوال رستاخیز اهالی شبه قاره بویژه مسلمانان در اغتشاشات ضد انگلیس ۱۸۵۷ م حکایت می‌کند و به سلطه کامل انگلیسها بر شبه قاره و انحلال پادشاهی دودمان تیموری و تبعید آخرین سلطان بهادر شاه ظفر به رنگون انجامیده. دو ویژگی ممتاز این رساله:

الف) ادعای نویسنده مبنی بر این که وقایعی را که چشم دید او بوده یا از منابع موثق شنیده، ضبط کرده است.

ب) به کار بردن واژه های سره فارسی است.

اگرچه غالب به عنوان مورخ و تاریخ دان شناخته نمی‌شود ولی این رساله را وقایع نگاری می‌توان نامید. یکی از چاپهای معتبر آن ویراسته پرفسور دکتر عبدالشکور احسن استاد ممتاز فارسی دانشگاه پنجاب در انتشارات مجلس یادگار غالب لاهور به مناسبت برگزاری سده درگذشت سخنور و نویسنده نام آور در ۱۹۶۹ م چاپ و منتشر شده است و مقاله نویس با اقتباس از وقایع گونه گون ۱۸۵۷ م با نقل قول غالب تصویری از اوضاع اجتماعی و تاریخی برای خوانندگان ترسیم نموده و نمونه‌هایی از شیوه نویسنده غالب در دستنبو نشان داده است.

\*\*\*

«دستنبو» رساله‌ای مختصر که میرزا اسد الله خان غالب درباره‌ی جنگ وستیز ۱۸۵۷ م نوشت که اهل هند علیه انگلیسها کردند تا میهن عزیز خود را از تسلط، آزادی دهند و مذهب و ملت و فرهنگ خویش را حفظ و نگهداری کنند تا انگلیسها آن را خراب نکنند. در این رساله واقعات دیده می‌شود که ما را در جای

دیگر کم دستیاب اند. نویسنده رساله می‌گوید که در این رساله همه واقعات است: «سراسر این نگارش یا آن است که بر من همی رود یا آن خواهد بود که شنیده می‌شود».<sup>(۱)</sup>

میرزا غالب درباره‌ی صحت واقعات یقین کامل داشته است؛ بلکه دعوی از رازهای ناشنیده، هم کرده است چنانکه می‌گوید:

«اگر آن گفته‌ام که شنفته‌ام کس گمان نبرد که ناراست شنوده باشم یا کاست شنوده باشم... رازهای ناشنیده از هر سو فراز آرم و راز دانانه روی به نبستن راز آرم».<sup>(۲)</sup>

این رساله حاوی است بر مدت مئی ۱۸۵۷ تا ۳۱ جولایی ۱۸۵۸ م چنانکه میرزا موصوف نوشته است.

«از مئی سال گذشته تا جولایی سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و هشت (۱۸۵۸ م) روداد نبشته‌ام و از یکم اگست خامه از دست فرو هشته‌ام».<sup>(۳)</sup> این سرگذشت به نام «دستنبو» در مطبع مفید خلائق آگره به اهتمام منشی هرگوپال تفته انتشار یافت و در آگره بدین سبب منتشر شد که در دهلی هیچ مطبع باقی نمانده بود و اگر بودکار طباعت باعث اطمینان و تسلی نبود. چنانکه میرزا موصوف به تفته نوشته است:

«در اینجا یعنی دهلی، هیچ مطبع نیست. می‌شنوم یکی هست ولی در آن جا نویسنده خوش نویس نیست اگر این کتاب در آگره چاپ کرده شود مرا مطلع کنید. در این تنگدستی و بی‌نوابی خریدار بیست و پنج کتب خواهم شد ولی صاحب مطبع به این صورت چرا آمادگی خواهد کرد. البته می‌خواهم اگر هزار نسخه کتاب چاپ نشود کم از کم پانصد نسخه چاپ کرده شود».

از یک نامه میرزا غالب که به نام میر مهدی مجروح نوشته است معلوم می‌شود که میرزا موصوف برای انتشار این کتاب یعنی «دستنبو» یک مجلس مشاوره تشکیل داده بود. میرزا موصوف برای تصحیح کتاب منشی نبی بخش حقیر و برای تجلید کتاب حاتم علی بیگ را مقرر کرده بود و دیگر امور طباعت میرزا هرگوپال تفته را سپرد کرده بود و ایشان را درباره‌ی کاغذ، رنگ روشنایی،

۱ - دستنبو، مطبوعات مجلس یادگار غالب، دانشگاه پنجاب لاهور، به اهتمام عبدالشکور احسن،

۱۹۶۹ م، ص ۶۱

۲ - همان، ص ۶۲ - ۶۱.

۳ - همان، ص ۸۰.

تجلید و تهذیب هدیای واضح داده بود. (۱)  
در طبع اول پانصد نسخه «دستنبو» منتشر شد و قیمت یک نسخه هشت  
آنه مقرر شد. طبع دوم با اجازت میرزا غالب در مطبع «لتیریری سوسائتی  
روهیل کهند» در بریلی در ۱۸۶۵م انطباع یافت. طبع سوم در همین مطبع در  
سنه ۱۸۷۱م منتشر شد. منشی نولکشور دستنبو را به همراه کلیات نثر فارسی  
غالب در مطبع خودش در ۱۸۶۸م، ۱۸۷۱م، ۱۸۷۵م، ۱۸۸۱م منتشر کرد.  
بعد ازین یک مدت مدید این رساله از زیور طبع آراسته نشد. بعد از این در  
۱۹۶۰م در بخش اردو دانشگاه دهلی در یک رساله تحقیقی به نام اردوی معلی  
شماره ۲ جلد دوم مرتبه خواجه احمد فاروقی انتشار یافت.  
مصحح نسخه «دستنبو» معترف است که او برای آمادگی و تهیه کردن  
نسخه حاضر قدیم ترین نسخه «دستنبو» مدنظر داشته است. به قول مصحح در  
کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور یک قدیم ترین نسخه مطبوعه ۱۸۵۸م در حالت  
عمدگی نگاهداری می شود و این نسخه مشتمل بر هشتاد صفحه است و به میان  
سرلوح به فارسی و اردو عبارت ذیل مندرج است:

### «العلمه طاقته»

کتاب مستطاب نایاب بزبان فارسی قدیم بی آمیزش لفظ عربی تصنیف  
فردوسی هند نواب اسد الله خان بهادر غالب تخلص دهلوی موسوم به  
«دستنبو»

جس مین مصنف ناپنی سرگذشت ابتدای ۱۸۵۷ س ۳۱ جولای ۱۸۵۸  
نک لکھی ه مع قصیده تهنیت فتح هند که وه به زبان فارسی متعارفه مروجه ه  
مطبع مفید خلائق آگره مین واسطه افاده خاص و عام ک به اهتمام  
شیورائین ک چهپایی گئی «

«مصنف «دستنبو» در نوشتن این کتاب بسیار حزم و احتیاط ورزیده است  
و از نهایت هوشیاری و چابکدستی چنین دلایل را جمع آوری کرده است که  
ازین مقصد و مدعای مصنف این است که وفاداری خود با دولت انگلیسها به  
اثبات برساند. طرز نگارش این روزنامهچه چنانکه مصنف «دستنبو» تفته را نوشته  
است تحت مصلحت خاص است و از طرز نگارش مصنف «دستنبو» اظهار  
وفاداری دولت انگلیسی آشکار و هویدا است به این طور که آغاز کتاب هم از

مدح ملکه علیا وکتوریه می شود.

در باره اش به منشی نبی بخش حقیر می نویسد:

«برادر جان! من یک قصیده در مدح جنابه ملکه معظمه انگلستان نوشته‌ام که مشتمل بر شصت شعراست و بر شش صفحه یعنی بر سه برگ شائع کرده در آغاز «دستنبو» شامل کرده شود تا از قصیده عزت و اعتبار کتاب شود و قصیده را از سبب کتاب شهرت<sup>(۱)</sup>

میرزا غالب در «دستنبو» تاریخ جنگ آزادی هم از «رستخیز بیجا»<sup>(۲)</sup> آورده است همین سبب است که چون میرزا غالب برای طباعت حکام آگره را پیش نموده اجازه انطباع خواست حکام به نهایت مسرت و کمال این درخواست را پذیرفتند و اجازه اشاعت دادند.<sup>(۳)</sup> ممکن باشد که میرزا موصوف از لحاظ نزاکت احوال دوران و برای حفظ جان و آبرو بر نسخه اصل تجدید نظر کرده باشد.

در این هیچ شک و شبه نیست که میرزا غالب هم مانند برخی از دوستان به سبب ناسازگاری احوال زمان خود بر همه چیزها حفظ ذاتی ترجیح داد مگر ما را این سخن فراموش نباید کرد که این دور آن بوده که هر ذره خاک دهلی تشنه خون مسلمانان بود. چنانکه میرزا غالب به زبان اردو فرموده است:

شهر دهلی کا ذره ذره خاک تشنه خون مهر مسلمان کا

مصصح نسخه هذا آقای دکتر عبدالشکور احسن در مقدمه «دستنبو» نوشته است که مؤلف به وقت نوشتن دستنبو آن واژه‌های عربی که در این جا آورده است بر آن سید جمیل الدین تونکی به عنوان «دستنبو کا ایک نسخه خاص» در یک مقاله بحث فاضلانه کرده است از آن چند کلمات تازی ازین قرار است:

ماتم، زمزمه، شرر، صاحب، قلعه، کیسه، غوغا، خنجر  
از این چند واژه عربی که در زبان فارسی مروج اند سوای ایراد کردن هیچ فائده ندارد. مثلا برای قلعه دهلی که در آن آمد و رفت مصنف در حضور شاه دهلی بود او را به جای قلعه دهلی چه باید نوشت و صاحب هم برای حکام انگلیسی مروج بود.

۱ - خطوط غالب، مرتبه غلام رسول مهر، لاهور چاپ سوم، ۱۹۶۲م، ص ۲۶۹.

۲ - همان، ص ۳۸.

۳ - همان، ص ۲۷۸.

علاوه از این در دستنبو واژه‌های انگلیسی هم آمده‌اند که به قرار زیر است:  
لارد، گورنر، گورنر جنرل، انگلیند، انگلستان، لفتنت گورنر، کرنیل، جرنیل،  
ایجنت، میگزین، کلکتر، مستر، کلرک، کمندران چیف، کمشنر، پنسن (پنشن)  
فرنج (نام یک می خاص)

نام ماه‌ها: جنوری، فروری، مارچ، اپریل، مئی، جون، جولایی، اگست، ستمبر،  
اکتوبر، نومبر، و غیرهم.

برای سپاهیان انگلیسی یک اصطلاح هندی «گوره» هم استعمال کرده است و از  
این ترکیب نو «گوره چند» وضع کرده است.

دستنبو تصنیف لطیف میرزا غالب است. این کتاب اگرچه مختصر است  
ولی از لحاظ ارزش حائز اهمیتی است. این روزنامه‌چه تاریخی است که میرزا  
غالب درباره رزم ۱۸۵۷ م مابین مردمان شبه قاره و انگلیسها نوشته است و در  
این روزنامه‌چه واقعات مئی ۱۸۵۷ تا ۳۱ جولایی ۱۸۵۸ م احاطه کرده است؛  
چنانکه میرزا موصوف درباره این نوشته است:

«از مئی سال گذشته تا جولایی یک هزار و هشت صد و پنجاه و هشت  
(۱۸۵۸ م) روداد نبشته‌ام و از یکم اگست خامه از دست فرو هسته‌ام»<sup>(۱)</sup>

این روزنامه‌چه درباره واقعات مهم در این زمان هنگامه خیز که بر میرزا  
موصوف همی رود یا از دیگران شنیده بود آگاهی می‌بخشد؛ چنانکه میرزا  
موصوف نوشته است:

«سرتاسر این نگارش یا آن است که بر من همی رود، یا آن خواهد بود که  
شنیده می‌شود»<sup>(۲)</sup>

میرزا موصوف را یقین کامل و اکمل است که هرچه او شنیده است  
درست و راست است بلکه او ادعای شنیدن و بیان نمودن رازهای ناشنیده هم  
کرده است، چنانکه می‌نویسد:

اگر آن گفته‌ام که شنفته‌ام کس گمان نبرد که ناراست شنوده باشم با کاست  
سروده باشم.. رازهای ناشنیده از هر سو فراز آرم، و راز دانانه روی به نبشتن  
آرم»<sup>(۳)</sup>

در آغاز کتاب یک قصیده غرّا است که عنوانش این است:

۱- دستنبو، ص ۸۰.

۲- دستنبو، ص ۶۱.

۳- دستنبو، ص ۶۲.

قصیده برگزیده

در مدح خداوند روی زمین سایه جهان آفرین  
حضرت قدر قدرت ملکه معظمه انگلستان خلد الله ملکه بالعدل و الاحسان  
مشمول بر تهنیت فتح هندوستان  
مطلع این قصیده قرار زیر است:  
در روزگارا نتواند شمار یافت      خود روزگار آنچه در این روزگار یافت  
این قصیده مشتمل بر شصت بیت است.

در هیأت موجوده «دستنبو» کتابی ست که به غایت اختصار دارد. در این کتاب گزارشهای مشروح رزم اهالیان شبه قاره به خلاف سلطه گر انگلیسی ها و بعضی مهم ترین واقعات وجود ندارند و میرزا موصوف در نوشتن این کتاب حزم و احتیاط بسیار به کار برده است. اگرچه این کتاب برای سلامت بردن جان و یافتن حفظ و امان از دست سلطه گران انگلیسها نوشته و اظهار وفاداری با ایشان بیشتر در این کتاب دیده می شود و بر مخالفان انگلیسها یعنی مردم شبه قاره که با انگلیسها برای آزادی و استقلال میهن عزیز خود باسلطه گران جنگ ورزیده زبان طعن گشوده است و مرد سپاهی هندی را «تلنگا» گفته است. ولی باوجود این اظهار تملق و انگلیس نوازی در این کتاب مظالم و ظلم انگلیسها و تاخت و تاراج ایشان را هم جا به جا اشارت نموده است. مختصراً بعضی از رخدادها را درج می نمایم.

«بر بادشاه ارک آرامگاه که ماتم زده تاب و توانست، فرمان گیرودار به انداز باز پرس روان است. ده کیای جهجر و بلب گرو چار بالش آرای فرخ نگر را جدا جدا به روزهای جداگانه به گلو آویختند. گویی بدانسان کشتند که کس نیارد گفت که خون ریختند.»<sup>(۱)</sup>

در باره تاخت و تاراج کردن انگلیسها به این طور تذکر نموده است:  
«دانم که در این تاخت فرمان همه آن است، که هرکه گردن نهد، از سرخونش در گذرند و اندوخته ببرند.»<sup>(۲)</sup> و هر که چهره شود در نورد

۱ - دستنبو، ص ۶۷، درین جا علاوه بر مقامات دیگر بلب گر هم مذکور است ولی در مقدمه دستنبو ص ۱۵ بلب را از گر جدا کرده است، و بر «گر» این طور ساخته است گویا که مقام جداگانه است. باشد که این سهو کتابت باشد و او بلب را جدا فهمیده باشد و گر را مقام تصور کرده باشد و باین طور این کرده باشد.

۲ - در دستنبو، ص ۵۸ بجای ببرند، ببرند نوشته است.



سرمایه‌ستانی جانش نیز شکرند.»<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر چنین اظهار نموده است:

«چون لشکر آریان شهر را گشودند و لشکریان فرمان یغما یافتند، رازدان آن راز با من در میان نهاد.»<sup>(۲)</sup>

میرزا موصوف در این کتاب تذکر نموده است که او از کودکی پرورده سرکار انگلیس است و اورنگ دهلی او را طلب کرده به کردار گزاری جهان جویان تیموریه مقرر نمود و چون استاد شاه دهلی از جهان فانی به جهان باقی شنافت مرا استاد خود ساخت. چنانکه میرزا موصوف گفته است:

«نگرنده نگارش دریابد که من در نامه از جنبش خامه گهر فرو می‌ریزم، از کودکی نمک پرورده سرکار انگریزم. گویی تا در دهن دندان یافته‌ام، از خوان این جهان ستانان نان یافته‌ام هفت هشت سال است که اورنگ نشین دهلی سوی خودم خواند و کردار گزاری جهان جویان تیموریه به دست مزد شش صد روپیه سالانه از من خواست. خواهش پذیرفتم و بدان کار پرداختم. پس از چندی که کهن استاد شاه را مرگ فراز آمد، آموزگاری شیوه سخن نیز به من بازگشت... به هم برزند.»

درباره آغاز انقلاب یا جنگ آزادی ۱۸۵۷م میرزا موصوف چنین نوشته است:

«در این سال که شماره آن را به آیین بر آورد از «رستخیز بیجا» آوردند و اگر آشکار پرسی، یک هزار و دویست و هفتاد و سه شمردند، چاشت گاه دوشنبه شانزدهم ماه روزه و یازدهم معنی سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و هفت ناگرفت در و دیوار باره و باروی دهلی بجنبید و آن جنبش زمین را فراگرفت.»

۱ - انگلیسیان او را و خانواده‌اش را اسیر کردند بیش از یک صد شاهزاده تیموریه را به دار آویختند و شاه دهلی و دیگر افراد خانه که جان به سلامت بردند ایشان را جلای وطن کرده رنگون فرستادند و این شاه دهلی در حالت بی بسی و بی کسی در رنگون درگذشت و از قید هستی و قید انگلیسها آزاد شد. چون انگلیسها هیچ شهزاده تیموری را زنده نگذاشته بود بعد از آن میرزا الهی بخش را به عوض کمک کردن در گرفتاری شاه دهلی در مقبره همایون و خدمات دیگر جانشین خاندان مغلیه کرد.

۲ - مراد از کهن استاد شاه - شیخ محمد ابراهیم ذوق است که قبل از جنگ آزادی از قفس عنصری آزاد گشته به جهان دیگر شنافت و مانند دیگر اهل هند از مصائب و آلام محفوظ و مصئون ماند بعد از وفات یافتن استاد ذوق میرزا غالب استاد شاه دهلی شد.

سخن در زمین لرز نمی رود. در آن روز جهان سوزبخت برگشته و سرگشته چند از سپاه کینه خواه میرت به شهر در آمدند. همه بی آرم و شورانگیز و به خداوند تشنه خون انگریز - دیدبانان دروازه های شهر که برون از هم گوهری و هم پیشگی نشگفت که هم از پیش هم سوگند نیز باشند، هم پاس نمک و هم پاس شهر گذاشتند، و مهمانان ناخوانده یا خوانده را گرامی داشتند. آن سواران سرگران.... روی از آن سوی برنافتند. (۱)

میرزا غالب درباره خودش و خانواده اش چنین نوشته است:

«امسال سرآغاز شصت و دومین سال که در این کهن خاکدان خاکبازی و از پنجاه سال در ورزش شیوه سخن جانگدازی می کنم. در پنج سالگی پدرم عبدالله بیگ خان بهادر را که بر روانش از جهان آفرین فراوان آفرین باد، چراغ هستی فرو مرد. گرامی اودر من نصرالله بیگ بهادر مرا پسر خواند و به ناز پرورد. چون بیکر پذیرفتن من شمار نهمین سال پذیرفت، بخت بیدار من همانا هم اودر و هم خداوندگار من به دراز خواب نیستی خفت. ستوده جاہمند به سروری چهار سد سوار با جرنیل لارد لیک بهادر پیوند پیمان جانفشانی داشت و از بخشش آن جهانستان جهان بخش در نزدیکی آگره بر دو پرگنه دسترس فرمان رانی و مرزبانی داشت. پس از وی هر دو پرگنه به سرکار انگریزی بازگشت، و بهرمن و برادر من، که با من از یک پدر و مادر است، اندک مایه زری به جای آن جاگیر سرمایه آرامش و نازگشت. چنانکه در این سال که یک هزار و هشت سد و پنجاه و هفت نوپسند، تا پایان «اپریل» از گنجینه «کلکتری» دهلی یافته ام از «مٹی» خود آن گنجدان را در فراز، و مرا کار باخت ناساز، و دل در اندیشه های دور و دراز است. (۲)

«پیش ازین تنها زنی داشتم و پسری و دختری نبود، کمابیش پنجاه سال است که دو کودک بی مادر و پدر هم از دوده آن زن که خون منش به گردن، بفروندی برداشته ام و با آن شیرین گفتاران نو به سخن آمده از مهر آمیزشی چون شیر و شکر داشته ام اینک در این درماندگی با منند و گل و گوهر گریبان و دامن اند. (۳)

درباره برادر خودش چنین نوشته است:

۱ - دستیو، ص ۳۸.

۲ - دستیو، ص ۵۴.

۳ - دستیو.

«برادر که دو سال از من کوچک است، در سی سال خورد به باد داد و دیوانگی و کالیوگی گزید. سی سال است که آن دیوانه کم آزاری بی خروش، مست و بی هوش می‌زید. خانه وی از خانه من جدا است، و کما بیش دوری دو هزار گام در میان. زن و دخترش با فرزندان و کنیزان زندگی در گریختن پنداشتند و خانه خداوند دیوانه را با خانه و کاجال و در بانی کهن سال و کنیزی پیر زال به جا گذاشتند. کس فرستادن و آن سه تن و کالا را بدین جا آوردن اگر جادو دانستی نتوانستی. این خود گران اندوهی دیگر و بر دل از بار این اندوه کوهی دیگر است. دو کودک نازنین ناز<sup>(۱)</sup> پرورد شیر و شیرخوارند و میوه و تره جویند و دست به روای خواهش نرسد. هی هی چه جای این گفتن است. تا زنده ام سگالش در آب و نان، چون بمیرم در خاک و خشت سخن است. من همه در در بند آنم که برادر به شب چون خفت و به روز چه خورد، و ناآگاهی بدان پایه که نمی‌توانم گفت زنده است یا به سختی مرد.

نه همین ناله و فغان به لبم      من و جان آفرین که جان به لبم  
آنچه گفته‌ام جانگز است، و نگفته‌ام روان فرساست. از کار آگهان چشم دارم که  
گوش بفریاد نهند و چون بشنوند داد دهند.<sup>(۲)</sup>

بعد از فتح دهلی درباره کوچه خودش چنین اظهار نموده است که این  
کوچه چه طور از دستبرد انگلیسها محفوظ ماند.

«آدینه روز که بیست و هشتم ماه ماتم و هژدهمین روز از ستمبر بود هنگام  
چاشت در آن کنونه که این چنبر واژگونه پایه از پایه‌های کژدم بز کناره خاوری  
داشت، بخشنده سوراخ شده هور در یکی از پایه‌های پایین خوشه گرفت و بر  
چشم جهان بین از تیرگی بیداد رفت. در این پنج روز روسیاهان گم کرده راه از  
بیرون و درون شهر چون گرازان گریزان رفتند، و کشور گیران شهر و ارک سر تا سر  
گرفتند. غوغای زد و کشت و گیر و دار تابدین کوچه رسید و همه را از بیم، دل دو  
نیم شد.»<sup>(۳)</sup>

«باید دانست که این کوچه جزیک راه و بیش از ده دوازده خانه وار ندارد،  
و چاه در این کویی نیست. بیشتر از زن و مرد بدین نورد که زن را بچه در آغوش

۱- این دو کودک نازنین باقر علی خان و حسین علی خان پسران زین العابدین عارف بودند که در عالم

شباب از این جهان فانی به جهان باقی شتافت.

۲- همان، ص ۵۵.

۳- همان، ص ۴۹، ۵۰.

است، و مرد را پشتواره بر دوش، به در زدند. تنی چند که به جا مانده‌اند، به هم داستانی من که از سخن پذیر پذیر گزیر نداشتیم در از درون بستند و پیرامن آن سنگ به سنگ به هم پیوستند، تا کوچه چنانکه سر بسته بود در بسته نیز شد:

جان اگر خسته تر از تن بُودم نیست شگفت زانکه دل تنگ تراز گوشه زندان من است  
در این بستگی گشایش پدید آمد. روداد این که مهر چهر، کیوان ایوان، بهرام رام، راجا، نرندر سنگه بهادر فرمانروای پتیاله در این یورش باکشور گشایان همراز، و سپاهش از آغاز بالشکر انگریزی درنگ و تازان باز بوده است، و تنی از ویژگیان راجه که به سرکارش در نوکری از پایه برتران، و به شهر در توانگری از نام آوراند، همانا حکیم محمود خان<sup>(۱)</sup> و حکیم مرتضی خان و حکیم غلام الله خان که از تخمه و نژاد مینو نشیمن حکیم شریف خانند، در این کوچه می مانند. آستان در آستان و بام در بام دوروبه، تا دور شارستان اینان و نامه نگار از ده سال همسایه دیوار به دیواریکی از آن خجسته آیینان است. نخستین کس از آن سه تن، با گروهی از پیوستگان و پردگیان به آیین نیای خویش در شهر جاهمندان به سر می برد، و آن دو تن دیگر در پتیاله به همدمی و هم نشینی راجا، کامرانی می کند. چون گشایش دهلی دلنشین بود، راجا را از راه رهی پروری، بازور آزمایان نبرد پیمای، پیمان این بود که چون به بهروزی پیروزی گزینند، پاسبانان بر در این کوی نشینند، تالشکریان انگلند که آنان را «گوره» خوانند به کاخ و کوی آسیب نرسانند.<sup>(۲)</sup>

درباره مدح و ستایش ممدوحین انگلیسها بالعموم و ملکه انگلستان بالخصوص میرزا غالب چنین اظهار نموده است:

«دو سال است که در ستایش دارای دادگرای گیتی آرای، و شهنشاه سپهر پایگاه سنارا سپاه ملکه وکتوریا چکامه نگاشتم، و به سر رشته یابی که راست از دهلی به بمبئی و از آنجا به لندن می رود، به پیشگاه خداوند هنر پسند، و داور نام آور لاردالن برا بهادر - که به روزگار «گورنری» با من از مهر گستری آیین روان پروری داشت - روان داشتم.

۱ - پدر حکیم اجمل خان است و حکیم اجمل خان معروفترین حکیم طب یونانی در شبه قاره در زمان انگلیسها بود. بنابر این او را به نام «مسح الملک» هم یاد می کنند. او یکی از سیاستمداران برجسته شبه قاره بود ولی در ۱۹۲۸م در وقتی که مهمان نواب رام پور بود از این دنیای دون بگذشت.

۲ - همان، صص ۵۰، ۵۱

راه سخن گشودم اگر خود نشد که بخت را هم به بزم بانوی گیتی ستان دهد  
این نامه نگار از آن چکامه نشانی ... فرمان آن است که سخن پیوند  
آرزومند آیین نگاهدارد، و در گزارشش آرزو به میانجی گری فرمانده هند روی نیاز  
بدین درگاه آرد.»<sup>(۱)</sup>

میرزا غالب حسب الحکم این چکامه را به میانجی گری فرمانده هند در  
خدمت ملکه علیا انگلند فرستاد و در این چکامه قدردانی خسروان روم و ایران  
و دیگر ممالک را تذکر نموده آرزوی خودش را چنین بیان نموده است:  
«فرمان پذیرانه نیایش نامه به نام نامی گرامی شهنشاه انگلند به پیشگاه  
سکندر در فریدون فرلارد کینگ نواب گورنر جنرل بهادر، فرستاده آمد، و در آن  
پوزش نامه از آز و آرزو بدین انداز نشان داده آمد، که خسروان روم و ایران و  
دیگر کشور گیران را با سخن گستران و ستایش گران در بخشایش و بخشش  
رنگارنگ شمار رفته، و دهن به گهر انباشتن و پیکر به زرسختن، و ده دادن و گنج  
نشاندن به کار رفته، این سخن گستر ستایش گر مهر خوانی از زبان شهنشاه، و  
سراپای به فرمان شهنشاه، و نان ریزه از خوان شهنشاه می خواهد همانا پای  
خوان، مهر خوان و سراپا در تازی گفتار خطاب و خلعت، و چم نان ریزه در  
انگریزی زبان پسنن تواند بود. والا کار فرما نواب گورنر جنرل، بهادر به پاسخ  
مژده درمان و فره فرمان فرستاد و آگهی داد، که نیایش نامه رسید و به انگلستان  
روانی گزید. دل از الفختن سرخوشی چندان به خویشتن بالید که خود در تن و تن  
در پیرهن نتوانست گنجید. پس از چهار ماه بخشایش نامه نگاشته کلک مشکبار  
فرزانه جهاندار، همایون خوی، فرخ تبار، مستر رسل کلرک بهادر که به پاسخ  
نگارش من است، ساز امیدواری و آرزو شماری افزود دانم که اگر آرامش داد از  
هند رم نخوردی، و از دست سپاهیان ناشناس ناسپاس داد کده ها برهم  
نخوردی، از گلستان انگلستان فرمان بابرگ و ساز رسیده بودی، و دل و دیده من  
چشم روشنی گوی همدگر گردیده بودی. اینک آن همایون نامه ها که سیاهه  
آرزوی سر جوش من و کماهه بازوی خرد و هوش من است، و پرکاله چند از  
جگر که در جوش گریه از مژه برون ریخته ام، بهر نشان خون پالای، مرا در دامن  
است.

نی کشته زخم ناوک و شمشیرم      نی خسته ناخن پلنگ و شیرم  
لب می گزم و خون به زبان می لیسیم      خون می خورم و ز زندگانی سیرم<sup>(۲)</sup>

۱ - همان، صص ۵۵، ۵۶.

۲ - همان، صص ۵۷، ۵۶.

به روز سی ام ستمبر ۱۸۵۷ م خانه برادر غالب یعنی خانه یوسف میرزا را به یغما بردند و برادر غالب را و مستخدمانش را بگذاشتند. میرزا غالب درباره این، چنین اظهار کرده است:

چهارشنبه سی ام ستمبر روز هفدهم از گشایش شهر و بستگی دروازه کوچه آگهی آوردند که یغمایان برخانه برادر ریختند، و گرد از کوچه و کاشانه انگیختند میرزا یوسف خان دیوانه و آن فرتوت مرد و پیره زن را زنده گذاشتند و آن زن و مرد سالخورده به هم پایی و دستیاری دو هندو، که در این گریزگریز از جای دگر آمده در آنجا دم گرفته اند، در سرانجام آب و نان کوشش دریغ نداشته اند. نهفته مباد که در این شهر آشوب گیر و دار<sup>(۱)</sup> چنان که در هر کوچه و بازار اشتلم را یک هنجار نیست سپاهیان را نیز در خونریز و انداز وانگیز یک رفتار نیست.<sup>(۲)</sup>

از دست انگلیسها بر عکس دیگر عوام بر سر بر آوردن شبه قاره و بر مصنف دستنویچه گذشت مصنف این را نیکو بیان کرده است:

«پنجم اکتوبر، روز اندوه اندوز دوشنبه چاشتگاهان ناگاهان «گوره چند» از راه دیواری که به دروازه سنگ بست پیوست است، فراز بامی بر آمده، از آنجا به جستن در کوچه فرود آمدند، چون دور باش سپاهیان راجه نرندر سنگه بهادر سودمند نیفتاد، از دیگر خانه های کوچک چشم پوشیده جای که نامه نگار بود آمدند. از روی خوبی خوی خویش از همه کالا دست برداشتند، مرا با آن دو کودک فرخ دیدار و دوسه نمک خوار و تنی چند از همسایگان نکو کردار گرفتند و بردند و بگذاشتند.

از کوچه دورتر از تیر پرتاب و آن هم به رنج و آهنج و تب و تاب نرفته ام، پیش اندازه دان و دانشور کرنیل، برون بهادر که این سوی چارسوی به کاشانه قطب الدین سوداگر فرود آمده است بردند. با من به نرمی و مردمی سخن گفت و از من نام و از دگران پیشه پرسید. و به خوشنودی همدران زودی سوی آرامش جاه پدرود کرد. یزدان را سپاس گزاردم و بر آن خجسته خوی آفرین خواندم و باز آمدم.<sup>(۳)</sup>

۱ - همان، صص ۵۸، ۵۷ این واژه دراصل گیرو دار است ولی در این جا به جای گیرو دار «گیر وار» ثبت شده است که اشتباه است.

۲ - همان، صص ۵۷، ۵۸

۳ - همان، صص ۵۹، ۶۰

درباره‌ی کیش خود و کمک یاری دوستان و شاگردان هنود میرزا غالب اظهار نموده گفته است که او از سبب ایشان رشته‌ی زندگانی را برقرار داشته است: «بدرستی که راستی نهفتن شیوه‌ی آزادگان نیست، من نیم مسلمان که هم از بند پیوند آیین و کیش آزادم، و هم از رنج شکنج بدنای خویش وارسته، پیوسته خوی آن داشتمی که به شب جز «فرنج» هیچ نخوردمی، و اگر آن نیافتی خوابم نبردی. در این هنگام که باده فرنگ در شهر بسیار گران است و من پرتهدست، اگر جوانمرد خدا دوست خداشناس دریا دل «مهیس داس» بفرستادن باده شکر می‌ندی که در رنگ با «فرنج» برابر و در بوی از آن خوشترستی، بر آتش دل آب نزدی جان نبردمی و از جگر تشنگی مردمی:

از دیر دلم وایه زهر درمی جست      از باده‌ی ناب یک دو ساغر می‌جست

فرزانه مهیس داس بخشید به من      آبی که برای خود سکندر می‌جست

از داد نتوان گذشت و دیده را ناگفته نتوان گذاشت، این نکوی دوست درباره‌ی آبادی مسلمانان شهر کوشش دریغ نداشت، چون سر نوشت آسمانی بدان یار نبود. آبادی و آزادی هندوگروه همه دانند که از روی آزر مهربان داوران رخ نموده است. باری به اندیشی و کارسازی این بهی پسند نیکی گزین را در این آرامش داد بار بوده است. کوتاهی سخن، نیک بخت کسی است نیکی به مردم رساننده و روزگار به نای و نوش خوش گذراننده. با آنکه پای پیوند کهن آشنای در میان نیست، ناگاه به هم نشینی و همزبانی و گاه گاه به فرستادن ارمغانی بر من سپاس می‌نهد، و داد مهربانی می‌دهد.

«دیگر از آشنازادگان و شاگردان من «هیرا سنگه» که بُرنای نیک نهاد نیک نام است، در راه پاس مه‌رتیزگام است. همی آید و اندوه می‌ریاید.

دیگر از مردم این شهر نیمه ویران نیمه آباد، «شیوجی رام برهمن» برهمانژاد که جوان خردمند و مرابه جای فرزند است، این درویش دلریش را کمتر تنها می‌گذارد، و به اندازه تاب و توان خویش فرمانبری و کارسازی به جاهمی آرد. پسرش بال مکند - که نوجوان نیک خوی پارساست - نیز همچون پدر خویش در فرمان‌پذیری چست و دراندوه‌گساری یکتاست.

از دوستان دور دست آن سپهر مهر را ماه دو هفته، شیوا زبان «هرگوپال تفته» که دیرین همدم هم آواز من است، و از آن رو که در سخن آموزگار خودم همی گوید، سخنش با آن همه خوبی خداداد سرمایه‌ی نازمن است، سخن کوتاه آزاد مردیست، همه تن مهر او سراپا آزر، او را به سخن فروغ و سخن را به وی هنگامه گرم، بس که از مهر جا درون جانش داده‌ام میرزا تفته مهر خوانش داده‌ام، از میرت سفته زر به من فرستاد و چامه و نامه پیوسته می‌فرستد. این سخن که

گزاردن آن ناگزیر نبود ویژه از بهر آن آوردم که سپاس مهرورزی و مردمی ناگزارده نماند، و نیز چون دوستان را این داستان به دست افتد، دریابند که شهر از مستلمان تهی است. شبانه خانه‌های مردم بی چراغ است و روزانه<sup>(۱)</sup> روزن دیوارها بی دود. غالب شهر آشنای هزار دوست که در هر کاشانه بگانه و در هر سرای آشنای داشت، درین تنهایی جز خامه همنوایی وی و جز سایه کس همپای وی نیست:

اکتون منم که رنگ به رویم نمی‌رسد      تا رخ به خون دیده نشویم هزار بار  
در پیکرم ز درد و دریغ است جان و دل      در بستم ز خار و خار است بود و تار  
اگر در شهر این چهار تن نیز نیستی، هیچ کس گواه بی کسی من نیز  
نیستی»<sup>(۲)</sup>

مصنّف دستنبو، شکایت روزگار می‌کند و می‌گوید که اگرچه خانه من از دست برد یغمایان به جا ماند ولی چنین سبب شد که جز آنچه پوشند و گسترند هیچ در سرا نماند به قول مصنّف دیگران نان می‌خورند و من جامه همی خورم. مصنّف این کیفیت را به این طور بیان کرده است:

«شگرف کاری روزگار را میرم، که در این تاراج که به شهر در هیچ خانه از کا و کاو خاک نیز به جا نماند، با آن که خانه من از دراز دستی یغمایان برکرانه ماند، سوگند می‌توانم خورد که جز آنچه پوشند و گسترند هیچ در سرا نماند. گشایش این گره دشوار گشای، و پیکر هویدای این راستی دروغ نما آن است، که در آن هنگام که سیه چردگان شهر را فروگرفتند کدبانو بی آنکه به من گوید، چیزهای گران ارز، از زیور و رخت هرچه داشت نهانی در خانه کاله صاحب پیرزاده<sup>(۳)</sup> فرستاد، تا در آنجا در نهانخانه نگاه داشتند و در به گل انباشتند. چون لشکر آریان شهر را گشودند و لشکریان فرمان یغما یافتند. رازدان آن راز با من

۱ - در اصل این واژه روزنه، است و درین جا روزانه اشتباه ثبت شده است.

۲ - همان، صص ۷۷، ۷۸.

۳ - پیرزاده کاله صاحب که نامش غلام نصیر الدین بود و معروف به پیرزاده کالی صاحب بن خواجه فخر الدین دهلوی چونکه پیرزاده صاحب پیر شاه دهلوی ابو سراج الدین محمد بهادر شاه ظفر بود بنا بر این عزت و مرتبه دنیاوی بسیار بود و از لحاظ هم مرجع خلایق بود. مردمان چیزهای پر ارز در خانه پیر صاحب گذاشتند که در این جا مصون خواهند ماند و بعد از جنگ خواهند برد ولی بعد از فتح دهلوی لشکر انگلیسها خانه پیرزاده را هم نگذاشتند و هرچه عیان و نهان بود به یغما بردند و مردمان از مال خود محروم ماندند.



در میان نهاد. کار از دست رفته بود، و رفتن و آوردن را گنجای نمانده تن زدم و خود را بر آن فریفتم که چون رفتنی بود نیک است که از خانه ما نرفت. ایدون که این جولایی ماه پانزدهم است و دیرین پنسن سرکار انگریزی را سررشته بازیافت گم است. به فروختن آن گستردنی و پوشیدنی جان و تن همی پرورم. گویی دیگران نان می خورند و من جامه همی خورم. ترسم که چون پوشیدنی همه خورده باشم، در برهنگی از گرسنگی مرده باشم. از آن جامگی خواران که از پیش بامنستند، در این رستاخیز دو سه تن از من نگسستند. هر آینه اینان را نیز همی باید پرورد و داد آنست که آدم را از آدمی گزیر نیست، و کار بی کار گزار از پیش نتوان برد. بیرون از این گروه، خواهندگان دگر که از پیش به چیدن خوشه و ربودن بهره، خوی دارند. در این ناخوش هنگام نیز به نوای جانگزای ناخوشتر از خروش خروس بی هنگام همی آزارند.»

با وجود اینکه مصنف این کتاب برای حصول مقاصد جان بخشی، مهرخوانی<sup>(۱)</sup> سراپا<sup>(۲)</sup> و نان ریزه<sup>(۳)</sup> نوشته بود ولی خوانندگان را آگاهی می بخشد که مردمان هند با انگلیسها جنگیدند این جنگ محلی نبود نه فقط یک طبقه، مردم هند بر خلاف انگلیسها جنگ کردند. در این جنگ مردمان هند بالاتفریق مذهب و ملت برای حصول مرام استقلال و آزادی به خلاف تسلط انگلیسها هر جا برخاستند و با ایشان مبارزت کردند. مصنف درباره این، چنین اظهار کرده است:

«اکنون بیرون و درون شهر دهلی کما بیش پنجاه هزار پیاده و سوار را فراهم آمدن گاه است. فرماندهان فرخ فرهنگ فرنگ را ازین مرز و بوم فراخ جز کوهچه که باختر سوی شهر، از شهر نه آن مایه دور است که نزدیک نتوان گفت در دست نیست. هنرمندان هم در آن جای تنگ دمدمه ها ساخته سنگین دژی استوار پرداخته اند، و چند توپ از در ژوپ تند خروش گرداگرد فروچیده، در بی آرامی از روی پاداری آرمیده اند.»<sup>(۴)</sup>

بعد از تسخیر دهلی به دست انگلیسها مردمان هند مأیوس و ناامید شدند و جایه جا بر خلاف سلطه انگلیسها جهد خویش را از دست ندادند و از

۱ - خلعت .

۲ - خطاب

۳ - پنشن که مصنف دائم این واژه را پنسن نوشته است.

۴ - همان، ص ۴۳.

تن و من کوشیدند که تسلط انگلیسها را از بیخ و بن براندازند ولی به سبب‌های مختلف پیروز نگشتند.

مصنف دستنبو خوانندگان گرامی را ازین حالات آگاهی می‌بخشد:

نهان مماناد که هنوز سرکشان، گروه‌ها گروه، فرسنگ در فرسنگ و گروه در گروه در بریلی و فرخ آباد و لکهنو به شور انگیزی و هرزه ستیزی آماده‌اند و دلی که خون باد به پیکار بسته، و دستی که بریزاد، بدین کار گشاده‌اند. دیگر در سرزمین سوهنه و نوه میواتیان بدان بی راه روی شور برداشته‌اند که پنداری دیوانگان را بند زنجیر گسسته است. و «تلارام» نام پرخاش گری یک چند در ریواری هنگامه آرا مانده سپس برهنمونی دیو یا میو پیوسته است. این گروه را در آن دشت و کوه جداگانه با جهانداران سر جنگ و ستیز است. گوی آب و خاک هند هر سو کارگاه باد تند و آتش تیز است.<sup>(۱)</sup>

اهالیان لکهنو بر خلاف تسلط انگلیسها برای حفظ تهذیب و فرهنگ و آبرو میهن عزیز خود چه جانبازی‌ها کردند مصنف این را نیکو بیان کرده است. در لکهنو از آن پس که لشکریان بند آرم گسستند و گیتی ستان انگلند به گرمی رفتار سپند وار از سر آتش جستند، و در بایستگاه‌های دگر به گروه خویش پیوستند و اندی از سران با چندی از کهران دریلی گارد، که در لکهنو نام آور جایی است، نشستند، و از پر دلی در به روی دشمن و دوست بستند کاردان بسیاری اشرف الدوله که به روزگار اورنگ نشینی خانان اود، دستور گفته می‌شد، به برش دید از بود و نبود آن گروه اندک شماره فراوان شکوه، کودکی ده ساله را از فرزندان واجد علی شاه به سر در برداشته، بر چاریالش ناز نشاند و او را دستور خسرو هند و خود را پیش کار و دستیار دستور خواند.

نام آور هما به دام آور را نازم که تا روی به کار سازی آورد، یکی را از گزیدگان با پیش کش بایسته گسیل کرد. فرستاده آمد، و دوروز از رنج راه آسوده، و به بارگاه رفت، و دو توسن آهوتک و دو پیل الوند رگ و یک سدویک درست وزرین کلاهی<sup>(۲)</sup> به رنگارنگ گوهر نا پسوده آورده گذراند، و جفت و بازو بند الماس پیوند از بهر بانوان بانوی به مشکوی فرستاد.<sup>(۳)</sup>

ابو سراج الدین محمد بهادر شاه ثانی ظفر بن اکبر شاه ثانی آخرین پادشاه تیموری شبه قاره است که مانند پدر خود در تحت «ایست اندیا کمپنی بهادر» در

۱ - همان، ص ۶۰

۲ - در اینجا کلاهی، غلط املا شده است و در غلط نامه هم نیامده است بدین طور باید «زرین کلاهی»

۳ - همان، صص ۴۶، ۴۷

ارک دهلی اورنگ نشین بود و در ارک به شغل شعر و شاعری زندگانی خودش را می‌گذراند و زمام اقتدار به دست انگلیسها بود. این شاه دهلی اگر خواهد که کسی از امرایان هندوستان (شبه قاره پاک و هند بانگلادیش) ملاقات کند و با ایشان رابطه استوار کند ولی شاه دهلی که از دست انگلیسها شاه شطرنج شده بود به غیر از اجازه و خوشنودی ریذیدنت بهادر دهلی نمی‌تواند چنین بکند و پای از حدود مقرر بیرون اندازد. درین ستیز که مردمان شبه قاره برای حفظ میهن عزیز خود بر ضد انگلیسها برپا داشتند همه از بی بضاعتی و بی حیثیتی شاه دهلی رنجور بودند و از دل و جان خواستند که کمک و یاری شاه خویش کنند تا او به جای شاه شطرنج یک پادشاه قوی و توانا شود و در مقابل انگلیسها پشتیبان همه جنگجویان شبه قاره شود که بر خلاف انگلیسهای غاصب برای آزادی و استقلال میهن عزیز خود می‌جنگیدند. از وزیران اود غازی الدین حیدر، اول کسی است که به سبب انگیزختن گورنر جنرل بهادر مهرخوان شاه، اختیار نمود تا خطاب شاه / پادشاه (فقط برای شاهان دهلی مسلم بود و در این معامله هیچ نزاع نبود) بی قدر و بی وقعت شود و منزلت خطاب اش (که در این عهد فقط خطاب باقی مانده بود) در اهل شبه قاره باقی نشود و این واقعه در عهد اکبر شاه ثانی بن شاه عالم پادشاه (۱۸۳۷ - ۱۸۰۶ م) رونما شده بود و غازی الدین حیدر در ۱۸۲۰ م خطاب پادشاه اختیار کرده باعث تذلیل خطاب پادشاه دهلی شده و در این سبب به خلاف انگلیسها ابوسراج الدین محمد بهادر شاه ظفر بن اکبر شاه ثانی در نظر همه اهل شبه قاره یک پادشاه مسلم شد همه سر بر آوردان جنگ آزادی و استقلال سر نیاز به حضور شاه دهلی خم کردند و از سری خود قاصدان و رسولان فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد کردند حتی که خانواده غازی الدین حیدر که از شاه دهلی روگردانی کرده عاصی شده بود پسر واجد علی شاه خود را در لکهنو دستور شاه دهلی خواند و یک رسول برای اظهار اطاعت و نیابت باهدایا فرستاد که قبلاً ذکر شده است از دیگر نام آوران که سر نیاز بحضور شاه دهلی خم کردند مختصراً به مطابق «دستنبو» اظهار می‌نمایم.

میرزا غالب در «دستنبو» چنین اظهار نموده است:

«بلند آوازی نام شهریار از گرد آمدن پیاده و سوار هرسری را در گوشه و کنار به شور آورد تفضل حسین خان نام آور فرخ آباد که گاه به گرایش روی و به نیایش خوی نداشت، هم از دور پیشانی به پیشگاه خسرو سود و در آن نیایش نامه که خامه فرسود، خود را به دیرین بندگی ستود.»

«خان بهادر خان»<sup>(۱)</sup> نامجوی بیراهه پوی که در بریلی از روی لشکر گردآوری به انداز سرلشکری گردن افراشت، یک صد و یک زرین درم و پیل واسپ سیمین ستام به درگاه روان داشت.<sup>(۲)</sup>

مصنف «دستنبو» تاریخ غالب آمدن اهل شبه قاره بر دهلی و ازین سبب گریختن انگلیسها از دهلی و غلبه یافتن انگلیسها بر دهلی و گریختن اهل شبه قاره از دهلی بر آورده است.

منی گر ز دهلی برون برد داد	ستمبر ستم برد و آورد داد
پس از چار ماه پس از چار روز	فرو زنده شد مهر گیتی فروز
تهی گشت دهلی ز دیوانگان	به مردی گرفتند نرزانگان

در آخر کتاب «دستنبو» دو قطعه تاریخ اند: قطعه تاریخ که درباره آغاز کتاب است میرزا حاتم علی بیگ مهر تخلص - سلمه الله تعالی - نوشته است و قطعه تاریخ انجام کتاب از میرزا تفته - سلمه الله تعالی - است. اول قطعه تاریخ آغاز کتاب می نویسیم:

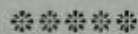
اسد الله خان غالب مهر	حبذا زد رقم چه «دستنبو»
نامه خود سال خویش داد نشان	ید بیضا ستم چه «دستنبو»

۱۸۵۷ م

قطعه تاریخ که میرزا تفته نوشت قرار زیر است:

کتابی زد رقم غالب که آن را	به جان و دل جهانی گشت طالب
نوشتم تفته سال اختتامش	بسیا بنگر چه دستبوی غالب

۱۸۵۸ م



۱ - از اولاد حافظ رحمت خان بود یعنی خان بهادر خان ابن ذوالفقار ابن حافظ رحمت خان بود در جنگ آزادی سردان فوج و عمائدین شهر متفقہ او را برای روہیل کھنڈ نواب منتخب کردند. بادشاہ دہلی این انتخاب را پذیرفت و خطاب انتظام الدولہ محافظ الملک خان بہادر خان ہزبر جنگ عطا نمود. برای کمک شاہ دہلی فوج بریلی را بہ سرکردگی ژنرال بخت خان گسیل کرد. بخت خان در دہلی خدمات شایستہ بہ جا آورد و از جانب شاہ دہلی «گورنر جنرل» مقرر شد. بعد از فتح بریلی انگلیسها نواب موصوف را دستگیر کرد و بعداً بہ دار آویختند. (مأخوذ از ۱۸۵۷ م ک مجاہد (اردو)، غلام رسول مہر، کتاب منزل لاہور، ۱۹۶۰ م).

۲ - در ماہ منی سپاہیان کہ زیر فرمان شاہ دہلی شدہ بودند انگلیسها را از دہلی بہ در بردند.

## شعر فارسی امروز شبه قاره

ابوالحسن واحد رضوی (۱)

صلی الله علیه وآله وسلم

تو جمال اولیٰ یعنی! تو کمالِ آخرینی

تو بهار باغ آدم، تو وقار عالمینی!

چه کند کسی ثنای رخ و زلف عنبرین را

تو ز خوب، خوب هستی، ز حسین، حسین ترینی!

بینم نه در دو عالم، مثل تو جانِ خوبان

چه جمیل و مه جبینی! چه وسیم و نازنینی!

مه تاج عزّ و عظمت زبید به فرق عالی

تویی ختم انبیا و تویی نازِ مرسلینی!

قربی که یافتی تو، یابد کسی نه هرگز

قرآن بگفت ادنی چه قدر به حق قرینی!

تربان به این ادای پستی و سربلندی

گه در مکان نشینی! گهه لامکان مکینی!

عرضی کند غلامت واحد به بارگاهت

خواهم دوی دردم تویی درد آفرینی!

\*\*\*

فائزه زهرا میرزا<sup>(۱)</sup>

به مناسبت بیست ششمین سالگرد جشن  
پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۸۳ هـ ش

جشن پیروزی استقلال ایران آمده  
هر گلی بر شاخ نوخندان و شادان در بهار  
بادۀ مستانه خورده هر کسی از جام عشق  
نعرۀ الله اکبر رفته بر بام فلک  
منجی و سالار ایران در طریق و راه حق  
زنده و جاوید و پایرجا بود این انقلاب  
نور حق از مرقد آن مرد مؤمن جلوه گر  
افتخار مردم ایران شده روح خدا  
خوش بود شهد شهادت در بهشت لاله ها  
علم و عقل و عشق و پیروزی به هم آمیخته  
«فائزه» بادلخوشی این نغمۀ جان را سرود

\*\*\*

جاوید اقبال قزلباش<sup>(۲)</sup>

## بزمی در بهار

نوروز و سال نو چو بیامد، بهار جان  
بوی خوش و فضای معطر به چار سو  
شبهای تیره مختصر و روزها بلند  
هر طایر و پرنده و قمری به جان و دل  
بلبل بیامده به چمن، آهوان به دشت  
شعری ز عمق جان کشیدم برای بزم  
از تازگی چو غنچه شگفته در این زمان  
پیراسته چمن ز گل و رنگهای آن  
شد آفتاب گرم ز بلاها دهد امان  
مشغول حمد هر چه ثنای خدای جان  
هر زنده با کمال محبت ترانه خوان  
بزمی که در بهار بپاشد برای تان!

۱ - استادیار دانشکده دولتی فدرال مارگلا F-7/4، اسلام آباد

۲ - سخن سرای با سابقه فارسی - اسلام آباد

زنده باد

مجمع دانشوران پاک و ایران زنده باد  
هم دلی و همدمی دوست، یاران زنده باد  
ماگل تر شاخ سبز لاله باشیم مدام  
یک خدا و یک رسول و نیز قرآن زنده باد  
جم ما گرچه جدا و قلب ما لیکن یکیست  
تسوت توحید باقی نور ایمان زنده باد  
دشمنان ما یکی و دوستان ما یکی است  
مرگ بر دشمن همیشه دوستداران زنده باد  
ارث ما و دین ما، فرهنگ و سنت‌های ما  
هم یکی پرمايه و چشمه فیضان زنده باد  
کشور سعدی و حافظ رودکی و فرخی  
طوسی و عطار و سنایی، شیخ عریان<sup>(۱)</sup> زنده باد  
سرزمین پاک رونی<sup>(۲)</sup>، آفرین<sup>(۳)</sup> و آشکار<sup>(۴)</sup>  
مایل<sup>(۵)</sup> و ناطق<sup>(۶)</sup>، ادیب<sup>(۷)</sup> و سعد سلمان<sup>(۸)</sup> زنده باد  
حضرت اقبال لاهوری نوای ملتین  
عشق سرمد با بهار پاک و ایران زنده باد  
مشهد و تبریز هم شیراز و ری و اصفهان  
مرکز علم و ادب لاهور و ملتان زنده باد  
پاسبان ایران زاده<sup>(۹)</sup> گنج ارث مشترک  
مرکز تحقیق دایم شاد و خندان زنده باد  
اهست اردو زنده رود شعر و نثر فارسی  
مهر ایرانی و ماه شهر پاکان زنده باد<sup>(۱۰)</sup>  
ای ظفر احساس قلبی بس، نگنجد در بیان  
مختصر با این دعایی دوست مهمان زنده باد

۱- بابا طاهر عریان.

۲- ابوالفرج رونی (لاهوری) (م ۹۱-۴۹۰)

۳- فقیر الله آفرین لاهوری (۱۰۷۴ هـ - ۱۱۵۴ هـ)

۴- عبد الوهاب (سچل سرمست) آشکار (۱۱۵۷ - ۱۲۴۲ هـ).

۵- میر غلام علی مایل تنوی (۱۱۸۱ - ۱۲۵۱ هـ).

۶- گل محمد ناطق مکرانی (م ۱۲۶۴ هـ)

۷- سید احمد ادیب پشاوروی (۱۲۹۰ - ۱۳۴۹ هـ).

۸- مسعود سعد سلمان لاهوری (م ۵۱۵ هـ).

۹- جناب آقای نعمت الله ایران زاده

۱۰- شعر از جناب دکتر محمد حسین ساکت.

## سید سلمان رضوی (۱)

## دور قمر چیست

هابیل پریشان که این دور قمر چیست  
آن شرق میانه که ارم گاه نظر بود  
پاسخ چه دهد مادر سرهای پریده  
در صحن حرم حافظ نابینا چه داند  
کشکول به هر دست مسلمان چه زیباست  
میدان عمل نان و پنیر است که دهقان  
یسورینیم<sup>(۲)</sup> افزودگی با نیت اخلاص  
بس دانش و بس جذب و بس خیر فراوان  
قابیل چه خورسند که این رنگ دگر چیست  
الان نداند که ارم چیست نظر چیست  
طفلان یپرسند که بازیچه سر چیست  
شام نجف اشرف هنگام سحر چیست  
نادان نداند که عمل چیست هنر چیست  
زهار نداند که شجر چیست ثمر چیست  
از قاتل جاپان<sup>(۳)</sup> پرسد که بشر چیست  
سلمان بداند و بگوید که هنر چیست

\*\*\*

## عظمی زرین نازیه (۴)

## ابیات مولانا

مرا دیوانه می کردند آن ابیات مولانا  
مرا فرزانه می کردند آن ابیات مولانا  
همیشه در طلب هستم بر جانان خود باشم  
مرا جانانه می کردند آن ابیات مولانا  
چه شور و شوق و مستی داشت آن ابیات دلاویز  
مرا پیمانان می کردند آن ابیات مولانا  
چو سرگردان شدم دنبال عشق پیرومی من  
مرا دردانه می کردند آن ابیات مولانا  
نه قدرت بود و نه همت که شعر عارفان فهم  
سخن سنجانه می کردند آن ابیات مولانا  
گدایی بودم و داد او مرا این گوهر عشقی  
مرا شاهانه می کردند آن ابیات مولانا  
شراب معرفت آن ریخت در پیمانه زرین  
مرا خمخانه می کردند آن ابیات مولانا

۲ - اورانیوم Uranium

۱ - سخن سرای مقیم اسلام آباد

۳ - ژاپون = ژاپن

۴ - مرتبی فارسی دانشکده دولتی فدرال، خیابان کشمیر - راولپندی



تو کی هستی؟

چه پرسیدی ز من امروز ای جان  
تو هستی لحظه‌ای، اندیشه کن تو  
ترا رسته است به من پیوند خوبی  
همو مهتاب باشد همچو خورشید  
دوچشمان تو محبوب دل من  
منم تن بهر تو، تو جان من باش  
تو خون هستی به رگهای وجودم  
نمازم من ، اذان من تو باشی  
زمین هستم، تو باشی آسمانم  
به من وابسته‌ای چون جان شیرین  
به زیبایان دل هر کس بود خوش  
به هر راهی که باشد منزل من  
ازل از آسمان ترسان همیشه  
چو روح پاک هستی در بدن ها  
چمن هستی به گل ها باغبانم  
مثال اشک بارانم همیشه  
همان بسته به عشق پاک دلبر  
چو باده بادک شدم در وقت بازی  
منم ساز محبت می نوازم  
شدم دیوانه از دیوانگی ها  
گل پاک بهاران دلکشی تو  
منم خوشحال و خوش از دیدن تو  
تو هستی آرزویم هم وفایم  
فدای تو بود این قلب پاکم  
بگویم بهر تو حرف های زیبا  
منم پیوسته آن پاک دل ها  
برای زندگی ، مردن چه باشد؟  
بسین در ژرف چشمان «سعد»م

\*\*\*\*

## فتانه محبوب (۱)

## شفای عشق

نور و نوای عشق خدا را بمان مرو  
از دیده رفته‌ای مگر اندر دودیده ای  
هر قطره اشک یاد وصال تو می‌کند  
حفصه چنان گریست که ترکید آسمان  
عدیل گریست نیمه شب تا دم سحر  
لایق نداشت او به چنین کودکی هنوز  
مرجان کند فغان و ترا جستجو کند  
آسیه از برای فراق خزان شده  
درد نجیب تا ابد از دل نمی‌رود  
از حد گذشت بار خدا را غمش چنان  
در هر حکایتی غم خود را کند بیان  
درد نهان او که ترا داشت در برش  
از هفت فلک در گذرد آه و ناله اش  
پاهیز گشت شاخه‌ای شادی زندگی  
چشم برای دیدن تو روز و شب براه ست  
ای نو بهار موسم عشق و علاج دل  
«فتانه» اشک خون ز دیده کند روان

\*\*\*

## محمد اقبال جسکانی (۲)

## مرد یگانه

بیا کن مدد ای خسروی زمانه  
فرو شدت حجاب زمانه  
نگویم حجابت را یکسر به در کن  
خودت گفته‌ای آرزو کن جذابی  
مکان است خالی در انتظارت!  
بیا در این گلشن روزی شبانه  
اقبال جسکانی و ساقی همه اوست

سلطنت داری تو بی کرانه  
تو چرا ماندی هنوز حجابانه  
بیا این طرف هم باری عاشقانه  
بسیا زود آرزویت دارم صادقانه  
نیست پیدا جز تو مرد یگانه  
که بینم رخت هم من ز بهانه  
خیال آب و گل در ره بهانه

۱ - مرتی زبان دری گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام‌آباد.

۲ - استادیار دانشکده دولتی راجن پور، استان پنجاب.

دکتر رئیس احمد نعمانی<sup>(۱)</sup>

حال سوخته جانان

بال را توان بخشد مستی پریدن ها  
زیبر دام می آرد ذوق آرمیدن ها  
خوگر تما شارا تا کجا برد یارب  
آرزوی دیدن ها، حسرت ندیدن ها  
راستی، به رفتار دلبرم همی ماند  
یارب، از کجا آموخت باد این وزیدن ها  
ذوق دل شکستن ها بخش خوبرویان شد  
یا نصیب ما گردید درد و غم خریدن ها  
درد همچنان باقی است، در جهان سمر گشتیم  
من به پرنوایی ها، او به ناشنیدن ها  
بر تو کسی شود پیدا حال سوخته جانان  
تا نه خود چشی روزی لذت تپیدن ها  
ای که می خوری حسرت بر شکست سنگی چند  
کرده ای تماشای جشن سربریدن ها  
ای خدای مظلومان، چیت بهر ما «آنجا»  
دیده ایم «اینجا» صد روز غارتیدن ها  
از رئیس می پرسی حال دل جزاک الله  
ای که بُردی از یادش حرف آرمیدن ها  
\*\*\*

دکتر اخلاق احمد آهن<sup>(۲)</sup>

چشمان شرربار

در بزم تو حضور رقیبان شرربار  
مجرور شدم من ز خیالات فراق  
ای حور فرشته صفت گلشن جنت  
چون باد صبا آرد بوی تو بر ایم  
ای دختر خورشید که تابی به همه جا  
گهگاه درخشد به لب نور تبسم  
در جستجوی خلوت این جان شرربار  
مغرور شدی تا تو به چشمان شرربار  
ای سر شهید غمزه و شوخان شرربار  
دانی که چه گویند رفیقان شرربار  
بر من تو بتاب ای مه تابان شرربار  
گه می زندم ناوک چشمان شرربار  
این رقص دل آهن و می خواری و مستی  
هر جا بفشانند می مستان شرربار

۱ - فارسی گوی ساکن علیگره (هند)

۲ - استادیار مرکز مطالعات فارسی و آسیای میانه دانشگاه ج.ن.دهلی نو.

## دکتر سید قاسم جلال (۱)

## افکار نو

زخمی تیغ توام نادم مشو درمان مکن  
 این هم احسان است چاره گر به من احسان مکن  
 گزندانی باغبان! آدابِ تسمیرِ چمن  
 گلشنِ آباد را از دست خود ویران مکن  
 خارِ خارِ دشت تشنه است از صدها قرون  
 خون نشانی این قدر ای دیده‌گریبان! مکن  
 در چهار اطرافِ چمنستان همی گردد سموم  
 بر شتاب خود تکبر ای گل خندان! مکن  
 نیست مکن کشفِ دهر و کشفِ ذات و کشفِ حق  
 گزنداری چشم بینا، خواهش عرفان مکن  
 ای سخنور! نکر صالح می شود روح کلام  
 از طلسماتِ تخیلِ خلق را حیران مکن  
 شاعرِ نو! پیش کن افکارِ نو در شاعری  
 ذکرِ کیفِ وصلِ یار و کلفتِ هجران مکن  
 «قدرِ بابا آن زمان دانی که خود بابا شوی»  
 از سلوکِ ناروا جانِ پدر! نالان مکن  
 بار آور می شود سعی مسلسل ای جلال  
 ذکرِ محرومی و فکرِ تنگی دامن مکن

## رضیه اکبر (۲)

## فردوسیا!

فردوسیا! تو قهرمان قهرمانانی!	بسی رنج بُردی در سال سی
فردوسیا! تو پهلوان پهلوانانی	عجم تو زنده است هنوز با آن پارسی
رستم تو نخورد شکست در هیچ مناقشه	تخم سخن را که پراکنده بودی
آرش تو همیشه بود کمان گیر	بوته‌های آن همه پُربار شده

۱ - سخنور مقیم بهاولپور - استان پنجاب.

۲ - استادیار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبان‌های نوین - اسلام آباد

جوش و ولولۀ انداخت در جوانان	هم میهنان تو با خون جگر
در این عصر حاضر هم چون تو کسی باشد،	پاسدار آزادی اند.
ایران دوست،	سر به سر کشته شدند
تسا، گهرهای نهفته سرزمین خود را کند	کشور خود در کف دشمن ندادند.
آشکارا	سی مرغ تو هنوز هم
تو که گنجینه اخلاقی!	بال گشوده به هر سو
ای فردوسی طوسی!	تا زالی را نجات دهد،
این هم گفته توست :	از گوداب روزگار
«میزار موری که دانه کش است	چشم کوچه های طوس به هر سو می نگر
که جان دارد و جان شیرین خوش است»	کو، آن لعل جهان علم و ادب
	که با شعرهای حماسه خود

\*\*\*\*

دکتر محمد حسین تسبیحی

### منزوی نامه

به مناسبت پانزده سال کوشش های فهرست نگاری و خدمات فرهنگی جناب آقای استاد احمد منزوی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد پاکستان از ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۹ ه. ش.

چو ماه نو به زیر ابر خفته	جمال منزوی چون گل شکفته
به کوه بیستون فرهاد و تیشه	نهارس ییاد او دارد همیشه
قلم در دست او نقش نگارین	نهارس از برایش گشته شیرین
زبانش حقی بود در حقی سپاسی	شب و روزش بود نسخه شناسی
همان آغا بزرگ شهر طهران	مسمو پور بزرگ شیخ عرفان

نشسته منزوی بر کرسی دل  
 اشاراتش بسی حل کرده مشکل  
 سپیش داده از رستم فشانی  
 دو زلفانش نشان کاردانی  
 کمال «مشترک»، «فهرستواره»  
 به «پاکستان» بسی خدمت نموده  
 به «پانزده سال» در آنجا منزوی بود  
 نوشته «مشترک» در کشور پاک  
 به فارسی او نوشت آثار زیبا  
 همان نهروست گنج بخش محبت  
 شدم من هم نشین او شب و روز  
 کمال منزوی شد کار و کوشش  
 نه از گرما، نه از سرما گریزان  
 کنون بشنو سخن‌های دل آویز  
 «بسیا تسیحی» ای یار دل افگار  
 ببین برگه نگاران خردمند  
 یکی صفحه شمار نسخه‌ها شد  
 تو ای «تسیحی» ای یار وفادار  
 بیاور نسخه فارسی همیشه  
 کمال نسخه یابی کار تو شد  
 تو ارزش یابی از هر نسخه داری  
 «ولیلی» جان کجایی ده جوابم  
 تز ای «تیموری» نیکو نهادم  
 بیاور برگه‌ها را تا ببینم  
 تو ای «طلعت حسن» ماه گل آرا  
 اشاراتش بسی حل کرده مشکل  
 دو زلفانش نشان کاردانی  
 به عشق فارسی دل پاره پاره  
 همه گرد نسخ بردیده سوده  
 تو گویی عارفی، پور ولی بود  
 به شهرت رفته نامش تا به افلاک  
 همان گنجینه اسرار گویا  
 نشان عشق او از رنج و زحمت  
 به گنج بخش محبت شاد و پیروز  
 همه یاران او در شور و جوشش  
 به عشق کار و کوشش صبح خیزان  
 زبان «منزوی» گشته شکر ریز  
 بیاور نسخه‌های خطی ای یار  
 به آموزش همه گردیده پایند  
 یکی کوششگر باغ وفا شد  
 بیاور از برایم نسخه بسیار  
 به «تازی» نسخه‌ها دل ریش ریشه  
 جمال نسخه‌ها دلدار تو شد  
 در این ره جان و دل خوش می‌سپاری  
 «میاسه» کرده «مقداد» اش کبابم  
 تو ای برگه نگار پاک زادم  
 گلی از گلشن کسارت بچینم  
 الفبایی نما این برگه‌ها را

نشان کار تو حسن صداقت  
 کجایی «محسنی» پاکیزه خویم  
 کجا بودی چرا دیر آمدی تو؟  
 «محمد» ای پسر «عباس» دانا  
 بیا ماشین کن اوراق محبت  
 «ادیبه صالح» آن دخت و فاکیش  
 تویی صفحه شمار نسخه هایم  
 تو ای «انجم حمید» پاک بنیاد  
 کجا شد جلد هفتم ای وفادار  
 نویس از جلد هشتم نام اشخاص  
 همیشه یاد تو در قلب و جانم  
 نگهدار، این همه اوراق دفتر  
 بود چاپخانه ما شهر لاهور  
 «گوالمندی» بود چاپخانه ما  
 جدید اردو پریس «پیمانگر دل  
 «نذیرانجها» محب و یار مشفق  
 بود یار دلم یار کتابی  
 کجایی «حیدر» ای شیوین زبانه  
 تو ماشین کن همه اوراق خوبان  
 نمی دانم چرا «میمن» نیامد  
 نویسم نامه ای سوی اداره  
 «سموئیل» ای گل باغ محبت  
 بیاور چای برای کارمندان

همه ایرانیان مهمان نوازند  
 «قریشی» نام او «نور محمد»  
 حساب طبع و نشر او کار کارمند  
 دل هر کس به دنبال قریشی  
 حقوق هر کسی در دست او بود  
 سخن‌های «مدیر» بر هر کتابی  
 کمال هر «مدیری» خلق خوش بود  
 مدیران جملگی نیکو سرشتند  
 الهی زنده و پاینده باشند  
 مدیر مرکز تحقیق و عرفان  
 «علی اکبر» که نامش «جعفری» بود  
 «سخن‌های مدیر» ش گشته قانون  
 همه اندیشه‌اش ایران‌گری بود  
 همیشه کار او «پندار نیک» است  
 اوستا و گاتها زرتشت سپیتان  
 «غروی»، «مهدی» پاک اعتقاد  
 نگارش‌های او پیغام دلبر  
 مرا همکار و یار مهربان بود  
 امید و آرزو نه‌هست نگاری  
 «ثبوت» آن اکبر دانا خردمند  
 «ثبوت» آن «اکبر» دانا سرشتم  
 کمال کار او عشق خدا بود  
 خدا یارش بود هر جا که باشد  
 به خدمت جمله در ناز و نیازند  
 صفات نیک تو آثار سرمد  
 دلار و روپیه در دست تویند  
 خوش و شادان شد اقبال قریشی  
 نگین عاشقی در شصت او بود  
 تو گویی آتش آمد روی آبی  
 جمال کار او اصلاح و بهبود  
 سخن‌های مدیریت نوشتند  
 چو ماه آسمان تابنده باشند  
 یکی مرد خردمند و سخندان  
 همیشه خدمتش روشنگری بود  
 به گنج بخش محبت بود کانون  
 به نیکی نقش او پیمانگری بود  
 سخن از او شنو «گفتار نیک» است  
 همه «کردار نیک» او در ایران  
 مدیر مهربان و خوش نهادم  
 سخنهای مدیرش صدر دفتر  
 به فهرست نسخ گوهر نشان بود  
 به گنج بخش محبت جان نثاری  
 به لطف او منم همواره پای بند  
 به لطف او بسی «نسخه» نوشتم  
 یکی انسان کامل با وفا بود  
 قلم در دست او گوهر تراشد



هماره خاندانش مهربان بود  
 «علی پیونیا» دلداری من بود  
 لبش خندان و دل شادان همیشه  
 مرا یار دل و جان پیونیا بود  
 همو با همسرش با هر دو فرزند  
 «تمیم داری» که «احمد» بود نامش  
 به تحقیق و تتبع مهر انور  
 سخن‌های مدیریتش جلوه نور  
 یکی یار دگر همکار من بود  
 «محمدی» یکی یار وفادار  
 مرا شد هم اتاق و هم سخنگو  
 سرانجام همسر عشق و فایم  
 «خدیجه» نام آن شیرین زبان بود  
 همو جاوید و «جاویدی» نشان شد  
 کتاب حسن اخلاقش صفا بود  
 من اندر زندگی مدیون اویم  
 به پاکستان هماره یار من بود  
 به یادش «مشترک» آمد پدیدار  
 شدم فهرست نگار مرز پاکان  
 یکی شاگرد من خورشید تابان  
 شده همراه من در سخت کوشی  
 شب و روزش بسود نسخه شناسی  
 زده نقش وفا و عهد مطلوب  
 مرا در زندگی روح روان بود  
 به راه عاشقی همکار من بود  
 به صدق و راستی کوشان همیشه  
 غم و رنج و محن را کیمیا بود  
 مددکار آمدندی از خداوند  
 به کوشش رنج و زحمت شد غلامش  
 جمال «مثنوی خوانی» منور  
 به گنج بخش محبت گشته منصور  
 مهندس بود و یار کار من بود  
 به درد و رنج و بیماری مرا یار  
 مرا در ترجمه شد یار دلجو  
 به کار و زندگی شد رهگشایم  
 به هر کاری مرا پیوند جان بود  
 بهشت جاودان او را مکان شد  
 به درس عاشقی، عهد و وفا بود  
 به یادش روز و شب در جست و جویم  
 به گنج بخش دلداری من بود  
 همان فهرست فارسی گنج اسرار  
 به نام «مشترک» فارسی زبانان  
 همان «نوشاهی» از نسخه شناسان  
 به پیمان محبت جرعه نوشی  
 وفاداری کنند در حق سپاسی  
 شده شاگرد من «نوشاهی» خوب

که در گنج سخن نور امید است  
 کلید «مشترک» را پاسبان است  
 به کنج یک اتاق عمری سپردم  
 غبار از چهره فارسی ستردم  
 به احیای نسخ خرسند و خوشحال  
 که فهرستواره‌ام گردیده تکمیل  
 به هندوستان شدم پیک طریقت  
 به احیای نسخ «یا حق» سپاسم  
 بود محبوب من هر نسخه خوب  
 ز جام «مشترک» پیمانۀ نویشان  
 همه همراه من در کار مشکل  
 بیان حال آن مرد سخندان  
 شد این منظومه از فکر و کلامش  
 که در راه ادب شادان و پیروز  
 به جام زندگی پیمانۀ ام من  
 به درگاه خدایم، سپاسی  
 به عشق هر نسخ دل می سپارم  
 شده گنجینه من گنج پر گنج  
 به احیای نسخ دنبال «محبوب»

دگر شاگرد من «انجم حمید» است  
 کتاب «راه‌نما» از او نشان است  
 خلاصه سال پانزده بر شمردم  
 نمی‌دانم چرا این کار کردم  
 کنون عمرم بود هشتاد و دو سال  
 سخن گویم به تسبیح و به تهلیل  
 به پاکستان زدم نقش محبت  
 زدم نمره که من نسخه شناسم  
 وجود من شده «میراث مکتوب»  
 رفیقان جملگی هم عهد و پیمان  
 خدا یار همه یاران یک دل  
 کنون شد «منزوی نامه» به پایان  
 «سلیمانی» که «محسن» هست نامش  
 دعاگویم همواره هر شب و روز  
 منم «تسبیحی» و دیوانه‌ام من  
 شب و روزم شده نسخه شناسی  
 به گنج بخش نسخ گنجینه دارم  
 بود هفده هزار و پنج ده گنج  
 «رها» یم خادم «میراث مکتوب»

\*\*\*\*\*

گزارش  
و  
پژوهش

مجلس  
و  
مجلس

## اخبار پژوهشی

### اشاره:

خانم نرگس جابری نسب دانشجوی ایرانی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران در اردیبهشت ۱۳۸۴ در حدود سه هفته درباره موضوع پایان نامه خود در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به تحقیق و پژوهش پرداخت. گزارش کوتاهی که ایشان تهیه نموده، جهت آگاهی سایر علاقه‌مندان و پژوهشگران محترم در این جا آورده می‌شود. «دانش»

۲۱ ماه مه روز پنجشنبه ساعت ۱۱ صبح بعد از یک سفر طولانی سرانجام به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان رسیدم و اعلام ورود کردم. بعد از انجام کارهای لازم نظیر معرفی و ارائه نامه‌های مربوط قرار شد از روزشنبه کار را آغاز کنم.

۲۳ ماه مه اولین روزکاری بود، با ارائه مشخصات نسخه‌های خطی مورد نیاز با همکاری صمیمانه مسئول مرکز آقای دکتر ایران زاده و سایر همکاران وی در روزهای بعد موفق شدم، یکی یکی آنها را به ترتیب ببینم که حدود ۹ نسخه بود.

این نسخه‌ها عبارت بودند از:

- ۱- دیوان شوقی به شماره ۹۳۲۲
- ۲- روضة العاشقین منسارام لعل ۱۰۸۱۵
- ۳- هیر و رانجها ۳۷۷۵
- ۴- دیوان خوشدل ۸۷۴۸
- ۵- دو مثنوی دستور محبت و ذوق عشق ۶۰۸۷
- ۶- دیوان ولی رام ۸۹۶۸
- ۷- دیوان برهمن لاهوری ۳۰۴۸

۸ - دیوان چندربهان ۱۲۶۵۷

۹ - دیوان بسمل هندی ۱۳۲۰۴

بعضی از نسخه‌های خطی موربانه خورده بود و به سختی قابل خواندن بودند. در چندین مورد از CD و لوح فشرده آنها استفاده کردم و با کمک کامپیوتر موفق به خواندن آنها شدم. نسخه خطی دیوان ولی رام خارج از نوبت و برای همکاری با من برای اسکن و تهیه CD فرستاده شد و من توانستم تصاویر اسکن شده را با کیفیت و وضوح بیشتر ببینم و استفاده کنم.

در کنار دیدن نسخه‌های خطی، نگاهی به بخش نسخه‌های چاپ سنگی و نسخه‌های نادر و کمیاب نیز داشتم. برخی از تذکره‌ها نظیر تذکره گلشن بیخار، تذکره صبح گلشن، روز روشن، تذکره هندی، گلزار هندی دیوان کنهیلال و... بسیاری از کتابهایی که مدت‌ها در جستجوی آنها بودم، در این مرکز موجود و مورد استفاده قرار گرفت.

دیگر از بخشهایی که مورد استفاده من قرار گرفت، بخش انتشارات مرکز تحقیقات بود. این مرکز در طول سالهای فعالیت خود در پاکستان همواره منشأ آثار علمی و پژوهشی دقیقی بوده است. نظیر «داستان سرایی فارسی در شبه قاره» از خانم دکتر طاهره صدیقی، «نقد شعر فارسی در هند و پاکستان» از دکتر ظهور الدین احمد. «آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره» از دکتر ظهور الدین احمد، تذکره گرانبهای «مجمع الغرایب» و بسیاری کتابهای دیگر که تنها نام آنها را در دهلی شنیده بودم، در این مرکز موفق به رؤیت آنها و استفاده از آنها شدم.

چون تشنه‌ای که به چشمه آب گوارا رسیده بود، می‌خواستم هر چه بیشتر کتابها را ببینم و مطالب مورد نیاز را گردآوری کنم. اما شبانه روز بیش از ۲۴ ساعت نبود. به طور معمول از ۸/۵ صبح تا ۴ بعد از ظهر در کتابخانه مرکز تحقیقات بودم و از آنجا که وقت چندانی نداشتم با کوله باری از کتاب به محل اقامت خود بر می‌گشتم و تا پاسی از شب به یادداشت برداری مشغول بودم. زمان به سرعت می‌گذشت و با من همراهی نداشت. صبح با اذان مؤذن برمی‌خواستم و بعد از ادای فریضه، من بودم و قلم و کاغذی سفید و کتابها. هر لحظه و هر ساعتی که می‌گذشت نوید بانگ کاروانی، که بر بنید محملها.

دوستان و همکاران آماده هرگونه کمک و همکاری با من بودند گاه حجم مطالب یادداشتی بسیار زیاد بود و با توجه به کمبود وقت از حوصله نوشتن و یادداشت برداری به دور بود با اجازه مسئول محترم مرکز، آقای دکتر ایرانزاده

مطالب کپی و زیراکس شده در اختیار من گذاشته می شد و حتی صفحاتی از دو نسخه خطی برای من CD تهیه شده تا من بتوانم راحت تر از منابع استفاده کنم. یکی دیگر از بخشهایی که بسیار مورد استفاده قرار گرفت. مجموعه نسخه های فصلنامه دانش بود در مرکز تحقیقات کلیه شماره های این فصلنامه موجود بود. چه شماره های گذشته و چه شماره های اخیر و حاوی مطالب جالب و ارزشمند، بخصوص درباره ادبیات فارسی در شبه قاره و پاکستان و بسیاری از این مقالات حاصل کار استادان زبان فارسی دانشگاه های پاکستان و هند بود.

بخش بسیار جالب این مجموعه گنجینه نایابی از تذکره های بی شمار بود. بسیاری از آنها نسخه های چاپ سنگی و کمیاب بودند و بسیاری دیگر نسخه های چاپ شده مراکز علمی داخل و خارج از پاکستان بودند که همه آنها در یک جا گردآوری شده بودند. تذکره «انیس الاحباء» از موهن لال انیس تذکره ای بود که در کتابخانه خدابخش پتته چاپ شده بود و موفق به دیدار آن نشده بودم و در این سفر آن را یافتم. «تذکره مجمع النفایس»، یا «تذکره شعرای پنجاب» و «شعرای کشمیر» و.... بسیاری تذکره های دیگر که آنها را یافته و بهره گرفتم.

روزی که شروع به کار کردم در نظر داشتم که ۱۰ روز بیشتر در این جا توقف نکنم اما حجم کار به قدری زیاد شده بود که ۲۰ روز تمام و کمال به مرکز اختصاص یافت و خوشبختانه هر آنچه که در جستجوی آن پس از دهلی به اسلام آباد آمده بودم موفق به یافتن آن شده و در کنار آنها به کتابها و منابع جدیدی هم برخوردیم که آنها نیز راهگشای کار من شدند.

امروز که کار تقریباً پایان یافته است و آماده برگشتن شده ام، خوشحال هستم که با تمام مشکلاتی که بر سر راه من بود موفق به انجام این سفر شدم. و احساس می کنم، که این قدم، قدمی بزرگ برای کاری گران بود و موفقیت در این راه را مدیون همه دوستان و همکاران مرکز تحقیقات فارسی هستم. وقت را غنیمت شمرده و همین جا از مسئول محترم مرکز آقای دکتر ایران زاده و سایر همکارانشان در مرکز تحقیقات تشکر و قدردانی می کنم. در پایان برقراری و ماندگاری همه عزیزان را آرزومندم.

نرگس جابری نسب

۱۲ ماه مه ۲۰۰۵

خدمات مرکز در تهیه میکروفیلم و لوح فشرده از نسخه‌های خطی و چاپ سنگی به پژوهشگران و مراکز تحقیقاتی

شماره	نام و نشانی گیرنده / متقاضی	عنوان و شماره نسخ خطی که لوح فشرده تهیه و ارسال گردید	ملاحظات
۱	آقای پُرس - لندن	۱ - سفرنامه ناصر خسرو شماره ۵۱۶ ۲ - رساله کمیلیه (۱ و ۲) از شاه داعی شیرازی شماره ۸۴۹	نامبرده در ۲۰۰۴ شخصاً در کتابخانه گنج بخش حضور به هم رسانید.
۲	مرکز نشر میراث مکتوب - تهران	۱ - عده داعی (ترجمه فارسی) شماره ۱۳۰۸۹ ۲ - مطلع الانوار شماره ۱۰۰۰۲ ۳ - مرقع کلیمی شماره ۸۸۵۳ ۴ - دیوان واقف شماره ۸۸۱۰ ۵ - داستان عارف شاه سرانديب ۱۰۰۲۳	
۳	دکتر علی اشرف صادقی - تهران	میکروفیلم نسخه خطی شماره ۱۲۶۸۷ در تاریخ ۸۳/۲/۱۰ اهدأ شد	ایشان در همایش احیای متون فارسی در شبه قاره که در مرکز برگزار گردیده شرکت کرده بود.
۴	آقای عمران احمد خان - مکهدوالی،	سی حرفی مولوی از ص ۷۳ - ۸۷ شماره ۱۲۱۳	



<p>ایشان در رأس هیأت ۱۲ نفری استادان ومحققان در همایش احیای متون فارسی در شبه قاره که در مرکز برگزار گردیده حضور داشتند. (اسفند ۱۳۸۳)</p>	<p>۱ - رساله داستان مهر شرقی به ماه مغربی یا رساله مهر و ماه به شماره ۱۲۲ ۲ - شماره ۹۳۹۳</p>	<p>آقای اکبر ایرانی مدیر عامل مرکز نشر میراث مکتوب - تهران</p>	<p>۵</p>
<p>به واسطه دکتر عارف نوشاهی - پژوهشگر</p>	<p>بدايع الوقایع در نسخه خطی شماره ۸۴۴۸ و ۱۲۸۹۸</p>	<p>آقای نجیب مائل هروی - مشهد</p>	<p>۶</p>
<p>در خصوص ارسال کتب به کتابخانه گنج بخش به صورت مبادله ای اندامی تا به حال انجام نداده است</p>	<p>دیوان ظهوری ترشیزی شماره ۳۵۸</p>	<p>آقای بابا سالار دانشجوی دوره دکتری ادب فارسی دانشگاه تهران</p>	<p>۷</p>
<p>دانشجوی دوره دانشوری عربی، دانشکده خوارشناسی دانشگاه پنجاب</p>	<p>نسخه خطی حقایق الاسماء الحسنی اثر صدرالدین محمد اسحاق قونوی به شماره ۳۸۷۱ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی</p>	<p>آقای محمد سلیمان مرتبی دانشکده دولتی میرپور کشمیر آزاد</p>	<p>۸</p>
<p>مثنوی خموش خاتون (فارسی) اصل کتاب از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد</p>	<p>مثنوی خموش خاتون (فارسی) اصل کتاب از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد</p>	<p>خانم مهری شاه حسینی - تهران</p>	<p>۹</p>

۱۰	آقای حسن جلالی عزیزیان (هارون و مومن)	کتاب چاپ سنگی باغ قباب قوسین (سفرنامه حرمین شریفین)	مؤلف و مصحح چستدین کتاب در زمینه سفرنامه نویسی. مبادله‌ای چند اثر به کتابخانه گنج بخش اهدا کرده است.
۱۱	خانم دکتر انجم حمید - اسلام‌آباد	شرح مخزن اسرار از ابراهیم تتوی	معاون علمی مقتدره قومی زبان پاکستان
۱۲	خانم دکتر شهلا سلیم نوری - کراچی	کلیات میر جان شاه	استاد زبان و ادب فارسی و نویسنده و پژوهشگر
۱۳	آقای دکتر حسن علی محمدی	شواهد طوابع شماره ۸۸۰۶	پژوهشگر و نویسنده چند کتاب از جمله: فرهنگ آسمانگر. مبادله‌ای چند اثر ارسال کرده است.

● شایان یادآوری است در قبال تهیه لوح فشرده یا میکروفیلم، پژوهشگران محترم به صورت مبادله، لوح فشرده یا کتابهای مورد نیاز مرکز را تأمین می‌کنند یا هزینه آن را می‌پردازند. توفیق بیش از پیش پژوهشگران گرامی را خواهیم.

## اخبار فرهنگی

### ۱- معرفی برخی از آثار در زمینه غالب‌شناسی نوشته آقای پرتوروهیله

در تاریخ ۳۰ مارس ۲۰۰۵م از طرف انجمن ادبی زاویه در محل تالار اکادمی ادبیات اسلام آباد جلسه‌ای جهت معرفی برخی از آثار در زمینه غالب‌شناسی نوشته آقای پرتوروهیله شامل ترجمه نامه‌های غالب از فارسی به اردو، مشکلات دیوان اردوی غالب، باغ دو در و غیره به ریاست دکتر جمیل جالبی رئیس سابق دانشگاه کراچی و منتقد ممتاز ادبیات اردو تشکیل گردید. مقاله خوانان و سخنرانان این جلسه ادبی عبارت بودند از: پرفسور فتح محمد ملک، آقای افتخار عارف، پرفسور محسن احسان (از پیشاور)، دکتر نعمت الله ایران زاده، سید مرتضی موسوی، دکتر صابر آفاقی، دکتر نجیبه عارف، دکتر عبدالعزیز ساحر، آقایان حسین محروح، یوسف چشتی، جمیل یوسف و سید سیف الله. آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در قطعه شعری خدمات ادبی آقای روهیله را ستود. کلیه سخنرانان از زحماتی که آقای روهیله در ترجمه نامه‌های فارسی غالب به اردو متحمل گردیده، تمجید نموده، آثار ایشان را مورد بحث و تحلیل قرار دادند. در پایان مراسم آقای روهیله از یکایک صاحب نظران که در این جلسه سخنانی ایراد کردند، سپاسگزاری نمود.

### ۲- دیدار مدیران مدارس ج.ا.ایران در شبه قاره از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در تاریخ ۱۳۸۴/۱/۲۱ هـ ش هیأتی مرکب از مدیران محترم مدارس جمهوری اسلامی ایران در شبه قاره از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دیدن کردند. آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز پیرامون فعالیت‌های گوناگون علمی، پژوهشی، انتشاراتی مرکز از جمله نسخ خطی و کتب چاپی کتابخانه گنج بخش و انتشارات مرکز، فصلنامه علمی - پژوهشی دانش و خدمات تهیه لوح فشرده و میکروفیلم، تشکیل جلسات ادبی و سمینارهای علمی ماهانه با همکاری انجمن ادبی فارسی اسلام آباد وابسته به مرکز

گزارشهایی ارائه نمود. مدیران مدارس از قسمتهای مختلف بازدید کردند و از نزدیک با فعالیتهای مرکز آشنا شدند. برخی از انتشارات مرکز از جمله فصلنامه دانش به مدیران محترم اهدا گردید.

### ۳ - نشر ترجمه اردوی «مرآت الاولیاء»

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان کتاب «مرآت الاولیاء» تألیف شیخ محمد شعیب (متوفی ۱۲۳۸ ه ق) را به تصحیح، تحشیه و تعلیقات دکتر غلام ناصر مروت در سال ۱۳۷۹ ه ش / ۲۰۰۱ م چاپ و منتشر کرد. اخیراً این اثر با ترجمه شیخ حدیث مولانا ولی النبی و بامقدمه و حواشی و تعلیقات صاحبزاده محمد صالح خان به نام «کاشف الاولیاء» به زبان اردو چاپ و منتشر شده است.

### ۴ - گزارش فعالیتهای آموزشی و فرهنگی خانه فرهنگ ج.ا.ایران در کویت

الف - آیین پایانی پنجاه و دومین و پنجاه و سومین دوره آموزشی خانه فرهنگ کویت

در تاریخ ۲۹ دی ماه ۸۳ تشکیل گردید. آقای ایوب بلوچ دبیر کل فرهنگ اطلاعات و جهانگردی حکومت استان بلوچستان و آقای احمدی مدیر مجتمع آموزشی ج.ا.ایران در کویت میهمانان ویژه این مراسم بودند. آقای مهدی ربانی مسئول خانه فرهنگ در ضمن سخنانی زبان فارسی را میراث مشترک پاکستان و ایران خواند. به فارسی آموزان و هنرجویان دوره‌های آموزش مزبور گواهی نامه‌ها و جوایزی اهدا گردید.

### ب - سمینار یادبود استاد محمد حسین شهریار

با همکاری خانه فرهنگ ج.ا.ایران کویت و مجلس اقبال کویت در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۸۳ ه ش سمیناری به منظور بزرگداشت استاد محمد حسین شهریار شاعر معاصر در تالار اکادمی بلوچی برگزار گردید. پرفسور انعام الحق کوثر به عنوان صدر مجلس و پرفسور ریاض بلوچ سرپرست دانشکده‌های دولتی کویت میهمان ویژه این سمینار بود. شخصیت‌های ممتاز متعدد علمی و فرهنگی کویت در این مراسم حضور داشتند. از مقاله خوانان این سمینار آقایان عبدالکریم رضایی و علی کمیل قزلباش بودند. میهمان ویژه از تشکیل سمینار ابراز خوشوقتی نمود. رئیس جلسه دکتر کوثر، خواستار ترویج زبان و ادب فارسی در سطح دبیرستانها و دانشگاه‌ها گردید. خانم کبری رحمانی و آقایان علی بابا تاج و داوودی قطعات شعری منتخب از استاد شهریار را عرضه و ارائه داشتند.

### ج - برگزاری مشاعره به عنوان «نسیم نوری»

به مناسبت نوری در برنامه فرهنگی خانه فرهنگ کویت به برگزاری شب شعر (مشاعره) به عنوان «نسیم نوری» در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۸۴ گنجانده شد. رئیس این مراسم آقای سید شرافت عباس رئیس بخش فارسی دانشگاه بلوچستان و آقای احمدی رئیس مجتمع آموزشی ج.ا.ایران و آقایان نسیم احمد نسیم و محمد علی بختیار از شاعران برجسته استان میهمانان ویژه این شب شعر بوده‌اند. آقای مهدی ربانی تاریخچه آیین نوری و نفوذ آن را در جامعه بازگفت، آن گاه در حدود بیست و پنج نفر از شاعران فارسی اردو، پشتو، بلوچی، براهوی سروده‌های خود را به زبانهای مختلف عرضه داشتند. در پایان مراسم به کلیه شاعران شرکت کننده دیوان‌های حافظ، مولانا، عطار، سعدی، جامی، ناصر خسرو، محتشم کاشانی و امام خمینی و نسخه‌هایی از نهج البلاغه از طرف خانه فرهنگ اهدا گردید.

### د - آیین رونمایی کتاب «سعدی پاتک»: ترجمه حکایات سعدی به زبان براهوی

در تاریخ ۱۳۸۴/۳/۴ آیین رونمایی کتاب فوق به همت خانه فرهنگ ج.ا.ایران - کویت با همکاری مجلس اقبال پاکستان کویت و جامعه ادبی براهوی بلوچستان پاکستان کویت با حضور شخصیت‌های فرهنگی و نویسندگان در تالار خانه فرهنگ برگزار کرد. آقای سرور جاوید رئیس اداره روابط عمومی حکومت بلوچستان ریاست جلسه و آقای وحید زهیر نویسنده و شاعر و مترجم کتاب سعدی پاتک و آقایان اکبری و خداداد گل میهمانان ویژه این مجلس بودند. آقای ربانی مسئول خانه فرهنگ در ضمن عرض خیرمقدم از مترجم گرامی که ۷۵ حکایت سعدی را ترجمه و منتشر کرده است تقدیر نمود. از ویژگیهای ترجمه این است که نثر سعدی را به نثر براهوی و شعر سعدی را به شعر براهوی برگردانده است. از سخنرانان دیگر این مراسم پرفسور خداداد گل، استاد زبان براهوی دانشکده دولتی کویت، دکتر عبدالرزاق صابر رئیس مرکز مطالعات بلوچستان، خانم نبلم مومل روزنامه نگار برجسته، آقای علی بابا تاج مربی بخش فارسی دانشگاه بلوچستان بودند. آقای وحید زهیر مترجم کتاب در ضمن قدردانی از کوششهای خانه فرهنگ و انجمنهای برجسته ادبی اظهار داشت. «برای ضمانت و بقای عصرها و نسلهای زنده و بیدار پرچم سعدی را باید برافراشته نگهداشت.» شایسته یاد آوری است که در این مراسم در سه سخنان ایراد شده، از مطالبی که در شماره‌های اخیر فصلنامه دانش درباره نفوذ افکار و آثار سعدی منتشر گردیده، سخنرانان محترم، مطالبی نقل و اقتباس کرده و استفاده‌هایی برده‌اند.

## ۶ - دیدار رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی و اهدای ۱۴۴ جلد کتاب به کتابخانه مرکزی دانشگاه

رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دکتر نعمت الله ایران زاده در دیدار با آقای دکتر محمود احمد غازی رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی به تبادل نظر علمی جهت گسترش همکاریها میان دو مرکز پژوهشی و دانشگاهی تأکید کرد. از رئیس دانشگاه بابت پذیرایی از هیأت علمی مرکز نشر میراث مکتوب در امفند ماه گذشته به هنگام شرکت در سمینار احیای متون فارسی در شبه قاره و دیدار از دانشگاه و برگزاری جلسه مشترک قدردانی شد. آقای دکتر غازی هم که اخیراً در یک کنفرانس بین المللی اسلامی در تهران شرکت نموده بود، از خاطرات دلنشین خود از مسافرت ماه قبل به ایران را بازگفت. ۱۴۴ جلد کتاب علمی و ادبی که نود در صد آن چاپ ایران و به فارسی بود برای کتابخانه مرکزی دانشگاه بین المللی از طرف رئیس مرکز اهدا گردید. مدیر فصلنامه دانش نیز در این دیدار حضور داشت و آقای دکتر غازی اظهار داشت که ایشان از آثار و کتب فارسی به ویژه فصلنامه دانش نهایت استفاده را می‌برند.

## ۷ - نشست استادان زبان و ادب فارسی دانشکده‌های راولپندی و حومه

دومین نشست استادان زبان و ادب فارسی دانشکده‌های راولپندی و حومه در تاریخ ۲۱/۲/۸۴ در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی برگزار گردید. مسئول خانه فرهنگ آقای مهرداد رخشنده به جایگاه و اهمیت زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان پرداخت و از تلاش‌های صادقانه استادان فارسی دانشکده‌های راولپندی، اسلام آباد، گوجران، چکوال و اتک قدردانی کرد. استادان به ارایه گزارشی از وضع زبان فارسی دانشکده خود پرداختند.

\*\*\*\*\*

## راهی ابدیت

### فقدان محقق برجسته فارسی نویسنده

با تأسّف و تحسّر بی پایان کسب اطلاع شد که آقای دکتر محمد ظفر خان استاد و رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی دانشکده دولتی جهنگ (پنجاب) در تاریخ اول مارس ۲۰۰۵ م برابر با ۱۱ اسفند ۱۳۸۳ هـ ش در حین ادای نماز مغرب در مسجد کوی مسکونی داعی اجل را لبیک گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون»

فقید سعید از محققان سرشناس در سطح مملکت حتی جهان فارسی بود که ۴۹ سال سابقه پژوهش و نویسندگی در زبان و ادبیات فارسی داشت. اولین مقاله علمی که او در اوان استخدام در دانشکده به عنوان مرتبی زبان فارسی در اوت ۱۹۵۶ م در مجله هلال، کراچی (فارسی) چاپ و منتشر گردیده بود. او با پشت کار و علاقه عمیقی که به زبان فارسی داشت در تمام حیات علمی و پژوهشی به فارسی نویسی همّت گماشت. مقاله های تحقیقی او بیشتر در مجله های فارسی زبان پاکستان هلال، کراچی (۷۲-۱۹۵۲ م) پاکستان مصور، اسلام آباد (۸۸-۱۹۷۳ م) فصلنامه دانش اسلام آباد ۱۹۸۵ م تاکنون مرتباً منتشر می شد. در شماره ۶۲-۶۳ فصلنامه دانش (پاییز و زمستان ۱۳۷۹ ش) فهرستی از مشخصات دقیق مقالات وی را از ۱۹۵۶ تا تابستان ۱۹۹۹ جمعاً ۸۸ مقاله تا آن تاریخ درج نموده بودیم (صص ۳۰۴ - ۳۰۱) تا قدردانی شایسته ای از خدمات پژوهشی ایشان نموده باشیم و در ضمن برای مریبان و معلمان نسل جوان موجب تشویق و برانگیزاننده باشد. شایسته یادآوری است که در پنج دوره اخیر فصلنامه دانش موضوعات پژوهشی که مورد توجه او بوده را می توان از این جدول درک نمود:

شماره پیایی	عنوان مقاله	نام مجله	تاریخ انتشار
۸۹ -	مثنوی چراغ دیر غالب	فصلنامه دانش	پاییز ۲۰۰۰ و زمستان ۲۰۰۱
۹۰ -	عنصر مرثیه و نوحه در شعر غالب	فصلنامه دانش	پاییز ۲۰۰۱ زمستان ۲۰۰۲
۹۱ -	مثنوی رنگ و بوی غالب	فصلنامه دانش	پاییز ۲۰۰۲ و زمستان ۲۰۰۳

۲۰۰۳ بهار و تابستان ۲۰۰۳	فصلنامه دانش	اتحاد بين المسلمين در پرتو آیات کلام الله مجید	۹۲ -
پاییز ۲۰۰۳ و زمستان ۲۰۰۴	فصلنامه دانش	مثنوی ابرگهر بار غالب	۹۳ -
بهار و تابستان ۲۰۰۴	فصلنامه دانش	مثنوی درد و داغ غالب	۹۴ -
پاییز ۲۰۰۴ و زمستان ۲۰۰۵	فصلنامه دانش	تقریظ آیین اکبری (سروده غالب)	۹۵ -
بهار ۲۰۰۵ (همین شماره)	فصلنامه دانش	مقایسه مخزن الاسرار نظامی و مطلع الانوار (امیر خسرو)	۹۶ -

دکتر محمد ظفر خان مطالعات گسترده در ادبیات فارسی متقدم و معاصر داشت. زمینه پژوهشی برای دوره دکتری وی از دانشگاه پنجاب در دهه ۱۹۵۰م فارسی سرایان کشمیر در عهد بابریان که این موضوع طبعاً مورد التفات ویژه او بوده اما به ادب معاصر فارسی نیز دل بستگی داشته که مقالاتی پژوهشی در دهه شصت و هفتاد میلادی پیرامون داستانهای کوتاه صادق هدایت و جمال میرصادقی تدوین و منتشر نمود. اما در سالهای اخیر بیشتر به شعر فارسی غالب بویژه به مثنوی سرایی او بذل توجه می نمود.

در این جا این موضوع را هم باید در نظر داشت که او در حین حیات به ایران عزیز سفر نکرده و از چشم تصور آن را می دید و دعا می فرستاد! شاید نظیر دیگری در صحنه زبان و ادب فارسی طی نیم قرن اخیر با بازده مثمر علمی و پژوهشی بحدی که استاد ظفر خان به وجود می آورد، کمتر دیده شود. با این وصف سازمانهای مربوط به گسترش و ترویج زبان و ادب فارسی و ایران شناسی که همایشها و مجامع را تدارک می بینند در سالهای آینده به این موضوع دقت فرمایند که چنین محققان دل بسته به فارسی و ایران، از فرصت دیدار علمی از ایران محروم نمانند.

ما ضایعه درگذشت پژوهشگر نامی را به خانواده مرحوم، شاگردان ایشان و قاطبه فارسی نویسان جهان فارسی صمیمانه تسلیت می گوئیم. از درگاه احدیت رحمت و بخشایش آن فقید سعید را مسألت داریم.

مدیر فصلنامه دانش



## گزارش برگزاری نخستین سمینار

### احیای متون فارسی در شبه قاره

روزیکشنبه ۹ اسفند ۱۳۸۳ برابر با ۲۷ فوریه ۲۰۰۵م نخستین سمینار احیای متون فارسی در شبه قاره با همکاری مرکز نشر میراث مکتوب - تهران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات در اسلام آباد برگزار گردید. این سمینار یک روزه از ساعت ۸:۳۰ تا ۱۶:۳۰ بعد از ظهر ۳ نشست مختلف داشت. ریاست نشست اول - جلسه افتتاحیه - را جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر ج.ا.ایران در اسلام آباد به عهده داشتند. میهمانان ویژه نشست اول جناب آقای اکبر ایرانی، جناب آقای علی اورسجی، دکتر محمود عابدی، پرفسور فتح محمد ملک بوده‌اند. این سمینار با تلاوت آیاتی چند از سوره والنون و القلم بالحن‌گیری قاری نصرت الله آغاز گردید. آن گاه دبیر سمینار با تبیین اهداف واقعی سمینار نحوه اجراء و زمان بندی برای هر یک از مقاله خوانان را بیان داشت. در مرحله اول آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به میهمانان محترم از ایران و پاکستان، اعضای هیأت رئیسه و عموم شرکت کنندگان سمینار خیرمقدم گفت و شمه‌ای از فعالیت های مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را در سال های اخیر تبیین نمود.

آنگاه مقالات علمی به شرح زیر ارائه گردید:

- ۱ - بازشناسی متون فارسی در شبه قاره پاکستان و هند: آقای دکتر عاف نوشاهی دانشیار زبان فارسی در دانشکده گوردن - راولپندی و فهرست نویس.
- ۲ - قندپارسی در شبه قاره: آقای دکتر غلام رضا جمشید نژاد اول عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۳ - پهنا و ژرفای احیای متون فارسی در شبه قاره:

آقای سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه «دانش» و سرپرست انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی و دبیر اجرایی سمینار.

۴ - تصحیح انتقادی کشف المحجوب هجویری: آقای دکتر محمود عابدی استاد دانشگاه تربیت معلم.

۵ - گزارشی از فعالیت های مرکز نشر میراث مکتوب و اهداف نخستین سمینار احیای متون فارسی: جناب آقای اکبر ایرانی مدیر عامل مرکز نشر میراث مکتوب.

در خطابه ریاست جلسه افتتاحیه جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران حفظ و حراست میراث مشترک ملتین ایران و پاکستان را در رشد مسالمت آمیز جامعه لازم دانسته ابراز خوش وقتی کردند که در هفته قبل در تهران پانزدهمین اجلاس کمیسیون مشترک با حضور نخست وزیر پاکستان و معاون اول ریاست جمهوری اسلامی ایران تشکیل گردید و در این هفته در اسلام آباد چنین سمینار علمی با حضور دانشمندان برجسته دو کشور برادر برگزار می شود. آنگاه نکوداشت از خدمات ۳۴ ساله آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان صورت گرفت و لوحه تقدیر و هدیه ای از طرف مرکز به دست سفیر محترم به ایشان اعطا شد.

در آخرین قسمت نشست اول شرکت کنندگان از نمایشگاه گنجینه نسخ خطی و انتشارات مرکز تحقیقات و نشر میراث مکتوب دیدن کردند و پذیرایی به عمل آمد.

نشست دوم سمینار در ساعت ۱۱ بامداد به ریاست آقای پرفسور فتح محمد ملک رئیس فرهنگستان زبان ملی پاکستان و با اعضای هیأت رئیسه: آقای دکتر رضا شعبانی، پرفسور دکتر زوار زیدی، سرکار خانم دکتر صغری بانو شکفته، جناب آقای مهر داد رخشنده تشکیل گردید و مقالاتی به شرح زیر ارائه گردید:

۱ - دیباچه برداشتن نامه نویسی در شبه قاره: آقای محمد حسین ساکت

۲ - رده بندی علمی در نسخه شناسی و کتاب های علمی مطبوع دایرة المعارف عثمانیه: آقای دکتر پرویز اذکایی.

۳ - آثار نویسندگان برجسته شبه قاره به ویژه بلوچستان: آقای دکتر انعام الحق کوثر.

۴ - ضرورت توجه به دستنویس های شبه قاره در حوزه علوم با تکیه بر دو حوزه

ریاضیات و نجوم: آقای احمد رضا رحیمی ریشه .

۵ - رساله های فارسی علوم بلاغی در شبه قاره: آقای دکتر نعمت الله ایران زاده .

۶ - اهمیت احیای متون فارسی و مشکلات شناسایی آن در شبه قاره: آقای دکتر قاسم صافی .

۷ - نسخه های اسوٰله و اجوبه: آقای دکتر رضا شعبانی. استاد دانشگاه شهید بهشتی .

آقای پرفسور فتح محمد ملک در خطابه ریاست نشست دوم اهمیت احیای متون فارسی را برای ارتقای میراث مکتوب این مرز و بوم بازگفت و علاوه کرد که طی قرون اخیر ادبیات اردو تحت نفوذ عمیق ادب هزار ساله فارسی بوده است. بدین سبب شایسته خواهد بود که دانشمندان ایرانی به زبان و ادبیات اردو هم عنایتی بفرمایند همانطوری که در پاکستان به زبان و ادب فارسی توجه می شود. پس از تنفس برای اقامه نماز از کلیه شرکت کنندگان پذیرایی ناهار انجام گرفت و در ساعت ۲ بعد از ظهر قسمت سوم سمینار آغاز گردید و ریاست جلسه را آقای دکتر رضا شعبانی به عهده داشت و اعضای هیأت رئیسه عبارت بودند از: آقای حسن انوشه، آقای دکتر انعام الحق کوثر، آقای دکتر قاسم صافی، آقای دکتر عارف نوشاهی، مقاله های علمی متعددی که در این نشست عرضه شد بدین شرح بوده است:

۱ - صحاح الفرس: آقای دکتر علی اشرف صادقی استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی .

۲ - هنر کتاب آرایی در عصر مغول تیموری: آقای جمشید کیانفر سردبیر مجله آئینه میراث .

۳ - روش احیا و حفظ متون فارسی: خانم دکتر انجم حمید معاون علمی فرهنگستان زبان ملی .

۴ - در یتیم در گنجینه گنج بخش: (نگاهی به خدمات دکتر محمد حسین تسبیحی در حفظ و احیای نسخ خطی) آقای فریدون اکبری شلدره ای دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) اسلام آباد

۵ - نقش بدوح و کبیکج در حفظ میراث مکتوب: آقای دکتر محمد حسین تسبیحی فهرست نویس و مصحح .

۶ - مراکز فرهنگی و علمی پاکستان در حوزه نشر متون فارسی: آقای شکیل بیگ دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران مقاله ارسالی وی

را خانم فایزه زهرا میرزا استادیار دانشکده دخترانه مارگلا قرائت کرد.  
۷ - مشکلات احیای متون فارسی در شبه قاره: دکتر مهر نور محمد استاد گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین .

۸ - در فاصله برنامه سخنرانان، فارسی سرایان اسلام آباد / راولپندی سروده های خود را درباره موضوع سمینار، اهمیت خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و انجمن ادبی فارسی و بزرگداشت فردوسی عرضه نمودند. این شاعران عبارت بودند از: دکتر سرفراز ظفر، خانم فتانه محبوب، خانم رضیه اکبر و آقای فضل الرحمن عظیمی .

۹ - در ضمن نکوداشت چهارده سال خدمت استاد احمد منزوی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که بازده همیشگی آن تألیف فهرست مشترک چهارده جلدی نسخه های خطی فارسی کتابخانه های پاکستان می باشد، لوحه تقدیر و هدیه ای از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، به دست آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی ج.ا.ایران به آقای اکبر ایرانی تحویل داده شد تا در تهران به استاد منزوی برسانند.

۱۰ - جمع بندی نخستین سمینار را دکتر نعمت الله ایران زاده و آقای اکبر ایرانی انجام دادند که در آن از تشکیل و برگزاری نخستین سمینار ابراز رضایت شد و در سال های آینده پی گیری مجدانه در به ثمر رساندن اهداف تعیین شده اعلام گردید.

در پایان نشست سوم ریاست محترم جلسه آقای دکتر رضا شعبانی از برگزار کنندگان چنین سمینار پربار: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد و مرکز نشر میراث مکتوب تهران تمجید و تشکر کردند و از سطح مقالات ارايه شده ستایش کردند. در ساعت ۳:۱۶ بعد از ظهر در پایان سمینار پذیرایی جای از کلیه حضار محترم انجام گرفت.

استادان و دانشجویان فارسی پاکستانی، افغانی، تاجیکی دانشگاه ملی زبان های نوین و دانشگاه بین المللی اسلامی، استادان فارسی دانشکده های اسلام آباد و راولپندی، مولفان و نویسندگان فارسی دان پاکستانی، برخی از ایرانیان مقیم در اسلام آباد در این سمینار علمی حضور داشتند. خبرنگاران خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران مرکز اسلام آباد از قسمت های منتخب هر سه نشست سمینار جهت ارسال به ایران فیلم برداری و گزارش تهیه کردند.

## ساقی بده بشارت پیران پارسا را

دریچه‌ای بر کوششهای تازه علمی، ادبی و فرهنگی در لاهور پاکستان

در روزهای پایانی اردیبهشت ماه ۸۴، لاهور زیبا شهر مسعود و اقبال بار دیگر یاد و خاطرهٔ صدها سال پارسی گوئی مردم خوب این دیار را زنده کرد. تقویت زبان فارسی، حفظ میراث مشترک هزار سالهٔ دینی، گسترش روابط علمی و فرهنگی، تأسیس اتاق ایران‌شناسی و قدردانی از پیش کسوتان، خادمان، پژوهشگران و نخبگان زبان پارسی مشعل نورامید را در جان پارسی گویان دوستان و ادب پروران دو کشور اسلامی ایران و پاکستان روشن ساخت.

روز سه شنبه ۸۴/۲/۲۷ از ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر به همت و ابتکار خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، جمعی از مدیران گروه‌ها و رؤسای دانشکده‌ها و دانشگاه‌هایی که زبان و ادبیات فارسی در آنها تدریس می‌شد در سالن اجتماعات خانهٔ فرهنگ گرد هم آمدند و مشکلات و مسائل مربوط به زبان فارسی را بررسی کردند. رهنمودها و پیشنهادهای این جمع دست مایهٔ گزارشی شد که در بخش دوم این نشست به اطلاع مسئولان نظام آموزشی ایالت پنجاب رسید.

با ورود شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی ایالت پنجاب از جمله آقایان: عمران مسعود، وزیر آموزش و ژنرال ارشد محمود، رئیس دانشگاه پنجاب و همچنین دیگر میهمانان خصوصی از جمله آقای خدادی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور، نشست دوم استادان زبان فارسی در ساعت ۷/۵ شب

آغاز شد.

حضور آقای دکتر باقری، رئیس دانشگاه فردوسی مشهد به همراه معاون بین الملل و ریاست دانشکده زبان و ادبیات فارسی آن دانشگاه که به دعوت رئیس دانشگاه برای سفری چهار روزه به لاهور آمده بودند، رونق افزای این نشست فرهنگی - ادبی گردید.

پس از تلاوت آیاتی از قرآن و نعت حضرت رسول اکرم (ص) آقایان: امینی، خدادی و دکتر باقری به سخنرانی پرداختند و در ضمن مطالب خود، اقبال جوانان و مردم پاکستان را به زبان نیاکان خود، فارسی، ستودند و بر تقویت آن به عنوان مهمترین رکن روابط فرهنگی دو ملت بزرگ ایران و پاکستان تأکید کردند و برای آموزش آن به علاقه‌مندان قول هرگونه همکاری دادند.

پس از آن آقای ارشد محمود، رئیس دانشگاه پنجاب نیز در سخنرانی خود اظهار داشت:

«متفکری چون مرحوم علامه اقبال، بخش مهمی از اشعار خود را - که حدود سه چهارم آنهاست - به زبان فارسی سروده است. این رویکرد، علاقه مردم پاکستان را به ایرانیان بخوبی نشان می‌دهد.» وی با اشاره به روابط مستحکم فرهنگی بین ایران و پاکستان گفت: «غرب، غرب است و شرق، شرق. ما هیچ زمانی با غرب نزدیکی فرهنگی نداشته و نخواهیم داشت. در قرنهای پنجم و ششم مسلمانان قدرت برتر جهان بودند. غرب از اندوخته‌های علمی ما مسلمانان استفاده کرد و به مدارج بالای علمی دست یافت. اینک زمان آن است که کشورهای اسلامی در زمینه‌های علمی با یکدیگر همکاری کنند تا عظمت گذشته خویش را باز یابند.»

سپس گزارشی از نشست اول این گردهمایی به آگاهی حاضران رسید و پیشنهادهای استادان زبان و ادبیات فارسی برای تقویت و گسترش آن اعلام گردید که مهمترین آنها عبارت است از:

۱ - در مدارس، تدریس زبان فارسی مجدداً آغاز گردد و دانش‌آموزان حق انتخاب یکی از دو زبان عربی یا فارسی را داشته باشند؛

۲ - در دانشکده‌های ایالت پنجاب استادان زبان و ادبیات فارسی نیز استخدام شوند؛

۳ - به جای استادان بازنشسته زبان فارسی، استادان جدید استخدام کردند و پست‌های سازمانی آنان به رشته‌های دیگر واگذار نشود؛

۴ - در مقطع لیسانس، درس فارسی به عنوان یک درس اختیاری باقی بماند و حذف نگردد؛

۵ - در مقطع لیسانس، درس جدیدی با عنوان «اقبال‌شناسی» تعیین گردد و از فارغ‌التحصیلان رشته زبان و ادبیات فارسی برای تدریس آن استفاده شود؛

۶ - با توجه به اینکه از طریق زبان می‌توان به ادبیات دست یافت و برعکس آن ممکن نیست؛ بنا بر این در کنار تدریس ادبیات فارسی به آموزش زبان فارسی هم اهمیت داده شود و در صورت امکان ۵۰٪ نمونه درس به آموزش زبان فارسی اختصاص یابد؛

۷ - به منظور جذابیت بیشتر و روز آمد کردن آموزش، متون درسی در مقطع لیسانس نیز بازبینی و مورد تجدید نظر جدی قرار گیرد.

سخنران آخر این گردهمایی آقای عمران مسعود، وزیر آموزش ایالت پنجاب بود. ایشان ضمن سپاسگزاری از خانه فرهنگ برای برگزاری چنین نشست‌های اظهار داشت:

«ایران، برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد و شرکت من در این جلسه نشانی از این اهمیت است، زیرا چنانکه می‌دانید هم اکنون نخست وزیر پاکستان در لاهور حضور دارند و جلسه مهمی با حضور ایشان منعقد است که ضرورتاً من هم باید در آن شرکت می‌کردم. اما وقتی موضوع دعوت خانه فرهنگ برای قدردانی از پیشکسوتان و نخبگان زبان و ادبیات فارسی را به جناب آقای نخست وزیر گفتم ایشان هم تأکید کردند که من در جلسه شما حضور یابم.»

وزیر آموزش ایالت پنجاب ضمن بیان مشرکات فرهنگی دو کشور گفت: «ما اگر بخواهیم روابط خوب و مستحکمی با همسایگان خود داشته باشیم باید زبان آنها را نیز فراگیریم. زبان فارسی برای ما نیز بسیار حائز اهمیت است.»

آقای عمران مسعود با توجه به پیشنهادهای استادان زبان و ادبیات فارسی گفت: «دولت پنجاب کوشش خواهد کرد زبان فارسی را در مدارس و دبیرستانها بیش از پیش گسترش دهد. ما در این ایالت ۶۳ هزار مدرسه داریم قول می‌دهم در مدارس که استاد زبان فارسی باشد از کلاس ششم دبستان در کنار زبان عربی به آموزش زبان فارسی هم توجه شود.» ایشان در حالی که با بیان

چنین تعهدی مورد تشویق حاضران قرار گرفته بود، اظهار داشت:  
 «در اینجا قول دیگری هم می‌دهم و آن اینکه در آینده برای استخدام  
 معلمان و استادان زبان فارسی در مدارس و آموزشگاهها، پست‌های سازمانی  
 مورد نیاز منظور گردد.»

وزیر آموزش پنجاب در پایان اظهار امیدواری کرد با امضای تفاهم نامه  
 همکاری بین دو دانشگاه پنجاب و فردوسی مشهد ارتباط علمی و پژوهشی بین  
 استادان و محققان دو کشور ایران و پاکستان افزایش یابد.  
 در پایان این مراسم از پیشکسوتان و نخبگان زبان و ادبیات فارسی شهر  
 لاهور به شرح ذیل قدردانی به عمل آمد و جوایزی به همراه سپاسنامه از سوی  
 خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به آنان تقدیم شد:

### الف) پیش کسوتان:

- ۱ - آقای دکتر ظهور الدین احمد:  
 نویسنده و محقق در زبان و ادبیات فارسی، پژوهنده در بخش اقبالیات  
 دانشگاه پنجاب
- ۲ - آقای دکتر ظهیر احمد صدیقی:  
 نویسنده و محقق در زبان و ادبیات فارسی، معاون دانشگاه جی.سی. لاهور
- ۳ - آقای دکتر سید محمد اکرم اکرام:  
 نویسنده و محقق در زبان و ادبیات فارسی، رئیس بخش اقبالیات  
 دانشگاه پنجاب
- ۴ - آقای دکتر آفتاب اصغر:  
 نویسنده و محقق در زبان و ادبیات فارسی، رئیس بخش زبان فارسی در  
 دانشگاه لمس

### ب) پژوهندگان جوان:

- ۱ - آقای دکتر غلام معین الدین نظامی:  
 نویسنده و پژوهشگر در زبان و ادبیات فارسی، رئیس بخش زبان و



ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب

۲ - آقای دکتر محمد ناصر :

نویسنده و پژوهشگر در زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی  
دانشگاه پنجاب

ج) خادمان زبان و ادبیات فارسی :

۱ - آقای پرفسور محمد رفیق :

کتاب شناس و پژوهشگر در زبان و ادبیات فارسی، رئیس بخش زبان و  
ادبیات فارسی دانشگاه جی سی

۲ - آقای محمد اقبال جسکانی :

کوشا در نشر و گسترش زبان فارسی، رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی  
دانشکده دولتی راجن پور

د) دانشجویان ممتاز دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی

۱ - آقای سید رشید بخاری: دانشجوی دکتری دانشگاه جی سی (دولتی)

۲ - خانم شاهده عالم: دانشجوی دکتری دانشگاه پنجاب

۳ - خانم ناهید کوثر: دانشجوی دکتری دانشگاه جی سی (دولتی)

۴ - خانم نادیه آصف: دانشجوی دکتری دانشگاه پنجاب

ه) دانشجویان ممتاز دوره فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی

۱ - آقای سیف الله: دانشجوی دانشگاه پنجاب

۲ - خانم ملیحه افضل: دانشجوی دانشگاه جی سی

\*\*\*

ساعت ۲ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۸۴/۲/۲۸ هیأت ایرانی از دانشگاه  
فردوسی مشهد به همراه سرکنسول و رئیس خانه فرهنگ جمهوری اسلامی  
ایران در لاهور میهمان جناب آقای خالد مقبول استاندار ایالت پنجاب بودند تا  
در حضور ایشان تفاهم نامه همکاری بین دو دانشگاه پنجاب و فردوسی و

همچنین تفاهم نامه کتابخانه آستان قدس رضوی و دانشگاه پنجاب به امضای نهایی برسد.

آقای استاندار ضمن گرامیداشت مقدم حاضران و اظهار خوشحالی از همکاری دو دانشگاه بزرگ فردوسی مشهد و پنجاب اظهار داشت:

«تا آنجا که اطلاع دارم سیستم پذیرش دانشجو در جمهوری اسلامی ایران بسیار قوی است و تنها دانشجویان کوشا و درس خوان می‌توانند با قبولی در کنکور به دانشگاه راه یابند.»

وی با درخواست از دو دانشگاه برای همکاری بیشتر در پروژه‌های مشترک در شاخه‌های جدید علوم همچون بیوتکنولوژی، مدیریت، کشاورزی و پتروشیمی اظهار داشت:

«برای رسیدن به فردایی روشن همکاری بیش از پیش علمی ما بخصوص در زمینه تحصیلات تکمیلی ضروری است.»

آقای استاندار با ستودن شخصیت ممتاز و برجسته آقای خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران گفت «در واقع پاکستان قدرتمند به نفع ایران و ایران مستحکم به سود پاکستان است.»

آقای خالد مقبول در پایان مطالب خود دو بیت زیر از علامه اقبال لاهوری را بالهجه شیرین پاکستانی قرائت کرد:

نه افغانیم و نی ترک و تتریم      چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است      که ما پرورده یک نوبهاریم

پس از سخنرانی آقای استاندار، تفاهم نامه همکاری بین دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه پنجاب به امضای رؤسای دو دانشگاه رسید.

در این تفاهم نامه به تقویت کرسی زبان و ادبیات فارسی و برگزاری دوره‌های کوتاه مدت زبان آموزی فارسی در دانشگاه پنجاب و تأسیس کرسی زبان و ادبیات اردو در دانشگاه فردوسی و همچنین ایجاد تسهیلات برای شرکت استادان و محققان دو دانشگاه در سمینارهای علمی بین‌المللی و... اشاره شده است.

در این جلسه تفاهم نامه همکاری بین کتابخانه مرکزی آستان قدس

رضوی و دانشگاه پنجاب نیز به امضا رسید.

بر مبنای این تفاهم نامه، دو مؤسسه در خصوص مبادله فیلم، میکروفیلم و سی دی های نسخه های خطی و مبادله تجربیات کارشناسی در زمینه اطلاع رسانی، نسخه شناسی، مرمت، حفظ و آفت زدایی نسخه های خطی و اسناد و مدارک تاریخی همکاری خواهند داشت.

\*\*\*

صبح روز پنجشنبه ۸۴/۲/۲۹ دانشگاه جی سی، جنب و جوش خاصی داشت. تالار بخاری این دانشگاه مملو از دانشجویان و استادان بود. رئیس دانشگاه فردوسی، سرکنسول جمهوری اسلامی ایران و رئیس خانه فرهنگ لاهور میهمانان خصوصی این مراسم بودند. اتاق ایران شناسی افتتاح می شد. در این مراسم آقای خدادی، سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در لاهور گفت: «نگاه محبت آمیز مردم سرزمین زیبای پاکان به ایران و متقابلاً عشق و علاقه ایرانی ها به پاکستان قطعاً در منطقه بی نظیر است... اینک ما وارثان ثروتمند میراث و تمدن بزرگ هستیم و حق آن است که پاسدار آن باشیم. پاسدار زبان اردو و فارسی، پاسدار عظمت و عزت پاکستان و ایران». پس از آن آقای خالد مقبول استاندار ایالت پنجاب در سخنرانی خود اظهار داشت:

«یادگیری زبانها یکی از راههای ایجاد روابط با جهان است. ما روابط دو جانبه با دانشگاه فردوسی مشهد را آغاز کرده ایم. چون بدون بهره برداری از علم و دانش دیگران، نمی توانیم موفق باشیم. آغاز کار ما با ایران است و این امر باعث افتخار و خوشحالی بنده است.»

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود گفت: «فارسی، شیرین ترین زبان برای سرودن شعر و اظهار عواطف انسانی است. بنابراین یادگیری زبان فارسی برای آشنایی کامل به فرهنگ فارسی زبانان و تمدن قدیم ایران لازم و ضروری است.»

سخنران پایانی این مراسم آقای دکتر خالد آفتاب، رئیس دانشگاه جی سی، بود که در بخشی از سخنان خود اظهار داشت: «اتاق ایران شناسی که از طرف آقای امینی مشهدی، مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در

لاهور، پیشنهاد و اجرا شد بهترین راه برای آشنایی کامل پژوهشگران و نزدیک ساختن روابط فرهنگی بین دو کشور است.»

رئیس دانشگاه جی سی با توجه به سابقه اعزام استادان افتخاری به آن دانشگاه از سال ۱۹۹۴م اظهار داشت: «در حال حاضر آقای دکتر ملک ثابت به عنوان استاد افتخاری زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه مشغول خدمتند که حضور ایشان نه فقط برای دانشجویان بلکه برای استادان این بخش نیز مفید و زحمات ایشان قابل قدردانی است.»

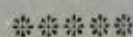
آقای دکتر خالد آفتاب با توجه به کمک شصت هزار روپیه خانه فرهنگ به چاپ فرهنگ جامع اللغات که بالگو گرفتن از لغت نامه دهخدا از طرف بخش زبان و ادبیات فارسی آن دانشگاه در حال تدوین است از آقای امینی تشکر کرد و در پایان اظهار امیدواری کرد بین شهروندان دو کشور بزرگ ایران و پاکستان همچون کشورهای اروپایی رفت و آمد آزادانه بدون تشریفات دست و پاگیر انجام گیرد تا دو کشور از علم و دانش و فرهنگ یکدیگر بیشتر بهره‌مند گردند.

در ادامه مراسم از لوح یادبود اتاق ایران‌شناسی در دانشگاه جی سی پرده برداری شد. این اتاق به همت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران با صرف هزینه‌ای بالغ بر ۴۰۰۰۰۰۰ روپیه تجهیز گردیده است تا جایگاهی باشد برای شناخت بیشتر محققان و دانشجویان از زبان و ادب و فرهنگ فارسی.

کتابهای مرجع، فرهنگنامه‌ها، دو دستگاه رایانه متصل به اینترنت و یک دستگاه تلویزیون با قابلیت بهره‌مندی از هفت شبکه بین‌المللی ایران برای تقویت زبان فارسی از جمله امکاناتی است که در این اتاق قرار دارد.

اتاق ایران‌شناسی به شکلی زیبا دکور سازی و آماده گردیده و محیط مناسبی برای پژوهش و تحقیق در زمینه مسائل مربوط به زبان و ادبیات فارسی و مطالب ایران‌شناسی است.

به امید گسترش هرچه بیشتر روابط فرهنگی و ادبی دو کشور اسلامی ایران و پاکستان!



## گزارش جلسات انجمن ادبی فارسی

### ۱ - هم اندیشی موضوعات و مضامین شعر فارسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی

روز یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۸۳ هـ ش برابر با ۶ فوریه ۲۰۰۵ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی در موضوع پیرامون «موضوعات و مضامین شعر فارسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از سوره رحمن بالحن گیرای قاری عبدالودود آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه به ریاست اجلاسیه جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران و میهمان ویژه جناب آقای علی اورسجی رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و مقاله خوانان، سخنوران و عموم شرکت کنندگان خیرمقدم عرض کرد.

مقاله خوانان و سخنرانان این هم اندیشی علمی شامل پژوهشگران و استادان ایرانی و پاکستانی از جمله: سرپرست انجمن فارسی سید مرتضی موسوی، محقق مرکز تحقیقات دکتر محمد حسین تسبیحی، استادیار دانشکده دولتی دخترانه مارگلا خانم فایزه زهرا میرزا، دبیر مجتمع امام حسین (ع) آقای فریدون اکبری، استاد سابق دانشگاه بیجنگ (چین)، خانم دکتر عالیه امام، مربی دانشکده دخترانه اسلام آباد خانم تهذیب زیدی بوده اند. فارسی گوینان ایرانی و پاکستانی آقای فریدون اکبری، خانم فایزه زهرا میرزا و دکتر تسبیحی (رها) سروده های خود را در موضوع هم اندیشی عرضه داشتند.

آقای سید مرتضی موسوی با ارایه مقاله با عنوان موضوعات و مضامین شعر فارسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و انعکاس آن در ادبیات معاصر خاطر نشان ساخت که تحولات شگرفی در جامعه ایران بعد از انقلاب اسلامی محقق شده است. شعر و ادب فارسی که در همه ادوار تاریخ بهترین فرآورده صلاحیت های مردم و مظهر ارتقای فکری بوده است در ربع قرن اخیر پس از انقلاب چگونه

می توانست بی بهره بماند. در ضمن برخی موضوعات عمده آن از ۱۲ بهمن، ۲۲ بهمن، جنگ تحمیلی، ذوق شهادت نوباوگان، به ابدیت پیوستن امام خمینی (ره) یاد آور گردید. سخنران غیر از شاعران دوره ما قبل که در این دوره هم آثاری ارزنده به وجود آوردند نظیر استاد محمد حسین شهریار، امیری فیروز کوهی، استاد مهر داد اوستا، در مثنوی سرایی از احمد عزیزی، قیصر امین پور، حسن حسینی، علی رضا قزوه، موسوی گرمارودی، نصر الله مردانی، غلام رضا رحمدل، فرید اصفهانی، سلمان هراتی و محمد رضا عبدالملکیان و طاهره صفارزاده سخن گفت. از شعر پس از انقلاب نمونه هایی ارایه نمود که در آن ذوق شهادت نوجوانان، علاقه عمیق و گسترده سخنوران به اهداف انقلاب، القدس و همچنین از رمزهای انالحنق و منصور در شعر امام حکایت می کرد.

خانم تهذیب زیدی در مقاله خود پیرامون نفوذ شخصیت رهبر انقلاب در شعر و ادب نمونه هایی را ذکر کرد که حکایتگر نفوذ انقلاب اسلامی و رهبر عالیقدر آن در شعر اردوی ربع قرن اخیر می باشد.

خانم فایزه زهرا میرزا در مقاله پژوهشی **حماسه سرایی در شعر فارسی پس از انقلاب اسلامی** با آوردن شواهد منتخب از سخنوران طراز اول طی ۲۵ سال اخیر استدلال نمود که شعر فارسی با ارتقای فکری ملهم از انقلاب توانسته در کلیه اصناف سخن پیشرفت به دست آورد، اما حماسه سرایی در این دوره توجه بیشتری به خود معطوف داشته است.

آقای فریدون اکبری درباره **تحولات و ارتقای شعر فارسی در دو دهه اخیر** به تحلیل و تجزیه دقیق از شعر معاصر ایران و ارتقای فکری و تحولات صوری و معنوی پرداخت. در این زمینه از چندین شاعر معاصر به ویژه از شعرهای سلمان هراتی، نصر الله مردانی نمونه هایی اقتباس نمود.

خانم دکتر عالیه امام پیرامون **بازتاب جهانی انقلاب اسلامی** سخنانی ایراد کرد و اقامه دلیل کرد که اگرچه انقلاب اسلامی در کشور برادر ما ایران به وقوع پیوسته بود اما نفوذ و بازتاب آن در سراسر جهان و در کلیه شیون زندگی جهان اسلام ملاحظه می شود.

آقای دکتر محمد حسین تسبیحی درباره **عشق در قانون عشق نصرالله مردانی** گفتار پژوهشی عرضه داشت و رمز «عشق» را که دارای دهها و صدها جنبه در حیات فردی و اجتماعی بشر است، در شعر مردانی بررسی نمود.

آقای علی اورسجی میهمان ویژه در سخنرانی خود نخست از حسن انتخاب موضوع سمینار تمجید نمود و یادآور شد که اگرچه فقط ۲۵ سال از انقلاب اسلامی سپری شده اما اقیانوسی از شعر معاصر به وجود آمده که دهها موضوع جدید آن در شعر فارسی بی سابقه و در شعر معاصر بازتاب داشته

است. ناطق‌الاهمیت دهه فجر را تبیین نمود و خاطر نشان ساخت که امام خمینی پس از ۱۵ سال تبعید و رهبری نهضت انقلاب ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران مراجعت فرمود و در ظرف ده روز در ۲۲ بهمن نظام جمهوری اسلامی در ایران پایه‌ریزی شد. در واقع چنین پدیده حیاتی در تاریخ ملل کمتر نظیر داشته است.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان در خطابه ریاست ابراز داشتند که در مدت مختصر ربع قرن پس از پیروزی انقلاب ۲۰ دفعه انتخابات عمومی پارلمانی، ریاست جمهوری و حکومت‌های محلی در ایران به طور مرتب و سُرقت انجام گرفته است که برهانی روشن به داشتن سیستم جمهوری اسلامی در کشور می‌باشد. سفیر محترم در ضمن به توسعه روز افزون مناسبات میان ایران و پاکستان در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی طی سالهای اخیر اشاره کردند که ثبات و استحکام پاکستان در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی طی سالهای اخیر اشاره کردند که ثبات و استحکام پاکستان به نفع ایران است بنابر این ما علاقه مفراط به این امر داشتیم و داریم. سفیر محترم در قسمتی دیگر از بیانات خود از برگزاری انتخابات عمومی در کشورهای افغانستان و عراق استقبال نمود و اظهار امیدواری کردند که به وجود آمدن حکومت‌های مردمی در این کشورها به بهبود اوضاع منطقه منتج خواهد گشت. جناب آقای ابراهیم طاهریان به سبب برگزاری مرتب همایش‌های علمی ماهانه توسط انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی لوحه تقدیری به آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن اهدا نمودند.

در قسمت دوم برنامه که اختصاص به عرضه سروده‌های فارسی سخنوران ایرانی و پاکستانی پیرامون موضوع همایش داشت، آقای فریدون اکبری، خانم فایزه زهرا میرزا و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی رها سروده‌های خود را ارایه نمودند که مورد توجه حضار ارجمند قرار گرفت. در حین همایش آقای دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که جهت تشریف حج بیت‌الله در سرزمین حجاز به سر می‌برد، تلفنی احساسات صمیمانه خود را نسبت به اعضای انجمن ادبی و عموم شرکت‌کنندگان همایش ابراز داشت. برخی از ایرانیان مقیم در اسلام آباد، استادان و دانشجویان دانشگاهها و دانشکده‌های اسلام آباد، مؤلفان و نویسندگان فارسی‌دان پاکستانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این همایش علمی حضور داشتند. خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی برای تهیه گزارش حضور داشت. در پایان این هم‌اندیشی علمی از شرکت‌کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

## ۲ - هم اندیشی نوروز و وصف بهار در شعر و ادب فارسی

روز یکشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۸۴ هـ ش برابر با ۳ آوریل ۲۰۰۵ م، هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی در موضوع «نوروز و وصف بهار در شعر و ادب فارسی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از سوره رحمن بالحن گیرای قاری نصرت الله حافظ قرآن مجید آغاز گردید. سخنرانان و مقاله خوانان این هم اندیشی پژوهشگران پاکستانی و ایرانی از جمله: آقایان سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی، محمد سفیر کارمند کتابخانه گنج بخش، دکتر محمد حسین تسبیحی، مهدی خطیب کارشناس فرهنگی رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و خانمها دکتر نگهت فردوس کاظمی، دکتر رشیده حسن استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، دکتر سیده چاندبی بی مدرّس فارسی خانه فرهنگ ج.ا.ایران در راولپندی بوده‌اند. هم چنین سخنوران ایرانی و پاکستانی سروده‌های خود را درباره موضوع سمینار و مقام معنوی فرهنگ فارسی و خدمات مروجان پاکستانی فارسی به فارسی ارایه نمودند. شاعران شرکت کننده عبارت بودند از: دختر خانم مقدس کیانی دانش آموز و آقایان محمد معشوق بهتی رازی، نفیس خوارزمی استادیار دانشکده، میان تنویر قادری مدیر نشریه علم و عمل انجمن یادگاری سر سید اسلام آباد، سید حسن سلمان رضوی شاعر دو زبان فارسی و اردو، فریدون اکبری شلدره‌ای و دکتر محمد حسین تسبیحی (رها).

آقای سید مرتضی موسوی با ارایه مقاله علمی با عنوان نوروز و وصف بهار در شعر و ادب فارسی بویژه در شبه قاره از قرن پنجم الی چهاردهم هجری از سروده‌های ابوالفرج، مسعود سعد، فردوسی، امیر حسن دهلوی گرفته تا شاعران فارسیگوی معاصر شبه قاره در وصف نوروز و بهار نمونه‌های منتخب شعری از حدود ۲۴ سخنور فارسی سرا شاهد آورد. در این زمینه اقامه دلیل نمود که بسیاری از شاعران ایران و این مرز و بوم از جمله علامه اقبال، مولانا ظفر علی خان، استاد خلیل الله خلیلی و استاد سعید نفیسی مضامین بهار را به عنوان رمز و استعاره، به کار برده، شعری ملی گرایانه وطنی و یا جهان وطنی اسلامی سروده‌اند.

آقای محمد سفیر با موضوع **نگاهی به شعر نوروزی فارسی و خانم دکتر**



نگهت فردوس با عنوان **نوروز و وصف بهار در شعر سخنوران فارسی زبان** بیشتر به شعر شاعران متقدم نظیر دقیقی، منوچهری، عنصری، انوری، خاقانی، عطار، مولانا و خیام پرداختند و نمونه‌هایی از شعر نوروزی و بهاریه سخنوران برجسته تا قرن هفتم را ارائه کردند.

درباره موضوع **نوروز و بهار در دیوان امام خمینی (رح)** آقای دکتر محمد حسین تسبیحی گفتار پژوهشی عرضه داشتند که بیانگر اندیشه‌های لطیف، علو فکر و رمزهای به کار رفته در شعر امام راحل بوده است.

خانم دکتر رشیده حسن درباره **نوروز و وصف بهار در شعر فارسی** مقاله مشروحه‌ای ارائه داشت که در آن نمونه‌هایی از سروده‌های سخنوران متقدم و متأخر آورده شده است.

خانم دکتر سیده چاند بی بی دریاب **وصف گل و بهار در شعر حافظ** گفتار کوتاه و دلنشینی بیان کرد.

آقای مهدی خطیب پیرامون **نوروز و بهار در فرهنگ اسلامی و شعر فارسی** در مقاله‌ای تاریخچه برگزاری نوروز در ادوار مختلف تاریخی را با منتخباتی از شعر بهاریه بررسی کرد.

آقای دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده با عنوان **گل یعنی زندگی و تجربه اهمیت و گستره موضوع سمینار را در زندگانی و جامعه و بازتاب آن را در شعر فارسی** به ویژه در شعر معاصر ایران با نقل سروده‌هایی از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و قیصر امین‌پور و سهراب سپهری عنوان کرد. در این ضمن ایشان به خصوص سروده‌های **راز زندگی از امین‌پور و غزلی برای گل آفتابگردان از دکتر شفیعی کدکنی** را شاهد آورد. رئیس محترم مرکز از همکاری علمی و ادبی پژوهشگران ارجمند راولپندی و اسلام‌آباد و سخنوران فارسی‌گوی و اردو‌سرای حاضر سپاس و تشکر نموده، ابزار امیدواری کرد که در گسترش فرهنگ فارسی این‌گونه همکاری‌ها با انجمن ادبی فارسی ادامه یابد.

آقایان ایم. بهتی رازی چهار نسخه از مجموعه شعری خود را و آقای میان‌تنویر قاری هم دو نسخه از آخرین اثرش را برای انجمن ادبی فارسی و کتابخانه گنج‌بخش مرکز به آقای دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده تقدیم داشتند. هدایایی نیز از طرف انجمن ادبی فارسی به برخی از سخنوران حاضر در اجلاس به پیشکش گردید.

ایرانیان مقیم در اسلام‌آباد، استادان و دانشجویان پاکستانی، افغانی و تاجیکی دانشگاه‌های ملی زبان‌های نوین، دانشگاه بین‌المللی اسلامی اسلام‌آباد و فارسی‌دانان شهروند راولپندی و اسلام‌آباد در این سمینار علمی حضور داشتند. نمایندگی خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد از

برنامه سمینار گزارشی تهیه کردند. در پایان از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

در حاشیه این هم اندیشی، نمایشگاه کتاب‌های ادبی جدید در موضوع همایش ترتیب یافته بود که با استقبال شرکت کنندگان مواجه شد.

### ۳ - هم اندیشی جایگاه افکار فردوسی در شعر و ادب فارسی

روز یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۴ هـ ش برابر با ۱۵ مه ۲۰۰۵ به مناسبت روز بزرگداشت فردوسی هم اندیشی جایگاه افکار فردوسی در شعر و ادب فارسی در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری مرکز تحقیقات و انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی برگزار گردید. این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید از سوره مبارکه رحمن بالحن زیبای قاری عبدالودود آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه آقای سید مرتضی موسوی به اعضای هیأت رئیسه، سخنرانان، فارسی‌گویان و عموم حضار ارجمند به ویژه جناب آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ریاست جلسه و آقای دکتر معزالدین رئیس سابق آکادمی اقبال پاکستان میهمان ویژه باعرض خیرمقدم، رسمیت جلسه را اعلام داشت.

مقاله خوانان و سخنرانان این سمینار علمی شامل پژوهشگران و استادان ایرانی و پاکستانی از جمله: سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه علمی پژوهشی دانش، خانم فایزه زهرا میرزا استادیار فارسی دانشکده دولتی فدرال اسلام آباد، خانم تهذیب زیدی مربی دانشکده دخترانه اسلام آباد، آقای دکتر معزالدین رئیس سابق آکادمی اقبال لاهور، آقای پرفسور افسر علیشاه رئیس بازنشسته دانشکده و استاد سابق فارسی در دانشکده‌های استان شمال غربی مرزی، دکتر مهر نور محمد خان استاد فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، پرفسور دکتر صغری بانو شکفته رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای مهدی خطیب کارشناس فرهنگی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جناب آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند.

در قسمت دوم برنامه - که اختصاص به قرائت شعر داشت - فارسی‌گویان پاکستانی و افغانی سروده‌های خود را بیشتر در موضوع بزرگداشت فردوسی عرضه داشتند. شاعران شرکت کننده عبارت بودند از: دختر خانم

جوان سال مقدس کیانی، میان تنویر قادری، آقای آصف اکبر، خانم فتانه محبوب، خانم عظمی زرین مربیان دانشگاه زبانهای نوین و دانشکده فدرال راولپندی و آقای حسن سلمان رضوی. به علت ضیق وقت شاعران حاضر دیگر نظیر آقای م.م. بهتی، آقای فریدون اکبری شلدراهی، آقای مهدی خطیب و دکتر تسبیحی رها نتوانستند سروده‌های خود را عرضه بدارند.

در ضمن ارائه مقاله علمی جایگاه افکار فردوسی در شعر و ادب فارسی به ویژه در شبه قاره آقای سید مرتضی موسوی راجع به اولین نه نسخه چاپ شده شاهنامه را در کلکته، کانپور، بمبئی و سایر شهرها که در اولین ۹۵ سال قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری قمری در شبه قاره چاپ و منتشر گردید با آوردن اسامی مسئولان نظارت چاپخانه‌ها و سایر مشخصات برشمرد. همچنین نسخه‌های خطی را که در کتابخانه گنج بخش، کتابخانه‌های پنته، لاهور، حیدرآباد دکن نگهداری و مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرد، معرفی نمود. مضافاً بر این به اهمیت متن شاهنامه به عنوان مواد درسی که از دوره سلاطین دهلی به این طرف در شبه قاره مورد بهره‌گیری استادان و طلاب بود، اشاره نمود.

آقای دکتر معزالدین و خانم تهذیب زیدی هر دو درباره احوال و آثار فردوسی که مورد مطالعه در محافل دانشگاهی و ادبی شبه قاره در ادوار مختلف بوده است، گزارشی ارائه کردند.

خانم فایزه زهرا میرزا در مقاله خود با عنوان فردوسی سخنور جهان، جهان سخن حیطه نفوذ افکار فردوسی را در ادبیات فارسی و در ادب جهان فارسی بیان داشت. از اینکه برای خانم فایزه زهرا میرزا مسافرتی به کراچی پیش آمده بود، مقاله ایشان را آقای دکتر محمد حسین تسبیحی قرائت کردند.

جناب آقای مهدی خطیب و دکتر مهر نور محمد خان به ترتیب درباره احوال و آثار فردوسی و نفوذ شاهنامه در شبه قاره سخنانی ایراد کردند. در این ضمن گستره تأثیر و نفوذ شاهنامه را در سطح ایران و شبه قاره ارزیابی کردند.

خانم دکتر صغری بانو شکفته به موضوع حمد و نعت و منقبت سرایی فردوسی در شاهنامه مقاله پژوهشی را ارائه نمود و در آن برخی از عناصر حمدیه، نعتیه و منقبتی را که در شعر فردوسی مجملاً و یا مشروحاً آمده است بازگو کرد. آقای دکتر نعمت الله ایران زاده درباره شاهنامه بر اساس نسخه شبه قاره به تبیین شاهنامه خوانی و شاهنامه‌شناسی دانشمندان شبه قاره‌ای پرداخت و اهمیت جایگاه فردوسی در شعر و ادب جهانی فارسی را بازگو کرد.

جناب آقای علی اورسجی در خطابه ریاست و جهت جهانی افکار فردوسی و عناصر شرف انسانی را که سراینده شاهنامه در شعر کم نظیر خود پرچمدار سربلند

و هواخواه سرسختی بوده است بیان داشتند.

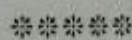
سخنوران حاضر خانم‌ها فتانه و عظمی زرین در بزرگداشت فردوسی به فارسی قطعات شعر جالبی عرضه داشتند. دختر خانم کیانی پیرامون دوستی ایران و پاکستان قطعه شعر دل‌نشینی به اردو ارائه کرد. آقایان سلمان و آصف قطعات شعر به فارسی عرضه داشتند. در حالی که آقای قادری قطعه شعر اردویی را با آهنگ خاص شبه قاره‌ای - که ترنم نامیده می‌شود - ارائه کرد.

آن‌گاه مراسم تقدیر از اقدام فرهنگی و انسان دوستانه آقای ارشاد الله خان نویسنده و شاعر پاکستانی نسبت به مردم ایران و بم صورت گرفت. رئیس محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آقای دکتر نعمت الله ایران زاده عقب‌نمای تقدیر از ایشان را این‌گونه تبیین نمود: برای زلزله‌زدگان منطقه بم احساسات همدردی در میان مردم پاکستان متجلی بوده است. آقای ارشاد الله خان در اقدامی بشر دوستانه و خداپسندانه یک هزار نسخه از مجموعه ترجمه اشعار خود را به فارسی با عنوان «من و تو» برای ادب دوستان ایرانی هدیه کردند تا عایدات فروش آن به آسیب دیدگان بم تعلق بگیرد.

به همین مناسبت قاب عکس شهرستان بم پیش از زمین لرزه و نقش آیت‌الکرسی جهت تقدیر از نیت نیکوکارانه ایشان، به وسیله جناب آقای اورسجی رایزن محترم به ایشان اهدا گردید.

در قسمت پایانی با توجه به حضور گروه قوالان خانقاه گولره شریف در جلسه انجمن ادبی، آنان غزلهایی از مولانا جامی، امیر خسرو و سایر فارسی‌سرایان برجسته به شیوه شبه قاره‌ای ارائه کردند.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، رایزنی فرهنگی، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین (ع) استادان و دانشجویان دانشگاه بین‌المللی اسلامی و دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، ادیبان و سخنوران شهروند اسلام آباد / راولپندی، فارسی‌دانان پاکستانی، تاجیکی و افغانی در این جلسه انجمن ادبی فارسی حضور داشتند. این سمینار علمی و برنامه‌های جنبی آن در ساعت ۷ بعد از ظهر پایان یافت و آن‌گاه یک نسخه از آخرین شماره فصلنامه «دانش» به شرکت‌کنندگان جلسه اهدا شد و از شرکت‌کنندگان پذیرایی به عمل آمد. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد و خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، جهت تهیه فیلم و خبر از این جلسه اقداماتی معمول داشتند.



## ایران امروز در آئینه «ایران نامه»

چکیده:

در میان آثاری که در طول دهه‌های گذشته درباره ایران نوشته شده، آنچه به پس از پیروزی انقلاب اسلامی مربوط می‌شود، ویژگی خاصی دارد. طبیعتاً تفاوت دیدگاه‌های سیاسی در غالب این آثار، جلوه‌ها و جنبه‌های متفاوت فرهنگی نیز به وجود آورده است که بعضاً شاهد شاخص شدن همین روند در ارتباطات و مذاکرات و برخوردهای کشورهای گوناگون نیز بوده‌ایم. (ابتدا محور فرار گرفتن دیدگاه سیاسی و پس از آن تعیین مناسبات فرهنگی).

یکی از نوشته‌هایی که بر خلاف این جریان، حرکت کرده، کتاب «ایران نامه» تألیف خانم «ناتالینا ایوانوا» استاد کرسی ایران‌شناسی دانشگاه صوفیه است. وی در این کتاب، ملاک داوری را - غیر از جنبه‌های سیاسی - مسائل فرهنگی در معنای عام آن قرار داده و از همین رهگذر به برداشت‌هایی جالب و داوری‌هایی بعضاً در نوع خود بی‌نظیر و خواندنی دست یافته است. معرفی اجمالی نویسنده و بازنمایی ویژگی‌هایی از اثر او، که به فارسی برگردانده، و در سال ۱۳۸۰ چاپ شده، محور اصلی این مقاله است. نگارنده بر این باور است که این کتاب، افزون بر اینکه در میان نوشته‌های مسافران ایران و نیز سفرنامه‌ها، مقامی خاص دارد (هم از جهت زمان تألیف و هم از نظر موقعیت مؤلف که خود استاد کرسی ایران‌شناسی است) باتوجه به دیدگاه‌ها و داوری‌های منحصر به فرد، که نویسنده از نزدیک شاهد آن بوده و در پایان برخی از جنبه‌های آن در مقام داوری و مقایسه با کشور خود - بلغارستان - قرار داده است، می‌تواند در معرفی و شناخت ایران امروز و برقراری نقش مؤثر و مفید و کارساز در ارتباطات سیاسی، بسیار مفید و کارا باشد.

\*\*\*

از نوشتن اولین سفرنامه‌های ایرانی بیش از ده قرن می‌گذرد. «لرد کرزن» در آغاز کتاب مفصل خود، جدول قابل توجهی از سفرنامه‌هایی را ترتیب داده که از وجود آنها اطلاع داشته است. گزارش‌های مورخان حکایت از این دارد که فنقی‌ها، عبرانی‌ها، مصری‌ها و دیگران از دوران باستان با کشور ایران

\* - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) تهران.

آشنایی داشته‌اند، اما از مجموع آنها اطلاعات یونانیان از ارزش بیشتری برخوردار بوده است.<sup>۲</sup>

در اینکه آهنگ و انگیزه مسافران ایران واقعاً چه بوده است و هر یک با چه هدفی، راهی این سفر مخاطره‌آمیز و پُر درد سر می‌شدند، می‌توان نیت‌های گونه‌گونی از لابه‌لای نوشته‌های آنان به دست آورد که از آن میان، یکی هم ارضای حس کنجکاوی و آشنایی با سرزمین‌های تازه و پاسخگویی به سوالات درونی است که در ضمن، می‌توانست با منافع انسانی و غیر انسانی دیگر نیز همراه باشد.<sup>۳</sup>

باشکل‌گیری نظام دانشگاهی، تدریس زبان‌های شرقی در بیشتر آکادمی‌های اروپا و مغرب زمین کم‌کم رونق یافت. در این میان، مطالعه متون مختلف مربوط به شرق، بدون آشنایی با زبان‌های ترکی، فارسی و عربی امکان‌پذیر نبود؛ بویژه اینکه ادبیات فارسی و عربی، دارای پشتوانه‌ای غنی و پرمحتوا و از همه جهت تأثیرگذار و در عین حال، جذاب بود. با ترجمه‌های مختلفی که از متون ادبی فارسی به عمل می‌آمد و آشنایی بیشتری برای دیگران حاصل می‌کرد، دلفریبی و کشش مفاهیم نهفته در این زبان، رونق کرسی‌های تدریس زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه‌ها و مراکز علمی اروپا به دنبال آورد؛ به گونه‌ای که هم اکنون نیز، میراث آن در بسیاری از جاها برقرار مانده؛ گرچه امروزه مطامع مادی بر سایر بهره‌مندی‌های آن، غالب شده و به همین میزان از گروه طالبان آن کاسته شده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دلیل بُروز چالش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون، نقطه عطف قابل ملاحظه‌ای در این زمینه به وجود آمد که پیامدهای مختلفی به دنبال داشت.

از سال ۱۳۷۴ ه.ش. طی برنامه‌ای منسجم و آموزشی، دوره‌هایی کوتاه مدت، خاص استادان و پژوهشگران و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی خارجی به منظور دانش‌افزایی آنان در ایران برگزار شد که پیامد و تأثیر آن بسیار مثبت، ارزیابی شده است.<sup>۴</sup> از جمله یکی از این پیامدها تألیف کتابی است با عنوان «ایران نامه» به قلم خانم «ناتالینا ایوانووا» استاد شرق‌شناسی دانشگاه صوفیه در بلغارستان. وی در تابستان سال ۱۳۷۵ به منظور شرکت در یکی از دوره‌ها در حدود چهل روز در ایران به سر برد و بلافاصله پس از بازگشت به کشور خود، این کتاب را به زبان بلغاری در صوفیه به رشته تحریر کشید که به همت شورای نویسندگان بلغارستان در سال ۱۹۹۷ م. به چاپ رسید.

کتاب به کوشش رایزنی ج.ا.ا در صوفیه و به قلم دکتر هادی آزادی ترجمه و در سال ۱۳۸۰ در سلسله انتشارات بین‌المللی الهدی چاپ شد.

از آنجا که نویسنده در این کتاب، رویکرد ویژه‌ای نسبت به گذشته و امروز ایران، ملحوظ کرده و کتاب، جزء آثاری است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر می‌شود، بازبینی و شناساندن آن اهمیت فوق العاده‌ای می‌یابد. به همین منظور در این نوشته کوتاه، چنین چشم اندازی در پیش روست؛ به این امید که سودمند افتد.

نسبت به طرز تلقی مردم بلغارستان و ملت‌های شرق اروپا به اسلام و مسلمانان، نگاهی - بسیار مختصر - به گذشته فرهنگی و تاریخی بلغارستان تا اندازه‌ای راهگشاست و بر اهمیت مطالب نویسنده می‌افزاید. ۵۰ نخستین تماس بلغارها با ملت‌های فارسی زبان مربوط به دورانی است که بلغاری‌های اولیه با آنها همسایه بودند. در دوران اولین و دومین دولت‌های بلغاری این تماس‌ها در حوزه دریای سیاه بود. در قرون وسطی با اینکه تماس ایرانی‌ها از طریق ترک‌های عثمانی با سرزمین‌های بلغاری برقرار می‌شده، این تماس‌ها بسیار جدی و نزدیک بوده است. موزه‌ها و کتابخانه‌های بلغارستان، نمونه‌های برجسته‌ای از این روابط را حفظ کرده‌اند. بلغارستان، همواره راه عبور فرهنگ غنی شرق به غرب و غرب به شرق بوده است. ۶

۱ - ۱. ابعاد و گستره مطالب با توجه به اینکه کتاب، فهرست مطالب ندارد و از نظر نوع در قالب «سفرنامه» می‌گنجد، در نگاهی کلی می‌توان چنین بیان کرد که مطالب کتاب بدون رعایت چارچوب منظم و پیروی از نظم منطقی، عمدتاً محورهای مسائل تاریخی (بخش زیاد و قابل ملاحظه)، اقتصادی، سیاسی (در نسبتی بسیار کمتر) و جنبه‌های اجتماعی، روانی و ابعاد فرهنگی را در بر می‌گیرد.

در برخی صفحات کتاب، یکباره حالت سفرنامه به کلی از دست می‌رود و مسیر آن به ذکر قضایای تاریخی و تاریخ ایران باستان سپرده می‌شود و صفحات نسبتاً زیادی یکسره، نقل این گونه مطالب است؛ از جمله ص ۸۹ تا ۱۰۴ به صورت پیوسته، سلسله مطالبی تاریخی نقل شده است. در این گونه صفحات، روانی نگارش و بیان ساده مترجم - یا مؤلف - تا حدود زیادی از ملال خواننده می‌کاهد؛ در عین حال سنگینی نقل مطالب تاریخی و کاویدن و بیان نکته‌های باریک علمی همچنان پابرجاست. از این نکته که بگذریم، مرور برخی از مطالب و بازخوانی آنها بسیار جالب و جذاب است. ذیلاً به بعضی از عمده‌ترین عنوان‌ها و مطالب کتاب اشاره می‌شود: خلق و خو و ویژگی‌های ایرانیان، مشاهدات، اعجاب و شگفتی‌های سفر به ایران، آثار باستانی و تاریخی، جریان زندگی بخش گذشته در امروز و گستره این آثار بویژه توصیف زنده‌ای از تخت جمشید، شناخت غرب و شرق و نیز رویارویی آنها و برتری

شرق با برشمردن ویژگی های منحصر به فرد آن، تعریف و تمجید و ستایش از سلاطین و پادشاهان ایرانی قبل از اسلام در احترام گذاشتن آنان به باورهای دینی و عمومی مردم، گاه شماری، جشن ها، تعطیلات و نقش روز جمعه، توصیف مسافرت های کوتاه به اصفهان و شیراز و بیان وضع گذشته و امروز این دو شهر تاریخی و سرانجام، توصیف و بیان احساسات صرف و خالص نویسنده در بیان مناسبات فردی و جمعی خود در سفر به ایران و گشت و گذار در خیابان، پارک، دانشگاه، قهوه خانه سنتی، موقعیت کار و استراحت و مطالعه در فضای دانشگاه و نیز بازگشت به میهن خود و ده ها و موضوع و مطلب فرعی دیگر. همان گونه که در نمونه های یاد شده به چشم می خورد.

۲. درباره ساختار و ویژگیهای ظاهری کتاب نیز می توان به این موارد اشاره کرد:  
 ۱ - ۲. حجم کتاب: حجم کتاب نسبتاً مفصل است به گونه ای که ترجمه فارسی آن در قطع وزبری اندکی بیش از ۴۰۰ صفحه دارد و از این نظر قابل توجه است.  
 ۲ - ۲. نثر کتاب: گرچه این کتاب از زبان بلغاری به فارسی برگردانده شده است، نثر روان، ساده و زنده آن به هیچ رو نشانی از ترجمه ندارد و یکدستی و پختگی در آن، کاملاً آشکار است. تعقید و پیچیدگی در بیان مطالب ندارد.

#### پی نوشتها و یادداشتها

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: کرزن، جرج: ایران و قضیه ایران ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ص ۳۸ - ۴۸. وی در این بخش از اثر مفصل دو جلدی خود، ضمن نقد آثار مسافران ایران از سده های گذشته تا زمان خویش، جدول مفیدی از آنان، همراه با تاریخ اقامتشان در ایران ذکر کرده است.
۲. ر.ک. به نور بخش، مسعود: با کاروان تاریخ، ص ۴۱ - ۴۲.
۳. معمولاً مسافران ایرانی در نوشته های خود به انگیزه و اهدافشان، مستقیم یا غیر مستقیم اشارات جالبی کرده اند؛ از جمله ر.ک. به: شوپفر، ژان (کلودانه) گل های سرخ اصفهان، ص ۱۴۷ و کرزن، جرج، منبع قبلی ج اول، ص ده.
۴. برای آگاهی بیشتر از نظر شرکت کنندگان در این دوره ها ر.ک. به: ایران از نگاه فارسی آموزان خارجی و نیز مقاله حدیث مفصل در ماهنامه ادبیات و فلسفه.
۵. ر.ک. به: جی، شاو، استانفورد، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه محمود رمضان زاده.
۶. دومین ره آورد (مجموعه مقالات و گزارشهای دومین مجمع بین المللی مدرسان زبان فارسی در خارج از کشور)، ص ۹۷.

\*\*\*\*\*



## کتابها و نشریات تازه

### کتابها

#### ۱ - دیوان اشعار محمد تقی (ملک الشعرا) بهار

مشمول بر قصاید و مثنویات و غزلیات و قطعات و مطایبات و رباعیات، نشر علم تهران ۱۳۸۱ در آغاز دیوان دو شرح زندگانی ملک الشعراء نخست شرح حال بهار به قلم محمد ملک‌زاده (صص سی و سه - چهل و شش) و دومی با عنوان قلب شاعر با قلم خود بهار اما با امضای شاعر گمنام (صص چهل و هفت - شصت) به مزایای این دیوان می‌افزاید.

بخش اول شامل قصایدی است که اغلب میان ۱۲۸۲ تا ۱۸۹۲ خورشیدی در حین اقامت خراسان سروده شده (صص ۳ - ۶۱۶) سه موضوع عمده در ۳۷۰ قصیده، وطن خواهی، نعت و منقبت و گرایش‌های ضد استعماری می‌باشد. برای بهار دوستان شبه قاره این امر موجب خوشحالی خواهد بود که سه قصیده با عناوین «پاکستان» «هند و ایران» و «یادگار بهار به پاکستان» در این قسمت اول دیوان تالو می‌کند. بخش بعدی مثنویات بهار را در بر می‌گیرد که شامل ده گفتار و هشت بخش مبتنی بر محور جمع آوری گردیده است. قسمت بعدی عنوان منتخب غزلیات حاوی فقط ۱۲ غزل و ۴ تغزل است (صص ۹۶۵ - ۱۰۱۴) به این مطلب اشاره گردیده که بهار از هنگامی که به پایتخت آمد و به گود سیاست افتاد طبعش از غزل سوایی سرباز زد. به ندرت غزل می‌سرایید. قسمت بعد عنوانات منتخبات قطعات و دارای قطعات کوتاه و بلند موضوع است که به صحنه‌های سیاست، جامعه‌شناسی و ادب متعلق است نظیر خطاب به محمد علی شاه، پافشاری میخ و در مرثیه عشقی (صص ۱۰۱۵ - ۱۰۷۸) آن‌گاه بخش ماده تاریخ هاست (صص ۱۰۷۹ - ۱۰۸۸) ماده تاریخ‌ها اغلب برای شخصیت‌های درگذشته ادبی نظیر ملک الشعراء صبوری و ایرج میرزا یا بنا و تأسیس مؤسسه‌های علمی و فرهنگی مثل تاریخ بنای هنرستان، تاریخ دبیرستان فردوسی مشهد سروده شده است. بخشی دیگر به رباعیات و قطعه‌های کوتاه متعلق است (صص ۱۰۹۰ - ۱۱۰۷) بقیه بخش‌ها شامل مطایبات و تفنّن‌های ادبی (صص ۱۱۱۰ - ۱۱۴۶) تصنیف‌ها (صص ۱۱۴۹ - ۱۱۷۱) اشعار به لهجه‌های

محلی (صص ۱۱۷۵ - ۱۱۸۳) می‌باشد. از این به بعد لغتنامه (صص ۱۱۸۵ - ۱۱۹۶) فهرست‌های قصاید و برخی از اصناف منتخب (صص ۱۱۹۸ - ۱۲۲۴) نمایه‌ها (صص ۱۲۲۶ - ۱۲۶۲) می‌باشند. ابتکار انتشار دیوان اشعار بهار ملک الشعراء در یک مجلد قطور با صحافی مرغوب و در جعبه ویژه محکم برای علاقه‌مندان شعر ملک الشعراء بهار ارمغانی ارزنده به شمار می‌رود.

## ۲ - دیوان بدیع الزمان فروزانفر

با مقدمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی به کوشش عنایت الله مجیدی ناشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، ۱۳۸۲ ش. این مجموعه اشعار استاد بدیع الزمان فروزانفر (۱۳۴۹ ش) دارای ۳۲ قصیده، ۱۷ غزل، ۳۵ قطعه، رباعی و تک بیت‌ها یک ترجمه منظوم، ۱۰ مثنوی، ۳ ماده تاریخ، قصیده به عربی می‌باشد.

دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه (صص ۱۱ - ۲۹) خدمات دانشگاهی، پژوهشی، علمی و عرفانی استاد برشمرده و ابراز تأسف نموده است که اگر استاد به برخی از مسئولیت‌های اداری مثل ریاست دانشکده، ریاست کتابخانه سلطنتی، سناتوری انتصابی تن در نمی‌داد و اوقات شریفش را به رشته‌های اصلی اختصاص می‌داد ما هم اکنون «به جای یک، دو بهار می‌داشتیم» در سخن گردآورنده آقای مجیدی صص ۲۷ - ۳۳ می‌نویسد:

خوشحالم که پس از سی و دو سال تلاش اکنون توفیق می‌یابم تا مجموعه نسبتاً کامل اشعار به دست آمده از استاد بدیع الزمان فروزانفر را به دوستداران فرهنگ و ادب فارسی تقدیم بدارم. این دیوان شامل ۲۷۳۸ بیت شعر استاد است... بخشی از این اشعار را به سال ۱۳۵۱ در دو کتاب یکی به نام مجموعه مقالات و اشعار استاد فروزانفر و دیگری به نام مباحثی از تاریخ ادبیات ایران به چاپ رسانیده بودم «قبل از آغاز متن دیوان دو قطعه شعر نخست در ستایش فروزانفر» از دکتر مهدی حمیدی شیرازی و دوم «اشک مروت» از دکتر مظاهر مصفا در بزرگداشت از استاد درج گردیده است، از جمله قصاید فروزانفر در این دفتر شعر، قصیده ۶۱ بیتی در ستایش ادیب پیشاوری نام بردنی و ستودنی است.

آثار شعری استاد بخصوص در صنف قصیده نمایانگر قدرت کلام و ژرف اندیشگی و قدرت نظر استاد در علوم معقول و منقول و محاسن ادبی است. در محافل ادبی تهران سروده‌های استاد در حین حیات ایشان مورد اشاره و استفاده بوده است و به سبب فعالیت‌های پژوهشگرانه بخصوص در زمینه آثار عرفانی شناخت استاد بیشتر به استادی دانشگاه، مولوی‌شناسی و نقد ادبی مبتنی بود. دلیل دیگری به کمتر شناسایی استاد در شعر و شاعری شاید این بوده که قسمت قابل توجه قصیده سرایی استاد قبل از انتقال به تهران در خراسان انجام گرفته بود و آن هم با اسامی مختلف قلمی شخصی و علمی (در حدود یک دو جین نام مختلف) پس از تعیین

اسم خانوادگی فروزانفر بود که تمام آثار منتشر شده به نثر و نظم به اسم رسمی استاد که در آخرین دهه‌های زندگی استفاده نمود، با یک اسم قطعی صورت پذیرفته است. ما مراتب امتنان شاگردان خارجی به خصوص شاگردان پاکستانی استاد را به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جهت چاپ و نشر دیوان استاد فروزانفر ابلاغ می‌نماییم. امید است «ترجمه کامل کلام الله مجید» که به تصدیق دکتر شفیع کدکنی به خط خود استاد در اختیار مقامات صلاحیتدار موجود است، خارج از نوبت چاپ و نشر شود تا مورد استفاده علاقه‌مندان قرآن‌شناسی قرار گیرد.

### ۳ - روابط ایران و پاکستان از دیدگاه تاریخی (انگلیسی)

مرتب: دکتر سید منہاج الحسن و سید عبدالحسن رئیس السادات ناشر: خانه فرهنگ ایران پیشاور، قطع کوچک، چاپ ۲۰۰۴، بها ۳۲۵ روپیه.

مجموعه مقالات سمیناری است که خانه فرهنگ پیشاور پیرامون همین موضوع در سال ۲۰۰۳ م با همکاری بخش تاریخ دانشگاه پیشاور برگزار نموده بود. دارای بیست مقاله درباره موضوعات تاریخی و باستان‌شناسی و معماری که اغلب نویسندگان مربی و دانشیار دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و چند نفر هم صاحب منصبان اداره باستان‌شناسی و موزه‌ها می‌باشند. برخی مقالات پژوهشی سودمند نیز به چشم می‌خورد. از اینکه نویسندگان مقاله‌ها از طبقه استادان زبان و ادبیات فارسی در سرتاسر پاکستان نیستند به استثنای دو نفر مقاله‌نویس ایرانی که شغل ایشان مشخص نگردیده، هیچ مقاله‌ای در زمینه سهم زبان و ادب فارسی در تحکیم علایق موجود در میان مردم ایران و شبه قاره از جمله پاکستان در این مجموعه مقالات دیده نمی‌شود. از طرفی انتخاب زبان انگلیسی برای تهیه و رایج مقاله‌ها از روی «ناچاری» به نظر می‌رسد.

### ۴ - صد سال داستان نویسی ایران (چهار جلد در دو مجلد)

تألیف حسن میر عابدینی، ویراستار کاظم فرهادی، ناشر نشر چشمه تهران، چاپ سوم ۱۳۸۳ چهار بخش مجلد اول این کتاب بدین قرار می‌باشد:

بخش اول: جستجوی هویت و امنیت از نخستین تلاش‌ها تا ۱۳۲۰

بخش دوم: آرمان‌خواهی و تبلیغ (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲)

بخش سوم: شکست و گریز (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰)

بخش چهارم: بیداری و به بخود آیی (از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷)

دو بخش مجلد دوم بدین شرح است

بخش پنجم سال‌های شور و التهاب (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰)

بخش ششم: واپسین سال های سده (از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ / هر دو مجلد جمعاً ۱۶۰۴ صفحه  
مطلب پیرامون داستان نویسی معاصر از آغاز مشروطه تا ده سال پیش را با پژوهش های گسترده  
در انواع نوشته های ادبی قرن اخیر به دست می دهد. همچنین با نمایه های دقیق و منابع و مآخذ  
جامع به پژوهشگران در این رشته کمک موثری می کند.

چنانکه در پیش گفتار توضیح گردیده تبیین داستان نویسی در ادوار زمانی «تغییرپذیر و  
نسبی است و مشهورترین رویدادهای تاریخی ایران - که در تحولات فرهنگی و روشنگری مؤثر  
بوده اند، به عنوان مبنای بررسی در هر دوره اختیار شده است. گرچه هر دوره ادامه دوره پیش  
است...» از این که داستان نویسی طی صد سال اخیر بر اثر تحولات و تبدلات سیاسی و  
اجتماعی تأثیر عمیق پذیرفته بهترین روش همین تقسیم بندی بوده است که انتخاب شده  
شایسته تذکر است که اغلب نوشته های قرن اخیر در زمینه احوال و آثار داستان نویسان در کتاب  
حاضر بررسی علمی شده و داستان نویسی از آخرین ربع قرن سیزدهم تا پایان سومین ربع قرن  
چهاردهم خورشیدی انجام گرفته است.

## ۵ - طنز و مزاح در شعر فارسی (از آغاز تا حافظ)

تألیف دکتر خواجه حمید یزدانی، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
اسلام آباد ۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م بها ۳۵۰ روپیه.

این کتاب در واقع پایان نامه دکتری مولف محترم است. این کتاب در شش باب به شرح  
زیر تهیه گردیده است:

باب اول: تعاریف و مفاهیم هجو و مزاح و طنز، علل و موجبات کاربرد آن ها، آغاز شعر  
فارسی و سخنی در هجو و طنز (صص ۱ - ۱۲)

باب دوم: دوره سامانیان مختصری از اوضاع سیاسی از حمله اعراب تا دوره سامانیان،  
رودکی مصعبی منجیک ترمذی (صص ۱۳ - ۱۸)

باب سوم: دوره غزنویان مختصری در اوضاع سیاسی دوره غزنویان فردوسی، فرخی، عنصری،  
غضایری رازی، منوچهری (صص ۱۹ - ۳۶).

باب چهارم: دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان مختصری در اوضاع سیاسی در ادوار سلجوقیان  
و خوارزمشاهیان، اسعد گرگانی تا اسمعیل اصفهانی (۲۸ شاعر دو دوره فوق) (صص ۷ - ۱۸۱)

باب پنجم: دوره ایلخانان تا حافظ

مختصری در اوضاع سیاسی در دوره ایلخانان تا حافظ (از مولوی بلخی تا حافظ شیرازی) (ده  
شاعر آن دوره) (صص ۱۸۲ - ۲۴۲)

باب ششم: نقد و نظری بر شعر طنزآمیز.

(صص ۲۴۵ - ۲۵۶)

فهرست اعلام صص ۲۵۷ - ۲۸۸ مشخصات مأخذ صص ۲۸۹ - ۲۹۶

در سخن مدیر مرکز تحقیقات می خوانیم:

«برخی از این پایان نامه‌ها از جهت شیوه تحقیق ترتیب و تدوین مطالب، استفاده دقیق از منابع معتبر و استواری در نگارش فارسی برجستگی و امتیاز خاصی دارند. اهتمام به انتشار این قبیل تألیفات علاوه بر کمک به آماده سازی متون درسی دانشگاهی و قدردانی از زحمات پدید آورندگان موجبات آشنایی بیشتر و تشویق و ترغیب پژوهشگران و دانشجویان امروزی رشته زبان و ادب فارسی را فراهم خواهد ساخت.»

در پیش گفتار مؤلف چنین آمده است:

چنانکه از عنوان این پژوهش پیداست موضوع هجو و طنز محدود به دوره مخصوصی است. در این خصوص شعر فارسی حاوی مطالب زیادی است. اگر این مطلب به ادوار ما بعد کشیده می شد برای سیر مفصل این موضوع چندین دفتر لازم می بود. در هر حال نگارنده سعی کرده است که مهم ترین و لطیف ترین بخش های شعر مزبور را مورد بررسی قرار دهد. در کتاب حاضر به طنز و مزاح در شعر فارسی طی پنج قرن اول از قرن چهارم تا هشتم هجری توجه مبذول گردیده و در مقیاسی که پژوهشی گسترده به عمل آمده شاید قبلاً به زبان فارسی چاپ و نشر نگردیده بود. توفیق بیش از پیش مؤلف محترم را مسألت داریم.

## ۶- فرهنگ آسمانگر

(اسماء و صفات الهی در قرآن، متون دینی و ادبیات فارسی همراه با نام خداوند به ۳۱۴

زبان و لهجه ملل جهان)

تألیف دکتر حسن علی محمدی، ویرایش کاظم عابدینی مطلق، ناشر فرا گفت چاپ بقیع کاغذ

خوب جلد مرغوب بها ۵۵۰۰ تومان

فهرست مطالب این کتاب بدین قرار است:

پیش گفتار صص ۱۵ - ۲۵

بخش اول: کلیات فصل اول اسم و صفت. فصل دوم: اعتقادات فرق مختلف در باب اسامی و

صفات الهی. فصل سوم: فنون و صنایع ادبی در باب اسما و صفات الهی. فصل چهارم: اسمای

حسنی، فصل پنجم: اسم اعظم، فصل ششم در معارف بسم الله الرحمن الرحیم فصل هفتم:

خواص ذکر اسم و صفات الهی فصل هشتم فهرست اسامی خداند بخش دوم صص ۲۹ - ۲۹۶

نام و صفات (۹۹ نام الهی) صص ۲۹۹ - ۱۰۷۵

بخش سوم پیوست‌ها

پیوست ۱ صص ۱۰۷۷ - ۱۲۴۹

پیوست ۲ صص ۱۲۵۰ - ۱۲۵۸

منابع و مأخذ (کتابنامه) صص ۱۲۵۹ - ۱۲۶۲

مؤلف محترم در پیش گفتار سرانجام چنین کار علمی معنوی را این گونه تصریح نموده است:  
 «به هر حال پس از سال ها بر آن شدم که تفحص در نام ها و صفات الهی را به طور جدی  
 پی گیری کنم. بدون این که قصد رضایت فرقه یا گروهی را داشته باشم، تنها به قصد رضایت  
 حضرت دوست قلم را به حرکت در آورده، با استقامت از الطاف او این کار بنا نهاده و دنبال  
 نمودم» گرد آورنده محترم از دو بیت سنایی و ناصر خسرو اسم کتاب را الهام گرفته است.

در حدیقه ص ۶۵ سنایی گوید:

به امکان آفرین مکان چه کند      آسمانگر بر آسمان چه کند

ناصر خسرو (دیوان ص ۱۸۱) چنین سروده:

همی دادم که این جور است لیکن      ندانم ز آسمان یا ز آسمانگر

همچنین مؤلف محترم علاوه می کند: «یکی دیگر از علل و عوامل که مرا به تدوین  
 نام ها و صفات الهی واداشت، استفاده بسیاری از نویسندگان و شعرا و مردان بزرگ علم و ادب و  
 فرهنگ از این اسامی و صفات در آغاز نوشته ها و مجموعه هایی شعر و نامه های اداری و غیره  
 بود که بازبایی و جلوه خاصی در گذشته این کار انجام می شد و آغاز کارهای خویش و آثارشان  
 را به نام خداوند مزین و نیز با ذکر او پایان می بردند»

در زبان فارسی از حیث موضوع و محتوا این اثر کم نظیری است که به جامعه متدین

جهان فارسی عرضه گردیده این بیت در همین موقعیت صدق می کند:

این سعادت به زور بازو نیست      تا نبخشد خدای بخشنده

بدون تردید گردآورنده گرامی سعادت دنیوی و اخروی را بدین وسیله به دست آورده اند.

## ۷ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱) چاپ دوم

تألیف: استاد احمد منزوی که در سال ۱۳۶۲ ه ش / ۱۹۸۳ م به همت مرکز تحقیقات  
 فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد چاپ و منتشر گردیده بود، از مدتی پیش نایاب بود و در  
 چند سال اخیر مورد تقاضای داویر پژوهشی و تحقیقی جهان فارسی بوده است. خوشبختانه  
 با همکاری و سرمایه گذاری مدیر محترم مجمع ذخایر اسلامی، قم جناب آقای سید صادق  
 حسین اشکوری تجدید چاپ گردیده. شایسته یادآوری است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و  
 پاکستان و مجمع ذخایر اسلامی در نظر دارند همکاری های علمی و پژوهشی انتشاراتی دو  
 جانبه را ازین پس توسعه بیش از پیش بدهند شماره و مشخصات راهنمای چاپ دوم عیناً  
 بر طبق چاپ اول است که در شماره ۵۹-۵۸ فصلنامه دانش پاییز و زمستان ۱۳۷۸ ه ش (ص  
 ۲۳۸) معرفی نموده بودیم. البته تاریخ چاپ دوم ۱۳۸۲ ه ش / ۱۴۲۴ ه ق / ۲۰۰۳ م درج  
 گردیده است. توفیق روزافزون و پیش از پیش مجمع ذخایر اسلامی قم را در پیشبرد اهداف

عالی میراث مشترک جامعه اسلامی مسألت داریم.

### ۸ - گنجینه بهارستان مجموعه ۱۷ رساله در علوم قرآنی و روایی

به کوشش سید مهدی جهرمی، ناشر کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران یک - سی و سه و ۱ تا ۵۳۲ ص فارسی + ۱۲ انگلیسی چاپ اول شمارگان ۱۵۰۰ نسخه ۱۳۸۰ ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی در پیش سخن درج فرموده اند که «کتابخانه با داشتن بیش از ۲۲۰۰۰ جلد نسخه خطی یکی از ارزشمندترین کتابخانه های موجود دنیاست... و اینک بر آئیم تا به همت گروهی از محققان حوزه و دانشگاه برای نخستین بار مجموعه رسایل خطی موجود در این کتابخانه را تحت عنوان «گنجینه بهارستان» در قالب هشت موضوع: علوم قرآنی و روایی، حکمت (شامل منطق فلسفه کلام و عرفان) فقه و اصول اخلاق، ادبیات فارسی، ادبیات عرب، تاریخ و جغرافیا و علوم و فنون، تصحیح و به پیشگاه اندیشوران عرضه نمایم.»

فهرست اجمالی دفتر اول از مجموعه علوم قرآنی و روایی گنجینه بهارستان بدین قرار است:

- ۱ - رسم القرآن ابوبکر احمد بن حسین بن مهران نیشابوری / ابوالقاسم امامی
- ۲ - سلک البیان ملا محمد جعفر استرآبادی / سید مهدی جهرمی
- ۳ - عمدة القاری حافظ شرف / محمد شیرین کار
- ۴ - تحفة الحفاظ نصره بن عمر / سید محمد یوسفی
- ۵ - مرادیه مولفی ناشناخته / سید محمد یوسفی
- ۶ - تفسیر آیه الکرسی شمس الدین محمد بن احمد فخری / علی اوجبی
- ۷ - عروة الوثقی - میرزا ابراهیم شیرازی / علی اوجبی
- ۸ - فضیلت سورة توحید میر محمد باقر داماد / علی اوجبی
- ۹ - شرح کنت کنزاً مخفياً محی الدین بن عربی / فاطمه فنا
- ۱۰ - صحیفة المحبة سائل کاشانی / جونا جهانبخش
- ۱۱ - ستین عادل بن علی بن عادل / عبدالحسین مهدوی
- ۱۲ - الاربعون ملا محمد باقر مجلسی / محمود نظری
- ۱۳ - الدر المکنون فضل بن حسن طبری / بشیر جزایری
- ۱۴ - سلوة الشیعه علی بن احمد بن محمد فنجگردی / جونا جهان بخش
- ۱۵ - فضل الصلوات واعظ سبزواری / سید محمد یوسفی
- ۱۶ - ضوابط الاسماء واللواحق فخر الدین صراحی / بشیر جزایری

۱۷ - ادعیه میریه - میر محمد باقر داماد / علی اوجبی

در پیش گفتار مؤلف محترم تصریح شده است: «در مواردی که تنها یک نسخه مورد استفاده قرار گرفته است شیوه قیاسی و در دیگر موارد شیوه تلفیقی باگزینش احتمال راجح و برخی موارد تصحیح بر مبنای نسخه اساس مبنای کار بوده»  
برای برنامه گسترده انتشاراتی که کتابخانه مجلس شورای اسلامی در دست اجرا دارد، از خداوند بزرگ آرزوی توفیق داریم.

## ۹ - مروج اسلام در ایران صغیر

احوال و آثار میر سید علی همدانی (به انضمام رساله همدانیه)

تألیف دکتر پرویز اذکابی ناشر: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا (همدان) با همکاری شرکت انتشارات مسلم همدان، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، ۲۰۰ ص، ۱۳۷۰ ش فهرست مطالب شامل ۳ بخش، بخش یکم: زیستنامه میر سید علی همدانی (صص ۱ - ۱۱۲) بخش دوم: کارنامه میر سید علی همدانی (صص ۱۱۳ - ۱۵۲) بخش سوم: رساله همدانیه (صص ۱۵۳ - ۱۸۲) و نامنامه صص ۱۸۳ - ۱۹۷ می باشد. در یادداشت مؤلف می خوانیم:

کتاب حاضر در شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی است. همدانی که نه تنها یکی از مفاخر همدان و اکابر عرفانی ایران، بل یکی از بزرگان مشرق زمین و مروج اسلام در شبه قاره هند و بنیادگزار «ایران صغیر» یعنی سرزمین کشمیر است. این اثر در سال ۱۳۵۹ در جزو تألیفات مربوط به تاریخ و معارف همدان نوشته شده و به مناسبت تشکیل مجمع علمی سید علی همدانی در دانشگاه همدان به همت رئیس وقت دانشگاه چاپ و نشر گردیده است. این کتاب در آن تاریخ اولین اثر مستقلی بود که توسط یکی از ایرانیان صاحب نظر به سلک نگارش در آمده بود. پژوهشگر محترم کتاب را به مردم ستم کشیده کشمیر اهدا نموده است. در سرآغاز هم مصرع جالب میر درج شده:

«من زان همدانم که علی را همه دانم»

## ۱۰ - مسافرتی در سراسر ایران (انگلیسی)

نویسنده خانم نویره نجیب دختر آقای دکتر محمد معزالدین (رئیس سابق آکادمی اقبال پاکستان) که ناشر کتاب هم می باشد (نشانی: خانه ۹۱، کوچه ۳۴ سکتور G-9/1 اسلام آباد) چاپ ۲۰۰۵ م. بها در پاکستان ۱۵۰ روپیه در خارج ۵ دلار امریکایی.

خانم نویره نجیب تا سال ۲۰۰۴ به مدت یک سال و نیم به اتفاق همسرش - که سرهنگ نیروی نظامی پاکستان است و در ایران دوره‌ای دیده است. در تهران اقامت داشت. ایشان ره آورد این دیدار از ایران را به صورت کتابی به انگلیسی به عنوان Journey Through



Iran به قطع کوچک (جیبی) در ۱۹۶ صفحه باتصاویر و نقشه‌های رنگین از جمهوری اسلامی ایران با هزینه شخصی چاپ و در اختیار ایران دوستان انگلیسی دان قرار داده است.

این کتاب دارای ۳ بخش باعناوین بخش یکم: سنت‌ها و شیوه‌های زندگی شامل برگزاری نوروز و محرم، تقویم، شیوه زندگی، عروسی و عقد، انواع نان‌ها، ارزش‌های دینی، سرگرمی‌ها و گردشگری و سایر موضوعات، بخش دوم: باعنوان جامعه ایرانی شامل انواع غذاها، رفاه عمومی، نظافت، صنایع دستی، قالی‌های دستباف، شبکه تلویزیون، متروی تهران، نظام وظیفه، آلودگی هوای تهران، نمایشگاه دائمی می‌باشد. در بخش سوم: شرح بازدیدهایی از نقاط مختلف تهران نظیر دربند، کاخ سعدآباد، بیت امام خمینی، موزه‌های تهران، بازارهای تهران و همچنین شرح مسافرت‌هایی به اصفهان، همدان، تبریز، ارومیه، الموت، مشهد، نیشابور، شیراز، (تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد)، کاشان، کرمانشاه و زاهدان تبیین گردیده است. برخی مسافرت‌ها با اتومبیل شخصی و پاره‌ای با قطار و اتوبوس انجام شده. در آخر کتاب دو ضمیمه درباره وقایع مهم تاریخ ایران و اطلاعاتی در مورد ایران به طور مصور همراه با نقشه رنگی جمهوری اسلامی ایران در اختیار خوانندگان قرار داده شده است.

به ظاهر اولین دفعه است که یک بانوی پاکستانی که تحصیلات کارشناسی ارشد در اقتصاد دارد و سابقه تحصیلات در رشته زبان و ادب فارسی نداشته، سفرنامه ایران به زبان انگلیسی به سلک نگارش در آورده که تقریباً بازدیدهایی از زاهدان تا تبریز و کرمانشاه تا مشهد را در بردارد. همچنین اطلاعات جالبی در مورد جامعه و شیوه زندگی عموم ایرانیان را به طرز دلنشینی بیان کرده است. پیش‌گفتار کوتاهی توسط سرتیپ بیژن مرادی (استاد دانشگاه نظامی ج.ا.ایران) در معرفی گستره موضوعات کتاب خانم نویره نجیب در اول کتاب آمده است.

## ۱۱ - نور القرآن فی تفسیر القرآن (به انگلیسی) جلد هشتم

گرد آورده: آیت الله سید کمال فقیه ایمانی و گروهی از علمای مسلمان ترجمه سید عباس صدر عاملی، ناشر کتابخانه امیر المومنین علی (ع) اصفهان جمهوری اسلامی ایران، ۸۴۸ صفحه

این کتاب تفسیر بانگلیسی با متن عربی قرآنی حاوی تفسیر پنج سوره الوعد، ابراهیم، الحجر، النحل از پاره‌های ۱۳ و ۱۴ و سوره بنی اسرائیل از پاره ۱۵ می‌باشد. در آغاز هر سوره نخست شان نزول آن تبیین گردیده آنگاه متن عربی یک آیه با ترجمه انگلیسی و سپس تفسیر به میان آمده است. در مآخذ از ده تفسیر معتبر فارسی، نظیر المیزان علامه طباطبایی، ده ترجمه انگلیسی قرآن از جمله ترجمه عبدالله یوسف علی و ترجمه مارمادوک پکتال و بیست کتاب دیگر مورد استفاده اسم برده شده است. کتابخانه امیرالمومنین علی خدمت ارزنده‌ای جهت درک مفاهیم قرآنی به انگلیسی دانان انجام داده است.

## نشریات تازه

## ۱ - اورینتل کالج میگزین

(مجله دانشکده خاورشناسی) جلد ۸۰ شماره ۱-۲ (شماره پیاپی ۲۹۵ - ۲۹۶)  
 ۲۰۰۵م (مقاله‌ها به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی) سردبیر دکتر مظهر معین  
 هیئت مدیره شامل برخی اسنادان گروه‌های آموزشی زبان‌های مختلف عناوین پاره‌ای از  
 مقاله‌ها: عربی: الصحابی الشاعر ضرار بن الازور (حامد اشرف همدانی) حیاة السخاوی و کتابه  
 ارتیاح الاکیاد» (محمد جاوید) فارسی: رساله در شرح احوال و آثار شیخ ابوعلی سینا حکیم  
 نظام الدین احمدگیلانی به کوشش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی صص ۴۳ - ۵۸،  
 اردو: (ترجمه) سید ابوالحسن علی ندوی از حیث نویسنده احوال و آثار (دکتر غلام محمد  
 جعفر) دکتر این ماری شیمیل (احوال و افکار) دکتر محمد جهانگیر تمیمی، تشکیل نظام متبادل  
 جهانی از دیدگاه کتاب الله و سنت نبوی «ص» دکتر طاهر رضا بخاری: چند مقاله دیگر به اردو،  
 پنجابی و انگلیسی در همین شماره آمده است. با نشر شمارهٔ اخیر، مجلهٔ دانشکده خاورشناسی  
 به ۸۰ سالگی انتشار وارد شده است.

## ۲ - سخن عشق (فارسی)

شمارهٔ پیاپی ۲۱ و ۲۲ تازه‌های زبان و ادبیات فارسی ویژهٔ فراگیری دانشجویان و  
 محققان کشورهای مختلف، صاحب امتیاز سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تهران،  
 مدیرمسئول دکتر مهدی سنایی سردبیر دکتر احمد تمیم داری. مطالب این شماره علاوه بر  
 سخن سردبیر گفت و گو با دکتر فرانکلن لوئیس پیرامون مولانا بیانگر حکمت الهی (آزیتا  
 همدانی) ترجمه‌های انگلیسی از ادبیات کلاسیک فارسی از نکلسون با بارکس (دکتر ایرج  
 پارسی نژاد) شاهکارهای ادب فارسی در گرجستان (دکتر نمادی بارتایا) ترجمه آثار ادبی  
 فارسی در ترکیه (دکتر جمالی گرلانگیج) تعامل واژگانی زبان پارسی دری و برخی از زبان‌ها  
 (دکتر محمد حسین یمین) مضافاً بر این گزارش‌هایی جداگانه پیرامون موقعیت آموزش زبان و  
 ادبیات فارسی در چین و هند، خلاصهٔ مقالات که در آن سه مقاله منتشر شده، در فصلنامهٔ دانش  
 نیز معرفی شده، معرفی پایان نامه‌ها و سایت، تازه‌های کتاب و نشریه، خبرها و نامه‌ها را در بر  
 می‌گیرد.



نگاهی به

«سنت و نوآوری در شعر معاصر»

امین پور، قیصر؛ سنت و نوآوری در شعر معاصر؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳؛ نوزده + ۵۵۰ ص.

این کتاب که رساله دکتری نگارنده در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران بوده، در فاصله سال های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ نوشته شده است. نگارنده معتقد است که مفهوم سنت و نوآوری و چگونگی پیوند دادن آنها به یک دیگر، مسأله صد یا صد و پنجاه ساله اخیر شعر فارسی بوده است. از این رو، مؤلف در فصول آغازین رساله به بیان تعاریف، مفاهیم و کلیات پرداخته است:

فصل اول: تعاریف و معانی سنت و نوآوری

فصل دوم: هنرهای سنتی و سنت های هنری

فصل سوم: تحول و تکامل هنر و ادبیات

فصل چهارم: جامعه شناسی سنت و نوآوری

فصل پنجم: روانشناسی سنت و نوآوری

فصل ششم: سنت و نوآوری در فرهنگ مردم ایران

در فصلهای میانی کتاب، دکتر امین پور به مبحث شکل و محتوا پرداخته، مفاهیم سنت و نوآوری را با توجه به مفهوم «سبک» تبیین کرده است. این دیدگاه، رویکردی تاریخی دارد و سیر تحول آن را از آغاز تا امروز بررسی می کند:

فصل هفتم: سنت و نوآوری در شکل و محتوا و سبک

فصل هشتم: سنت و نوآوری در نقد ادبی عرب و ایران

فصل نهم: سیر دگردیسی قالب ها و قواعد شعر فارسی از آغاز تا امروز

در فصل های بعدی شعر شاعران سبک بازگشت و پس از آن به لحاظ سبکی بررسی شده نشانه های رویکرد سنتی یا نوآوری های موجود در دیوان آنها

کاویده شده است:

فصل دهم: نشانه‌های رویکرد شاعران به سنت و نوآوری از آغاز تا بازگشت  
فصل یازدهم - راه بی بازگشت

در فصل بعد، دکتر امین پور، زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی شعر مشروطه را به  
طور مبسوط بررسی می‌کند و برجسته‌ترین شعرای این دوره چون بهار، ادیب  
الممالک فراهانی، ایرج میرزا، دهخدا، عارف قزوینی، میرزاده عشقی،  
ابوالقاسم لاهوتی و فرّخی یزدی را با توجه به این زمینه‌ها می‌کاود:

فصل دوازدهم - شعر مشروطه آینه دار دوره بیداری  
پس از آن مؤلف از دوره گذار سخن می‌گوید. دوره گذار Transition در  
جامعه‌شناسی تاریخ به دوره‌ای می‌گویند که جامعه در همه ابعادش دچار  
دگرگونی می‌شود. در این دوره سنت‌های پیشین فرو می‌ریزند و افکار و آداب  
تازه شکل می‌گیرند. همه این مطالب را می‌توان به طور مفصل در فصل سیزدهم  
کتاب یافت.

فصل سیزدهم گذری بر دوره گذار  
از دوره گذار که گذر کنیم با شعری متفاوت به لحاظ سبک و حال و هوا مواجه  
می‌شویم.

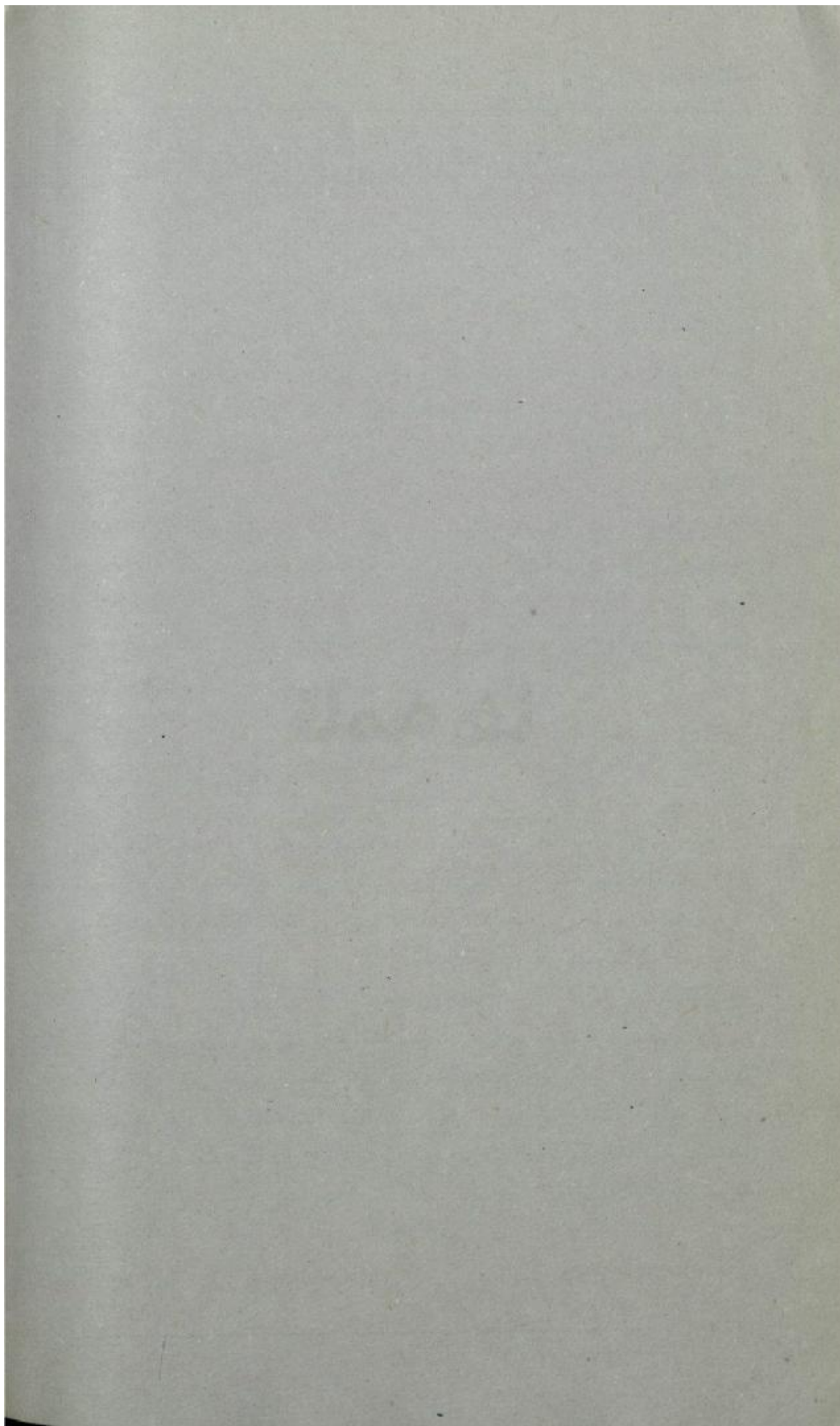
این حال و هوا در فصل چهاردهم نموده شده است:

فصل چهاردهم - از ادبیات انقلابی تا انقلاب ادبی  
در آخرین فصل کتاب، تحولات حال و هوا و سبک اشعار - در فاصله دوره گذار  
تا آغاز دوره جدید - مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بررسی نیز رویکرد تاریخی  
دارد و عوامل مؤثر بر این تحولات (همانند برگزاری نخستین کنگره نویسندگان  
ایران و...) نیز کم و بیش طرح شده است.

فصل پانزدهم - ادامه گذار تا آغاز دوره جدید  
در پایان کتاب فهرست منابع و مآخذ، نمایه نام‌ها و موضوعات، نمایه آیات و  
روایات و امثال و حکم وجود دارد که استفاده از کتاب را سهل و کارا می‌سازد.  
کتاب «سنت و نوآوری در شعر معاصر» اثر دکتر قیصر امین پور،  
دانشجویان، ادب پژوهان، اندیشه ورزان و دوستداران فرهنگ، هنر و ادب  
فارسی را به نگاهی ژرف در مسائل سنت و نوآوری ادبی فرا می‌خواند.

\*\*\*\*\*

# نامه ها



## پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم فصلنامه به دفتر دانش واصل گردید. دوستان گرامی به مطالب مندرج در شماره های مختلف مجله توجه شایانی نموده، به ارزیابی مقاله ها و نوشته ها می پردازند، که این نشانگر علاقه عمیق آنان به میراث مشترک علمی وادی کشورهای منطقه می باشد. همین امر در بهبود و بالا بردن سطح مطالب در شماره های در دست تدوین تأثیر می گذارد. اینک اقتباساتی چند از چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هریک از آنها:

۱ - آقای دکتر رئیس احمد نعمانی دانشیار زبان فارسی از علیگره (هند) ابراز لطف نموده، مرقوم فرمودند:

«مجله دانش عزیز شماره ۷۹-۷۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۳) دیروز واصل و موجب تشکر گردید. خدایش از زخم چشم نگاهدارد. فصلنامه سال به سال رو به بلندی دارد و در سطح عالی تر جلوه می کند و این همه نیست مگر بر اثر کوششهای خستگی ناپذیر جناب عالی.»

از اینکه مرتباً اعلام وصول می فرمایید بسیار سپاس گزاریم. چه خوب می بود که همین عنایت را سایر گیرندگان محترم هم داشته باشند. آن سخنور محترم گاه گاهی قطعه شعرهای تازه ارسال می فرمایند که ما به نوبه از آن استفاده می کنیم. اما چندی پیش قول ارسال مقاله هم داده بودید: غم انتظار تو کشیده ام به ره خیال تو مرده ام

۲ - آقای دکتر نور الهدی رئیس گروه زبانها، دانشگاه راجشاهی (بنگلادش) مشمول عنایت نموده، نوشته اند:

«تشکر و سپاسگزاری می کنم که مجله دانش برای کتابخانه گروه زبان ها ارسال

گردیده است. من بسیار خوشحال شدم که درخواست مرا قبول فرمودید. ضمناً یک مقاله نوشته‌ام که به خدمت شما ارسال نموده، امیدوارم که آن را در مجله دانش چاپ فرمایند»

از جناب عالی که در ترویج زبان و ادب فارسی در سطح دانشگاه کوشا هستید سپاس گزاریم. فصلنامه دانش در واقع ابزار کار دانشگاهیان، پژوهشگران، فرهنگیان و مروجان میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه به شمار می‌رود. از مقاله ارسالی نیز ان شاء الله به نوبه استفاده خواهیم کرد.

۳ - آقای میرزا فتح علی بیگ از حیدرآباد (سند) محبتی فرموده، نوشته‌اند:

«شماره ۷۸-۷۹ دانش پاییز و زمستان ۱۳۸۳ ش به نشانی برادرم آقای میرزا منظور علی بیگ به وصول پیوست، خیلی متشکرم. حقیقتاً مجله دانش یادگار دوستان روزگار زبان و ادبیات فارسی و نعمتی است بی مثل که از دیدن آن:

دل‌م ز فور مسرت شده گل و گلزار.»

من در سال ۵۱-۱۳۵۰ ش در خانه فرهنگ ایران حیدرآباد سند فارسی آموز بودم و به نظارت آقای فرزانه پور دوره‌هایی دیدم. بزرگان من اهل علم و ادب بودند و به زبان فارسی شعر می‌سرودند و در مجالس و محافل مرثیه و قصاید به زبان فارسی می‌خواندند....»

خوشحالیم از این که از زبان فارسی دوری نجسته‌اید و پس از ۳۲ سال آموختن فارسی به فارسی نامه مرقوم داشتید. یادش به خیر آقای رشید فرزانه پور از خدمتگزاران کوشا در صحنه گسترش زبان و ادب فارسی و فرهنگ مشترک بوده‌اند. امیدواریم علاقه عمیق به فارسی که از اسلاف گرامی تان به شما رسیده، در خانواده و در نژاد جوان هم حفظ شود. درباره چاپ مجموعه شعر بهتر است در حیدرآباد یا کراچی به همت انجمن‌های علمی و ادبی و یا راساً اقدام به چاپ کنید. با نمایندگی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران هم می‌توانید درباره آن گفت و گو کنید.

۴ - آقای بشیر سیتایی از دادو (سند) التفات همیشگی داشته، درباره آخرین شماره مشترک فصلنامه دانش نوشته‌اند:

باسلام و نیازگزارش می‌شود که فصلنامه دانش ۷۸-۷۹ پاییز و زمستان با نامه مهرآمیز تان به دستم رسید و موجب فزونی علم و آگاهی گردید. خیلی متشکرم که شماره‌های دانش با کمال



لطف به دست بنده ناچیز به دستور و متواتر می رسد، در حقیقت مجله دانش برای این بنده که دور افتاده است سرمایه دل و جان است.

همه مندرجات مثنوی و منظوم این شماره تازه، به صدق دل خواندم و بسیار پسندیدم. همه مقالات و موضوعات بسیار ارزنده و علمی و خواندنی است بخصوص «اقتباس و استقبال در شعر حافظ از پرفسور سید حسن امین و مختصری درباره سبک و سبک های ادبیات فارسی از دکتر طاهره پروین و سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی از سید مرتضی موسوی، جان مجله می باشد.

از خدمات جناب عالی و همکاران و محبان فارسی در ترویج فارسی بسیار معترف هستم. دعاگو هستم که این قافله علم و ادب در نظارت شما روان دوان باشد.

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا می فرستم

(حافظ)

یک غزل تازه تقدیم است. امیدوارم که بنده را سرفراز خواهید فرمود.

در بین گیرندگان و خوانندگان مختلف فصلنامه دانش غیر از استادان زبان و ادب فارسی و نویسندگان و سخنوران و منتقدان ادبی، افرادی از طبقه پزشکان، و حقوقدانان و سایر فرهنگ دوستان هم هستند. ما هنگامی که نامه هایی به زبان فارسی از افرادی که معلّم و مربی فارسی نیستند، دریافت می کنیم - مثل جناب عالی که دانش آموخته رشته حقوق می باشید و حتی قریحه فارسی سرائی دارید - خوش وقت می شویم. این امر نمایانگر نفوذ عمیق زبان و ادب فارسی در قاطبه مردم این سرزمین و مین ذوق سلیم می باشد. ناگفته نماند به برکت علاقه پیوسته که به متون فارسی نشان می دهید، انشای نامه های ارسالی طی سالهای اخیر رو به پیشرفت است و یکی از اهداف فصلنامه دانش طی بیست سال اخیر هم همین بوده است. از غزل ارسالی هم استفاده می کنیم.

۵ - پرفسور فتح محمد ملک رئیس فرهنگستان زبان ملی از اسلام آباد مشمول الطاف نموده، نوشته اند :

احتمالاً با سپاس فراوان از وصول یک دوره کتاب و آخرین شماره های ۲۹-۷۸ مجله دانش را اعلام می دارد موفقیت جناب عالی و سایر دست اندرکاران را از خداوند متعال

آرزو منددم. ضمناً به برگزاری نخستین سمینار موفقیت آمیز احیای متون فارسی در شبه قاره تبریک عرض می‌نماید. و شایسته است که در این جا از زحمات گرانقدر جناب عالی تقدیر شایانی شود»

موفقیت سمینار احیای متون فارسی در شبه قاره به برکت همکاری و همگامی استادان و دانشمندان پاکستانی و ایرانی از جمله شخص جناب عالی بوده است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نگرهبانی میراث غنی متون فارسی منطقه را به عهده دارد در نظر دارد که در سالهای آینده هم در این راه کوشا باشد. از مؤسسه‌های پژوهشی و انتشاراتی منطقه انتظار همکاری داریم. فرهنگستان زبان ملی نیز در سالهای اخیر خدماتی شایسته در همین راه انجام داده است که درخور تقدیر و ستایش است.

۶- آقای دکتر محمد ظاهر شاه بخاری استاد یار دانشکده مادل اسلام آباد ایف / ۱۱ از اسلام آباد طی نامه‌ای ابراز عنایت کرده‌اند:

«فصلنامه دانش شماره ۷۷-۷۶ که ینبوعه علم و حکمت است به وقت سعید رسید. جزاکم الله احسن الجزاء. مقاله هایش بسیار وقیع و تحقیقی می‌باشند و بدون مبالغه مرقع ادب فارسی و مخزن سیر و سلوک اند. مجله دانش امین علوم رومی و سعدی و حافظ است: ز فرق تا به قدم هر کجا که می‌نگرم کرشمه دامن دل می‌کشد که جا این جاست مشتم نمونه خروار جزیره مثنوی چیزی نادر است. سالکان راه سلوک و طالبان مثنوی را یک نشان منزل است: زیرا از بحر ذخار مثنوی معنوی، تحصیل لعل و گهر کار غواصان است و هر کسی نمی‌تواند. تبریک به مصحح محترم آقای دکتر ایران زاده، سیاست‌گزاریم.

«از خدایایی جزاهای شریف.»

علاقه وافر جناب عالی به ادب و عرفان شایسته ستایش است. مدتی است که شماره ۷۸-۷۹ هم توزیع گردیده، که قسمتی از آن ویژه مطالب کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی بود که مطمئن هستیم که از لحاظ تان گذشته. به مصداق «مستمع صاحب سخن را بر سر شوق آورد» حسن توجه شما خوانندگان صاحب نظر، سبب می‌شود پژوهشگران و محققان ارجمند در تهیه و تدوین و رایه مقاله‌های ارزشمند و ابتکاری بیشتر کوشش کنند. به یاری خداوند حکیم ما هم برآیند سطح علمی و پژوهشی مجله را ارتقا ببخشیم.

۷ - آقای دکتر محمد اکرم رئیس بخش اقبال‌شناسی دانشگاه پنجاب مثل همیشه ما را با ارسال نامه نواخته‌اند :

«وصول آخرین شماره‌های ۷۹-۷۸ فصلنامه دانش را با عرض تشکر اعلام می‌نماید.»

با سپاس از این که مرتب بذل عنایت نموده اعلام وصول فصلنامه و انتشارات تقدیمی س‌وقت ارسال می‌فرمایید، امید است با ارسال مقاله همگامی بیشتری با اهداف فصلنامه خواهید فرمود. این شماره که دست شما را می‌بوسد دارای ویژه نامه امیر خسرو به مناسبت هفتصدمین سال به ابدیت پیوستن «طوطی شکر مقال» است که در عین حال هشتمین ویژه نامه است که پیرامون موضوعات مختلف طی چهار سال اخیر منتشر کرده‌ایم در نظر است که ویژه نامه بعدی را هم به بزرگداشت از شخصیت محمد تقی بهار «ملک الشعراء» همزمان با پنجاه و پنجمین سال درگذشت وی اختصاص بدهیم؛ به قول معروف «این گوی و این میدان!»

۸ - آقای عبدالله مسعودی از کاشان (ایران) نامه بسیار مفصلی ارسال داشتند که موجب سپاس است (خلاصه)

«باتقدیم احترام و عرض سلام از خیل عظیم خوانندگان آثار گرانبهای استادگرامی که مبین عشق سرشار و دانش فراخ ایشان است یکی نیز این جانب عبدالله مسعودی در کنج کویر کاشان است. به دریافت و مطالعه فصلنامه وزین دانش سرافراز هستم....»

نکات علمی‌ای که جناب عالی درباره متن منتشر نشده در شماره ۷۱-۷۰ فصلنامه یادآور شده‌اید، از دقت نظر، علاقه مفرط و سلامت ذوق آن جناب حکایت می‌کند. مصحح محترم چندی قبل پاسخ مناسبی به جناب عالی ارسال داشته‌اند. ما هم به نوبه خود موظفیم از بابت ارزیابی ژرف شما از مطالب منتشر شده در مجله، مراتب تشکرات عمیق قلبی را ابلاغ نماییم. یکی از ویژگی‌های مجلات علمی پژوهشی باید این باشد که به نقد و نظر خوانندگان فاضل مخلصانه توجه کنند. «دانش» در این رهگذر صادقانه کوشاست. سلامت و سعادت شما را آرزو مندیم.

۹ - خانم فتنه محبوب مرتبی زبان دری دانشگاه ملی زبانهای نوین طی نامه مهرآمیزی مرقوم داشته است :

ز الفاظ و کلام این کتاب هشتم متأثر من چه زیبا می نویسی دلبرا قربان حرفت من احترامات نهایت صادقانه نثار تان باد امیدوارم بایز رنگواری خویش قبول فرمایند. جهت فرستادن مجله دانش که باتواتر به دست ما می رسد از شما ممنونیم. موجب یاد آوری است که فصلنامه دانش مجله ای است. خواندنی و قابل قدر. من یکی از خوانندگان و دل بستگان این مجله هشتم امیدوارم چاپ و نشر آن همیشه باد.

از ابراز علاقه صمیمانه شما به مطالب فصلنامه دانش امتنان داریم. شماره های درخواستی فصلنامه را نیز خدمتان ارسال داشتیم. برای همکاری ای که می فرمایید، سپاس گزاریم.

۱۰ - آقای دکتر محمود احمد غازی ریاست محترم دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد طی نامه محبت آمیز مرقوم فرمودند :

«با احترامات فراوان و تشکر بسیار بیست شماره از مجله علمی و ادبی دانش (از شماره ۴۴ تا ۷۵) وصول کردم. این شماره ها به کتابخانه مرکزی فرستادم تا فارسی آموزان شعبه فارسی از این خزینه ادبی و گنجینه علمی استفاده کنند. امیدوارم در آینده هم کتابخانه مرکزی این دانشگاه از هدایای جناب عالی استفاده خواهد کرد.»

با کمال امتنان برای توجه ویژه ای که جناب عالی به زبان و ادب فارسی و ترویج و آموزش آن دارند، در آینده هم هر خدمت علمی که از فصلنامه دانش و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در غنای معنوی کتابخانه مرکزی دانشگاه اسلامی بریاید کوشا خواهیم بود. اگر کمبود در شماره های موجود اعلام شود ما در ارسال آن کوتاهی نخواهیم کرد. از این پس هم راساً کتابخانه مرکزی را در گیرندگان دانش منظور داشته ایم.

۱۱ - آقای نیاز محمد بلوچ از چاچرو (بخش تهرپارکر سند) ابراز عنایت کرده نوشته اند:

«شماره ۷۶-۷۷ فصلنامه دانش به دستم رسید. وقتی که همه مقالات را خواندم خیلی مسرور شدم. این هر دو شماره نسخه هایی از علم و ادب است. هر چند که سندهی زبان هشتم اما

من یکی از عاشقان زبان شیرین فارسی می باشم.»

با سپاس سرزمین سند از هزار و سیصد سال پیش با ایران و ایرانیان همواره در تماس بوده و هزاران کلمه فارسی در زبان نوشتاری و گفتاری سند مورد استفاده است. بزرگان سند طی قرون آثاری منشور و منظوم از خود باقی گذاشته‌اند. در نیم قرن اخیر هم پیر سید حسام الدین راشدی، پرفسور غلام مصطفی خان و آقای غلام مصطفی قاسمی، در احیا و ترویج فارسی خدماتی ارزنده انجام داده‌اند.

۱۲ - آقای دکتر محمد ظفر خان رئیس سابق بخش فارسی دانشکده دولتی جهنگ ابراز لطف نموده ترقیمه مفصلی ارسال داشته‌اند: (ترجمه)

«فصلنامه دانش شماره مشترک ۲۶-۲۷ چند روز قبل دریافت داشته بودم. برای نشر مقاله ام سپاسگزارم. جمله مقاله‌ها نشانگر حسن انتخاب جناب عالی است. نویسندگان محترم مقاله‌ها هم کوشیده‌اند صلاحیت علمی خود را به نحو احسن ابراز نمایند بنابر این هر یک از مقاله‌ها جلب توجه می‌کند.

مقاله دکتر مهر النساء خان با عنوان تأثیر زبان و ادبیات عربی روی زبان فارسی با پژوهش کافی تهیه شده. زبان و ادب فاتحان چگونه زبان و ادب مفتوحان را تحت تأثیر قرار می‌دهد با شرح وافی آورده شده و اگر در رهنمودهای مورد بحث آغاز و ارتقای زبان اردو و ادب آن مورد بررسی عادلانه قرار گیرد، شاید تعداد زیادی از زبان شناسان مجبور گردند که در نظرات خود تجدیدی به نمایند.

مقاله دوم درباره پیشگویی‌های سید نعمت الله ولی است. این منظومه در زمان جنگ جهانی دوم در روزنامه زمیندار یا انقلاب لاهور منتشر شده بود و در آن دوره اهمیت زیادی به آن داده شد. در پایان جنگ جهانی این پیشگویی‌ها به دست فراموشی سپرده شده و اینک توسط آقای دکتر صافی در فصلنامه دانش شماره فوق الذکر چاپ شده. تعداد اشعار آن در متن مقاله یک صد نوشته شده اما در پایان آن فقط ۵۹ بیت نقل گردیده است. در این مقاله ۱۳ بیت مورد شرح قرار گرفته و از این‌ها شش بیت در خود قصیده منتشره نیست. با این حال ۶۵ بیت به منصفه ظهور رسیده. در آخرین بیت آمده که سال ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام و سلطه ایشان از هشتاد و یکمین آیت سوره بنی اسرائیل استخراج می‌شود. آیه کریمه به شرح زیر است

«وقل جاء الحق وذهق الباطل ان الباطل كان زهوقا (۱۵: ۱۷ / ۸۱)

به حساب ابجد عدد این آیه کریمه ۲۱۷۱ می‌شود گویا در سال ۲۱۷۱ هجری قمری حضرت امام مهدی علیه السلام ظهور خواهند فرمود؛ مسلمانان زیر لوای ایشان گردهم می‌آیند و اتحاد و اتفاق میان آنها به وجود می‌آید. والله اعلم بالصواب.

ترتیب اشعار قصیده هم درست نیست مثلاً بیت مربوط به تجزیه هند این است.

تقسیم هند گردد در دو حصص هویدا آشوب و رنج پیدا از مکر و از بهانه

در قصیده بیست و سومین بیت است. اما این بیت درباره گاندهی:

ظاهر شود علمدار شخصی ز قوم زَنار جسمش چو تار باشد قولش رستمانه

این بیت در متن قصیده نیست اما بیت دوم درباره گاندهی که آمده

در گاف شش حروفی بقال کینه پرور مسلم شود بخاطر در لطف آن یگانه

در متن پنجاهمین است در حالی که آن باید قبل از بیست و سومین درج می‌گردید. یا

این که این دو مصرع از ابیات مختلف هست که باهم درج شده زیرا همه می‌دانند که گاندهی به

اسلام تگرویده بود. بودن آن در شماره پنجاهمین نیز بظاهر به این مفهوم است کسی پس از

تجزیه هند به دنیا خواهد آمد. آنچه که از سیاق و سباق بر می‌آید چنین است و نیاز به تحقیق و

پژوهش گسترده دارد. به علت کسالت نتوانستم این عریضه را زودتر بنویسم و معدرت می‌خواهم

والسلام بالوف الاحترام.»

با کمال تأسف اطلاع پیدا کردیم که نویسنده محترم از دارفانی به دارالبقا شتافته است. انالله و انا الیه

راجعون. مصرع اردو که به ذهن خطور می‌کند، چنین است:

ایسا کھان س لائین کہ تھہ سا کھین جم؟

ترجمه: چنین کسی را از کجا بیاوریم که مثل تو آن را بخوانیم.

۱۳ - آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر محترم جمهوری آذربایجان در اسلام آباد

طی نامه مهرآمیز مرقوم داشتند: (ترجمه)

«در یافت شماره ۷۹-۷۸ فصلنامه دانش اعلام می‌شود. این مجله حاوی اطلاعات وسیعی

و برای ما بسیار سودمند است. بنده شخصاً علاقه‌مند به ادبیات هستم و برای ارسال مرتب فصلنامه

سپاسگزارم.»

با ابراز تشکر در صورت امکان جناب عالی مطالبی پیرامون وضع زبان و ادب فارسی در جمهوری آذربایجان تهیه فرموده، در اختیار فصلنامه قرار بدهید تا جهت ترویج افکار خوانندگان مجله در کشورهای منطقه چاپ و نشر گردد.

۱۴ - آقای طیب بیداری کتابدار کتابخانه پژوهشی مسعود جهندیر میلسی بخش وهاری (پنجاب) ابراز عنایت کرده نوشته اند: (ترجمه)

«شماره ۲۸-۲۹ دانش با صره نواز» گردید. با روی جلد قشنگ، کاغذ مرغوب و چاپ معیار به صورت مرقع زیبایی در آمده است. برای این امر جناب عالی و همکاران دست اندرکار استحقاق تبریکات صمیمانه دارند. دعا گو هستیم که مناسبات میان ایران و پاکستان همواره حسنه و دانش نیز مثل همیشه ضوفشان بماند.»

از محبت جناب عالی سپاس گزاریم. چنانچه راجع به برخی از مطالب منتشر شده نقد و بررسی واقع بینانه می گردید خوشحالی ما بیشتر می شد.

۱۵ - خانم دکتر شهلا سلیم نوری عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه کراچی از کراچی نوشته اند: (ترجمه)

«اخیراً مقاله ای با عنوان آینده مسلمانان در آینه شعر اقبال» به نشانی دانش ارسال داشتم. از این که مطلب قطوری بود نتوانستم مگنه کنم. باز در ذهنم بود که چیزی که پیش جناب عالی برود جا به جا نمی شود. به همین سبب در عجله دستنوشته خود را بدون درج اسم نویسنده به پست دادم. از آن به بعد نگرانی پیدا کردم....»

شما زحمت فرمودید و مجدداً تصویری از آن مقاله را با درج اسم ارسال داشتید. همین که مقاله تان رسید از دستخط مبارک نیک متوجه شدیم که این «اثر طبع» کیست. مقاله های پژوهشی وقت بیشتر می گیرد به همین دلیل هم از پارسال به این طرف از شما گفتار پژوهشی نداشته ایم. با این همه بابت همکاری شما با فصلنامه در سال های اخیر سپاس گزاریم.

همچنین با ابراز تشکر، نامه‌ها و پیام‌های الکترونیکی محبت‌آمیز و مکرر خوانندگان محترم به شرح زیر نیز به دفتر دانش رسید :

ایران :

**اصفهان:** آقای حسن داداشی آرائی دانشگاه پیام نور اصفهان

**تهران:** بابا سالار (دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی)، دکتر محمد دانشگر (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع))، دکتر ناصر نیکوبخت (رئیس مرکز تحقیقات بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر اکبر ایرانی (مدیر مرکز پژوهشی میراث مکتوب)، فرهاد صفریان، دکتر سید محمود مرعشی نجفی (رئیس محترم کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی)، دکتر احمد مجاهد (استاد دانشگاه و پژوهشگر)، محمود شیخ.

**قم:** آقای دکتر مبارکی معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

سید صادق اشکوری (مدیر مجمع ذخایر اسلامی)

پاکستان :

**اسلام آباد:** آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان، پرفسور دکتر ریاض احمد رئیس

انستیتو ملی پژوهشهای تاریخ و فرهنگ، آقای جاوید اقبال قزلباش، دکتر اکرام اعظم رییس انستیتوی مطالعات آریه‌ای

**بهاولپور:** دکتر قاسم جلال

**پشاور:** دکتر غزن ختک

**جهنگ صدر:** سید اسد نقی نقوی

**دیره غازی خان:** رئیس دانشکده دولتی پسرانه

**راجن پور:** محمد اقبال خان جسکانی، اسلم راجپوری

**راولپندی:** دکتر س.م. رحمن

**سردار پور جهندی:** آقای محمد طیب بیداری،

**شکرگوه:** پرفسور عطا محمد

**صادق آباد:** سید انیس شاه جیلانی

**کراچی:** محمد آفتاب احمد کتابدار اداره معارف اسلامی ایف بی ایریا، نور الله نوری افغانی

**لاهور:** محمد هارون عثمانی کتابدار کتابخانه قائداعظم، ضیاء الدین ملک

هند :

**حیدر آباد:** آقای محمد ظهیرالدین نایب رئیس اکادمی اقبال،

\*\*\*\*\*



چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents  
in English*

## **A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE**

---

Persian Poetry of Iqbal both have reflected concerns to this effect and duly been quoted from. Iqbal the poet & the thinker has pleaded for acquiring modern sciences and at the same time he forewarns about negative influences of western civilisation and culture. He had also predicted the outcome of policies then pursued by the western powers.

### **11 - A peep into "Dastanbu" of Mirza Asadullah Khan Ghalib.**

**Mohammad Ghazanfar Ali Waraich**

Mirza Ghalib(D. 1869) prominent Persian and Urdu poet had a special style in prose writing . In his Persian prose work Dastanbu he has narrated the events of 1857 AD's uprising of Sub-Continents' people particularly Muslims against British colonialism, which resulted in complete hold of British power and fall of Mughal dynasty and externment of last king - Bahadur Shah Zafar to Rangoon , Burma(now Myanmar). Two main peculiarities of this book are as claimed by the writer, he has only quoted the events seen by himself or reported by some reliable sources. The second being, writing in pure Persian vocabulary as far as possible . Although Ghalib never claimed for history writing but he completed this work within an year. The authentic version of this book was compiled by Prof. Dr. Abdus Shakoor Ahsan presently Professor emiratus of Punjab University,Lahore and published by" Ghalib Memorial Society " Lahore to mark Centenary Celebrations of Ghalib's death anniversary in 1969. In this article the writer has widely quoted events narrated by Ghalib which provide a picture of calamity fallen upon the people of the Sub-Continent for interested readers.

**Syed Murtaza Moosvi**

Khan Tarzi had composed a divan with 40 thousand couplets, mostly in Bedil's style. In the same period in mathnavi Fatehnameh of Mir Subedar Khan there are noticed a number of commonalities of meter and style with Ferdousi's Shahnameh . Hence literary relations between the two lands existed since last so many centuries.

### **9 - Naurooz and Spring in Islamic Culture and Persian Poetry.**

**Mehdi Khateeb Khorasani**

Naurooz (New Year's Day / 21st March) depicts dawn of a revolving nature, coinciding with a start of spring season for which, it has, always been known. With Iranians' migration and travels towards Transoxiana this ceremony also had a sway outside the Plateau. The stalwarts of Persian poetry like Farrukhi, Unsari, Minuchehri, Saadi , Maulana , both in Masnavi and Kulliat-e- Shams and a number of others have composed their subtle thoughts on Naurooz and have made it eternal . The religious and social teachings have also been demanding from the human beings a change of heart and inner self. By celebrating these festivals humanity fulfill its need for elements of rejoicing . With arrival of Naurooz, We require to have a change in our body and spirit and hope for God's blessings.

### **10 - Future of Muslims in the light of Iqbal's Poetry**

**Dr. Shehla Saleem Noori.**

In between the lines of Iqbal's poetry some specific signals are noticed by the readers and particularly for Muslims, enabling them to improve their individual and collective life in future. By virtue of insight and farsightedness, he had widely pondered over on fighting for just causes of Muslims and upholding their just position. On the face of anti Muslim elements, Urdu and

## **A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE**

---

Hafiz's divan attracted so much to the interested circles that hundreds of its manuscripts were available in the libraries of the Sub-Continent. Due to its popularity a large number of Commentaries have been written in Persian and certain languages of the Sub-Continent. The particulars of 83 various commentators, of the Sub-Continent have been given.

### **8 - Few points from history of relations between Transoxiana and Sindh.**

**Prof. Abdul Ghani Mirzaov**

Establishment of literary interaction between Transoxiana, Khorasan and Sindh took shape when nationalistic government of Samanids was installed in eastern regions of Caliphate. In 11th to 13th Century A.D. When Masood Saad Salman and Mohammad Afi lived, this common factor became more prominent. The tradition of *Tazkera* writing flourished upto 19th Century AD and Mir Ali Sher Qane Tatawi and Mohammad Ibrahim Khalil's contribution stand testimony to it. Father of greatest Persian poet of the Sub-Continent Amir Khusrau - hailed originally to Central Asia and migrated from there to the Sub-Continent and Amir Khusrau stayed at the court of Mohammad Qaan at Multan for five years. During the reigns of Mughals in 16th and 17th centuries hundred of poets, writers, historians and artists migrated from Transoxiana to the Sub-Continent. Some of the literary figures from present day Pakistan had shifted to Central Asia during 16th century - most prominent being Badruddin Kashmiri. In the same period Sheikh Faizi and Khawaja Nesari Bokhari had literary correspondence. In later centuries some of the Central Asian Literateurs had some objections to Indian style of poetry while making evaluation. In 18th Century Abdul Qadir Bedil's fame had reached Transoxiana and Afghanistan. In 19th Century Sardar Ghulam Mohammad

**6 - Personality, Life and Works of Amir Khusrau : A Peep from a new angle** **Syed Murtaza Moosvi**

Amir Khusrau (D. 725 A.H) has been recognised as most prominent literateur of the Pakistan - India Sub - Continent in the sphere of Persian language and literature during last seven hundred years. Amir Khusrau had a multi- dimensional personality, with a number of responsibilities and full time engagements , each of it normally require. His civil and military positions, poetry and prose writings , sufistic and mystic engagements and his regular attendance at Royal Courts and inspite of all these pursuits, as per Maulana Jami's recording , Khusrau penned down 92 works in prose and poetry. Out of these about 30 works are still in hand duly published. History writing particularly in Masnavi form is a peculiarity of Amir Khusrau's contribution . He had special aptitude for music and it is believed that "Qaul" the basic route of " qawwali" the popular form of mainly mystic poetry had been innovated by Amir Khusrau. Sub- Continent's famous musical instrument "Seh, tar" is also attributed as Khusrau's invention. His mastery in composing masnavi is recognised as superb.

**7 - Commentators of Divan-e-Hafiz Shirazi in the Sub-Continent : An Over view.** **Dr. Rashida Hasan**

Hafiz when entered the domain of poetry, only quarter of a century before, Saadi had breathed his last and people in lands located far and near particularly Shiraz's inhabitants used to recite his poetry . In this back - drop Hafiz could achieve a place for himself in poetry specially in the form of Ghazal . As we are aware that since printing industry's introduction in the Sub-Continent , during last two centuries , Divan-e- Hafiz has the highest print order in Persian Divans . In preceding period also

## A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

---

writer and prominent poet in Turkish and Persian Literature. Out of three dozen of his prose and poetic works in above two languages, he had composed *Khamsa* on the pattern of Nizami in Turkish. Navaie had adopted nom de plume of *Fani* in his Persian poetry and had composed hundreds of odes imitating a large number of classical and senior Persian poets who lived in the recent past . He had composed at least 23 *ghazals* imitating Amir Khusrau. Amir Ali Sheer has a ghazal with opening lines:

*Wah Keh Dar Waqt -e- golam zan gol-e- golzar juda  
Gol juda , Aatish-e- Man tez Konad, Khar Juda*

Above ghazal has been imitation of Amir Khusrau's famous ghazal.

*Abr me barado , man meshawam az yar juda  
Man juda geryeh Konan, Abr Juda yar Juda*

Navaie Fani's imitations of Khusrau have widely been surveyed.

### **5 - Nizami's Makhzanul Asraar and Khusrau's Matlaul - Anwaar: A Comparison. Prof. Dr. Mohammad Zafar Khan**

A large number of poets have composed masnavis, while imitating "Masnavi Makhzanul Asraar" of Nizami. Their number during last seven centuries has been estimated between 60 and 70 . But it is considered that as for contents, style, depth and innovation Amir Khusrau's Matlaul Anwaar has no parallel . One of the important peculiarities of Amir Khusrau's masnavi composition has been that he had composed each masnavi normally between two weeks to few month's time. The views expressed by tazkera writers, Literateurs and critics regarding comparison of delicate topics dealt by Nizami and Khusrau in Makhzanul Asraar and Matla-ul- Anwaar have widely been surveyed. The Acumen of Nizami and Khusrau has duly been evaluated while dealing various subjects.

considered most successful composer of *Khamsa* Pattern masnavis following Nizami's initiative. But it is worth mentioning that Nizami's *Khamsa* has been his intellectual output of his lifetime but Amir Khusrau has composed his *Khamsa* in a short span of only 3 years. Narration of events, words of wisdom, depiction of social gatherings and fighting scenes are some of many peculiarities of Amir Khusrau's masnavis.

**3 - Amir Khusrau: Love bound and Bonded Love of Nizamuddin Aulia.** **Dr. Sultan Altaf Ali**

The affection and love between disciple and spiritual guide which existed between Amir Khusrau and Nizamuddin Aulia remains a rare example in the history of mysticism . It was in early age of childhood, his father took him at Nizam's place and introduced him and this relationship continued for the whole life . He saw nine kings on Delhi's royal throne and had held civil and military posts during the reins of seven continuously. But excepting the periods spent outside the capital as and when , he stayed in Delhi, Khusrau used to pay respects to his spiritual mentor each night. The famous saying of Nizamuddin Aulia regarding " Sooz-e-Seenah -e- Khusrau as a gift for the Day of Judgement" is a well known quotation. The deep and intense love of Amir Khusrau as reflected in this couplet:

Har Qaum ra rahi deeni wa qiblehgahi

Ma qibleh raast kardeem bar tarfe kaj kulahi.

Khusrau's love to Nizam can be gauged by the fact that he lived only 6 months after the demise of Nizam (D. 725 AH).

**4. Amir Ali Sheer Navaie's imitations of Amir Khusrau's poetry**

**Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta**

Amir Ali Sheer Navaie(D.906 A.H) is considered versatile

## A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

### 1 - *Manuscript of Shajara-e-Tayyaba by Mohammad Mah "Sadaqat" Qadri* Ed. Dr. Arif Naushahi & Dr. Moin Nizami

Punjab University Library, Lahore has a manuscript numbering  $\frac{\text{Pix 73}}{1325}$  which contain "*Shajara-e-Tayyaba*" by Mohammad Mah "*Sadaqat*" Konjahi (D.1141/ 1735 -36 ) with the Collaboration of Mian Sher Mohammad "Asad". "*Sawaqibul Manaqib*" and *Masnavi Khat-e-Baghdad* are other works of the writer.

*Shajara-e- Tayyaba*, is a collection of three symbolic stories consisting 3 branches and depicting "*Ilm-ul-Yaqeen*" "*Ain-ul- Yaqeen*" and "*Haq-ul-Yaqeen*" The prose of *Shajara-e-Tayyaba* has full usage of metaphors, similies and literary terminologies and is fully been in line with the prose of *Sawaqib-ul Manaqib*. He had compiled these stories with the collaboration of Mian Sher Mohammad "Asad", whose particulars are readily not available.

### 2 - *Masnavi writing of Amir Khusrau*

Prof. Dr. Zahooruddin Ahmad

Amir Khusrau has composed ten *Masnavis*, five of it pertain to the topics of contemporary history and the rest of them have been composed on the pattern of Nizami Ganjavi's *Khamsa*. Masnavis with historical substance are *Qiranus Saadain*, *Miftahul Futooh*, *Dawalrani Khizar Khan* , *NohSipahr* and *Tughlaq Nameh*. Whereas the titles of Amir Khusrau's *Khamsa* are *Matloul Anwaar*, *Shireen wa Khusrau*, *Majnoon wa Laili*, *Aaeina-e- Sikandari*, *Hasht Behisht*. Surely Amir Khusrau is



## NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

# DANESH

*Quarterly Journal*

*President & Editor-in-Chief : Dr. Neamatollah  
Iranzadeh*

*Editor : Syed Murtaza Moosvi*



**Address:**

**IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES**

**House No.4, Street 47, Sector F-8/1**

**Islamabad 44000, PAKISTAN.**

**Ph : 2263191-92 Fax : 2263193**

**Email: daneshper@yahoo.com**

**daneshper@gmail.com**

# عقل و عشق

هر که پیمان با بوی جود بست / کردش از بند هر چه بود  
 منم از عشقت و عشق منم / عشق تو نامم کن ما ممکن است

عقل سخاک است و او سخاک / آن که تکیه تو بر آن کند  
 پاک تر چالاکت بی باک / این کند ویران که او کند

عقل اسیر ما از بی باک / عشق اسیر ما از بی باک  
 عقل چون آب است / عشق چون آتش است

عقل حکم از اسیران / عشق حکم از اسیران  
 عقل مکار است و دانی / عشق مکار است و دانی

عقل اسیر ما از بی باک / عشق اسیر ما از بی باک  
 عقل غیر آشنای از کس / عشق آشنای از کس

شعر علامه اقبال از مثنوی رموز بیخودی  
 به خط آقای اکبر ساعتچی خوشنویس معاصر ایران

ISSN : 1018-1873  
(International Centre - Paris)



# **DANESH**

*Quarterly Journal*

*of the*

**IRAN PAKISTAN**

**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**

**ISLAMABAD**

**SPRING 2005**

*(SERIAL No. 80)*

*A Collection of Research articles*

*With background of Persian Language*

*and Literature and common cultural heritage of*

*Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent*